



حسن راشدی

تَرَکات

و بررسی تاریخ، زبان و هویت آن نهاد رایران



ترکان

و

بررسی تاریخ, زبان و هویت آنها در ایران

حسن راشدی

تهران ۱۳۸۶

راشدی، حسن، ۱۳۳۳ -

ترکان و بررسی تاریخ، زبان و هویت آنها در ایران / حسن راشد. -- تهران:
اندیشه نو، ۱۳۸۵.
۳۱۵ ص.

ISBN: 964-6741-81-9

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. [۳۰۷]-۳۱۵، همچنین به صورت زیر نویس.

۱. ترکان -- ایران -- تاریخ. ۲. زبان ترکی -- ایران -- تاریخ. ۳. زبان ترکی
آذربایجانی -- ایران -- تاریخ. الف. عنوان
۴ر. ۲ / ۷۲ DSR ۹۵۵ / ۹۷۹۷
کتابخانه ملی ایران ۳۵۶۱۶ - ۸۴ م

نام کتاب: ترکان و بررسی تاریخ، زبان و هویت آنها در ایران

نویسنده: حسن راشد (مدرس زبان ترکی آذربایجانی دانشگاه)

طرح جلد: مهیار علیزاده (آیخان)

حرفچینی: خانه نشر اورخون - ۳۸۲۱۸۴۰ - ۲۶۲.

چاپ اول: فروردین ۱۳۸۶

چاپ دوم: تابستان ۱۳۸۷

چاپ پنجم: شهریور ۱۳۹۲

ناشر: " اندیشه نو " تهران - میدان انقلاب، اول کارگرمالی، پاساژ

فیروز، طبقه دوم، تلفن: ۶۶۴۲۷۳۷۱

تیراژ: ۲۲۰۰ جلد

ISBN:964-6741-81-9

شابک: ۹۶۴-۶۷۴۱-۸۱-۹

فهرست

| | |
|-----|---|
| ۵ | مقدمه |
| ۱۱ | باشلایش |
| ۱۵ | تحریر تاریخ |
| ۴۰ | رابطه هویت ملی و هویت قومی در بین جوانان تبریز |
| ۴۷ | چشم انداز آتیناسیونالیسم قومی در آذربایجان ایران |
| ۴۹ | الف- عوامل مؤثر بر شکلگیری ناسیونالیسم قومی |
| ۵۱ | ب- وضعیت ناسیونالیسم قومی در آذربایجان |
| ۵۲ | ج- ایدئولوژی قومی |
| ۵۴ | د- پایگاه اجتماعی و شیوههای طرح مطالبات قومی |
| ۵۶ | ۱- نخبگان و فعالان قومی |
| ۵۷ | ۲- دانشجویان و تحصیلکردگان |
| ۶۳ | ۳- تودههای اجتماعی |
| ۶۶ | نتیجهگیری: |
| ۶۸ | واقعتهای تاریخی و بافت جمعیتی کشور |
| ۱۲۵ | کسروی و تحریفهای او |
| ۱۴۳ | ترکان و زبان ترکی در آئینه تاریخ و ادبیات |
| ۱۶۱ | فارسی دری، زبان مهاجر یا بومی در ایران؟ |
| ۱۷۹ | سیمای ترکان در آثار شعرای فارسی گوی و مورخین مشهور |
| ۲۴۳ | چهره ترکان از نظر ژنتیکی |
| ۲۵۰ | اهمیت زبان ترکی در ایران در قرون گذشته از دید مورخین، سیاحان و دیپلماتهای خارجی |
| ۲۶۳ | در ذکر شمهای از شمایل و فضایل خاصه پادشاه جمجاه خلدالله ملکه و سلطانه |
| ۲۷۰ | دغدغه ناسیونالیستهای افراطی |
| ۲۷۷ | آذربایجان تاریخی و محدوده آن از نظر مورخین |
| ۲۹۸ | جمهوری آذربایجان و بحث بر سر این نام |
| ۲۹۹ | ایران و ما |
| ۳۰۴ | آذربایجان و ایران |
| ۳۰۹ | منابع مورد استفاده |

بو کیتابی،

۵۱ یاشیمدا اولارکن، الیمی مزار داشینا قویاندا

اؤزومو ۵-۶ یاشلی کیچیک بیر اوشاق ساندیغیم حالدا

باشیمی محبت قاینای ساییلان قوجاغینا قویدوغوم ایللیری

خاطیرلایاراق آنا دویغولارینی بوتون وجودوما هؤپدوران و ۳۵

یاشیندا آرزولارچیگی سۆلان آنامین پاک و موقدس روحونا

اتحاف اندیرم!

مقدمه

تاریخی که ما امروز از آن به عنوان تاریخ ایران نام می‌بریم و در مدارس و دانشگاه‌های کشور تدریس می‌شود، عموماً تاریخی است که اساس و پایه آن بیشتر از زمان به حکومت رسیدن رضاخان و در ادامه حاکمیت خاندان پهلوی، به دست پرورش یافتگان مکتب باستانگرایی این دوران بنیان‌گذاری شده است که آنرا می‌توان «تاریخ پارسیان» نامید.

چرا که مبدأ این تاریخ نه از زمان تشکیل حکومت‌های بومی در سرزمینی که امروز ایران می‌نامیم، بلکه از زمان به حکومت رسیدن هخامنشیان که بنیان‌گذاران تاریخ پارسیان هستند شروع می‌شود؛ چنانچه در زمان محمدرضا پهلوی که باستانگرایی دوران پهلوی مراحل تکاملی خود را طی می‌کرد مبداء تقویم ایران از هجری شمسی که مبداء اسلامی داشت به شاهنشاهی، که مبداء حاکمیت کوروش هخامنشی پادشاه پارس در ۵۵۰ قبل از میلاد را می‌رساند تبدیل شد!^۱

گرچه اسنادی که در دست است و با موجود بودن کتیبه‌های زیادی که به زبانهای سومری، ایلامی، اورارتویی و ماننایی نوشته شده است می‌رساند که

^۱ - در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی، از طرف حکومت محمدرضا پهلوی به جای هجری شمسی، تاریخ شاهنشاهی با سال ۲۵۳۵، مبداء سالشمار ایران شد که عمر این تاریخ به دو سال نیاانجامید و بعد از انقلاب اسلامی مجدداً مبداء هجری شمسی، مبداء تاریخ ایران قرار داده شد.

6 ترکان و بررسی تاریخ، زبان و هویت آنها در ایران

حدود ۴۰۰۰ الی ۴۵۰۰ سال قبل از حاکمیت هخامنشیان و سکونت اقوام مهاجر آریایی در سرزمینی که ایران می‌نامیم، حکومت‌های مقتدر بومی در این مناطق حاکمیت داشتند و اولین تمدن بشری هم به وسیله سومریان که زبان التصاقی داشتند به بشریت هدیه شده است،^۱ لاکن تاریخ نویسان دوران پهلوی به جای پرداختن به تاریخ ۷۰۰۰ ساله ایران، همواره از تاریخ ۲۵۰۰ ساله نام برده و آنچه که مربوط به زمانهای پیش از حکومت هخامنشیان است به عنوان «حوادث پیش از تاریخ»، آنها را به اختصار یاد کرده‌اند!

در تاریخ ۲۵۰۰ ساله نیز جایگاه و مقام اصلی به دولتهای هخامنشی و ساسانی قبل از اسلام داده شده و از حکومت‌های ۱۴۰۰ ساله بعد از حاکمیت اسلام نیز، حکومت کوتاه مدت سامانیان، که فرمانروایی مناطق افغانستان و تاجیکستان امروزی را به عهده داشتند و هیچوقت بر مناطق مرکزی و اصلی ایران حکمرانی نکردند ولی به زبان دری (فارسی دری) صحبت می‌کردند در اولویت قرار گرفتند!

تاریخ نویسان دوران پهلوی که با افکار ناسیونالیستی افراطی و با حمایت رضاخان شروع به تدوین تاریخ جدید ایران کردند، تاریخ ایران را تنها در موجودیت قوم پارس خلاصه کرده و وجود ملل و اقوام غیرفارس در ایران را به انحاء مختلف انکار می‌کردند!

^۱ - سومریان اولین مخترع خط غیر تصویری میخی و مبتکر بسیاری از تمدنهای دیگر از جمله تقسیم زمان، کتاب و کتابخانه و مدرسه، اهلی کردن حیوانات، ساختن ارابه، سکه زدن، سند نوشتن، قانونگذاری، ریاضیات، پزشکی، نجوم، موسیقی و دیگر علوم بودند. (از ویل دورانت، کتاب «تاریخ تمدن» جلد ۱، ص ۱۹۱، ترجمه مترجمین، چاپ ششم، نسخه CD شده).

آنها افراط گرایی در ناسیونالیسم را به باور دینی مردم هم سرایت داده به تحقیر دین اسلام و حمایت از زرتشتیگری پرداختند که دینی به مراتب عقب مانده تر از دین اسلام بود.^۱

در کتابهای تاریخ ایران که در مدارس و دانشگاهها تدریس می شود، امرای سامانی قرن چهارم هجری به علت دری زبان بودنشان، ایرانی، ولی غزنویان، سلجوقیان و دیگر امپراتوران ترک که علاوه بر حاکمیت مناطق تحت نفوذ سامانیان کلیه مناطق ایران امروزی تا آسیای صغیر را اداره می کردند و مراکز حکومتی آنها غزنه، شهر ری، اصفهان، همدان و دیگر شهرهای امروزی ایران بوده بیگانگان نامیده می شوند!

در حالی که اگر مشترکات زبانی سامانیان با هموطنان فارس زبان امروزی دلیل بر ایرانی نامیدن سامانیان است، مشترکات زبانی غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان و دیگر امپراتوران ترک با ترکان امروزی ایران نیز به همان دلیل، برهان محکمی است بر ایرانی بودن این امپراتوران.

لاکن اگر مناطق تحت حاکمیت سامانیان را جزء اراضی ایران فرض می کنیم و همین عامل دلیل بر ایرانی بودن آنها در نظر گرفته می شود، سلاطین ترک به مراتب بیشتر از سامانیان بر اراضی ایران حاکمیت داشتند، چنانچه سامانیان هرگز حاکمیت بر مناطق جغرافیایی سیاسی ایران امروزی نداشتند در حالیکه غزنویان علاوه بر حاکمیت مناطق تحت نفوذ سامانیان، پاکستان و هندوستان امروزی، مناطق مرکزی ایران امروزی تا اصفهان و ری را هم اداره می کردند و

۱- حمایت از زرتشتی گری و تحقیر دین اسلام در این دوران را در آثار روشنفکران بسیاری چون عارف قزوینی، عبدالحسین زرینکوب و دیگر باستانگرایان می توان مشاهده کرد. (جهت اطلاعات بیشتر به کتاب «باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران» اثر رضا بیگدلور، انتشارات مرکز مراجعه شود.)

سلجوقیان هم از غرب چین تا آسیای صغیر و بیزانس را در حاکمیت خود داشتند و مراکز حکومتی و پایتخت خود را هم شهر ری، اصفهان و همدان قرار داده بودند. حال با در نظر گرفتن مؤلفه‌های فوق، باید پرسید کدامیک از حکومت‌های هزار ساله اخیر ایران، از زمان سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان تا پایان قاجاریه ایرانی تر بوده‌اند؟!

علاوه بر اینها، آنچه که در کتابهای تاریخ مدارس و دانشگاهها بیشتر به چشم دانش آموز و دانشجو می‌خورد جمله «سبکتکین غلام ترکی بود در دربار سامانی»^۱ است! اما از منسویت آدم بیسواد و تیمارگر اسب دوره قاجار که بعدها اولین شاه دیکتاتور خانواده پهلوی ایران شد به ملت یا قوم «خاص» حرفی به میان نمی‌آید!

همچنین در کتابهای درسی دانش آموزان و دانشجویان نه تنها به چگونگی رشد ادبیات فارسی که زائیده دوران هزار ساله اخیر است و این، پادشاهان ترک بودند که با داشتن تمام معایب فرضی، با دادن صله و انعام، به توسعه زبان فارسی دری می‌پرداختند، اشاره‌ای نمی‌شود، هر جا فرصتی پیش می‌آید به تحقیر این سلاطین آنهم به خاطر ایرانی (فارس!) نبودنشان می‌پردازند!

در نهایت، تاریخ نگاران هشتاد ساله اخیر ایران، ترکان آذربایجان و دیگر ترکانی را که در مناطق استان تهران، مرکزی، اصفهان، خراسان، فارس، کرمان و

^۱ - سبکتکین امیرزاده ترکی بود که به همراه خانواده خود در ۱۲ سالگی اسیر طایفه دیگری از ترکان می‌شود و بعد از چهار سال اسارت به خاطر هوش و ذکاوتش در اختیار آلپتکین ترک از امرای سامانی قرار می‌گیرد و داماد وی و سپس سر سلسله غزنویان می‌شود. سبکتکین پدر سلطان محمود غزنوی است (جهت اطلاعات بیشتر به کتاب «تورکلرین تاریخ و فرهنگینه بیر باخیش» اثر دکتر جواد هیئت ص ۱۰۶ مراجعه شود).

دیگر مناطق ایران زندگی می‌کنند، نه ترکان اصیل، بلکه ترک شدگانی معرفی می‌کنند که گویا اصلیت فارسی یا تاتی داشته‌اند و به اجبار سلاطین سلجوقی ترک زبان شده‌اند! در حالیکه آنچه از حاکمیت ترکان بر ایران در طول هزار سال اخیر بر می‌آید و بیشتر منشیان و مورخین دربار این دوران هم از فارس زبانان بوده‌اند، نشان می‌دهد که امپراتوران ترک همواره از شعرا و نویسندگان زبان فارسی دری حمایت کرده و در توسعه این زبان در مناطق مختلف ایران نقش موثر داشته‌اند، در حالیکه در دوران سامانیان عموماً گویندگان این زبان تنها در مناطق افغانستان و تاجیکستان امروزی متمرکز بوده‌اند و به همین دلیل، تا قرن هفتم هجری حتی یک بیت شعر و یا یک سطر نثر به زبان فارسی دری در استان فارس که مرکز اصلی فارسی زبانان است سروده و یا نوشته نشده است!^۱

در دوران حاکمیت ده قرن اخیر ترکان بر ایران، در هیچیک از صفحات تاریخ که سلاطین ترک بخواهند زبان ترکی را بر ملل و اقوام تحت حاکمیت خود تحمیل کنند و یا حتی مثل زبان فارسی دری از زبان ترکی حمایت کنند اشاره‌ای نشده است؛ از این بابت است که این امپراتوران را می‌توان حامیان پلورالیسم فرهنگی زمان خود دانست.

لذا تحمیلی نامیده شدن زبان ترکی مردم آذربایجان و دیگر ترکان ایران زائیده تفکر ناسیونالیسم افراطی دوران پهلوی است که متأسفانه هنوز هم طرفدارانی دارد!

در این کتاب سعی شده است در مورد زبان ترکی و ترکان، بخصوص ترکانی که در چارچوب کشور ایران و جمهوری آذربایجان زندگی می‌کنند و

^۱ - «زبان فارسی در آذربایجان» گردآوری ایرج افشار، صص ۳۸۶-۳۸۵، تهران - ۱۳۶۸ / دکتر مهدی

حمیدی، بحثی دربارهٔ سعدی، کنگره جهانی سعدی و حافظ، شماره ۴۷، صص ۷۱-۷۰.

10 ترکان و بررسی تاریخ، زبان و هویت آنها در ایران

قبل از جنگ ایران و روس و معاهده گلستان و ترکمنچای سرنوشت تاریخی مشترک داشته‌اند و مناطق سکونت آنها در تاریخ طبری، بلعمی، نزهت‌القلوب حمداله مستوفی و دیگر مورخین «آذربایجان» نامیده شده است؛ با استفاده از منابع تاریخی معتبر و بی‌طرف، اطلاعات مستند و بی‌غرض در اختیار مطالعه کنندگان قرار گیرد.

امید است پنجره‌ای باشد برای دیدن گوشه‌ای از حقایق تحریف شده تاریخی در مورد ترکانی که هزاران سال است در این آب و خاک زندگی می‌کنند.

باشلانیش

بو کیتابین یازیلماغا تَمَل داشی، ۱۳۸۱- جی ایلین سونلاری و ۱۳۸۲- جی ایلین ایلک گونلری قوبولدو.

اوایل شوونیزم و کسروی نین آذری چی لیک ادعالارینا آلدالانلاردان، کوروش- داریوش و آریاچیلیق افتخاری ایله یاشایانلاردان و آذربایجانین قاراداغ بؤلگه سینده چالیشارکن اورهی «بنیاد افشار و نیشابور» باغلاریندا چیرپینان بیرسی نین، دؤولتی بیر مسئولا یازدیغی مکتوبو الیمیزه دوشدو!

هله بوندان قاباق، بونلارین آغ ساققاللاری و اوستادلاری سایلان پرویز ورجاوندین کئچمیش جمهور رئیس سید محمد خاتمی یه یازدیغی مکتوب دا، آذربایجان مطبوعاتیندا افشاء اولموشدو.

او گونلردن سوئرا، چیگنیمیزده اولان وظیفه نین آغیرلیغینی داها آرتیق حیسن ائده رک ۸۵ ایل اؤنجه دن ایندییه قَدَر، یعنی رضاخان حاکیمته گلن گوندن، تاریخی تحریر اولان، شخصیتی تاپدالانان، دیلی و وارلیغی دانیلان، گنج لری

هویت بؤحرانینا دوچار اولان و ایران آدلی اولکده جمعیت باخیمیندان نسبی اکثریت مالیک اولاراق حتی ابتدایی قَدَری اؤز دیلینده مکتبی اولمایان تورکلرین کئچمیش تاریخی و هویتی حاقدان تدقیقات آپارماغی و بسو ساحده کیتاب حاضیرلاماگی اؤزومه بورج ساندم.

بو ایکی ایل یاریمین عرضینده المدن گلن قدر کئچمیش قرنلرده یازیلان بلعمی، بیهقی، راوندی، رشیدی و بعضی باشقا تاریخی کیتابلارین موطلعهسی ایله یاناشی موعاصیر دؤورده یازیلان تاریخی کیتابلار، حتی شوونیستی فیکرلر ایله تورکلر علیهینه چاپ اولان کیتابلارین موطلعهسیندن بئله واز کئچمه دیم.

افراطی ناسیونالیسم فیکرلر ایله یازیلان کیتابلارین بیر چووخ یئرلرینده آچیق-آیدین تاریخی تحریفلری گؤروب سَنَدلره دایاناراق اونلارا جاواب یازدیم، نهایت الینیزده اولان کیتاب ۱۳۸۴- جو ایلین سونلارینا یاخین حاضیرلاندى.

ایلک اؤنجه کیتابی دوغما دیلیمیزده یعنی آذربایجان تورکجه سینده یازماق ایسته دیم، لاکین دیلیمیزین مکتبلرده رسمی شکیلده درس وئریلمه مه سی و حتی ایسلامی انقلابین غلبه سیندن ۲۷ ایله یاخین کئچمه سینه رغماً، آنا یاسانین (اساس قانونون) ۱۵- جی ماده سی نین اجرا اولماماسی، یعنی فارس اولمایان دیللرین مکتبلرده تدریس اولماماسی سببیدن، دوغما دیلیمیزده آز عدّه نین اوخوما ایمکانینی و اوخوجولاریمیزین فارس دیلینده تحصیل آلدیغینی و بو دیلده یازیب- اوخوماغا عادت ائتدکلرینی گؤز اؤنونه آلاراق هله لیک کیتابی فارس دیلینده یازدیم.

طبیعی دیر بوتون کیتابلاردا اولدوغو کیمی بو کیتابدا، نوقصانلاردان اوزاق اولایلمز، لاکین چالیشدیق ایمكان دایره سینده، ادعالاریمیز سَندلره دایانسین و افراط - تفریطدن اوزاق قلاق.

آرزو ائدیرم بو کیتاب آز اولموشسادا آذربایجان میلتی و عمومیتله ایران اولکه سی چرچیوه سینده یاشایان تورکلرین دیل، تاریخ و وارلیغی نین بیر حیصه - سینی واقعی و تحریر اولمامیش شکیلده گؤستره بیلسین.

بؤیوک عالیمیمیز، رحمتلیک پروفئسور زهتابی نین روحی شاد اولسون دئییه امید ائدیرم باشقا عالیملریمیز دیلیمیز، تاریخیمیز و وارلیغیمیز ساحه سینده دها درین آراشدیرمالار آپاریب یئنی کیتابلار یازیب میلتیمیزی باشقا حقیقت لرله تانیس ائتسین لر!

بو کیتابین یازیلماسیندا منه یاردیمچی اولان حؤرمتلی قلمداش و فیکیرداشلاریمما درین سایقی و سئوگیمی بیلدیرمکله یاناشی، بو کیتابین تایپ و اصلاح ایشلرینی صمیمیت و حوصله ایله باشا چاتدیران عزیزلریمیز «اورخون یابین ائوی» عضولرینه اؤز تشکؤرلریمی بیلدیریر و باشی اوجا میلتیمیزه اوغورلار و باشاریلار آرزولاییرام!

حسن راشدی

۱۳۸۴/۹/۱۹

تحریر تاریخ

کشور ایران کشور کثیرالمله است. از ۷۰۰۰ سال پیش تاکنون ملل و اقوام مختلف با زبانها و فرهنگهای متنوع در این کشور پهناور به زندگی در کنار هم ادامه داده و از راه پر پیچ و خم تاریخ ایران گذر کرده‌اند.

از زمان پیدایش اولین تمدن بشری توسط سومرهای التصافی زبان و بومی - ایران، تا رسیدن اولین کوچ از اقوام آریایی تحلیلی زبان از استپ‌های جنوب سبیری به این منطقه در سال ۹۰۰ قبل از میلاد، و در ادامه کوچ اقوام سکا، ایشغوز، اشکانی، خزر، هون، پچنک، قباچاق، اوغوز و دیگر اقوام ترک در سالهای قبل و بعد از میلاد مسیح به این سرزمین و تشکیل کشور کثیرالمله‌ای که آنرا ایران می‌نامیم، این سرزمین همواره پهنه زندگی و رشد و توسعه زبانها و فرهنگهای متفاوت بوده است!

علاوه بر کتیبه‌هایی که به زبانهای سومری، ایلامی، اورارتویی و ماننایی نوشته شده است، نوشته شدن کتیبه بیستون کرمانشاه به سه زبان بابلی، تورانی (ایلامی) و فرس، در دوره هخامنشیان، و آثار بیشمار باقی مانده از سه زبان عربی،

ترکی و فارسی دری پس از شروع حاکمیت اسلام در ایران تا پایان دوره قاجاریه، نشان از موجودیت و زندگی زبانهای ملل و اقوام ایرانی در کنار هم در طول تاریخ هفت هزار ساله در ایران دارد.

به دیگر معنی باید گفت تا پایان دوره قاجاریه، کشور ایران هرگز یک زبانی و یک فرهنگی را چه در سطح دولتی و به صورت رسمی، و چه در سطح ملت و به صورت ملی تجربه نکرده بود؛ تنها پس از حاکمیت رضاخان و محکم شدن پایه‌های حکومت مستبدانه و نژادپرستانه وی است که تدریس و تحصیل تنها یک زبان در ایران، و ممنوع و قدغن شدن تدریس و تحصیل دیگر زبانها در دستور کار قرار می‌گیرد!^۱

از دوران حاکمیت رضاخان است که سیاستهای شوونیستی آنچنان شتابی به خود می‌گیرد که روشنفکرانی چون محمود افشار که به مدت طولانی در کشوری چون سوئیس تحصیل کرده و زندگی مسالمت‌آمیز ملتهای این کشور کوچک را با سه زبان رسمی و یک زبان منطقه‌ای به چشم خود دیده و تجربه کرده بود تبدیل به ناسیونالیست افراطی شده تئوریهای قلع و قمع زبانها و فرهنگهای غیرفارسی ایران را صادر می‌کند و از نزدیکان و مقریین رضاخان می‌گردد!

محمود افشار با نزدیکی به رضاخان و تبدیل شدن به تئوریسین افکار مستبدانه و نژادپرستانه وی، با تشکیل «بنیاد افشار» و با همفکری افرادی چون محمدعلی فروغی، سیدضیاء و دیگر باستان‌گرایان به تبلیغ تئوریهای شوونیستی می‌پردازد!

^۱ - از سال ۱۳۰۹ طبق بخشنامه‌ای، تدریس و تحصیل به زبان فارسی در کلیه ایالات و ولایات ایران اجباری و تدریس و تحصیل دیگر زبانها غیرقانونی اعلام گردید.

محمود افشار با گذاشتن ۳۲ رقبه از ثروت خود در اختیار «بنیاد افشار» که سر به میلیاردها تومان می‌زند اقدام به تحریر تاریخ ترکان و تلاش جهت از بین بردن زبانهای غیرفارسی بخصوص ترکی در ایران می‌کند!

وی در قسمتی از وقفنامه خود توصیه به ایجاد «کودگستان شبانه‌روزی نمونه» می‌کند که مجهز به تمام وسایل آموزشی کودکان باشد و کودکانی که از آذربایجان به تهران فرستاده می‌شوند در آن آموزش ببینند!!^۱

برای به اجرا در آمدن برنامه‌های شوونیستی محمود افشار و همفکرانش، زمانیکه محمود افشار مرانامه انجمن «ایران جوان» را منتشر می‌کند، رضاخان اعضاء انجمن را می‌خواهد و بعد از شنیدن عقایدشان می‌گوید: «اینها که نوشته‌اید بسیار خوبست... ضرر ندارد. با ترویج مرام خودتان چشم و گوش‌ها را باز کنید و مردم را با این مطالب آشنا بسازید. حرف از شما ولی عمل از ما خواهد بود. به شما اطمینان و قول می‌دهم که همه این آرزوها را برآورم و مرام شما را که مرام خود من است از اول تا آخر اجرا کنم. این نسخه مرانامه را بگذارید نزد من باشد، چند سال دیگر خبرش را خواهید شنید.»^۲

با حاکمیت رضاخان و تحت تأثیر تبلیغات آپارتایدی وی افرادی از میان مردم آذربایجان بر علیه هویت و موجودیت خود عصیان می‌کنند! علت این عصیان، احساس حقارت و بی‌هویتی بر اثر عدم آگاهی از پیشینه زبان، ادبیات، فرهنگ خودی است که منجر به از خود بیگانگی و به قول دکتر شریعتی، الینه شدن می‌گردد.

^۱ - پنج وقفنامه، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات افشار، شماره ۱۶ ص ۲۹.

^۲ - کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، دکتر ضیاء صدر، نشر اندیشه نو، ص ۶۴-۶۳ / علی اکبر سیاسی، گزارش یک زندگی، صص ۷۶ و ۱۷۷.

دکتر شریعتی درباره علت بوجود آمدن چنین حسّی در انسانها می گوید:

«وقتی یک روشنفکر با «خویشتن» می گسلد و این خویشتن عبارت از تاریخ و فرهنگ و سنت و زبان و ادب و محتوای معنوی ملت یعنی ملیت وی است و ناچار، خلاء وجودی خود را با محتوای فرهنگی دیگری پر می کند، انسانی بیگانه با خویش می شود و این «غیر» همچون «جن» در ماهیت و شخصیت ملی او رسوخ و حلول می نماید و آنگاه او عوضی نظر می دهد و راه را هم عوضی انتخاب می کند و عوضی عمل می کند. چون به تعبیر عامیانه اما پر معنی، او به راستی یک «آدم عوضی» است. چنین آدمی فرق نمی کند که یک تحصیلکرده باشد یا فقط متجدد، مارکسیست باشد یا لیبرالیست، دست چپی باشد و یا دست راستی، این مارکها همه به مثابه برچسب‌هایی است بر روی ظرفی که درونش هیچ چیز ندارد.»^۱

بدین سان تاریخ جدیدی برای ایران نوشته می شود و تاریخ ۷۰۰۰ ساله ایران در حکومت‌های هخامنشی و ساسانی خلاصه می گردد و افتخار بر کوروش و داریوش، دین زرتشتی و قوم آریایی و پارسی که سرآمد همه ملت‌های جهان باشد سرلوحه تبلیغات رضاخانی قرار می گیرد! و در این بحبویه اگر کسی بخواهد برای خود هویتی که بتواند بر آن بیابد دست و پا کند چاره‌ای جز چسباندن خود به هخامنشیان و ساسانیان و قوم پارس و پارسیان ندارد و این در حالی است که تاریخ، حقیقت دیگری را بیان می کند:

«البته بر تمامی خردمندان که تعصب قومی و ملی را بر تحقیق جدی برتر نمی دارند، آشکار است که ایرانیان، پس از حضور هخامنشیان تا قرن اولیه هجری و

^۱ - روزنامه «ایران» شنبه ۳۱ خرداد - ۱۳۸۲ شماره ۲۴۹۷، ستون «عبور از پل فیروزه»

به علت تسلط نظامی اقوام بیگانه و فقدان فضای مناسب برای ارائه اندیشه، به عرصه تألیف و عرضه حکمت و خرد بومی و ملی وارد نشده‌اند. در هیچ زمانی از این دوران دراز، ردی از همکاری اقوام کهن ایران [سومری، ایلامی، اورارتویی، ماننایی و ...] با حکومت مرکزی دیده نمی‌شود و متجاورین غیرایرانی تا آخرین نفس و تا پایان ساسانیان، جز تضعیف و تخریب تواناییهای اقوام دیرین ایران کهن نقشی ایفا نکرده‌اند و آنچه را که آنان به جهان، از ایران و ایرانی نشان داده‌اند، تنها نیزه پارسی بوده، که متأسفانه بسیار نیز دور رفته است. . . بدین ترتیب با نگاه غیر متعصب و بی‌غرضی، دوران ۱۲۰۰ ساله تسلط قبایل ناشناس، غیربومی و غیر ایرانی بر سرزمین و مردم ایران [از زمان هخامنشیان تا پایان ساسانیان] را باید دوران فترت تمدن ایران دانست. دورانی که ایران از هر بابت دچار افول می‌شود و در زیر ساخت فرهنگ بشری غایب است. تنها پس از اسلام و با فروپاشی نظام سلسله‌های بیگانه است که ملل ساکت شده و مغلوب ایران کهن، بار دیگر جان می‌گیرند. . .»^۱

ویل دورانت تاریخ نگار مشهور هم می‌نویسد: «آنچه مایه شگفتی می‌شود این است که مردم ماد و پارس با وجود آن دینی که داشتند، تا چه حد بی‌رحم بودند، بزرگترین شاه ایشان، داریوش اول در کتیبه بیستون می‌گوید: فرورتیش دستگیر شد و او را نزد من آوردند. گوشها و بینی و زبان او را بریدم و چشمهای او را در آوردم. . .»^۲

^۱ - دوازده قرن سکوت، کتاب اول: برآمدن هخامنشیان، صص ۴۶-۴۵، ناصر پور پیرار؛ نشر کارنگ، تهران، ۱۳۷۹.

^۲ - «تاریخ تمدن»، ویل دورانت، ترجمه مترجمین، چاپ ششم، جلد ۱ ص ۴۳۱. (نسخه cd شده).

«داستانهایی که پلوتارک در سرگذشت اردشیر دوم و حوادث اعدامی که به فرمان وی صورت گرفته نقل می‌کند، نمونه‌های خونینی از اخلاق شاهان پارس را در دورهٔ اخیر آنان نشان می‌دهد؛ بر کسانی که خیانت می‌ورزیدند هیچگونه رحمت و شفقتی روانمی‌داشتند. اینگونه اشخاص و پیشوایان ایشان را به دار می‌آویختند و دخترانشان را به اسیری می‌بردند و می‌فروختند».^۱

هرودوت در کتاب تاریخ خود (جلد ۴، ص ۲۳۴) در مورد یکی از نمونه‌های تاریخی آن می‌نویسد: پارسها به اهالی شهر برگه (برقه) قول دادند که تا وقتی زمین به حال خود باقی است به آنها کاری نداشته باشند و چون زیرزمین را خالی کرده بودند زمین فرو رفت. آنگاه آنها قول خود را شکسته و شهر را تصرف و .. پستان زنان را بریدند و حصارهای شهر را با آن زینت کرد [ند].^۲

در مورد آمدن بازی پارسیان، ویل دورانت چنین نظر می‌دهد:

گفته هرودوت چنین است: «پارسیان آمدن بازی را از یونانیان آموخته‌اند» از سرزنشهای سختی که «اوستا» دربارهٔ عمل... می‌کند، تا حدی گفته هرودوت تأیید می‌شود: «اوستا» در چند جا تکرار می‌کند که این گناه زشت قابل آمرزش نیست، «هیچ چیز آن را پاک نمی‌کند».^۳

همچنین ویل دورانت در مورد رواج ازدواج و همخوابگی با محارم در بین پارسیان می‌گوید:

^۱ - تاریخ تمدن ویل دورانت جلد ۱، ص ۴۳۳.

^۲ - نشریه دانشجویی جامعه، سال اول شماره ۲ مهر ۱۳۸۲، ص ۳۳، از دکتر حسین فیض‌الهی / تاریخ شکنجه، تاریخ کشتار و آزار در ایران، مهیار جلیلی جلد ۱ ص ۲۶ سال ۱۳۵۹، نشر گسترده و کتاب پایا، تهران.

^۳ - تاریخ تمدن ویل دورانت جلد ۱، صص ۴۳۳-۴۳۲.

«چون فرزندان به سن رشد می‌رسیدند، پدران اسباب کار زناشویی ایشان را فراهم می‌ساختند. دامنه انتخاب همسر وسیع بود، زیرا چنانکه روایت شده ازدواج میان خواهر و برادر، پدر و دختر و مادر و پسر معمول بوده است»^۱.

دکتر ضیاء صدر هم درباره آزاد بودن ازدواج با محارم در میان پیروان دین زرتشت و پارسیان پیرو این دین، و شعری که به زبان فارسی در این باره سروده شده است، به نقل می‌نویسد:

«حلالند حوران سیمین بدن

چه مادر، چه خواهر، چه دختر، چه زن»^۲

دکتر علی لاریجانی رئیس سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی در مراسم بزرگداشت میلاد پیامبر اسلام (ص) در سخنان پیرامون شرایط ایران قبل از اسلام گفته است: «ایرانیان قبل از اسلام مردمانی بی‌سواد، بی‌فرهنگ و وحشی بودند و خود نیز علاقه داشتند بی‌سواد بمانند.» وی همچنین تمام پیشرفتهای فرهنگی و علمی ایرانیان قبل از اسلام را دروغ خوانده و اندک فعالیت‌هایی نظیر تأسیس دانشگاه «جندی شاپور» را حاصل تلاش عده‌ای از مسیحیان دانسته است.^۳

ویل دورانت هم در مورد عدم علاقه پارسیان به فرهنگ و هنر در دوران قبل از اسلام نظری این چنین دارد: «چون پارسیان تمام همت خود را متوجه برپا ساختن کاخ شاهنشاهی خویش کرده بودند، دیگر وقت و نیروی ایشان برای کاری جز جنگ و کشتار، کفایت نمی‌کرد، به همین جهت در مورد هنر، مانند

^۱ - همان کتاب، همان جلد، صص ۴۳۳.

^۲ - «کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان»، دکتر ضیاء صدر، ۱۳۷۷، انتشارات اندیشه نو، ص ۱۱۱.

^۳ - روزنامه «ایران» سه‌شنبه ۸۲/۳/۶ شماره ۲۴۷۵.

رومیان، قسمت عمده توجه آن به چیزی بود که از خارج ایران زمین وارد می‌شد. البته ذوق زیباپسندی داشتند، ولی ساختن چیزهای زیبا را بر عهده هنرمندان بیگانه، یا بیگانگان هنرمندی که در داخل ایشان به سر می‌بردند، می‌گذاشتند. . .^۱ علی‌رغم این حقایق تاریخی، در دوره پهلوی اول، پروژه‌های کوتاه مدت و طولانی مدت با هزینه‌های سرسام‌آور براه افتاد و تحریف تاریخ ترکان، زبان‌سازی و هویت تراشی برای ایرانیان غیرفارس رونق گرفت و دشمنی و تبلیغات علیه زبانها و فرهنگهای ایرانی غیرفارسی، بخصوص ترکی در اولویت این برنامه‌ها قرار داده شد.^۲

پروژه تحریف تاریخ و انکار زبان و فرهنگ ترکان ایران تا بدانجا پیش رفت که در کتابهای چاپ شده در دوران پهلوی، ترکان تنها " غلامانی بودند در دربار سامانی " ^۳ و جز کشت و کشتار و ویرانی و ضد تمدن و فرهنگ بودن چیز دیگری از دستشان بر نمی‌آمد!

کتابهای درسی تاریخ مدارس و دانشگاهها، بخصوص تاریخ هزار ساله اخیر ایران از زمان غزنویان تا دوران قاجار طوری نوشته شد که دانش آموزان و دانشجویان احساس نمی‌کردند سلاطین و زمامداران تاریخ هزارساله اخیر ایران

۱- تاریخ تمدن، ویل دورانت، ترجمه مترجمین، چاپ ششم، جلد ۱ ص ۴۳۶.

۲- کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، دکتر ضیاء صدر، صص ۶۴-۶۲.

۳- اشاره به «سکتکین» پدر سلطان محمود غزنوی است که امیرزاده‌ای بود از ایل «قارلوق» که به دست طایفه دیگر ترک به نام «توخسی» در ۱۲ سالگی اسیر شده و مدت ۴ سال در اسارت می‌ماند سپس به خاطر هوش و ذکاوت فوق‌العاده‌اش در اختیار آلپتکین ترک از امرای سامانی قرار می‌گیرد و آلپتکین وی را داماد خود می‌کند که حاصل این ازدواج سلطان محمود غزنوی سر سلسله غزنویان می‌شود. (تورکلرین تاریخ و فرهنگینه بیر باخیش دکتر جواد هیئت، ص ۱۰۶) / تاریخ غزنویان، کلیفورد ادمنوند باسورت، ص

همه از ترکان بودند و بیش از نود و پنج درصد آثار ادبی و فرهنگی زبان فارسی، در طول حکومت هزار ساله ترکان ایران آفریده شده و شعرا و نویسندگان نامی آثار فارسی چون خاقانی، نظامی، مولوی، خیام، سعدی، حافظ، و حتی فردوسی که افسانه شاهنامه را نوشته است و دیگر آفرینندگان آثار فارسی همه و همه در طول دوران حاکمیت پادشاهان ترک ایران و با صله و انعام آنها به اوج شهرت و مکتب رسیده اند!

در دوران حاکمیت رضاخان افکار پان فارسیستی آنچنان شتابی به خود گرفت که در کتابهای چاپ شده در این دوران هنگام ارائه آمار از زبانهای رایج در ایران، بعد از زبان ادبی (فارسی)، نام زبانهای افغانی یا پشتو، کردی، بلوچی، ارمنی، بنی اسرائیلی، زرتشتی، کلدانی و لهجه‌های مازندرانی، گیلکی، سمنانی، بروجردی و کاشی در لیست زبان و لهجه‌های رایج مردم ایران آورده شد، ولی از برده شدن نام زبان ترکی که نزدیک به نصف جمعیت ایران بدان تکلم می‌کردند به طرز احمقانه‌ای خودداری گردید! همچنین از زبان ترکمنی که شاخه‌ای از زبان ترکی بود و جمعیت آنها به مراتب بیشتر از جمعیت ارمنی‌ها، بنی اسرائیلی‌ها و زرتشتی‌های ایران در این دوره بود، و از زبان عربی که بیشتر مردم خوزستان و سواحل جنوب بدین زبان سخن می‌گفتند نامی به میان نیامد!^۱

^۱ - کتاب جغرافیای عمومی، چاپ شده در دوره رضاخان، صص ۲۵۲-۲۵۱ زیر عنوان:

«زبانهایی که فعلاً در ایران معمول است» (در این زمان جمعیت ایران بنا به نوشته همین کتاب ۱۴/۷۶۱/۳۲۱ نفر بوده است).

زبان

زبانهایی که در فلات ایران و در شمال هندوستان بآنها تکلم میشود از ریشه هند و آریین یا هندواروپائی است که عبارت است از : اول زبان پارسی قدیم مطابق کتیبه های زمان هخامنشی - دوم زندان یا زبان اوستا - سوم پهلوی که در زمان ساسانیان معمول بوده است

اول زبان پارسی قدیم از ریشه هند و آریائی و زبان سانسکریت شباهت تامی دارد و در زمان هخامنشی زبان درباری محسوب می شده است دوم زبان اوستا که نزدیک به پارسی قدیم بوده است و گائاهها بآن زبان نوشته شده سوم زبان پهلوی که از زبان پارسی قدیم مشتق و ریشه زبان فعلی است زبانهاییکه فعلاً در ایران معمول است عبارتند از :

۱ - زبان ادبی که نه فقط در ایران بلکه در افغانستان نیز بآن تکلم می نمایند - این زبان از زمان تسلط مغزونیان به هندوستان تا یک قرن پیش زبان ادبی هندوستان شرقی نیز بوده است و نیز تا چندی قبل زبان رسمی دربار شاهان عثمانی بشمار می رفته

۲ - افغانی که با اسم پشتو در جنوب و پاختو در شمال نامیده میشود و بدویهای افغانستان آن تکلم می کنند

۳ - بلوچی (مکرانی) که اهالی بلوچستان بآن تکلم می نمایند

۴ - کردی که چندین لهجه تکلم میشود اگرچه لهجه بختیاری ولری کمی با کردی تفاوت دارد ولی بواسطه

مشابهنی که بین ریشه این زبانها موجود است می توان آنها را جزء کردی محسوب داشت

۵ - در نقاط مختلفه ایران لهجه های متعددی یافت می شود از قبیل مازندرانی - گیلکی - سمنانی -

بروجردی - کاشی - نائینی - نطنزی - سیوندی و غیره

۶ - است که زبان یک قسمت از ایرانیان است که ساکن قفقازیه مرکزی هستند

۷ - السه مختلفه دیگری از قبیل ارمنی و عربی اسرائیلی و زرتشتی و کلانی در ایران معمول است که بواسطه

محیط تغییراتی در اصل آنها نیز داده شده است

کیش و آئین

توده اعظم ملت پیرو اسلام است از شعب آن شافعی مذهب کرد هاست حنفی مذهب ترکمانان و بعضی طوائف

سنی مثل هزاره و جمشیدی (مرزهای خراسان) استغنا قلیلی نیز از اسمبلیه که ظاهراً شیعه شش امامی

میشاند و در فانات و خراسان از قدیم اقامت دارند - خاوریهها (پربریهها) در نقاط مختلفه خراسان

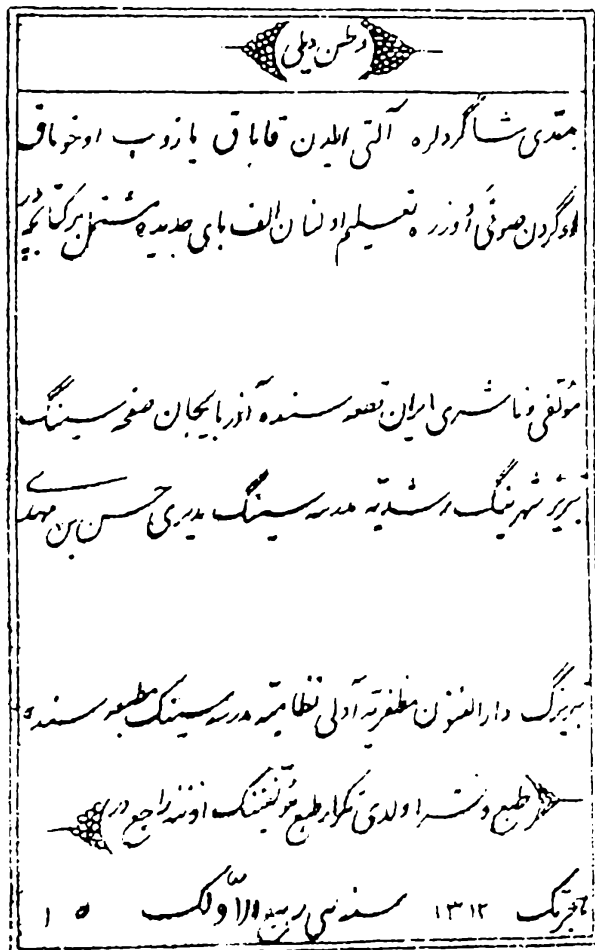
عموماً شیعه هستند .

دکتر پرویز ناتل خانلری رئیس فرهنگستان ایران دوران پهلوی نیز به تبعیت از افکار پان‌فارسیستی، در کتاب «زبان‌شناسی و زبان فارسی» ضمن بر شمردن زبانهای غیرفارسی و محلی ایران چون کردی، لری، بلوچی، گیلکی، مازندرانی، تالشی، ذرفولی، سمنانی و... از زبان ترکی آذربایجانی، ترکی ترکمنی و عربی که زبان اکثریت مردم کشور است سخنی به میان نمی‌آورد!^۱

در سال ۱۳۰۹، به دستور رضاخان تدریس فارسی در مدارس کشور اجباری و تحصیل به زبانهای غیرفارسی ممنوع گردید و تحصیل و تدریس به زبان ترکی آذربایجانی که اولین مدرسه مدرن ایران و نخستین روش تدریس با اصول صوتی در دنیای اسلام با این زبان و به وسیله دانشمند شهیر آذربایجان میرزا حسن رشیدیه در تبریز در سال ۱۳۱۲ هـ. ق / ۱۸۹۴ م. در زمان ناصرالدین شاه و با کتاب «وطن دیلی» آغاز به کار کرده بود^۲ جلوگیری شد.

^۱ - کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، دکتر ضیاء صدر، ص ۹۵

^۲ - نشریه "نوید آذربایجان" شنبه ۲۴ اسفند ۱۳۸۱ شماره های ۲۸۶-۲۸۴ مقاله دکتر صمد سرداری نیا



کتاب درسی «وطن دیلی» تألیف
میرزا حسن رشیدیہ کہ در سال
۱۳۱۲ ہجری قمری
در تبریز چاپ شدہ است

در دوره پهلوی اول، ناسیونالیسم افراطی آنچنان شتابی بخود گرفت که به دستور رضاخان اقدام به تغییر نامهای ترکی وبومی مکانهای جغرافیایی در آذربایجان و سایر نقاط ایران کردند و نامهای غیر ترکی ویا ترجمه فارسی این نامها را جایگزین نام بومی وترکی کردند!

اینک تعدادی از نامهای تغییر یافته شهرها، روستاها و مکانهای جغرافیایی که به وسیله فرهنگستان ایران در دوران رضاشاه تحت نام «واژه‌های نو» که تا پایان سال ۱۳۱۹ در فرهنگستان ایران پذیرفته شده است.» ارائه میگردد.^۱

^۱ - فرهنگستان ایران، واژه‌های نو که تا پایان ۱۳۱۹ در فرهنگستان ایران پذیرفته شده است، چاپخانه تابان، تهران.

در ابتدای این دفتر که در ۱۳۰ صفحه می‌باشد، آمده است:

«همه واژه‌هایی که از خرداد ۱۳۱۴ تا پایان اسفند ۱۳۱۹ در فرهنگستان ایران پذیرفته شده و به تصویب پیشگاه مبارک همایون شاهنشاهی رسیده است در این دفتر گرد آمده است. دبیرخانه فرهنگستان برابری آنها را با صورت جلسه‌ها و ابلاغیه‌های دفتر مخصوص شاهنشاهی و بخشنامه‌های دفتر نخست وزیری گواهی می‌دهد.»

«دبیرخانه فرهنگستان»

در این دفتر نام ۲۹ نفر از اعضاء فرهنگستان در ترکیب هشت کمیسیون مختلف از آنجمله «کمیسیون جغرافیایی و اصطلاحات فرهنگی» آمده است که اعضاء کمیسیون جغرافیایی و اصطلاحات فرهنگی را دکتر رضازاده شفق (رئیس)، حسین گل گلاب (مخبر و منشی)، عباس اقبال آشتیانی، بهمنش، دکتر خان بابا بیانی، دکتر مستوفی، دکتر هوشیار، دکتر یحیی مهدوی، دکتر علی جلالی، دکتر صدیقی، قمشه‌ای و پرویز خانلری بعهدہ داشته‌اند. همچنین کارمندان وابسته این فرهنگستان سید محمدعلی جمالزاده، دکتر فخر ادهم (فخر الاطباء) و تعدادی از وابستگان کشورهای خارجی بوده‌اند.

لازم به یادآوری است که در این دفتر ۱۳۰ صفحه‌ای، تنها نامهای جغرافیایی که در بین سالهای ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۹ تغییر یافته است آمده است، در حالیکه اسامی تعدادی از شهرها و مکانهای جغرافیایی قبل و بعد از این تاریخ نیز دستخوش تغییر بوده است، همانطوریکه نام «ارومیه» قبل از این تاریخ به «رضائیه» تغییر داده شده بوده و در این واژه‌نامه هم در تغییر نام رودخانه «آجی‌چای» به «تلخه‌رود» چنین آمده است:

28 ترکان و بررسی تاریخ، زبان و هویت آنها در ایران

«رودی است که از شمال تبریز می‌گذرد و به دریاچه رضائیه می‌ریزد»، که

نشان می‌دهد نام «ارومیه» قبل از این تاریخ به «رضائیه» تبدیل شده بوده است!

تعدادی از نامهای جغرافیایی ترکی تغییر یافته به فارسی، با رسم الخط و

توضیحات خود این دفتر در اینجا آورده می‌شود:

| ردیف | نام فارسی شده (جدید) | نام اصلی و ترکی (قدیم) |
|------|----------------------|--|
| ۱ | ارسباران | قراجه داغ - در شمال آذربایجان |
| ۲ | تلخه رود | آجی چای - رودی است که از شمال تبریز می‌گذرد و بدریاچه رضائیه می‌ریزد |
| ۳ | تکاب | تیکان قپه - در آذربایجان |
| ۴ | سفیدرود | قزل اوزن |
| ۵ | سیاه چمن | قره چمن - در آذربایجان |
| ۶ | سیمین رود | طاطائو چای |
| ۷ | زرینه رود | جغتو چای |
| ۸ | سیه چشمه | قره عینی (در آذربایجان غربی نزدیک ماکو) |
| ۹ | شاهین دژ | صاین قلعه - در جنوب دریاچه رضائیه |
| ۱۰ | مهاباد | ساوجبلاغ مگری [سویوق بولاق] |
| ۱۱ | مهرانرود | میدان چای - در تبریز |
| ۱۲ | میانه | میانج - در آذربایجان |
| ۱۳ | هرزند | هلاکو یکی از ایستگاههای راه آهن آذربایجان |
| ۱۴ | ایشه | ایچی - یکی از بخشهای سقز کردستان |
| ۱۵ | بناور | امچه‌لی - در شهرستان گرگان |
| ۱۶ | پادار | ایداغچی - در بخش سقز کردستان |

| | | |
|--|-------------|----|
| تیگانلو - یکی از بخشهای سقز کردستان | تیگان | ۱۷ |
| چاغرلو یکی از بخشهای سقز کردستان | چاغر | ۱۸ |
| حاجی لر - در گرگان | دشت مینو | ۱۹ |
| دیج خلیل - یکی از ایستگاههای راه آهن آذربایجان | دیزه | ۲۰ |
| قراگز - یکی از ایستگاههای راه آهن آذربایجان | زال | ۲۱ |
| آلطون علیا - در سقز کردستان | زرینه بالا | ۲۲ |
| آلطون سفلی - در سقز کردستان | زرینه پائین | ۲۳ |
| قطانجق در سقز کردستان | سبزده | ۲۴ |
| باش بولاق - در بخش سقز کردستان | سرچشمه | ۲۵ |
| آق تپه - در کردستان | سفید تپه | ۲۶ |
| آق گنبد | سفید گنبد | ۲۷ |
| سلیمان کندی - در سقز کردستان | سلیمان کند | ۲۸ |
| قره سو - (ایستگاه شماره ۲ راه آهن شمال) | سیاهاب | ۲۹ |
| قره غایه [قره قایا] | سیاه پایه | ۳۰ |
| قره چر | سیاه چر | ۳۱ |
| قره غان - یکی از بخشهای سقز کردستان | سیاه دشت | ۳۲ |
| قره گل - در کردستان | سیاه گل | ۳۳ |
| قره بوغدا - در کردستان | سیاه گندم | ۳۴ |
| قره ناو - در سقز کردستان | سیاه ناو | ۳۵ |
| قوتلو - در بخش سقز کردستان | بودان | ۳۶ |
| قلعه جقه - در بخش سقز کردستان | کلاچک | ۳۷ |
| قیلان تو - در بخش سقز کردستان | کویلان ده | ۳۸ |

30 ترکان و بررسی تاریخ، زبان و هویت آنها در ایران

| | | |
|----|-------------|-----------------------------|
| ۳۹ | کوچک | قوجق - در کردستان |
| ۴۰ | کوشک | قاشق - در سقز کردستان |
| ۴۱ | گلزار بالا | قوزلو علیا - در سقز کردستان |
| ۴۲ | گلزار پائین | قوزلو - سفلی در سقز کردستان |
| ۴۳ | گلشن | گلین - در سنندج کردستان |
| ۴۴ | گندمان | طاهر بوغدا - در سقز کردستان |
| ۴۵ | نزار | آرخ - در گرگان |
| ۴۶ | نیستان | قامیشه - در سنندج کردستان |

بدین ترتیب پروژه حاکمیت مطلق و بی‌چون و چرای زبان و فرهنگ فارسی در ایران، همراه با بی‌توجهی اقتصادی به مناطق غیرفارس که از زمان رضاخان آغاز شده بود در زمان پهلوی دوم هم ادامه پیدا کرد!

در دوران حاکمیت ۵۳ ساله خاندان پهلوی چاپ و انتشار آثار نظم و نثر ترکی به جز در دوران یک ساله حاکمیت فرقه دموکرات در آذربایجان به رهبری سیدجعفر پیشه‌وری، که ترکی زبان رسمی آذربایجان شد ممنوع گردید و کسانی که حتی با زبان فاسی، از زبان و فرهنگ ترکی سخن به میان می‌آوردند به میز محاکمه کشیده می‌شدند!

دکتر حسن جوادی محقق و نویسنده، حاکمیت ۵۳ ساله خاندان پهلوی را برای زبان و فرهنگ ترکی آذربایجان «دوران سیاه» نامیده در مقاله‌ای تحت عنوان «نشر کتاب و مطبوعات آذربایجانی در ایران» می‌نویسد:

«این دوران [دوران ۵۳ ساله پهلوی] برای رشد و تکامل زبان ترکی آذربایجانی دوران سیاهی بود، در خلال ۵۳ سال سلطنت پهلوی به استثناء یک دوره پنج ساله (۱۹۴۶-۱۹۴۱) که در آن یکسال حکومت فرقه دموکرات (۱۹۴۶-۱۹۴۵) نیز جزء این دوره بود کتب و نشریات آذربایجانی اجازه چاپ نداشتند. در واقع برای نشریات آذربایجانی هیچ منع قانونی وجود نداشت؛ اما مقامات، اجازه چاپ به زبان ترکی آذربایجانی را نمی دادند. به یاد دارم که در سال ۱۹۵۵ یکی از اقوام من، مرحوم علی اصغر مجتهدی می خواست کتاب «امثال و حکم آذربایجانی» را چاپ کند و تا تغییر نام آن کتاب به «امثال و حکم به لهجه محلی آذربایجان» به آن اجازه چاپ ندادند. آثار «معجز شبستری» و «صابر» بارها در تبریز چاپ شدند ولی بصورت مخفیانه به فروش می رسیدند. [در این سالها] تمام ارتباطات بین دو آذربایجان قطع شده بود.»^۱

جان فوران در کتاب «مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی» می نویسد: «... سرکوب [توسط رضاشاه] باعث شد که بسیاری از قبایل به آگاهی سیاسی دست یابند و هویت خویش را در رابطه با مسیر کوچ، فرهنگ، رسوم و سنتها و زبان جستجو کنند. اقلیت‌های قومی به مفهومی یک ائتلاف واقعی در برابر روند «فارسی سازی» رژیم به وجود آوردند.»^۲

در ادامه همین کتاب آمده است: «طی دهه ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش. پا به پای رشد و توسعه تهران، این خطه پرجمعیت تجاری و زراعی [(آذربایجان)]

^۱ - مجله تریبون، شماره ۶ - ص ۲۹۶.

^۲ - مقاومت شکننده...، جان فوران، ترجمه احمد تدین، ص ۳۵۰، سال ۱۳۷۸ هـ ش. مؤسسه خدمات

دستخوش رکود و وقفه شد. مردم محل خواهان رسمی شدن ترکی آذری در مدرسه‌ها، دستگاه‌های دولتی و مطبوعات بودند، می‌خواستند درآمدهای مالیاتی در خود آذربایجان به مصرف برسد (در بودجه سال ۱۹۴۵-۱۹۴۴ م/ ۱۳۲۴-۱۳۲۳ ش. مبلغی که برای تهران در نظر گرفته شد ۲۰ برابر مبلغ تعیین شده برای آذربایجان بود در حالی که آذربایجان سه برابر تهران جمعیت داشت)، مجامع شهری و ایالتی‌اش را خود برگزیند و در قلمرو آموزش اجباری و اصلاحات ارضی گام‌های اساسی و ریشه‌ای بردارد. اما انتخابات مجلس در ۱۹۴۳ م/ ۱۳۲۳ ش جرقه‌ای بر انبار باروت زد و مجلس از تصویب اعتبارنامه جعفر پیشه‌وری نماینده تبریز خودداری کرد... در سپتامبر ۱۹۴۵ (شهریور- مهر ۱۳۲۴) پیشه‌وری فرقه دموکرات آذربایجان را تشکیل داد... «در برنامه فرقه دموکرات بر آزادی و خودمختاری آذربایجان در چارچوب قلمرو ملی ایران تأکید شده بود، حمایت از دموکراسی، حکومت مشروطه، خودمختاری محلی، استفاده از زبان [ترکی] آذری در مدرسه‌ها و اداره‌ها، حمایت از حقوق اقلیت‌ها و زنان، اتخاذ اقدام‌های اقتصادی به منظور کاهش دادن بیکاری، اصلاحات ارضی و هزینه کردن درآمدهای مالیاتی در خود ایالت از موارد دیگر برنامه فرقه بود. اگر چه مورخان چند بر موضع جدایی خواهانه جنبش تأکید کرده‌اند اما رئیس برنامه فرقه دموکرات، بیانیه‌ها و اقدام‌های آن همگی مؤید وفاداری فرقه به خودمختاری محلی فرهنگی در چارچوب سرزمین ایران می‌باشد... آنچه را پیشه‌وری و فرقه دموکرات در راستای مسائل طبقاتی و اصلاحات اجتماعی قاطعانه می‌خواستند استفاده از زبان مادری و همبستگی قومی در برابر تعرض تهران بود. [در زمان حاکمیت فرقه دموکرات در آذربایجان] برای نخستین بار در تاریخ ایران به زنان اجازه داده شد در رأی‌گیری شرکت کنند... در زمینه

اصلاحات اجتماعی و اقتصادی، حکومت فرقه دموکرات نسبت به نارضایتی‌های طبقاتی حساسیت نشان می‌داد و تلاش گسترده‌ای را در تقویت خاستگاه اجتماعی مردمگرایانه‌اش به کار گرفت. در زمینه اقتصادی:

قانون جامع کار را تدوین کرد؛ با گشودن انبارها و سیلوهای دولتی کوشید قیمت‌ها را تثبیت کند؛ به جای اخذ مالیات غیرمستقیم از مواد غذایی و ضروریات زندگی، بر سود بازرگانی، بهره مالکانه، درآمد صاحبان مشاغل خاص و کالاهای تجملی مالیات بست. خیابانهای اصلی تبریز آسفالت شد، کلینیک‌ها و کلاسهای پیکار با بیسوادی گشایش یافت، دانشگاه، ایستگاه رادیویی و چاپخانه دایر گردید. خیابانها به نام ستارخان، باقرخان و سایر قهرمانان انقلاب مشروطیت نامگذاری شدند و چهره شهر تبریز با این اقدامها دگرگون شد. ملی کردن بانکها، احداث نوانخانه‌ها، خانه‌های سالخوردگان، بیمارستانها، بنای تئاتر شهر، ایجاد بنگاههای نشر برای چاپ کتاب به زبان [ترکی] آذری، و گردآوری شعرها و فرهنگ عامیانه از جمله اقدامهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حکومت خودمختار بود.

ریچارد کاتم می‌گوید: «کاری که فرقه در یک سال در تبریز کرد بیش از کارهایی بود که رضاشاه در طول بیست سال انجام داد.»^۱ در حالی که در آذربایجان مجمع قانونگذاری فرقه دموکرات به رهبری سیدجعفر پیشه‌وری خطاب به محمدرضاشاه، رئیس مجلس و نخست‌وزیر وقت چنین اعلام داشت که:

«خلق آذربایجان به دلایل بی‌شمار تاریخی و حوادث بسیار که ذکر آن در این جا امکان‌پذیر نیست صاحب ملیت، زبان، آداب و رسوم و سایر مشخصات ویژه خود می‌باشد. این خصوصیات به او حق می‌دهد که با مراعات استقلال و

^۱ - مقاومت شکننده ... ، صص ۴۱۱-۴۰۸.

تمامیت ایران، بنا بر پیمان آتلانتیک، مانند تمام ملل دیگر دنیا در تعیین سرنوشت خود مختار باشد... کنگره ملی آذربایجان... برای اداره امور داخلی آذربایجان یک هیأت ملی ۳۹ نفری انتخاب می‌کند و به آن اختیار می‌دهد که تدابیر لازم را برای عملی کردن خواسته‌های ملی اتخاذ کند و با مقامات صلاحیت دار وارد مذاکره شوند و همزمان با آن انتخابات مجلس ملی آذربایجان و همچنین مجلس شورای ملی را اجرا کنند.^۱، در تهران افرادی چون محمودافشار، احمد کسروی، اقبال آشتیانی، سیدضیاء و دیگران، بدون توجه به حقوق فرهنگی مردم آذربایجان، با بکارگیری الفاظ رکیک، بی‌ادبانه و توهین آمیز نسبت به زبان و فرهنگ مردم ترک ایران، به دفاع از پان‌فارس‌سیسم در لفافه پان‌ایران‌سیسم برخاستند! عباس اقبال آشتیانی در سلسله مقالاتی با عنوان «زبان ترکی در آذربایجان» در روزنامه اطلاعات نوشت: «چه کسی آثار غنی و جهانگیر فردوسی، سعدی، مولوی و حافظ را با وراجی مهجور و ناهنجار غارتگران ترک عوض می‌کند؟»^۲

«محمود افشار نیز با تکرار این مطلب که آذربایجانی تنها گویشی از گویشهای ایران زمین است و نمی‌تواند به عنوان یک زبان اساس ملیت به حساب آید، نوشت: «اساس ملیت ایران باید استوار بر تاریخ، ترکیب نژادی، و بالاتر از همه خصوصیات مردمانش باشد.»^۳

«سیدضیاء نیز در روزنامه وابسته به خود «کوشش» تأکید کرد که فارسی باید همچنان زبان درسی در کلیه مدارس دولتی باشد، زیرا ترکی صرفاً یادگار

^۱ - «روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی»، علی مرشدی زاده، ۱۳۸۰، نشر مرکز، ص ۲۱۷ / آذربایجان، شماره ۶۲ مورخ ۲ / آذر / ۱۳۲۴.

^۲ - «روشنفکران آذری...»، علی مرشدی زاده، ص ۲۱۹.

^۳ - همان کتاب، ص ۲۱۸ / محمودافشار، «یک پاسخ» دنیا، ۶ آبان ۱۳۲۴.

شومی است از مغولان وحشی که به ایران هجوم آوردند و سراسر خاورمیانه را عرصه غارت و تاخت و تاز خود قرار دادند.^۱

«روزنامه اطلاعات نیز سرمقاله‌ای با عنوان «آذربایجان کانون وطن پرستی ایران است» اعلام کرد که ترکی زبان بومی آذربایجان نیست، بلکه گویشی بیگانه است که مهاجمان مغول و تاتار بر این منطقه تحمیل کرده‌اند.»^۲

با توجه به نوشته‌های این باصطلاح روشنفکران، و با دقت به مقالات چاپ شده از طرف سید جعفر پیشه‌وری در روزنامه «آذربایجان» نشریه ناشر افکار وی در دوره حاکمیت یک ساله فرقه دموکرات، که در ارتباط با مسائل آذربایجان و ایران در آن دوره نوشته شده و در کتابی به نام «نطق‌لر و مقاله‌لر» (نطق‌ها و مقاله‌ها) گردآوری شده است؛^۳ می‌توان به طرز تفکر رهبر فرقه دموکرات آذربایجان و موضع‌گیری روشنفکران مخالف وی در تهران در آن دوره پی برد!

ناسیونالیستهای افراطی تهران در عین حالی که ترکی را «یادگار شوم» غارتگران ترک و مغول می‌نامیدند، از فارسی دری که آنهم یادگار باصطلاح همین غارتگران بود و بوسیله همین مهاجمان از افغانستان و تاجکستان آورده شده بود و حاکم بر جامعه ایران شده و زبان اصلی و بومی هموطنان فارس را که در آن زمان «پهلوی» بود، از بین برده بود دفاع می‌کردند؟!!

همچنانکه عارف قزوینی می‌گوید:

«ز عشق آذر آبادگانم آن آتش

^۱ - روشنفکران آذری و هویت ملی، علی مرشدی‌زاده، ص ۲۱۹ / «آذربایجان ایران است، ایران آذربایجان»، کوشش، ۴ / مهر / ۱۳۲۴.

^۲ همان کتاب، همان صفحه.

^۳ - «نطق‌لر و مقاله‌لر» انتشارات فرزانه، تهران - ۱۳۵۹.

نهان به سینه و در هر نفس شرر ریز است

چسان نسوزم و آتش به خشک و تر نزنم

که در قلمرو زرتشت حرف چنگیز است!^۱

افراطیون ناسیونالیست افتخار بر فردوسی، سعدی، مولوی، حافظ و... می-کردند در حالی که همه این شعرا در دوره حاکمیت همین سلاطین پرورش یافته بودند و بوسیله صله و انعام همین باصطلاح غارتگران به خلق آثار پرداخته بودند که در اشعار همه این شاعران از دینداری، بزرگمردی، عدالت، بخشش، بنده نوازی، ادب‌پروری، شجاعت، مردانگی، جهانداری، سیاستمداری و دیگر خصوصیات نیک انسانی این حاکمان به دفعات یاد شده است!

ولی واقعیت این است که زبان ترکی مردم آذربایجان بنا به شواهد تاریخی (که بعداً آورده خواهد شد) از هزاران سال پیش و از زمان سومریان و ایلامیان در بین مردم بومی آذربایجان مرسوم بوده که با پیوستن ترکان سلجوقی به همزبانان بومی خود در آذربایجان و آناتولی، و تشکیل حکومت‌های مقتدر بعدی، زبان ترکی غربی یا اوغوز، زبان عمومی مردم آذربایجان و آناتولی شد و با قدرت ذاتی خود به پویایی ادامه داد که از هزار سال به این سو آثار ارزشمند بسیاری از این زبان باقی مانده است که در دنیای امروز نیز طبق بر آورد سازمان جهانی یونسکو سومین زبان زنده و با قاعده جهان به شمار می‌رود.^۲

شاید یکی از اشتباهات سلاطین ترک در طول هزار سال گذشته این باشد که اهمیت کمتری به زبان خود بخصوص در رسمیت دادن آن در مکاتبات

^۱- باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران، رضا بیگلرلو، ص ۱۷۴ تهران- نشر مرکز ۱۳۸۰.

^۲- نشریه هفتگی «امید زنگان»، ۲۰/ مرداد/ ۱۳۷۸ شماره ۲۸۵ به نقل از مجله پیام یونسکو.

رسمی و دولتی دادند. آنان گرچه به خاطر وابستگی مذهبی و غنای فرهنگی زبان عربی آنرا زبان دین، فلسفه، ریاضیات، طب، و به دیگر معنی زبان علم و دین برای خود انتخاب کردند، ولی زبان دری را که تنها، زبان گفتاری عده‌ای محدود از مردم مناطق تخارستان و بغلان افغانستان و تاجیکستان بود،^۱ و در محدوده امپراتوری وسیع و از چین گرفته تا اروپایی آنان کمترین سخنگویان را داشت به عنوان زبان شعر و شاعری برای دربار خود برگزیدند!

گرچه امپراتوران ترک عثمانی بعدها به اشتباه گذشتگان خود پی برده و زبان ترکی خود را جایگزین زبان دری کردند و مکاتبات رسمی و غیررسمی خود را به ترکی نوشتند که نتیجه آن را امروز در ادبیات مترقی ترکیه که با ادبیات مترقی دنیای غرب برابری می‌کند می‌بینیم^۲، ولی سلاطین ترک ایران، بخصوص از زمان شاه‌عباس صفوی به بعد، بیشتر فارسی دری را تقویت می‌کردند. در زمان شاه‌اسماعیل صفوی، زبان ترکی علاوه بر زبان شفاهی، زبان رسمی و مکتوب حکومت هم بود و خود شاه اسماعیل با تخلص «ختایی» دیوان شعری به ترکی دارد.

ولی از زمانی که خصومتی بین دو دولت مقتدر ترک و مسلمان صفوی و عثمانی پدیدار گشت، که شاید این هم دومین اشتباه تاریخی ترکان باشد که بجای اتحاد و اتفاق و مبارزه بر علیه دشمن مشترکشان یعنی اروپائیان در آن دوران، به دشمنی هم پرداختند، فارسی دری به مثابه زبان باز دارنده، و به بیان

^۱ - روزنامه «نوید آذربایجان» سه‌شنبه ۲۶ اسفند - ۸۲ شماره ۳۳۷-۳۳۹، ص ۶، مقاله محقق آذربایجانی، میرهدایت حصاری.

^۲ - نویسندگان چون عزیز نسین، یاشار کمال و اورهان پاموک از کشور ترکیه نویسندگان شناخته شده در دنیا بخصوص دنیای غرب هستند و بارها برنده برتر جایزه ادبی این کشورها شده‌اند.

امروزی به عنوان زبان آلترناتیو در مقابل زبان ترکی دولت عثمانی که هم زبان پادشاهان صفوی بودند، ولی اختلاف سیاسی و مذهبی با هم داشتند در مکاتبات دربار صفوی به کار گرفته شد و مورد حمایت بیشتر قرار گرفت!

با توجه به اینکه زبان مکتوب و رسمی پادشاهان صفوی از زمان شاه عباس، بیشتر به طرف فارسی کشیده شد ولی آنان نوشتن نامه‌های رسمی به زبان ترکی به سلاطین کشورهای دیگر و به حکام ولایات را هم فراموش نکرده بودند. لاکن آنطور که از تاریخ بر می آید زبان فارسی در این دوران بیشتر تقویت می شد، با اینهمه حال زبان گفتگوی دربار صفوی در اصفهان هم، از پادشاهان، وزراء و کلا، فرماندهان کشوری و لشگری گرفته تا پایین دست همه به ترکی بود.

ولی آنچه از بی توجهی امپراتوران صفوی و سلاطین ترک بعدی نسبت به زبان ترکی حاصل شد، رواج کمتر این زبان در نوشتار و مکاتبات رسمی و دولتی بود که بعد از روی کار آمدن رضاخان تحصیل و تدریس آنهم قدغن شد و تحقیر شخصیت ترکان، بی احترامی و توهین آشکار به زبان و فرهنگ مردم آذربایجان و تحریف تاریخ آنها به وسیله رضاخان آغاز گردید که هم اکنون نیز به وسیله حاملان تفکرات نژادپرستانه دوران پهلوی ادامه دارد و در حالی که زبان ترکی به یکی از زبانهای مطرح جهان تبدیل شده است، ترکان ایران در تهران و شهرهای فارس نشین از سخن گفتن به ترکی و یاد دادن آن به کودکان خویش و صحبت کردن با جگر گوشه‌هایشان احساس حقارت می کنند و نزدیک به ۹۰٪ برنامه‌های رادیو-تلویزیون استانهای ترک نشین هم، به زبان فارسی است و ترکان ایران با داشتن جمعیتی نزدیک به نصف جمعیت ایران از تحصیل و تدریس به زبان ترکی در حد ابتدایی هم محروم هستند!

در مورد میزان علاقه مردم آذربایجان به زبان و فرهنگ خود، دکتر عماد افروغ جامعه‌شناس، عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس تهران، و نماینده و عضو کمیسیون فرهنگی دور هفتم مجلس شورای اسلامی، حبیب‌احمدلو کارشناس ارشد جامعه‌شناسی این دانشگاه تحقیقاتی در این زمینه انجام داده و یافته‌های خود را در مقاله‌ای تحت عنوان «رابطه هویت ملی و هویت قومی در بین جوانان تبریز» در فصلنامه «مطالعات ملی» سال چهارم، شماره ۱۳، تهران پاییز ۱۳۸۱ به چاپ رسانده‌اند که ما در اینجا خلاصه‌ای از مقاله این دو نویسنده را می‌آوریم.

لازم به توضیح است که فصلنامه یاد شده نشریه‌ای وابسته به دولت می‌باشد و در این مقاله، منظور از هویت ملی، مؤلفه‌هایی چون تابعیت کشوری، زبان فارسی به عنوان زبان رسمی و دولتی کشور، دولت منتخب، اقتصاد و سیاست مشترک و... مورد نظر بوده و هدف از هویت قومی، مؤلفه‌هایی چون زبان و ادبیات ترکی، تاریخ ترکان، موسیقی، هنر و فرهنگ مردم آذربایجان و... مورد نظر می‌باشد.

رابطه هویت ملی و هویت قومی در بین جوانان تبریز

حبیب احمدلو*

عماد افروغ**

چکیده:

هدف اصلی این مقاله بررسی تجربی رابطه هویت ملی و قومی در بین جوانان تبریز است؛ اینکه جوانان تبریز تا چه میزانی به هویت ملی پایبند هستند و چه میزانی از هویت قومی را دارا هستند و چه رابطه‌ای بین این دو نوع هویت جمعی متصور است. در این تحقیق برای سنجش میزان هویت ملی از مؤلفه‌های آن مانند گرایش به زبان و ادبیات فارسی، میراث فرهنگی ملی، وابستگی ملی، گرایش سیاسی و گرایش دینی استفاده شده است. همچنین برای سنجش میزان هویت قومی از مؤلفه‌هایی نظیر گرایش به زبان و ادبیات ترکی، موسیقی ترکی، گرایش به تاریخ قومی و وابستگی قومی استفاده شده است. نتایج تحقیق حاکی از آن است که جوانان تبریز در عین گرایش به هویت ملی نسبت به هویت قومی نیز گرایشی قوی دارند و بین این دو نوع هویت جمعی، رابطه مثبتی برقرار است.

کلید واژه‌ها: هویت، هویت جمعی، هویت ملی، هویت قومی، هویت

ایرانی، هویت ترکی، جوانان، تبریز

* کارشناس ارشد جامعه‌شناسی از دانشگاه تربیت مدرس

** دکترای جامعه‌شناسی، عضو هیأت دانشگاه تربیت مدرس و دارای تألیفات و ترجمه-

هایی در زمینه مسائل جامعه‌شناختی ایران، فرهنگ‌شناسی و مفاهیم سیاسی.

جامعه آماری و نمونه آماری

جامعه آماری این تحقیق کلیه جوانان ترک زبان ۲۰ الی ۳۰ سال شهر تبریز می‌باشد. بر اساس آمار اخذ شده از سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی طبق سرشماری [سال] ۱۳۷۵ کل جمعیت این دوره سنی حدود ۲۵۳/۹۷۶ نفر می‌باشد. از بین این تعداد ۳۸۰ نفر به صورت تصادفی برای انجام تحقیق نمونه‌گیری شدند.

یافته‌های تحقیق

چنانکه اشاره شد، میزان هویت ملی یا احساس تعلق و وفاداری و وابستگی افراد به اجتماع ملی و همچنین میزان هویت قومی یا احساس تعلق و وابستگی فرد به اجتماع محلی و قومی با استفاده از چند مؤلفه مورد سنجش قرار گرفتند که هر یک از این مؤلفه‌ها از چندین گویه تشکیل شده‌اند. برای آزمون روایی پرسشنامه و استاندارد کردن گویه‌ها ابتدا یک پیش آزمون از آن به عمل آمد و گویه‌ها و سؤالات زاید حذف شدند. برای آزمون روایی گویه‌ها از آلفای کرونباخ که در واقع همبستگی درونی گویه‌ها را مورد آزمون قرار می‌دهد، استفاده شد. ضریب آلفای کرونباخ از صفر تا یک تغییر می‌کند و هرچه این ضریب به یک نزدیکتر باشد، نشان دهنده میزان بالاتری از روایی گویه‌ها است. معمولاً کمترین حد قابل قبول ضریب آلفای کرونباخ ۰/۴ می‌باشد.

جداول شماره‌های ۱ و ۲ به ترتیب گویه‌های مؤلفه‌های هویت ملی و هویت قومی را به نمایش گذاشته‌اند. نتایج نشان می‌دهند که به جز گویه‌های زبان و ادبیات ملی [رسمی] که ضریب روایی آن ۰/۴۱ است و در حد ضعیف اما قابل قبول می‌باشد؛ ضرایب روایی دیگر گویه‌ها در حد متوسط و اکثراً قوی هستند...

هویت قومی از ترکیب متنوع مؤلفه‌های قومیت به وجود می‌آید و حتی در بسیاری از موارد تنها یک مؤلفه متفاوت باعث ایجاد نوعی هویت قومی می‌شود. بنابراین در بین اقوام مختلف مؤلفه‌های قومیت متفاوت بوده در هر گروه قومی، هر یک از مؤلفه‌ها دارای درجات اهمیت متفاوتی هستند.

آنچه جوانان تبریز را از سایر ایرانیان متمایز می‌کند نه در لایه‌های زیرین هویت یعنی طرز تفکر و جهان‌بینی بلکه لایه‌های رویین آن یعنی نمادهای کلامی و غیرکلامی مانند زبان و موسیقی نهفته است.

بر این اساس در این تحقیق برای اندازه‌گیری گرایش به هویت قومی جوانان تبریز از چند مؤلفه که هر کدام از آنها از گویه‌هایی چند تشکیل شده‌اند، سود جستیم. این مؤلفه‌ها شامل گرایش به زبان و ادبیات قومی (زبان ترکی)، گرایش به نمادهای غیرکلامی (موسیقی سنتی ترکی)، گرایش به تاریخ قومی و وابستگی قومی است.

جدول شماره ۱: ضریب روایی مؤلفه‌های هویت ملی

| ضریب روایی | تعداد گویه‌ها | گویه‌ها | مؤلفه‌های هویت ملی |
|------------|---------------|--|---------------------------------------|
| ۰/۴۱ | ۵ گویه | <ul style="list-style-type: none"> - لزوم یادگیری زبان فارسی به عنوان زبان مشترک - ترجیح زبان فارسی به زبان‌های دیگر جهان - آشنایی فرد با آثار جاویدان ادب فارسی - داشتن آثار فوق در منزل - میزان مطالعه آن آثار | زبان و ادبیات ملی [رسمی] (زبان فارسی) |
| ۰/۶۲ | ۶ گویه | <ul style="list-style-type: none"> - علاقه و اعتقاد به مراسم ملی مثل عیدنوروز و .. - علاقه به موسیقی سنتی - احترام به سرود و پرچم ملی - اهمیت شناخت تاریخ ایران - افتخار نسبت به گذشته تاریخی - اهمیت مرمت آثار تاریخی | میراث فرهنگی ملی |
| ۰/۷۰ | ۷ گویه | <ul style="list-style-type: none"> - آمادگی فرد برای دفاع از میهن - علاقه فرد به زندگی در ایران - اهمیت کلیت و یکپارچگی میهن نزد فرد - میزان دورنمایی مشکلات کشور توسط فرد - اهمیت ایرانی بودن نزد فرد - میزان احساس غرور فرد از ایرانی بودن - علاقه فرد به رابطه با سایر ایرانیان | وابستگی ملی |
| ۰/۶۶ | ۷ گویه | <ul style="list-style-type: none"> - اعتقاد فرد به وابستگی دین و سیاست - قبول دین اسلام به عنوان دین رسمی - اهمیت عناصر دینی در زندگی روزمره - ضرورت برپایی مراسم دینی - میزان مشارکت فرد در مراسم دینی - میزان داشتن کتب دینی در منزل - میزان مطالعه آنها - میزان تأثیر دین در رفتار انسان از نظر فرد | گرایش دینی |
| ۰/۶۶ | ۳ گویه | <ul style="list-style-type: none"> - اهمیت آنچه به لحاظ سیاسی در کشور می‌گذرد - میزان دنبال کردن اخبار سیاسی روز توسط فرد - میزان مشارکت سیاسی فرد | گرایش سیاسی |
| ۰/۷۹ | ۵ مؤلفه | مؤلفه‌های پنجگانه هویت ملی | هویت ملی |

به جز میزان گرایش به مؤلفه زبان و ادبیات فارسی که در حد ضعیف بود، .. میزان گرایش به دیگر مؤلفه‌های هویت ملی در حد قوی است و بیشترین درصد فراوانی پاسخ‌ها مربوط به بالاترین رتبه‌های گرایش (قوی و خیلی قوی) می‌باشد و این امر حاکی از شدت گرایش و علاقه و وفاداری پاسخگویان به هر یک از مؤلفه‌های هویت ملی است.

... ضعف گرایش به زبان و ادبیات ملی [رسمی] به احتمال زیاد از دو علت ناشی می‌شود. اول اینکه زبان مهمترین مؤلفه هویت در بین آذری‌های [ترکان] ایران است و فرد در طی فرایند هویت یابی از طریق زبان به تشابهات درون گروهی و تفاوت‌هایش با برون گروه پی می‌برد و ارزیابی مثبتی از گروه خود و مؤلفه‌هایش به عمل می‌آورد و نسبت به برون گروه و مؤلفه‌هایش ارزیابی منفی دارد. از طرف دیگر به خاطر برنامه‌های همانندسازی در دوران پهلوی و عدم توجه به حقوق اقوام در آن دوران، زبان فارسی نه به عنوان زبان ملی و مشترک بلکه به عنوان زبان قوم مسلط تلقی شده و نگرش منفی نسبت بدان ایجاد شده است. دومین علت ضعف گرایش جوانان به زبان و ادبیات ملی [رسمی] به ترجیح یک زبان بین‌المللی نسبت به زبان ملی [رسمی] از طرف جوانان بر می‌گردد.

جدول شماره ۲: ضریب روایی مؤلفه‌های هویت قومی

| ضریب روایی | تعداد گویه‌ها | گویه‌ها | مؤلفه‌های هویت قومی |
|------------|---------------|---|---------------------|
| ۰/۷۶ | ۶ گویه | <ul style="list-style-type: none"> - اهمیت یادگیری زبان ترکی از نظر فرد - ضرورت آموزش زبان ترکی در مدارس و دانشگاهها - علاقه فرد به یادگیری زبان ترکی - آشنایی فرد با آثار مهم ادبیات ترکی - داشتن آثار فوق در منزل - میزان مطالعه آنها | زبان و ادبیات ترکی |
| ۰/۷۶ | ۴ گویه | <ul style="list-style-type: none"> - علاقه فرد به موسیقی ترکی - علاقه فرد به عاشیق‌ها به عنوان حافظان موسیقی سنتی - اهمیت دعوت از آنها در مراسم و اعیاد - میزان گوش دادن فرد به موسیقی سنتی | موسیقی ترکی (آذری) |
| ۰/۶۴ | ۴ گویه | <ul style="list-style-type: none"> - میزان اعتقاد به وجود تاریخ خاص قومی - اهمیت شناخت و آگاهی از تاریخ ترکان ایرانی - میزان افتخار به تاریخ قومی - میزان آشنایی با نمادهای قوم ترک | تاریخ قومی |
| ۰/۶۷ | ۴ گویه | <ul style="list-style-type: none"> - میزان علاقه فرد به ارتباط با همزبانی‌های خود - میزان دورن‌فکنی مشکلات ترک‌های ایران به عنوان مشکلات شخصی توسط فرد - اهمیت ترک بودن برای فرد - میزان احساس غرور فرد از ترک بودن خویش | وابستگی قومی |
| ۰/۸۶ | ۴ مؤلفه | مؤلفه‌های چهارگانه هویت قومی | هویت قومی |

... پاسخگویان در بین مؤلفه‌های هویت قومی به مؤلفه تاریخ قومی و اعتقاد

به وجود تاریخ خاص قومی با حوادث تاریخی و قهرمانان و اسطوره‌ها و نمادهای ویژه، بیشترین گرایش را دارند. ۸۷/۹ درصد آنان گرایش قوی و خیلی قوی (به

ترتیب ۳۵/۴ و ۵۲/۵ درصد) به تاریخ قومی درند. در حالی که ۶/۳ درصد از پاسخگویان گرایش ضعیف به این مؤلفه دارند و هیچ نمونه‌ای گرایش خیلی ضعیف به آن ندارد. این میزان نشان از آگاهی تاریخی پاسخگویان است.

گرایش به وابستگی قومی و علاقه به هم قومی‌های دیگر و احساس غرور از ترک بودن نیز در بین پاسخگویان در حد قوی می‌باشد و حدود ۷۵/۲ درصد پاسخگویان گرایش قوی و خیلی قوی (به ترتیب ۲۹/۴ و ۴۵/۸ درصد) دارند.

میانگین میزان هویت قومی در بین پاسخگویان ۶۰/۸۶ می‌باشد که با توجه به حداقل و حداکثر نمرات این گرایش در حد قوی است. نتایج رتبه‌ای نیز حاکی از آن است که ۷۸/۱ درصد از پاسخگویان گرایشی متوسط تا قوی (به ترتیب ۳۶/۶ و ۴۱/۵ درصد) به هویت قومی دارند و تنها ۱۰ درصد در حد خیلی زیاد و ۰/۹ درصد در حد خیلی کم به هویت قومی گرایش دارند.

نتایج توصیفی نشانگر این است که پاسخگویان هم به هویت ملی و هم به هویت قومی گرایش قوی دارند، هر چند که میزان این گرایش به مؤلفه‌های مختلف آن متفاوت است. به عبارت دیگر جوانان تبریزی این دو نوع هویت جمعی را در خود درونی کرده و به هر دوی آنها احساس تعلق خاطر و پایبندی دارند.»

مقاله دیگری نیز در ارتباط با «مسئله فرهنگی ترکان ایران» توسط میرقاسم بنی هاشمی در (شماره ۱۶) فصلنامه «مطالعات راهبردی» که آنهم نشریه- ای وابسته به دولت است در سال ۱۳۸۱ چاپ شده است که عین مقاله را بدون کم و کاست در اینجا می‌آوریم:

چشم انداز آتی ناسیونالیسم قومی در آذربایجان ایران

سخنران: میرقاسم بنی‌هاشمی.

مقدمه:

عنوان بحث، «چشم‌انداز آتی ناسیونالیسم قومی در آذربایجان ایران» است که در چهار بخش ارائه می‌شود، در بخش اول به نکاتی مقدماتی و کلی اشاره می‌شود. بخش دوم به رویکردهای نظری و عوامل مؤثر بر شکل‌گیری یا تشدید ناسیونالیسم قومی در جوامع چند قومی اختصاص دارد. در بخش سوم به بحث ایران و مسائل آذربایجان خواهیم پرداخت و چشم‌انداز ناسیونالیسم قومی در آذربایجان را در سه محور: ۱- ایدئولوژی یا اهداف جنبش قومی آذربایجان، ۲- پایگاه اجتماعی نیروهای فعال جنبش قومی، ۳- رفتارشناسی نخبگان و توده اجتماعی، مورد بررسی قرار خواهیم داد و در بخش آخر نیز نتیجه‌گیری کوتاهی را ارائه خواهیم کرد.

در اینجا لازم است به چند نکته ضروری اشاره کنم: نکته اول اینکه امکان ارائه چشم‌اندازی نزدیک به واقعیت از آینده و روند ناسیونالیسم قومی در هر جامعه چند قومی خصوصاً ایران نیاز به یکسری تأملات و بررسی‌های مرتبط با

حوزه‌های مختلف تحقیقاتی دارد؛ چرا که ناسیونالیسم، قومیت و قوم‌گرایی، یک پدیده یا حوزه‌ای بین رشته‌ای است که برای بررسی عوامل مؤثر در شکل‌گیری و یا تشدید آن باید از علوم مختلف همچون جامعه‌شناسی سیاسی، جامعه‌شناسی، روابط بین‌الملل، سیاست مقایسه‌ای، روانشناسی اجتماعی، حقوق اساسی، اقتصاد سیاسی، حقوق بین‌الملل و حتی رشته‌های دیگری مثل مردم‌شناسی بهره گرفت.

نکته دیگر اینکه با الهام از برخی رویکردهای مختلف علمی و برخی نظریه‌ها، عوامل مؤثر بر شکل‌گیری یا تشدید ناسیونالیسم قومی در جوامع چند قومی در هفت محور دسته‌بندی می‌گردد که طبیعتاً این محورها دارای فروعات خاص خود هستند و همین‌طور از منظر هر محقق می‌تواند قبض و بسط خاصی پیدا کند. هدف از چنین دسته‌بندی این است که هم جایگاه این بحث در بین عوامل مؤثر بر شکل‌گیری ناسیونالیسم قومی مشخص شده و هم اینکه موضوع در چارچوب یکی از این محورها ارایه شود.

لازم است تعریفی از ماهیت ناسیونالیسم قومی در ایران و آذربایجان ارایه کنم که البته شاید بتوان گفت تعریفی استنباطی از مسائل قومی در ایران است: «ناسیونالیسم قومی جنبش یا نیروی سیاسی اجتماعی منبعث از ویژگی‌های قومی است که درصدد تحقق و کسب برخی مطالبات سیاسی - اجتماعی قومی است.» که با توجه به ایدئولوژی قومی، روش‌ها و ساز و کارهای دستیابی به مطالبات و همین‌طور گستره و عمق آن، می‌تواند سنخ‌ها و گونه‌های متعددی به خود بگیرد. بنابراین ناسیونالیسم دارای گونه‌های متعددی است که با توجه به سه محور عمده ایدئولوژی، شیوه‌ها و ساز و کارهای پیگیری مطالبات و همین‌طور پایگاه اجتماعی فعالان قومی، صورتهای مختلفی می‌تواند به خود بگیرد.

الف - عوامل مؤثر بر شکل‌گیری ناسیونالیسم قومی

عوامل مؤثر بر شکل‌گیری یا تشدید ناسیونالیسم قومی در جوامع چندقومی به اقتضای خاص هر جامعه متعدد است و چشم‌انداز تشدید یا تضعیف ناسیونالیسم قومی در هر کشور را باید مرتبط با این عوامل دانست و این مؤلفه‌ها تقریباً روند آتی ناسیونالیسم قومی را رقم می‌زنند.

عامل اول این است که از منظر مناسبات و روابط قومی، ساختار توزیع منابع قدرت در جامعه مورد نظر چگونه است؟ آیا از منظر اقتصادی، نظام توزیع منابع قدرت مساوات‌گرا و عدالت‌محور است و یا بر مبنای مدل‌های دیگری مثلاً مرکز-پیرامون استوار است؟ از منظر سیاسی آیا مناسبات روابط قومی - قوم اقلیت و اکثریت - مشارکتی است یا اقتدارگرا؟ به عبارتی، دموکراتیک است یا غیردموکراتیک؟ از منظر فرهنگی آیا توزیع منابع قدرت تکررگر است یا انحصارگرا؟ قوم محور است یا ملت محور؟ بنابراین اولین عامل به وضعیت توزیع منابع قدرت باز می‌گردد و ضرورت دارد تا برای ارزیابی چشم‌اندازی واقعی از ناسیونالیسم قومی در هر کشور از ماهیت و نوع مناسبات روابط قومی در توزیع منابع قدرت شناخت کافی داشت.

عامل دومی که می‌تواند بر ناسیونالیسم قومی در هر کشوری مؤثر باشد وضعیت خود جنبش ناسیونالیسم قومی با توجه به سه محور ایدئولوژی، ساز و کارها و شیوه‌های پیگیری مطالبات و همین‌طور پایگاه اجتماعی است که با عبارت کلی «وضع فعلی و گرایش حاکم بر آن» باید تعریف شود.

مؤلفه تأثیرگذار دیگر، تجربه تاریخی تعاملات و روابط اقوام است. آیا

روابط اقوام در طول تاریخ رابطه‌ای سلطه‌گر و سلطه‌پذیر بوده است؟ آیا نظام زندگی جمعی اقوام در کشور مورد نظر، فدرالی، خودمختار یا فئودالی بوده است؟ تجربه تاریخی هر یک از این شیوه‌های زندگی جمعی می‌تواند بر وضعیت فعلی و آینده ناسیونالیسم قومی در هر کشور مؤثر باشد.

عامل چهارمی که می‌توان طرح کرد این است که: واکنش و حساسیت آتی کانونهای قدرت جهانی و منطقه‌ای نسبت به مسأله اقوام در آن کشور خاص چه خواهد بود؟ آیا سازمان‌ها و قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با انگیزه‌های خاص مسأله قومی را در یک کشور پیگیری خواهند کرد و یا اینکه بی‌تفاوت خواهند بود؟ خود این مسأله برای بسیاری از جوامع چندقومی در یکی دو دهه اخیر بسیار مهم بوده است و همینطور در آینده مهم خواهد بود. به عبارت دیگر وضعیت دوستان و دشمنان دولت مرکزی و یا قوم مسلط از عوامل تأثیرگذار ناسیونالیسم قومی در یک کشور است. این عامل بسیار متغیر و سیال نیز هست. زیرا ممکن است دشمنان امروزی یک دولت مرکزی که با استفاده از اهرم مسایل قومی با آن چالش‌ها و اختلافاتی دارند در آینده به دوستانی نزدیک تبدیل شوند و طبیعتاً افکار دولت مرکزی از حیث تحریک عوامل بیگانه آسوده شود.

عامل پنجم، شرایط ژئواتنیک یا جغرافیای ترکیب قومی هر جامعه است. از این منظر هم شاخص‌ها و مؤلفه‌های متعددی را می‌توان مطرح کرد. نسبت عددی اقلیت بر اکثریت در یک جامعه چگونه است؟ وضعیت سرزمینی تمرکز اقوام چگونه است؟ همسانی‌های قومی با کشورهای پیرامونی چگونه است؟ شکاف‌های اجتماعی چگونه است، مرکب، ساده یا چند وجهی و همینطور توانمندهای فرهنگی، اقتصادی و ارتباطاتی اقوام و نیز کشورهای همجوار که همسانی خاصی با اقوام پیرامونی یک کشور دارند می‌تواند بر چشم‌انداز ناسیونالیسم قومی مؤثر باشد.

عامل ششمی نیز می‌توان مطرح کرد:

اینکه روند و وضعیت ملت‌سازی و دولت‌سازی در یک کشور چگونه است؟ به عبارتی دیگر بر مبنای نظریه بحرانهای سیاسی، آیا کشور از بحران‌های چندگانه گذر کرده است؟ و یا اینکه درگیر پیچ و خم‌های ملت‌سازی و دولت‌سازی است؟ برای ارایه چشم انداز آتی از مسائل قومی در هر کشور ضرورت دارد که وضعیت هر یک از این بحرانها بررسی شده و یک رویکرد مطمئن ارایه شود.

عامل مؤثر دیگر در تشدید و یا تعدیل جنبش‌های قومی این است که نگرش و گرایش اقوام نسبت به هویت ملی، منافع ملی، امنیت ملی و دولت ملی چیست؟ آیا نگرش اقوام نسبت به این مؤلفه‌ها و مفاهیم با رویکرد مسلط دولت مرکزی یا قوم مرکزی منطبق است یا نه، آیا اقوام تعریف دیگری از این مؤلفه‌ها و مفاهیم برای خودشان دارند؟ طبیعی است که آشنایی با چنین رویکردی نیاز به یکسری پروژه‌های پیمایشی کلان دارد و اگر نهادهای ملی در صدد حل مسایل قومی باشند ضروری است که چنین پروژه‌های کلان تحقیقاتی در دستور کار قرار بگیرد.

ب- وضعیت ناسیونالیسم قومی در آذربایجان

بعد از این مقدمه و یادآوری پیچیدگی نظری بررسی مسایل قومی و عوامل عدیده مؤثر بر تشدید یا تعدیل قوم‌گرایی، به بحث جنبش قومی در آذربایجان می‌پردازیم. البته این بحث از منظر عامل دوم یاد شده از بین عوامل هفتگانه با محوریت ایدئولوژی قومی این جنبش، ساز و کارها و شیوه‌های پیگیری مطالبات

و همینطور پایگاه اجتماعی این جنبش مورد بررسی قرار می‌گیرد. روش‌شناسی طرح مسأله مبتنی بر رفتارشناسی گروه‌های اجتماعی و توده‌های مردمی در دهه ۱۳۷۰ شمسی بوده است.

ج- ایدئولوژی قومی

ماهیت ایدئولوژی قومی نقش مهمی در چشم‌انداز آتی ناسیونالیسم قومی در ایران می‌تواند داشته باشد بنابراین جهت درک ماهیت اهداف قومی این سؤال را باید مطرح نمود که آیا ایدئولوژی قومی در آذربایجان ایران مبنی بر اصالت قومی آذربایجانی‌ها و طرد قوم‌های دیگر است.

پاسخ اجمالی این بحث مبتنی بر مشاهدات، تجربه‌ها، مطالعه مطبوعات و فعالیت‌های تبلیغات انتخاباتی و برخی از تألیفات اندیشمندان و نخبگان آذربایجان است. البته قبل از ورود بر این بحث لازم به یادآوری است که این بررسی متکی و مبتنی بر رفتارها و نگرش‌هایی است که در سطح جامعه از طریق مطبوعات، گردهمایی‌ها و اساسنامه‌ها و نطق‌های انتخاباتی و غیره قابل دستیابی است. وقتی در اینجا بحث از ایدئولوژی جنبش قومی یا ناسیونالیسم قومی می‌شود، مبتنی است بر آنچه در جامعه اتفاق می‌افتد و نه مبتنی بر مباحثی که در خارج از کشور و یا توسط گروه‌های مخالف نظام مطرح می‌شود. یعنی این بررسی با تأکید بر مطبوعات و رفتار نخبگان داخلی و توده‌های اجتماعی انجام شده و موضوعی است که همه می‌توانند بررسی کنند.

در مبحث ایدئولوژی قومی می‌توان گفت گرچه ایدئولوژی قومی در آذربایجان در بین نخبگان و برخی از فعالان سیاسی روشنفکر آذری مبتنی بر شکاف قومی است که قابل انکار نیست و طبیعتاً اگر غیر از این بود بررسی مسأله

موضوعیتی نداشت، ولی این تمایز و شکاف قومی مبتنی بر اصالت قومی آذربایجانی‌ها بر دیگر اقوام یا طرد حاکمیت ملی یا قوم مرکزی نیست بلکه مبتنی بر یکسری مطالبات و درخواست‌هایی است که به منظور رفع تبعیض به ویژه در حوزه فرهنگی و تا حدودی رفع محرومیت‌ها در حوزه اقتصادی مطرح می‌شود؛ ۷۰ تا ۸۰ درصد این مطالبات که در این سال‌ها به کرات در مطبوعات و سخنرانی‌های انتخاباتی مطرح شده، بیشتر مبتنی بر مطالبات فرهنگی بوده است، تا سیاسی و یا حتی اقتصادی صرف. نسل جدید روشنفکران یا تحصیلکردگان آذری و به طور کلی نیروهای فعال قومی، برخلاف مارکسیست‌ها یا سوسیالیست‌های چپ قبل از انقلاب از نیروی قومی به عنوان ابزار و یا پشتوانه پیگیری و پیشبرد اهداف و مرام‌های حزبی خود با عناوین و شعارهایی مانند مبارزه برای رهایی خلق‌ها استفاده نمی‌کنند، بلکه بیشتر به دنبال تحقق برخی مطالبات و خواسته‌های فرهنگی و مدنی قومی هستند.

از این رو است که در ایدئولوژی قومی نخبگان یا فعالان قومی آذری، از یکسری مفاهیم و یا تعابیری مانند آنچه در ادبیات چپ و نیروهای سوسیالیست و غیره مرسوم بود استفاده نمی‌شود. لذا نیروی محرک فکری جنبش قومی آذربایجان مبتنی بر تمایزات و ویژگی‌های فرهنگی است و تلاش برای تحقق برخی اصول معطل مانده قانون اساسی و رفع محدودیت‌های فعالیت‌های فرهنگی محور عمده‌ی این حرکت است در مجموع رویکردهای فکری نخبگان و شخصیت‌های آذری بدین صورت قابل صورت‌بندی است: رویکردی دمکراتیک به سیاست و تمرکززدایی از قدرت سیاسی که توزیع قدرت سیاسی یکی از مطالبات اساسی این جنبش است که تا حدود زیادی با جنبش دوم خرداد همخوانی دارد با این تفاوت که در بحث تقویض اختیارات به مسئولین منطقه‌ای و

عامل صرف نبودن مسئولین منطقه‌ای ویژگی و تمایز خاصی نسبت به جنبش دوم خرداد پیدا می‌کند. البته در جنبش دوم خرداد نیز افراد و گروه‌هایی بر تمرکززدایی تأکید داشته‌اند و حتی تقویض اختیارات به مسئولین منطقه‌ای را تأکید کرده‌اند. اما در حوزه اجتماع و اقتصاد رویکردی عدالتخواه و مساوات طلب و در حوزه فرهنگ رویکردی پلورالیستی دارند. آنها خواستار توجه کافی دولت و نخبگان فرهنگی به زبان و فرهنگ آذربایجان و ایجاد برخی تمهیدات برای حفظ و پایداری از این فرهنگ هستند. در مجموع به لحاظ فکری باید اشاره کرد که این جنبش در چند سال اخیر برای دوم خرداد پشتوانه بسیار قابل اطمینانی بود و همواره فعالان آن در سطوح مختلف چه توده‌های اجتماعی، دانشجویان و قشر متوسط و چه نخبگان فرهنگی - سیاسی کمک‌های شایانی را برای پیشبرد اهداف دوم خرداد داشته‌اند. البته در یکی دو سال اخیر، حمایت کامل از جنبش دوم خرداد با تردیدهایی مواجه شده چنانکه در سطح ملی نیز کارآمدی و موفقیت‌آمیز بودن جنبش دوم خرداد با تردیدهایی روبه رو شده است. در آذربایجان نیز پیام دوم خرداد بتدریج با بی‌اعتمادی روبرو گشته است و حتی از جانب برخی فعالان سیاسی، مطبوعاتی و دانشگاهی با انتقادات و حتی اعتراضاتی روبه‌رو شده است و تعبیر برخی از این فعالان این است که جنبش دوم خرداد، اقوام را از قطار اصلاحات جا گذاشت.

د- پایگاه اجتماعی و شیوه‌های طرح مطالبات قومی

طبق یک تقسیم‌بندی عرفی، نیروهای فعال اجتماعی یک جنبش را به سطوح سه‌گانه مختلف یعنی توده‌های مردمی یا بخش قاعده هرم، نخبگان فرهنگی و سیاسی یا رأس هرم و سطوح میانی جنبش که آگاهان فعال اجتماعی به

ویژه دانشجویان و تحصیل‌کردگان عالی‌تقسیم‌بندی می‌کنند. پایگاه اجتماعی جنبش قومی آذربایجان را نیز در هر سه سطح می‌توان مشاهده و بررسی کرد. همچنین می‌توان شخصیت‌های سیاسی و برخی مقامات سیاسی حکومتی را نیز به‌طور نسبی و ضمنی به پایگاه اجتماعی در سطح رأس هرم اضافه نمود. ترکیب پایگاه اجتماعی این جنبش مشابهت زیادی با جنبش دوم خرداد دارد با این تفاوت که فراگیری اجتماعی این جنبش به شدت دوم خرداد نیست. یک بررسی مقایسه‌ای ای به لحاظ پایگاه اجتماعی در انتخابات برگزار شده می‌تواند مشابهت این جنبش با دوم خرداد را شفاف‌تر نماید: در پنجمین دوره‌ی انتخابات مجلس شورای اسلامی در اسفند سال ۱۳۷۴ یکی از کاندیداهای شهر تبریز برخی اهداف و برنامه‌هایی مبتنی بر خواسته‌های فرهنگی قومی مطرح کرده بود که اگر مقایسه‌ای از لحاظ روانشناختی و به لحاظ استقبال اجتماعی از ایشان در انتخابات ۷۴ مجلس و کاندیدای پیروز انتخابات ۷۶ ریاست جمهوری در این شهر داشته باشیم به لحاظ استقبال مردمی و عطف توجه به آنان مشابهت‌های زیادی می‌توان یافت که قبل از آن چنان مشابهت‌هایی را نمی‌توانستیم پیدا کنیم، هر چند که کاندیدای ریاست جمهوری در انتخابات دوم خرداد رویکردی فرامنطقه‌ای و فراقومی به اصلاحات داشت و کاندیدای مورد توجه مردم تبریز در انتخابات سال ۷۴ مطالبات و رویکردی فرهنگی قومی در انتخابات مجلس ارائه کرده بود.

البته باید یادآوری کرد که در آذربایجان خودآگاهی قومی که مبنای فعالیت و حرکت سیاسی بین توده‌های اجتماعی باشد به گستره جنبش دوم خرداد نیست لذا در یک ارزیابی کلی باید اشاره کنم که مهمترین پایگاه اجتماعی این جنبش بین فارغ‌التحصیلان دانشگاهی و دانشجویان است که نقش مهمی در خودآگاهی قومی افشار اجتماعی به خصوص طبقات متوسط شهری دارند و

اصلی‌ترین حلقه واسط بین توده‌های اجتماعی و نخبگان سیاسی - فرهنگی هستند که نقش مؤثری هم در عرصه‌های مختلف سیاسی - اجتماعی داشته‌اند. در ادامه بحث ضمن بررسی ماهیت واکنش بخش‌های مختلف جامعه در قبال طرح مطالبات قومی پایگاه اجتماعی این نیروها نیز تبیین می‌شود. ابتدا به برخی فعالیت‌ها و حرکت‌های نخبگان اشاره می‌شود.

۱- نخبگان و فعالان قومی

منظور از نخبگان برخی از نویسندگان، محققین و اندیشمندان فکری هستند که در حال حاضر بیشتر در حوزه ادبیات، تاریخ، زبان و کلاً ویژگی‌های فرهنگی آذربایجان فعالیت می‌کنند. فعالیت‌های نخبگان فرهنگی و علمی در دهه ۱۳۷۰ در قیاس با ۶۰ سال قبل از آن گویای شکل‌گیری حرکتی فرهنگی با گسترش تدریجی آن است. یعنی اگر فعالیت‌های فرهنگی بین سال‌های ۱۳۷۰ - ۱۳۰۰ را در نظر بگیریم و آن را با فعالیت‌های فرهنگی و علمی دهه هفتاد که در حوزه میراث فرهنگی آذربایجان صورت گرفته مقایسه کنیم به یکسری نتایج و نکات قابل توجهی خواهیم رسید. تألیف صدها کتاب علاوه بر کتاب‌های شعر که بیشتر آنها تحقیقاتی هستند درباره زبان ترکی آذربایجانی، تاریخ آذربایجان و ترک‌های ایران، موضوعات مختلف فرهنگی، شخصیت‌ها و موسیقی کتابهای قابل توجهی تألیف و تدوین شده است. همچنین تألیف لغت‌نامه‌های معتبر به زبان ترکی آذربایجانی و ترجمه فرهنگهای لغت چند جلدی از فعالیت‌های فرهنگی نویسندگان آذری در حوزه زبان‌شناسی است. از دیگر فعالیت‌های پژوهشی نویسندگان آذربایجان می‌توان به تألیف دایره‌المعارف‌های چند جلدی شخصیت‌شناسی اشاره کرد. در یکی از این دایره‌المعارف‌ها که در اواخر سال ۷۹ چاپ شد ۳ هزار

تن از شخصیت‌های فرهنگی سیاسی اجتماعی آذربایجانی را معرفی کرده است. برگزاری سمینارهای علمی - تخصصی در زمینه زیان‌شناسی برای تدوین رسم‌الخط مشترک، قرائت مشترک، برگزاری کلاس‌های تدریس زبان و تاریخ ترک‌های ایران در دانشگاه و مراکز غیردولتی، حضور در محافل دانشجویی برای ابراد سخنرانی و اخیراً تلاش‌های برای تأسیس مؤسسات علمی و فرهنگی از دیگر فعالیت‌های فرهنگی نخبگان آذری است که بیانگر نهادینه شدن حرکت‌های خودجوش و فردی نخبگان است.

در خصوص تلاش برای سامان بخشیدن به فعالیتهای پژوهشی و فرهنگی می‌توان به طرح برخی شخصیت‌های فرهنگی آذربایجانی برای ایجاد و تأسیس پژوهشگاه یا پژوهشکده آذربایجان‌شناسی در تبریز اشاره کرد که طبق اساسنامه پیشنهادی، بازنشاسی تحقیقی و پژوهشی تاریخ آذربایجان و گسترش مطالعات در حوزه‌های مختلف، فرهنگی و زبان آذربایجان از مفاد اصلی طرح است، هدف اساسی از پیشنهاد ایجاد پژوهشکده آذربایجان‌شناسی، تمرکز و سامان بخشیدن به فعالیت‌های تحقیقاتی و بازنشاسی و نقد تاریخ‌نویسی دولتی دوره پهلوی است که این حرکت می‌تواند نمونه‌ای از نهادینه شدن حرکت در بعد علمی فعالیتهای فرهنگی نخبگان قلمداد شود. انتشار نزدیک به ۶۰ نشریه در استانهای مختلف از دیگر فعالیتهاست که خود می‌تواند موضوع بررسی خاصی باشد.

۲- دانشجویان و تحصیلکردگان

اما دانشجویان و قشرهای تحصیلکرده دیگر پایگاه عمده اجتماعی جنبش قومی آذربایجان هستند که می‌توانند بیشتر از دیگر اقشار اجتماعی به آگاهی‌های قومی، طبقاتی، دسترسی پیدا کرده و آنها را به جامعه منتقل کنند. آنچه که به طور

نسبی می‌توان گفت این است که بخش تحصیل کرده و دانشجو ایده‌های اصلی خود را از بخش نخبگان علمی و فرهنگی اخذ کرده و نقش خاصی در فراگیر کردن نسبی خودآگاهی قومی در بین توده‌های اجتماعی ایفا می‌کنند. نقطه عطف فعالیت‌های هویت‌گرایی جمعی دانشجویان و برخی تحصیلکردگان از سال ۷۲ و هنگامی شروع شد که بخش افکارسنجی یکی از نهادها و احتمالاً صدا و سیما در این سال، در مراکز ۲۰ گانه آموزش و پرورش تهران یک نظرسنجی انجام داده بوده و سؤلهایی از دانش‌آموزان تهرانی در خصوص نظر آنها نسبت به آذربایجانیها و به طور کلی ترک‌ها مطرح کرده بود. مثلاً پرسیده بودند اگر همسایه شما یک ترک باشد آیا شما احساس راحتی می‌کنید؟ آیا شما حاضرید خواهرتان با یک ترک‌زبان ازدواج کند؟ اگر با یک ترک همکار یا همسایه شدید احساس راحتی می‌کنید؟

ممکن است برای انجام چنین نظرسنجی انگیزه‌های متفاوتی مطرح کرد و شاید برخلاف استنباط‌ها و برداشت‌هایی که دانشجویان آذربایجانی داشتند نظرسنجی انجام گرفته یک پژوهش جامعه‌شناختی صرف بوده باشد. در مخالفت با این نظرسنجی ابتدا در دانشگاه تهران و بعد از آن در تبریز دانشجویان آذربایجانی اعتراض خود را از سطح دانشگاه به داخل شهر و در روز جمعه نیز دامنه اعتراض را به نماز جمعه کشاندند که برای اولین بار حرکت دانشجویان را در قبال یک مسأله قومی نشان می‌داد و مهمتر اینکه این حرکت به عنوان یک پدیده سیاسی و مسأله قومی در شهر تبریز و کشور مطرح شد، چنانکه صدا و سیما مجبور شد در همان زمان در اخبار سراسری اعلام کند این نظرسنجی از طرف صدا و سیما نبوده و به این سازمان مربوط نیست. به هر حال این حرکت نقطه عطفی بود برای آغاز برخی حرکت‌های هویت‌خواهی و خودآگاهی قومی.

از دیگر حوزه‌های مهم فعالیت‌های دانشجویی عرصه انتخابات بوده است. جهت‌دهی افکار عمومی در راستای مطالبات قومی و یکسری درخواست‌های منطقه‌ای، در انتخابات نمود فزاینده‌ای داشته است. از دیگر اقدامات دانشجویی می‌توان به برگزاری همایش‌ها و سمینارهای دانشجویی در شهرهای مختلف، گرامی‌داشت شخصیت‌های علمی معاصر یا قدیمی آذربایجان، برگزاری برخی از اجتماعات، صدور بیانیه‌ها به مناسبت‌های مختلف، نامه به سران کشور در طرح برخی درخواست‌های قومی و یا اعتراض به برخی اقدامات نهادهای کشور اشاره کرد. طومارهایی که فقط در این چهار سال اخیر دانشجویان به سران سه قوه، مجلس و دیگر نهادها تنظیم و ارسال کردند به ۱۷ مورد می‌رسد. این طومارها و نامه‌ها حساسیت دانشجویان را نسبت به مسایل، سیاست‌ها و رفتار و شخصیت‌های دولتی، نشان می‌دهد و گویای آن است که دانشجویان در زمان‌های مختلف واکنش‌های خاصی را نسبت به برخی از رفتارها و سیاست‌ها ابراز داشته‌اند.

در بحث همکاری‌ها، فعالیت‌ها و تعاملات دانشجویان و نخبگان سیاسی به ویژه مقامات حکومتی محلی نکته مهم این است که در اوایل دهه ۷۰ بین دانشجویان و نخبگان حکومتی مانند نمایندگان مجلس و برخی از نهادهای سیاسی استان مثل، استاندار و فرماندار و غیره، یک شکاف فکری عمیقی وجود داشت. بدین معنی که مثلاً نمایندگان مجلس در نیمه اول دهه ۱۳۷۰ مشی بسیار محافظه‌کارانه نسبت به مطالبات فرهنگی قومی داشتند و حرکت‌های دانشجویی و طرح برخی مطالبات قومی را تأیید نمی‌کردند و حتی گاه نیز به این حرکت‌ها سوءظن داشتند. لذا از همکاری و نزدیکی با این حرکت‌ها به شدت اجتناب می‌کردند. به عنوان مثال باید نتایج و شیوه‌های برخورد دانشجویان و نمایندگان

مجلس شورای اسلامی آذربایجان در نشست مشترک سال ۷۲ را مطرح کرد. در این نشست نزدیک به ۱۰ نفر از نمایندگان شهرهای مختلف آذربایجان در تالار شیخ مرتضی انصاری دانشکده حقوق تهران جهت بررسی و طرح برخی مشکلات و موضوعات دعوت شدند. اما اختلاف نظر و شکاف فکری بین دانشجویان و نمایندگان حتی در شیوه برگزاری جلسه نسبت به زبان آرایه مقالات و مسایل آنچنان بود که در نهایت جلسه به تشنج و جنجال کشیده شد و به تشدید اختلاف-ها انجامید.

اما این روند در سال‌های اخیر، تعدیل قابل توجهی یافته است. مثلاً در برنامه‌های انتخاباتی منتخب اول مردم تبریز در ششمین دوره انتخابات نمایندگان مجلس، اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی از طریق تدارک همایش‌های ادبی، تدوین و تنظیم ادبیات آذربایجان، ایجاد فرهنگستان ادب و هنر آذربایجان، تهیه و تدوین و تقدیم طرح‌های قانونی برای تدریس زبان و ادبیات آذربایجان در مراکز آموزش عالی و آموزش عمومی طرح شده بود، که این رویکرد را در اوایل دهه هفتاد و قبل از آن نمی‌توانیم بینیم. بنابراین قبل از این، تردید شدیدی بین نمایندگان و مقامات سیاسی وجود داشت که اصلاً به حوزه این مسائل وارد نشوند و این حوزه، یک حوزه خطرناک و خوفناکی برای آنها بود. همچنین نفر سومی که در انتخابت مجلس ششم به نمایندگی مردم تبریز برگزیده شد در نطق‌های انتخاباتی و نیز در بروشورهای انتخاباتی، نگرشی جدید را در بحث مطالبات قومی مطرح کرده بود. از جمله طرد نگرش ضد امنیتی به زبان و ادبیات و فرهنگ اقوام و آذربایجان. همچنین در تحلیل نگرش دیگر نمایندگان نسبت به مسایل قومی می‌توان به مصاحبه‌ای با ۲۰ نفر از نمایندگان اشاره کرد که غیر از چهار مورد ۱۶

نفر از نمایندگان نگرش‌های مثبتی نسبت به فعالیت‌های دانشجویان در حوزه مطالبات قومی داشتند. بنابراین تلطیف و تعدیل رویکردهای نمایندگان مجلس به مطالبات قومی در چند سال اخیر قابل توجه است و به نوعی حاکی از فراگیر شدن این حرکت در بین نخبگان حکومتی است. به عنوان مثال در اجتماع دانشجویی که چندی پیش از طرف مجمع دانشگاهیان آذربایجان صورت گرفت چهار نفر از نمایندگان آذربایجانی حمایت صریح خود را از فعالیت‌های فرهنگی و درخواست‌های قانونی دانشجویان و نخبگان اعلام کردند. روند تعدیل ذهنیت نمایندگان آذربایجان به مسایل قومی طوری رو به رشد است که در سال گذشته یک هفته‌نامه و یک ماهنامه به مدیر مسئولی دو نماینده تبریز در حوزه مسائل آذربایجان انتشار یافته است.^۱

جهت آشنایی نسبی در این زمینه به مواردی از اهداف مطروحه در یکی از هفته‌نامه‌ها اشاره می‌شود، که توسط یکی از نمایندگان تبریز راه‌اندازی شده است. محورهایی که این هفته‌نامه برای فعالیت خود در نظر گرفته عبارت است از: تهیه اخبار منطقه‌ای و کشوری با گرایش مناطق ترک زبان، اخبار بین‌المللی مرتبط با ایران و مناطق یاد شده، مطالب و نوشته‌هایی در توسعه شهرستانهای آذربایجان غربی و شرقی، زنجان و اردبیل، آموزش و پرورش، اشتغال، مهاجرت و مشکلات و مسائل شهرنشینی و غیره. مقایسه‌های اقتصادی - صنعتی معدنی و صادراتی استان‌های تحت پوشش نشریه، تحلیل و گزارش درباره موضوعات داخلی و کشورهای همسایه منطقه و سایر کشورها، اشاره‌های تاریخی به مفاخره

^۱ - احتمالاً اشاره به هفته‌نامه «اختر» به مدیر مسئولی میرطاهر موسوی، و ماهنامه «شهریار» (فقط یک شماره منتشر شد) به مدیر مسئولی علی اصغر شعر دوست نمایندگان تبریز، است.

اثار ادبی، پیشینه تاریخی، نویسندگان، هنرمندان و شاعران، توجه به میراث فرهنگی و آثار باستانی آذربایجان شرقی، غربی، اردبیل و زنجان، قصه، داستان و حکایت‌های فولکلوریک ترکی، سینما، تئاتر، موسیقی، رقص، نقاشی، خط، مجسمه‌سازی ادبیات و شعر و مباحث قوم‌شناسی، فرهنگ نگاری، اقلیم‌شناسی آذربایجان، آداب و رسوم و اعتقادات مردمی، پوشش خبری سمینارها، همایش‌ها و جشنواره‌های مرتبط با موضوع نشریه، بها دادن به سایر اقوام ترک زبان ایران همانند قشقایی‌ها، ترکمن‌ها و خلیج‌ها، توجه معقول به مسایل سایر اقوام ایرانی، عرب، بلوچ، کرد و غیره، مباحث زبان‌شناسی و واژه‌شناسی و املائی مربوط به زبان ترکی و صفحات ترکی ویژه کودکان.

چنین رویکردی که برخی شخصیت‌های حکومتی برای فعالیت‌های فرهنگی و مطبوعاتی خود در نظر می‌گیرند تحولی قابل توجه نسبت به اوایل دهه هفتاد است و همین‌طور، یکی از مصادیق دیگر تعدیل ذهنیت منفی نمایندگان آذربایجان نسبت به بومی‌گرایی هنگام تعیین کابینه دولت آقای خاتمی خودش را نشان داد. تأکید نزدیک به هفتاد نفر از نمایندگان آذربایجان و شهرهای مرتبط این بود که باید حتماً دو نفر از وزرای آذربایجانی در کابینه حضور داشته باشند که نهایتاً با توجه به یکسری چالش‌هایی که در مجالس پیش آمد توانستند دو وزیر آذربایجانی یعنی آقای پزشکیان و آقای عبدالعلی‌زاده را در کابینه قرار دهند. همین‌طور تأکید بر بومی بودن استاندارهای جدید آذربایجان شرقی و غربی و البته تا حدودی اردبیل و زنجان و بروز چالش‌های چند ماهه در سال ۱۳۸۰ بین وزارت کشور و نمایندگان آذری در نهایت نتیجه چانه‌زنی‌های اعمال فشارها این بود که دو استاندار بومی برای استانداری آذربایجان شرقی و غربی انتخاب شوند.

۳- توده‌های اجتماعی

در بخش توده‌های اجتماعی هم به برخی علائم آگاهی‌های قومی و به نوعی مطالبات هویت‌گرایانه می‌توان اشاره کرد. در میان توده‌های اجتماعی نیز استعداد‌های قابل مشاهده‌ای برای بسیج‌پذیری قومی و یا هویت‌یابی قومی وجود دارد. در مواقع مختلفی چه در انتخابات یا مطبوعات یا یکسری فراخوان‌های دیگر که در مورد مطالبات قومی طرح مسأله شده، استقبال خاصی از طرف مردم صورت گرفته است. مثلاً در انتخابات مجلس پنجم در سال ۷۴ تبریز، فردی گمنام و بدون پشتوانه خاص در میان نزدیک به یکصد کاندیدا جزء نفرات اول شد که تحقق مطالبات فرهنگی و مدنی قومی محور تبلیغات و فعالیت‌های وی بود. آرای این نماینده در تبریز از طرف فرمانداری نزدیک به یکصد و ده‌هزار رای اعلام شد، که این حجم آرا در مقایسه با دیگر کاندیدها، میزان بالای استعداد بسیج‌پذیری قومی را در مدت کم تبلیغات انتخاباتی نشان می‌دهد.

انتخابات مجلس پنجم را می‌توان نقطه عطفی در ظهور گرایش‌ها و تعلقات قومی مردم تبریز در طول چند دهه پس از قضیه فرقه دموکرات تلقی کرد. در این انتخابات برخلاف انتخابات قبلی که معمولاً بین ۵۰ تا ۵۵ درصد واجدین شرایط شرکت می‌کردند، بیش از ۷۰ درصد مردم در انتخابات شرکت کردند. هیجان و شور و نشاطی که برای انتخاب فرد مورد نظر صورت گرفت تا قبل از آن سابقه‌ای در انتخابات تبریز نداشت. این در حالی بود که در انتخابات مجلس دوم خبرگان رهبری در سال ۱۳۶۹ مردم تبریز با ۳۶٪ مشارکت کمترین میزان مشارکت را در سطح کشور داشتند و همین‌طور در سومین دوره

انتخابات مجلس خبرگان رهبری در سال ۱۳۷۷ کمترین میزان مشارکت از طرف مردم تبریز صورت گرفت. در صورتی که یک سال قبل در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ با توجه به برنامه‌هایی که آقای خاتمی برای بهبود وضعیت فرهنگی و مطالبات قومی داشتند و همینطور امیدهایی که برای اصلاحات سیاسی- اجتماعی و اقتصادی بوجود آمده بود استقبال بی‌نظیری از ایشان بعمل آمد و یکی از بالاترین آرای آقای خاتمی در سطح کشور و نسبت به دیگر کاندیداهای حاضر در انتخابات در سطح کشور بدست آمده که نشان دهنده این امر بود که رویکرد مردم فقط احساساتی و عاطفی نیست بلکه بر مبنای آگاهی‌هایی است که برخاسته از شعور اجتماعی و سیاسی آنهاست و در تاریخ معاصر کشورمان نیز رگه‌های قابل توجهی از آن را می‌توان یافت.

همین طور استقبال از مطبوعات هویت‌گرا در بین توده مردم بسیار قابل توجه است که به اختصار توضیحاتی درباره دو نشریه ارایه می‌شود:

نشریه شمس تبریز به عنوان مهمترین نشریه علاقمند به مسائل قومی و منطقه‌ای وقتی در اواخر سال ۱۳۷۷ شروع به کار کرد، دو هفته‌نامه بود و با شمارگان دو هزار نسخه به چاپ می‌رسید، که بعد از چند ماه با توجه به استقبال-هایی که صورت گرفت تبدیل به هفته‌نامه شد و در عرض دو سال شمارگان آن به بیست هزار افزایش یافت. به عبارت دیگر شمارگان این نشریه در مقایسه با آغاز انتشار آن به بیست برابر رسید و همینطور هفته‌نامه نوید آذربایجان که تقریباً به مسایل و مطالبات قومی علاقمند است پس از یکسال، از یکبار انتشار در هفته به دوبار انتشار در هفته تغییر یافت و نیز در عرض کمتر از ۲ سال شمارگان آن از پنج هزار به بیست هزار افزایش یافت که نشانگر استقبال مردمی از مطبوعات علاقمند به مسایل قومی است. مورد آخری که در بحث و رفتار توده‌های

اجتماعی و مردمی می توان به آن اشاره کرد. مربوط به تجمعات سالانه در قلعه بابک طی سه سال اخیر است. این تجمع به مناسبت تولد بابک خرمین از مبارزان علیه خلافت عباسی به صورت محدود تا سال ۷۸ با چند هزار نفر برگزار می شد که عمدتاً برخی فعالان دانشجویی و جمعیت های علاقمند به فعالیت های فرهنگی را شامل می شد تا اینکه در سال ۱۳۷۹ این تجمع، وضعیت فراگیرتری پیدا کرد و به سطح جامعه گسترش یافت. در این سال طبق گزارش های مختلف جمعیت حاضر در قلعه بین ۳۰ تا ۱۰۰ هزار نفر تخمین زده شد و در سال بعد یعنی در ۱۵ تیر ماه ۱۳۸۰، از یکصد تا دویست هزار نفر اعلام شد. همچنین در ۱۴ تیر ماه ۱۳۸۱ میزان استقبال و حضور مردم در قلعه بابک که نمادی از هویت خواهی فزاینده و توسل به شخصیت های آذربایجانی محسوب می شود، افزایش چشمگیری یافت و طبق گزارشها و اخبار مختلف، بیش از دویست هزار نفر در این روز به قلعه بابک تقریباً در یکصد و پنجاه کیلومتری تبریز - عزیزت کرده بودند.

نتیجه گیری:

در نتیجه گیری، وضعیت جنبش قومی را در آذربایجان به این صورت جمع بندی می کنم که:

۱- از منظر ایدئولوژی قومی فعالیت های قوم گرا در آذربایجان مبتنی بر حقوق قومی و تأکید بر اجرای اصول قانون اساسی مرتبط با حقوق اقوام است. ایدئولوژی قومی این جنبش رویکردی عدالت جویانه و درصدد رفع محدودیت های فرهنگی و اقتصادی است که در چهارچوب نظام و قانون اساسی مطرح می شود و نمود بارز درونی بودن جنبش و مطالبات آن را نسبت به جنبش های سیاسی اجتماعی قبلی آذربایجان می توان مشاهده کرد.

۲. از منظر پایگاه اجتماعی، فراگیر شدن و گسترش نیروی محرکه جنبش یعنی قشر تحصیل کرده و دانشجو محسوس است و روند آگاهی های قومی در بین جوانان و توده های مردمی روبه رشد است. همچنین پذیرش اهداف و مطالبات جنبش مدنی آذربایجان را در بین مقامات و نخبگان حکومتی آذری، می توان دید.

۳- از منظر روش ها و ساز و کارهای پیگیری مطالبات، فعالان قومی شیوه های فرهنگی و مدنی را پیش گرفته اند و سعی می کنند فعالیت های سیاسی را به تدریج نهادینه و تشکیلاتی کنند. از برخی رویکردهای احساساتی و عاطفی به سوی تشکل گرایی گرایش دارند و در این راستا فعالیت و ثبت رسمی چند تشکل سیاسی و فرهنگی را در تبریز و تهران می توان مشاهده کرد و همینطور پرهیز

از درگیری و خشونت یکی از ویژگی‌های بارز این جنبش است. نکته نهایی را که در پاسخ به روند مسائل قومی در کشورمان می‌توان مطرح نمود این است که: در عصر جدید همزیستی ملت‌ها و جوامع انسانی که ارکان ملیت مبتنی بر حقوق شهروندی و مدنی و منافع جمعی شهروندان یک کشور است ضروری است که نظام جمهوری اسلامی ایران با توجه به رویکرد مسالمت-جویانه و مدنی حرکت قومی در آذربایجان- البته به غیر از برخی خار و خاشاک- هایی که در حواشی این جنبش ممکن است ظهور نماید یا برخی از افراط‌کاری- هایی که وجود دارد- پاسخ‌هایی نهادی و قانونی متناسبی در قبال این حرکت داشته باشد زیرا به نظر می‌رسد در غیر این صورت به شکاف فکری و نگرشی بین فعالان این جنبش که بیشتر در بین قشر تحصیل کرده و نخبگان علمی- فرهنگی هستند با حکومت منجر خواهد شد و طبیعتاً تداوم این شکاف رفته‌رفته هزینه‌هایی را برای خود نظام در قبال به انسداد کشیدن این حرکت با توجه به تجاربی که در دیگر کشورها در سده اخیر وجود دارد می‌تواند به دنبال داشته باشد. بدین معنا که ممکن است پاسخ‌های خشن و حتی بی‌توجهی و بی‌اعتمادی کامل به حرکت مسالمت‌جویانه و مدنی و فرهنگی آن را به مطالبات غیرقانونی و یا روش‌های غیرمسالمت‌آمیز تبدیل کند و امیدواریم که نظام نیز با رویکردی عاقلانه و بر مبنای قانون اساسی به این جنبش توجه کافی داشته باشد و این حرکت را در آینده از برخی افراط‌ها و تفریط‌ها دور نگهدارد.^۱

^۱ - فصلنامه «مطالعات راهبردی» پژوهشکده مطالعات راهبردی، سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۱ شماره مسلسل ۱۶، صص ۵۸۱-۵۶۹- تهران.

واقعیت‌های تاریخی و بافت جمعیتی کشور

بعد از انتخابات دوم خرداد سال ۱۳۷۶، ناسیونالیسم افراطی در داخل کشور رشد سریع کرد و احزاب تمامیت‌خواه در قالب نامهایی چون حزب «پان ایرانیسم» و دیگر نامهای پوشش داده شده فعالیت چشمگیری پیدا کردند.^۱

تئوریسین‌ها و طرفداران این گونه حزبها در داخل، بیشتر از باستان‌گرایان دوران پهلوی هستند که افکار افراطی خود را با خرج پولهای کلان در قالب روزنامه‌ها، مجلات و کتابهای پرتیراژ و ارزان قیمت انتشار می‌دهند و در خارج، از طریق کانالهای ماهواره‌ای تلویزیونهای لوس آنجلسی به تبلیغ نژاد آریایی، آئین زرتشتی و تحقیر دین اسلام و زبان و فرهنگ غیرفارسی ایرانیان بصورت عربیان و آشکار می‌پردازند! علاوه بر حزب «پان ایرانیسم» و بعضی احزاب به ظاهر ملی، بنیاد افشار و نیشابور با سرمایه‌های کلان به تبلیغ این نوع طرز تفکر در داخل ایران

^۱ - حزب «پان ایرانیسم» به رهبری محسن پزشکیور اطلاعاتی‌های فراوانی در داخل کشور می‌دهد. مثل «نامه سرگشاده سرور محسن پزشکیور (پندار) رهبر پان ایرانیسم به جناب آقای سید محمد خاتمی رئیس جمهور اسلامی ایران» در تاریخ ۱۳۷۷/۹/۳۰، در قسمتی از صفحه اول نامه چنین آمده است: «من، بنام یکی از فرزندان این ملت بزرگ و ستم کشیده و بنام نخستین سرباز و کوشنده جبهه نبرد «پان ایرانیسم» بیش از پنجاه و هفت سال است در مسیر تاریخ ایران و هویت سیاسی و فرهنگی و مذهبی «جامعه اقوام بزرگ ایرانی» نبرد را دنبال می‌کنم، این نامه سرگشاده را به سوی شما می‌فرستم».

می‌پردازند و در پی احیاء افکار نژادپرستانه دوران رضاخانی هستند. اینان، از زبانهای داخل کشور، فارسی را تنها زبانی می‌دانند که در ایران می‌توان به آن تحصیل کرد و تدریس و تحصیل به زبانهای غیرفارسی ایرانیان را مجاز نمی‌دانند! طرفداران این نوع طرز تفکر با استناد به کوچ اقوام آریایی به ایران، تاریخ ایران را به نفع تفکرات خود مصادره کرده و تاریخ بس کهن ایران را تاریخ ۲۵۰۰ ساله می‌نامند؛ آنها آمدن کوچ‌نشینهای آریایی به ایران و تشکیل حکومت هخامنشی در ۵۵۰ قبل از میلاد را شروع تاریخ ایران فرض می‌کنند و حکومتها و تمدنهای درخشان ۴۵۰۰ ساله بومیان ایران پیش از اقوام آریایی را به علت التصاقی زبان بودنشان که زبان آنها از نظر مورفولوژی (ریشه‌شناسی) با زبان ترکی از یک گروه بوده و با زبان تحلیلی آریائی‌ان کاملاً متفاوت است به‌بوتۀ فراموشی سپرده آنرا ما قبل تاریخ می‌نامند! در حالی که بنا به تحقیقات مورخین و باستانشناسان معتبر دنیا تاریخ ایران قدمت ۷۰۰۰ ساله دارد.

قبل از کوچ آریائی‌ان به ایران، سکنه بومی ایران که بنا به نوشته مورخین، آنها نیز حدود پنجهزار تا ده هزار سال قبل از میلاد از آسیای میانه به این سو آمده‌اند^۱ حکومتهای مقتدر و تمدنهای درخشانی را بنا نهاده‌اند که با گذشت زمان، آثار بیشماری از این تمدنها از دل خاک مناطق مختلف ایران بیرون می‌آید. ویل دورانت تاریخ‌نگار مشهور، در مورد تمدنهای پیش آریایی ایران نظری اینچنین دارد:

«از آن زمان که تاریخ نوشته شده در دست است تاکنون لااقل شش هزار سال می‌گذرد. در نیمی از این مدت، تا آنجا که بر ما معلوم است، خاور نزدیک

^۱ - نظر فریتز هومل سومرشناس آلمانی، «آذربایجان در سیر تاریخ ایران» بخش دوم، ص ۸۶۹، رحیم رئیس‌نیا، «ایران تورکلری نین اسکی تاریخی» پروفیسور محمدتقی زهتابی، جلد اول صص ۱۵۶-۱۵۵

مرکز امور و مسائل بشری بوده است. . . . برای این صحنه، که تجدید حدود دقیق آن مقدور نیست و بر روی آن مردم و فرهنگهای مختلف وجود داشته، کشاورزی و بارزگانی، اهلی کردن حیوانات و ساختن ارابه، سگه زدن و سند نوشتن، پیشه‌ها و صنایع، قانونگذاری و حکمرانی، ریاضیات و پزشکی، استعمال مسهل و زهکشی زمین، هندسه و نجوم، تقویم و ساعت و منطق البروج، الفبا و خط نویسی، کاغذ و مرکب، کتاب و کتابخانه و مدرسه، ادبیات و موسیقی، نرد و شطرنج، مالیات بر درآمد، استفاده از دایه، شرابخواری و چیزهای فراوان دیگری برای نخستین بار پیدا شده و رشد کرده، فرهنگ اروپایی و آمریکایی ما در طی قرون از راه جزیره کرت و یونان و روم از فرهنگ همین خاور نزدیک گرفته شده است. «آریائیان» خود واضح و مبدع تمدن نبوده، بلکه آن را از بابل و مصر به عاریت گرفته‌اند. یونانیان نیز سازنده کاخ تمدن به شمار نمی‌روند، زیرا آنچه از دیگران گرفته‌اند به مراتب بیش از آن است که از خود به جای گذاشته‌اند.^۱

سومریان، ایلامیان، لولوبیها، کوتی‌ها، اورارتوها و مانناها قبل از تشکیل حکومت هخامنشی، به مدت حدود ۴۵۰۰ سال در ایران حکم می‌راندند و با بابلیان و آشوریان سامی زبان همسایه بودند. زبان همه اینها التصاقی بود و این زبانها هیچگونه قرابت و نزدیکی با زبان آریائیانی که بعداً به این سرزمین سرازیر شدند نداشتند، ولی از نظر ساختاری با زبانی که بعداً و از قرن ششم میلادی ترکی نامیده شد هم ریشه بودند.

این واقعیت، نظر مورخین و زبان‌شناسان مشهور دنیا چون ویل دورانت، دیاکونوف، ژ. اوپره، فریتز هومل، اقرار علیف، توفیق حاجی‌یف و بسیاری دیگر از

^۱ - «تاریخ تمدن» ویل دورانت، جلد ۱، ص ۱۹۱.

محققین و دانشمندان، در مورد زبانهای غیر آریایی و قدیمی ایرانیان است. سومریان از بینان گذاران اولین تمدن انسانی هستند که نخستین خط غیر تصویری ابداعی بشر را بعد از خط نیمه تصویری هیروگلیف به جهانیان عرضه کردند که بعداً به نام خط میخی مشهور شد و اغلب خطهای بعدی جهان اقتباس از این خط است.

سومریان اولین بار سال را به ۱۲ ماه، ماه را به ۳۰ روز، روز را به ۲۴ ساعت و ساعت را به ۶۰ دقیقه تقسیم کردند^۱ و اولین رمان نوشته شده دست بشر به وسیله سومریان به نام «قیلقمیش» (گیلگمیش) به جهانیان عرضه شده که به زبانهای مختلف دنیا از جمله فارسی ترجمه شده است.^۲ تقسیم دایره به ۳۶۰ درجه نیز ابتکار سومریان بوده است.^۳

سومریان اولین انسانهایی هستند که قانون بشر را نوشتند و «قانون حمورابی» بابلیان اقتباس از قانون سومریان می‌باشد. پروفیسور محمدتقی زهتابی در کتاب «ایران تورکلری نین اسکی تاریخی» به نقل از علی پاشا صالح در این مورد می‌نویسد: «حمورابی نین قانونلار مجموعه سی، سومئرلرین ویران اولماسیندان سونرا قدیم سومئر قانونلاری و عادت - عنعنه لری اوزوندن یازیلیمیشدیر. او قانونلارین اکثر مضمونو او قانونلار مجموعه سیندن اقتباس ائدیلمیشدیر کی، «اور» شاهی «دوتگی Dungi» یازمیش ایدی. «نيسبا Nisba» و «هانی Hani» مجموعه لریندن باشقا، «ایسن» سولاله سی شاهلاری دا

^۱ - روزنامه «همشهری»، پنجشنبه ۱۳۷۸/۱۲/۱۹ / «ایران تورکلری نین اسکی تاریخی» پروفیسور محمدتقی زهتابی جلد ۱، ص ۴۷.

^۲ - اثر ن - ک . ساندرز، ترجمه دکتر اسماعیل فلزی.

^۳ - «ایران تورکلری نین اسکی تاریخی» جلد ۱، ص ۴۷.

قانون مجموعه سی یار اتمیشلار»^۱ ترجمه: (مجموعه قوانین حمورابی، بعد از پاشیده شدن حکومت سومریان، از روی قوانین، عادات و رسوم سومریان نوشته شده است. اکثر مضامین حمورابی، اقتباس از قوانینی است که توسط «دونگی Dungi» پادشاه «اور» نوشته شده است. علاوه بر مجموعه‌های «نيسبا Nisba» و «هانی Hani»، پادشاهان سلسه‌های «ایسن» نیز مجموعه‌ای از قوانین ترتیب داده بودند.)

ایلامیان نیز ادامه دهندگان تمدن و حاکمیت سومریان بودند و زبان التصاقی داشتند. سومریان از ۷۰۰۰ سال پیش در ایران می‌زیستند. به علت هم‌ریشه بودن زبان سومری و ایلامی با زبان ترکی، هنوز کلمات مشترک زیادی بین سومری و ایلامی ۷۰۰۰-۴۰۰۰ سال پیش و ترکی امروز، مثل: آتا (پدر)، گون (آفتاب)، آت (اسب)، سو (آب)، خان (خان)، اوش - اوج (سه)، زیین - چیین (مگس) «این کلمه در اردبیل و مغان به وفور مورد استفاده قرار می‌گیرد، قو (صدا)، «قو وورورسان قولاق توتولور» اردبیل مغان، اود (آتش)، اودون (هیزم)، تابان - دابان (پاشنه)، تامقا - دامغا (علامت - نشان) و... وجود دارد.^۲

«ژ. اوپر (۱۹۰۵-۱۸۲۵ م.) نخستین دانشمندی بود که موضوع قرابت بین زبانهای خانواده اورال - آلتایی و سومری را پیش کشید. بعد از او، فریتز هومل [Fr.Hommel] (۱۹۳۶-۱۸۵۴) سومرشناس آلمانی، ابتدا زبان سومری را از زبانهای آلتایی شمرد و در ۱۸۸۴ م. پیشتر رفته، با برابر نهادن واژه‌های سومری و ترکی و توضیح در حدود ۳۵۰ واژه سومری به کمک واژه‌های زبان ترکی، بر

^۱ - ایران تورکلری نین اسکی تاریخی، جلد ۱ ص ۴۴ / حقوق تاریخی، علی پاشا، ص ۹۲.

^۲ - «آذربایجان در سیر تاریخ ایران» رحیم رئیس‌نیا، جلد ۱ ص ۲۳۶ / ایران تورکلری نین اسکی تاریخی» جلد ۱ صص ۱۴۳-۱۳۷.

ارتباط زبان سومری و زبانهای ترکی تأکید کرد و حتی از خودش یک جمله ترکی ساخت که به ادعایش سومری بوده است. وی از مطالعات خود به این نتیجه رسید که «شاخه‌ای از اجداد باستانی اقوام ترک حدود سالهای ۵۰۰۰ ق. م از وطن خود واقع در آسیای مرکزی حرکت کرده، به آسیای مقدم آمده سومرها را پدید آورده‌اند. آثار بازمانده از زبان سومری نشان می‌دهند که زبان ترکی در آن اعصار چگونه بوده است»^۱

دیفینه‌ها و کتیبه‌های برآمده از دل خاک استانه‌های مختلف کشور از جمله گؤی مسجد (مسجد کبود) تبریز، قالاچی بوکان، آغ ائولر هشتره، قلعه آژدهاک هشترود، عجب‌شیر تبریز، قیطره تهران و... نیز روزبروز بر تمدن پیشرفته التصافی زبانان ساکن این سرزمین که در حقیقت نیاکان قدیمی ترکان امروز ایران بشمار می‌روند گواهی می‌دهد.^۲

آثار به دست آمده از تپه ازبکی (اؤزبک تپه‌سی) در روستای «مارال تپه» ساوجبلاغ کرج به ۹۰۰۰ تا ۴۰۰۰ سال پیش مربوط است و اولین خشت ساخت دست بشر از این مجموعه را آقای محمد خاتمی رئیس‌جمهور، در مراسم افتتاح کنفرانس گفتگوی تمدنها به آقای کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد اهداء کردند.^۳ و پیدا شدن سفالهای آلویی از این مکان که به هیچ وجه در آثار تمدن پارسی - آریایی ایران جایی ندارد و بنا به گفته ولی‌اله دهقان باستانشناس مسئول

^۱ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس‌نیا، ج ۲، ص ۸۶۹

^۲ - «۱۳» کتیبه عیلامی قیطره تهران، روزنامه ایران ۱۳۸۰/۲/۳ شماره ۱۷۸۶، کتیبه صخره‌ای اورارتویی عجب‌شیر، روزنامه ایران، ۱۳۸۲/۲/۴ شماره ۲۴۴۴، آثار آجر سفالی منقش به انسان بالدار نمادی از حکومت ماناها از قالاچی بوکان، روزنامه اطلاعات ۱۳۸۱/۸/۱۵ شماره ۲۲۶۲۴، و... .

^۳ - روزنامه «همشهری» ۵/مهر/۱۳۷۹.

حفاری این بخش، این تمدن مربوط به مردم آسیای مرکزی است،^۱ نشان از مهاجرت اقوام آسیای میانه یا ترکانی دارد که در سالهای بین ۷۰۰۰-۴۰۰۰ قبل از میلاد، به این منطقه صورت گرفته است. یعنی آمدن نسل اولیه و قدیمی ترکان به ایران و آذربایجان ۳۰۰۰ تا ۶۰۰۰ سال، قبل از کوچ اولین دسته از اقوام آریایی به ایران بوده است.^۲

ز- یامپولسکی هم بر بومی بودن اقوام ترک زبان در آذربایجان تأکید دارد و با ارائه اسناد و مدارک، حضور طوائف ترک را در سده ۱۴ قبل از میلاد در اطراف ارومیه اثبات می‌نماید:

«... به نوشته او [ز. یامپولسکی]، آنها را [ترکان را] در منابع آشوری توروک نامیده‌اند. در سنگ نوشته‌های میخی اورارتویی هم سخن از ایالتی در اراضی آذربایجان رفته است که قومی به نام توریخی، در اوایل هزاره اول ق. م، در آن‌ها زندگی کرده‌اند. همین مؤلف بر اساس منابع یونانی، سخن از مسکون بودن آذربایجان در سده ۵ ق. م. با ایرکی‌ها، رانده است. وی از طریق تحلیل فقه-اللغه ای به این نتیجه رسیده است که منظور از تورک‌ها و توریخی‌ها و ایرکی‌ها همانا ترکان هستند. یامپولسکی در مورد دیگر نیز با استناد به پومپونیوس (Pumponius) جغرافی دان و تاریخ نگار نیمه اول سده اول میلادی که در اثر خود مطالبی در پیرامون پدیده‌های جغرافیایی و طوایف ساکن آتروپاتن و آلبانی ضبط کرده است. می‌نویسد که ترکان در اوایل سده ۱ م. و حتی پیش از آن در

^۱- روزنامه ایران، ۱۳۸۰/۱۰/۲، شماره ۲۰۰۳.

^۲- به نظر اکثر مورخین و باستانشناسان، اولین گروه از اقوام آریایی در سالهای ۶۰۰-۹۰۰ قبل از میلاد به ایران مهاجرت کرده‌اند.

چراگاه‌های شروان و دشت میل زندگی می‌کرده‌اند. (تاریخ زبان ادبی آذربایجان ص ۲۶) او از آگاهی‌هایی که به دست آورده به قول خودش به این گمان رسیده است که زبان ترکی در اراضی آذربایجان در دوران پیش از میلاد پدیدار شده است.^۱

ویل دورانت نیز در مورد زبان سومری‌ها می‌گوید:

«... [سومریان] شاید از آسیای میانه یا قفقاز یا ارمنیه برخاسته به جنوب بین‌النهرین، همراه دو نهر دجله و فرات پیش آمده‌اند؛ چنین است اسنادی که از قدیمترین فرهنگ آنان در کشور دیده می‌شود... نیز ممکن است از این حد هم دورتر برویم و بگوئیم که سومریان اصل مغولی داشته‌اند، چه در زبان ایشان بسیار لغات است که به کلمات مغولی شباهت دارد...»^۲.

حسن پیرنیا مورخ ایرانی هم در مورد اورال - آلتایی بودن زبان سومری‌ها نظری این چنین دارد: «زبان سومری‌ها به زبانهای تورانی آلتایی و یا اورال و آلتایی نزدیک است».^۳

علاوه بر بومیان التصاقی زبانی که از هزاران سال پیش از میلاد در آذربایجان ساکن بوده‌اند دسته‌های بعدی مهاجرت ترکان به آذربایجان در قرن هفتم قبل از میلاد، به قولی با مهاجرت سکاها «اسکیت‌ها» صورت می‌گیرد، بنا به نوشته هرودوت تاریخ نگار یونانی، ترکان از قرن ششم و هفتم قبل از میلاد از شرق به طرف غرب مهاجرت کرده و به سکاهای غرب پیوستند و طبقه حاکم

^۱ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ص ۸۷۶ / تاریخ سده‌های قدیم و میانه مقدم آذربایجان، در تاریخ شناسی ایران، صص ۱۲۲ - ۱۲۱.

^۲ - تاریخ تمدن، ویل دورانت، جلد ۱ ص ۱۴۴.

^۳ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران، بخش ۲ ص ۸۷۰ / ایران قدیم ص ۲۱.

آنها را تشکیل دادند و افراسیاب هم خاقان آنها بوده است.^۱

مهاجرت بعدی در قرن‌های چهارم و پنجم میلادی با آمدن ترکهای هون صورت گرفته است، در منابع ارمنی از هونهای سفید به نام خیلندورک یا خیلنتورک یاد شده^۲ و شهر بلاساغون در مغان جنوبی مرکز آنها بوده است. بلاساغون نام یکی از شهرهای ترکستان شرقی نیز هست.^۳

آغاچریها که از اقوام ترک خزر محسوب می‌شوند در سال ۴۶۰ میلادی به جنوب قفقاز آمدند و در سال ۴۸۸ با ساسانیان به نبرد برخاستند. بطور کلی تا پایان سلطنت قباد، گرجستان و منطقه شمال آذربایجان در دست ترکان خزر و اقوام نزدیک آنها بود، از اینجهت به این مناطق کشور خزرها نیز گفته‌اند؛^۴ نام دریای خزر نیز از نام این قوم گرفته شده است.

در زمان انوشیروان نیز ده هزار خانوار از ترکان، از بقایای ارتش ایستمی‌خان که در نبرد با ساسانیان شکست خورده بودند به سرزمینهای داخلی تر ایران کوچانده شدند و در مقابل تعداد زیادی از پارس زبانان را در داخل آذربایجان سکنی دادند.

ابن فقیه در این مورد می‌نویسد: «انوشیروان گروهی از سیابجه پهلوان و دلاور خویش را در قلعه‌های کلاب و شهابوش که در سرزمین سیسجان واقع در

^۱ - تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، دکتر جواد هیئت، ص ۱۶۹، نشر نو، ۱۳۶۵/ تورک ملی کولتور، ابراهیم قفس اوغلو، ص ۲۰۴، ۱۹۸۴.

^۲ - همان کتاب همان صفحه/ مارکورات، ایرانشهر، ص ۹۶.

^۳ - همان کتاب/ همان صفحه.

^۴ - همان کتاب/ همان صفحه/ بلاذری ۱۹۴، طبری، ابن خرداد به، تاریخ یعقوبی).

آن سوی ارس بنا کرده بود، مستقر کرد.^۱ نویسندگان تاریخ آذربایجان درباره همین اقوام نوشته‌اند: «ساسانیان برای نگهداشتن آلبانی در سیطره خود و پدید آوردن تکیه گاه برای خود در آنجا مردم پارسی زبان را به آلبانی می‌کوچاندند. آنان همین اهالی را که بعدها تات نامیده شدند، در بخش‌های که دارای ارزش نظامی بودند، مستقر می‌کردند. تات‌ها بیشتر در اراض آبشرون، شماخی، دوه‌چی، قوبای فعلی و بخش‌های دیگر مسکن می‌گزیدند.

بقایای آنها هنوز هم در این اراضی زندگی می‌کنند».^۲

ابن اثیر در مورد استقرار اقوام پارسی زبان فوق در آذربایجان می‌نویسد:

«بخشی از ارمنستان و آذربایجان از آن رومیان و بخشی از آن خزران بود. قباد برگرد بخش‌هایی از آن که به ایران می‌پیوست بارویی بساخت. چون قباد مُرد و پسرش انوشیروان پادشاه شد و کارش بالا گرفت و نیرو یافت بر بُرجان و فرغانه تاخت و بازگشت و شهرهای شابران و مسقط و دروازه‌ی دروازه‌ها (باب‌الابواب) را بساخت. آن را از این رو به‌نام دروازه‌دروازه‌ها نامگذاری کردند که بر راهی کوهستانی ساخته شده بود و دورازه‌هایی داشت و بر هر دروازه، کاخی استوار از سنگ دیده می‌شد. وی در این شهر، مردمانی به‌نام سیاسیجین را ماندگار ساخت».^۳

زکی ولیدطوغان موضوع کوچاندن گروه‌های پارسی‌زبان را به قفقاز جنوبی از دیدگاه دیگری نگریسته، در این باره نوشته است: «انوشیروان که سراسر آذربایجان و قفقاز جنوبی را از دست ترک‌ها گرفته و حدود آذربایجان را تا دریند

^۱ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس‌نیا، جلد دوم ص ۶۱۰ / ترجمه‌ی محضرالبلدان، ص ۱۳۱.

^۲ - آذربایجان در سیر ... جلد دوم، ص ۶۱۱ / تاریخ آذربایجان، ص ۹۸.

^۳ - کامل ابن اثیر، جلد ۲ ص ۵۱۱

گسترش داده بود، برای آنکه ترکان را در این سرزمین به حالت اقلیت در آورد، سیاست اسکان پارسیان در این سرزمین را تعقیب کرد و یک جامعه پارسی به نام سیاسیجه را در این جا و جماعتی از سغدی‌ها را در حوالی تفلیس مسکن داد و ترکان ساکن این سرزمین و قبایل ترک را که در زمان سلطنت خود او به این سرزمین آمده و به دست ساسانیان افتاده بودند به سرزمینهای داخلی تر ایران انتقال داد.^۱

طبری از حملات مختلف اواخر سلطنت هرمزد ساسانی و مخصوصاً ترکان چنین سخن می‌گوید:

«هشام محمد گوید که ترکان به هرمزد بیرون آمدند؛ و دیگری گوید که شابه، پادشاه بزرگ ترک در سال یازدهم پادشاهی هرمزد با سیصد هزار مرد جنگی روی بر او نهاد و تا بادغیس و هری براند.

قیصر روم نیز با هشتاد هزار مرد جنگی روی به بیابان سوریه نهاد تا با هرمزد بجنگد، پادشاه خزر نیز با گروه انبوهی روی به دریند آورد... گویند... شابه پادشاه ترک پیش هرمزد و بزرگان ایران [سفیر] فرستاد و ایشان را از آمدن خود و سپاهیانش بیاگاهانید و گفت: پل‌هایی را که بر روی جوی‌های آب‌ها است مرمت کنید تا از روی آن پای بر مملکت شما نهم؛ بر هر آبی که پل ندارد، پل ببندید و بر هر جوی و آبی که در مملکت شما بر سر راه من به روم خواهد بود نیز چنین کنید؛ زیرا من بر آنم که از مملکت شما به روم روم. هرمزد از شنیدن این اخبار بیمناک شد و در آن باره مشورت خواست. همگان را رأی بر آن شد که روی بر پادشاه ترک نهند. هرمزد مردی را از ری به نام بهرام... معروف به چوبین، با

^۱ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ص ۶۱۲/انسیکلوپدی اسلامی، چاپ ترکیه، جلد ۲ ص ۹۹

دوازده هزارتن به سوی او فرستاد. . .»^۱

بهرام چوین بعدها خود بر علیه هرمزد چهارم شورید.

«... در جریان این قیام جناحی از اشراف هرمزد را از تخت زیر کشید و پسرش خسرو پرویز را به جای او بر تخت نشاند، اما قیام بهرام چوین ادامه یافت و کار او چندان بالا گرفت که خسرو پرویز به امپراتور بیزانس پناهنده شد. بنابه شواهد موجود، در جریان این قیام در حالی که بیزانس از خسرو پرویز پشتیبانی می نمود، ترکان از بهرام چوین جانبداری می کردند. . . در ارتش بهرام سربازان ترک حضور داشتند.»^۲

کولسنیکف از منابع موجود در آورده است که «سه تن از بزرگان ترکان و گویا هر یک با افراد و [لشکریان] خود در سپاه او بودند.»^۳

«خسرو پرویز بعد از استقرار بر تخت سلطنت، سنباط گراتونی ارمنی، مرزبان گرگان را مأمور فرونشاندن آشوبهایی که شاهزادگان هیاطله در مرزهای شمال شرقی کشور بر انگیزخته بودند، کرد. شاهزادگان مزبور هم برای مقابله با نیروی تحت فرمان سنباط دست یاری به سوی ترکان دراز کردند و خاقان ترک قشونی تحت فرمان جمبوه (جمبو) به سوی ایران گسیل داشت. سپاهیان ترک به- یاری هیاطله [که آنها نیز منسوب به اقوام ترک بودند] ارتش ایران را شکست دادند و سنباط را وادار به فرار کردند و بدون برخورد با مانعی عمده تا حدود ری و اصفهان در داخل ایران پیش آمدند. . .»^۴

^۱- آذربایجان در سیر تاریخ. . . صص ۵۵۳ / ۵۵۲ / تاریخ ایرانیان و ترکان در زمان ساسانیان صص ۳۸۸- ۳۸۹

^۲- آذربایجان در سیر تاریخ ص ۵۵۴ / ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، ص ۱۲۴

^۳- آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ص ۵۵۴ / ایران در آستانه یورش تازیان، ص ۱۵۰.

^۴- آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ص ۵۵۵ // تاریخ ترکان ص ۶۰۹ / ایران در آستانه یورش تازیان، ص

ابن مسکویه در سال ۳۷۰ هـ در تجارب الامم خود «بخشی از زندگی نامه و کشور داری انوشیروان» را آورده است که از فحوای کلام چنان می نماید که نویسنده اصلی آن شخص انوشیروان بوده است.

همین بخش ابتدا به همت رحیم زاده صفوی از تجارب الامم استخراج و به زبان فارسی ترجمه گردیده و تحت عنوان «یادداشت های خسرو اول انوشیروان» در سال ۱۳۱۰ شمسی انتشار یافته است. بار دیگر این بخش توسط ابوالقاسم امامی از تجارب الامم تحت عنوان «آزمونهای تاریخ» ترجمه شده و محمد جواد مشکور نیز بخش مذکور را تحت عنوان «بخشی از کشور داری انوشیروان» در تاریخ سیاسی ساسانیان خود، از روی نسخه منتشر نشده «آزمونهای تاریخ» عیناً نقل کرده است. در این یادداشت نشان داده می شود پنجاه هزار نفر از ترکان به وسیله انوشیروان در مناطق مختلف آذربایجان سکونت داده شده اند.

این ترکان، علاوه بر ترکان قبلاً ساکن شده در آذربایجان و علاوه بر بومیان التصاقی زبانی هستند که از هزاران سال پیش در آذربایجان و نقاط دیگر زندگی می کرده اند ولی از زمان هخامنشیان و تا اواسط دوره ساسانی، زبان آنها تحت تأثیر زبان حاکم پارسیان حضور قوی و آشکار در جامعه آنروز ایران نداشته است.

اینک مطالبی از کتاب «تجارب الامم» ابن مسکویه با ترجمه ابوالقاسم امامی:

«ترکان خزر که در شمال باشند، از تنگدستی که بدانان روی آورده بود، برای ما [انوشیروان] نامه نوشتند و گفتند که اگر به آنان چیزی ندهیم، ناگزیر باما

در جنگ در آیتد و از ما چند چیز خواستند:

یکی این که آنان را از سپاهیان خویش کنیم و برای آنان وظیفه‌ای مقرر داریم که بدان زندگی کنند؛ دیگر اینکه در خاک گنجه و بلنجر و آن سامان زمینهایی به ایشان دهیم که از آن روزی خورند. پس چنان دیدم که از آن راه تا دربند چول گذر کنم... پس راه همدان و آذربایجان را پیش گرفتم و چون به چول و شهر فیروز خسرو رسیدم آن شهرهای کهن و آن مرز و بوم را ترمیم کردم و فرمودم تا دژهای دیگر بسازند. چون خاقان خزر از ورود ما بدانجا آگاه شد، بیمناک شد که مبادا با وی بجنگیم. پس نوشت که از هنگامی که شهریارى به من رسید، دوست می‌دارد که با من از در آشتی در آید. یکی از سرداران وی چون حال وی چنین دید او را فرو گذاشت و با دوهزار تن از یاران خود نزد ما آمد. ما او را پذیرفتیم و باسوارانی که در آن ناحیه داشتیم جای دادیم و برای او و یارانش روزی نهادیم و فرمودیم تا برایش دژی در آنجا بسازند... در سی و هفتمین سال شهریارى ما ((یعنی سال ۵۶۸ م.)) و چهار رده از ترکان خزر که هر کدام را شاهی بود، به من نامه نوشتند... سخن گفتند از ما خواستند که روا داریم تا با یاران خود... به نزد ما آیتد و از ما فرمان برند... پس در پذیرفتن آنها چند سود یافتیم: یکی شکیبایی و دلیریشان، دیگر اینکه بیم داشتیم بر انگیزه‌ی نیاز به سوی قیصر و پادشاهان دیگر روند و آنان بدیشان بر ما نیرومند گردند... بدیشان نوشتیم، هر که را که به فرمان ما گردن نهد پذیریم و آن چه داریم از کسی دریغ نکنیم و به مرزبان دربند در نامه‌ای فرمودم تا آنان را پیایی به کشور اندرون کند. آنگاه بمن نوشت که از ترکان پنجاه هزار تن با زنان و فرزندان و بستگان، و از سرانشان سه هزار تن از زنان و فرزندان و بستگان خود به نزد او آمدند... پس راهی آذربادگان شدم و چون در آنجا فرود آمدم

بدیشان بار دادم. در آن هنگام ارمغانهای شگفتی از قیصر به من رسید و فرستاده‌ی خاقان بزرگ، فرستاده‌ی خداوند خوارزم، فرستاده‌ی شاه هند... و بسیاری فرستادگان دیگر و بیست‌ونه شاه در آن روز به نزد ما آمدند. و چون به آن پنجاه-هزارتن از ترکان رسیدم فرمودم تا به صف شوند و بر اسب نشستم تا از آنان سان بینم؛ در آن روز، یاران من، و آنان که تازه به من پیوسته و به فرمان و بندگی من درآمده بودند، چندان بودند که در دشتی به درازای ده فرسنگ نمی‌گنجیدند. پس خدای را سپاس بسیار گفتم و فرمودم تا آن ترکان و خانواده‌هایشان به هفت دسته شوند و به هر کدام یکی را مهتر گردانیدم و زمینهایی بدیشان اقطاع کردم... برخی‌شان را با یکی از سرداران خویش در برجان و برخی را با سرداری در اران، و برخی‌شان را در آذربایجان جای دادم و ایشان را در مرزهایی که بدان نیاز بود، بهر کردم و به مرزبان سپردم. و تا کنون هر فرمانی که بدیشان دهیم و به شهر و مرزی فرستیم با پاکدلی بکوشند و ما را شاد کنند.»^۱

۱- آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس‌نیا- صص ۵۶۸-۵۶۶ به نقل از تاریخ سیاسی ساسانیان ص ۷۸۰ / یادداشت‌های خسرو اول انوشیروان صص ۱۹-۱۶ / تجارب الامم صص ۷-۱۰۶. جالب است که «ناصح ناطق» از کسروسیتهای افراطی، درباره کتابچه ۲۶ صفحه‌ای «یادداشت‌های خسرو اول انوشیروان» که ترجمه قسمتی از کتاب «تجارب الامم این مسکویه» است و قسمتی از متن آن از نظر خوانندگان گذشت گفته است:

«... در کتاب مجعولی به نام «یادداشت‌های انوشیروان» که گویا مرحوم رحیم‌زاده صفوی آن را ترجمه کرده و یکی از دستگاههای مربوط به کشوری، که خیلی سعی داشت آذربایجان را ترک زبان معرفی کند، بعد از حوادث شهریور [۱۳۲۰] آن کتاب را به رایگان به آذربایجانیهای مقیم تهران می-بخشید، گفته شده که انوشیروان چند هزار ترک را به آذربایجان کوچ داده است. البته این سخن برای ما قابل قبول نیست و نمی‌توانیم باور کنیم که انوشیروان چنین کاری کرده باشد. و به فرض این که این مطلب صحیح باشد، با آمدن چند هزار نفر، کیفیت نژادی یک منطقه وسیعی مثل آذربایجان هرگز عوض نمی‌شود، آنهم آذربایجان قدیم که از آذربایجان امروزی بزرگتر بود.» (آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ص ۵۶۵ به نقل از کتاب «زبان آذربایجان و وحدت ملی» ص ۳۱).

در دوران استیلای گوک ترکهای غربی بر سرزمین خزران و اتحادیه سیاسی‌شان، آنها ضمن فرمانبرداری از خاقان گوک ترک از نوعی خودمختاری داخلی برخوردار بوده‌اند و به همراه گوک ترکها و یا بدون آن به قفقاز جنوبی

رحیم رئیس‌نیا نویسنده کتاب «آذربایجان در سیر تاریخ ایران» در ادامه این سطور در همان کتاب در صفحه ۵۶۵ (در همان صفحه‌ایکه نظر ناصح ناطق را آورده است توضیح می‌دهد که: «رحیم زاده صفوی در مقدمه کتابچه یاد شده توضیح داده است که «یادداشت‌های خسرو اول انوشیروان» را از چاپ عکسی «تجارب الامم» که به اهتمام لئون کاتیانی و از طرف اوقاف گیب انتشار یافته بود، استخراج و ترجمه کرده است و مقابله ترجمه با اصل نشان می‌دهد که هیچ‌گونه دخل و تصرف خاصی در آن اعمال نگردیده و به طوری که گذشت کتابچه در سال ۱۳۱۰ شمسی و نه در بعد از شهریور ۲۰ چاپ و منتشر گردیده و در همان زمان هم به طوری که در صفحه اول آن مندرج است، توسط تیمورتاش که وزیر دربار وقت بوده به عنوان یک سند بی‌نظیر تاریخی به رضاخان تقدیم گردیده است. همین بخش یک بار دیگر توسط ابوالقاسم امامی ضمن ترجمه تجارب الامم» تحت عنوان «آزمونهای تاریخ» کسوت فارسی پوشیده و ترجمه اخیر هم اکنون زیر چاپ است و محمد جواد مشکور بخش مذکور را تحت عنوان «بخشی از کشورداری انوشیروان» در تاریخ سیاسی ساسانیان خود، از روی نسخه منتشر نشده «آزمونهای تاریخ» عیناً نقل کرده است. منظور این است که کتاب «یادداشت‌های خسرو اول انوشیروان» چنانکه ناصح ناطق اتهام زده است، مجعول نیست؛ بلکه ترجمه بخشی است از تجارب الامم این مسکویه که در سال ۳۷۰ هـ. تألیف گردیده است.».

با توجه به اینکه آقای ناصح ناطق نمی‌خواهد قبول کند که انوشیروان ۵۰ هزار نفر از ترکان را در آذربایجان جای داده است، ولی از آنجائیکه کتاب «تجارب الامم» هم یک سند معتبر است و ادعای آقای ناصح ناطق هم بر هیچ سندی استوار نیست می‌افزاید. «... به فرض اینکه این مطلب صحیح باشد، با آمدن چند هزار نفر، کیفیت نژادی یک منطقه وسیعی مثل آذربایجان هرگز عوض نمی‌شود آنهم آذربایجان قدیم که از آذربایجان امروزی بزرگتر بود.»

ولی آقای ناصح ناطق فراموش می‌کند اگر رشد جمعیت ۵۰ هزار نفری ترکان آذربایجان آن زمان را از سال ۵۶۸ میلادی که سی و هفتمین سال سلطنت انوشیروان ساسانی بوده تا سال ۲۰۰۰ میلادی با رشد حتی نیم در صد در سال (با توجه به مرگ و میرهای آن زمان) حساب کنیم، با در نظر گرفتن رشد تصاعدی، جمعیت فعلی ترک زبانان آذربایجان، ۶۲ میلیون و ۸۳۹ هزار و ۲۹۹ نفر می‌شود که این جمعیت شامل جمعیت آذربایجان تاریخی، یعنی از اراک و همدان و زنجان و تبریز و باکو گرفته تا در بند در جمهوری خودمختار داغستان در شمال جمهوری آذربایجان را شامل می‌شود که به واقعیت جمعیت فعلی ترک زبانان این محدوده جغرافیایی نزدیک است!

حمله می کرده‌اند. به نوشته عنایت اله رضا: «در روزگار خسرو یکم انوشیروان و نیز هنگام فرمانروایی هرمز چهارم، خسرو دوم و کواد دوم (شیرویه) تا پایان شاهنشاهی ساسانی، خزران دوش به دوش ترکان و رومیان با سپاه ساسانی پیکار کردند.»^۱ و بارها به قفقاز جنوبی هجوم آوردند. در جریان یکی از حملات، دامنه تاخت و تاز خزران از آذربایجان گذشته، تا همدان و دینور و موصل نیز کشانده شد.»^۲

از معنا و مفهوم جملات فوق بر می‌آید که ترکان قبل از اسلام و قبل از استقرار امپراتوری سلجوقیان در ایران، آذربایجان و آسیای صغیر (ترکیه امروزی)، در مناطق آذربایجان حضور قوی داشتند و ادعای ناسیونالیستهای افراطی مبنی بر اینکه مردم آذربایجان بعد از حکومت سلجوقیان ترک زبان شده‌اند ادعای واهی است؛ چنانچه از متن بالا هم مشاهده می‌شود ترکان در دوره ساسانیان با حکومت ساسانیان به نبرد پرداخته و حاکمیت خود را تا همدان و دینور و موصل (در عراق امروزی) هم توسعه داده‌اند!

ابراهیم باستان پاریزی درباره حضور ترکان از دوران پیش از اسلام و بعد، در ایران می‌نویسد:

«نباید فراموش کرد که از ۱۳۰۰ سال ایران بعد از اسلام تا مشروطه، شاید بیش از ۲۰۰ سال نباشد که فارسی خالص، زبان خصوصی درباریان و اهل دیوان بوده باشد.»

^۱ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران ص ۵۷۶ / ایران و ترکان در روزگار ساسانیان ص ۷۳ / خزران صص ۵ و

دو- سه قرن اول اسلامی که همه عربی گو و عربی شناس شده بودند. بعد از غزنویان لابد می‌بایست نوعی حرف زد که البتکین‌ها و سبکتکین و آیتکین‌ها و ایناها بفهمند، بگذریم از اینکه پیش از اسلام هم، بهرام گور، «اندر حرب‌گاه (میدان جنگ) ترکی گفتی»^۱ لابد برای اینکه سپاهیانیش بیشتر از ترکان بوده‌اند. همان که در کتب قدیم ما نوشته بوده‌اند که جاماسب ترکانه صحبت می‌کرده است. شاید مقصودشان این بوده که او نیز به زبان ترکی، مثل بهرام گور آشنا بوده است. همچنان که آنجا که گیو با افراسیاب صحبت می‌کرد کلامشان بر ترکی بود. گیو در جستجوی کیخسرو به توران زمین رفت و

همی تاخت تا مرز توران رسید هر آنکس که در راه تنها بدید

زبان را به ترکی بیاراستی ز کیخسرو از وی نشان خواستی

در دوره سلجوقی که وضع کاملاً روشن است...»^۲

«... تاریخ هم به اسارت قباد و گروگان ماندن وی در میان پادشاه ترکان سفید (هیاطله) و نیز ازدواج قباد با دختر شاه هیاطله (شهنواز) و سپس ازدواج پسرش انوشیروان با دختر خاقان ترک «گوی ترک» (ترک آسمانی) شهادت می‌دهد.»^۳

در کتاب تاریخی «کتاب التیجان» هم که به دست تاریخ نویس عرب «ابو محمد عبدالملک ابن هشام» نوشته شده و خود وی در تاریخ ۸۲۹-۸۲۸ میلادی (۲۰۸-۲۰۹ هـ) در گذشته است در مورد مذاکرات معاویه اول خلیفه پنجم با

^۱ طوفان در آذربایجان، اصغر حیدری، صص ۷۱-۷۲ انتشارات احرار تبریز- ۱۳۸۱ / زین‌الخبار گردیزی.

تصحیح عبدالحی حبیبی ص ۲۸

^۲ همان کتاب، همان صفحه.

^۳ - کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، دکتر ضیاء صدر ص ۳۸.

عبیدابن شرویه (سالهای ۶۶۸-۶۶۱ میلادی) آمده است:

عبید ابن شرویه در مورد حمله شمر بن القطاف به آذربایجان در زمان «رایش» پادشاه یمن در حضور وی (معاویه) صحبت می‌کرد؛ او اظهار میداشت که آنچه در حمله ابن‌القطاف اتفاق افتاده به دستور او بر روی دو سنگ نوشته شده که این سنگها اکنون نیز در آذربایجان نگهداری می‌شوند، وقتی صحبت‌های عبید باینجا می‌رسد، معاویه سخن عبید را قطع کرده می‌پرسد:

عبید، ترا خدا نظر و خاطرات خود را در مورد آذربایجان برابم بگو.

عبیدابن شرویه چنین جواب می‌دهد: «آنجا سرزمین ترکان است، آنها

در آنجا متمرکز شده و اجتماع بزرگ و متشکلی را فراهم آورده- اند.»^۱

«در جریان گفتگوی عبید با معاویه دوبار از آذربایجان سخن به میان آمده است. بار اول از حمله حارث رایش، پدر ابرهه معروف، که به روایتی در سال تولد حضرت محمد (ص) بافیل به مکه حمله کرد- به آذربایجان سخن رفته است. به روایت عبید، رایش با صد هزار قشون از یمن به راه افتاد و از طریق جزیره‌العرب و عراق به کوهستان موصل فرود آمد و در آن جا شمر بن القطاف... را همراه با صد هزار لشکر روانه آذربایجان کرد.» «شمر وارد آذربایجان شد جنگجویان آنها را کشت و کودکان را اسیر گرفت. پس باز آمد و روی دو پاره سنگ موضوع آمدنش را نگاشت. آن دو سنگ هم امروز [در اواسط سده یک هجری] بر دیوار آذربایجان باقی است.

معاویه گفت: خدا ترا خیر دهد، از حال آذربایجان بگو؟

^۱ - آذربایجان تاریخی اوزره قاینالار، پروفور علیاروف ص ۵۶، آذربایجان اونیورسیتی نشریاتی - باکی

عید گفت: آذربایجان از سرزمینهای ترک است و ترکان در آن
گرد آمده‌اند...^۱

این خبر را طبری [و به نقل از او بلعمی] و حمزه اصفهانی و ابن اثیر و... هم
با تغییرات اندک نقل و همه به جنگ رایش در آذربایجان اشاره کرده‌اند. از میان
آنها تنها به نقل خبر مزبور از تاریخ طبری بسنده می‌شود:

«و به یمن اندر ملکی بود، او را رایش خواندندی، از فرزندان یعرب بن
قحطان، نامش حارث بن ابی شداد بود. و او را رایش از بهر آن خواندندی که
بسیار غنیمت‌ها بیاورد و جنگها کرد و دشمنان را بشکست. و ملکی بود بزرگوار
و از ملوک یمن کس نبود ازو بزرگتر و پادشاهی او تا زمین هندوستان برسد و با
ایشان جنگ و کشتن کرد و خواستها و بردگان از زمین هندوستان بیاورد. و باز از
یمن به کوه طی بیرون آمد و به عراق آمد. به ناحیت انبار و موصل و بدان حدها
برگشت و به آذربایگان شد. و این زمینها همه به دست ترکان اندر بود،
همه از ایشان بستند و ایشان را مقهور کرد، زمین از ایشان پاک کرده و به زمین
آذربادگان اندر دو سنگ است بزرگ معروف. نام خویش و آمدن و رفتن و
مقدار سپاه خویش و ظفرها که وی، بدان سنگ بنوشت به کنده. و تا امروز
مردمان آن همی خوانند و بزرگی او همی دانند. و این ملک با این همه پادشاهی و
بزرگی، فرمان بردار ملک منوچهر [کیانی] بود. و از پس او پسرش به ملک اندر
نشست و نام او ابرهه بود...»^۲.

«از آنجایی که ابرهه در حدود سالهای ۳۴-۵۳۳ م. به پادشاهی یمن رسیده»
می‌توان حدس زد که حمله حارث رایش به آذربایجان در حدود ربع اول سده ۶

^۱ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران بخش دوم ص ۹۰۱ / کتاب التیجان ص ۴۰۲.

^۲ - آذربایجان در سیر تاریخ... بخش دوم صص ۹۰۱-۹۰۲ / تاریخ بلعمی، بهار ج ۱ صص ۵۷-۲۵۶

م. [حدود ۵۲۵-۵۰۰م] صورت گرفته است.^۱

بار دوم، عیید از حمله تبع الرائد بن تبع الاقران بن شمر یرعش - که او را تبع اکبر و یا رائد خوانند و از امرای یمن بوده - به آذربایجان سخن گفته است:

«معاویه گفت: یا عیید سخنت را دنبال کن

گفت: تبع الرائد... جنگ را به تأخیر افکند پس ترکان و خزران پیمان- شکنی کردند. چون این خبر به گوش وی رسید. به سوی آنها کس فرستاد و آنها سرکشی کردند و دیگر پیشکش و تحفه برای او نفرستادند و فرستادگان و پیام- گزاران او را کشتند. او از راه کوهستان طی، از همان سمت که رایش به سوی آنها رفته بود، راه افتاد، تا از انبار سر در آورد، پس به پای خود سوی آنها رفت. در حدود آذربایجان و موصل به آنها که گرد آمده بودند، برخورد. آنان هنگامیکه درفش‌های او را دیدند، دل بر جنگ نهادند. جنگ تا چند روز ادامه یافت و سرانجام رائد ترکان را شکست داد و لشکریان را کشت و کودکان را اسیر گرفت و آنگاه به ویران کردن شهرهای آنان پرداخت. و پس از نابود کردن و خوار ساختن آنها به کشور باز گشت.

معاویه گفت: ترک و آذربایجان کدام است؟

عیید گفت: یا امیرالمومنین، این دو سرزمین آنان است...

معاویه گفت: ای عیید، از کجا این را دانستی، حال آنکه آنها در آن جا

جنگ می‌کردند؟

عیید گفت: این موضوع برای من حائز اهمیت بود. لذا یکی از عجمان که به سوی ما آمده بود، از این حال پرسیدم؛ همچنین در آن حدود به غزو رفتم و

^۱ - همان کتاب صص ۹۰۳-۹۰۲ / کتاب التیجان ص ۴۳۵.

جنگ کردم...»^۱

آنچه از کتاب التیجان و دیگر منابع در ارتباط با حضور و سکونت ترکان در موصل (شمال کشور عراق امروزی) و آذربایجان سخن رفته نشان می‌دهد که ترکان در این سالها (۵۲۵-۵۰۰ م) ساکنین اصلی و اکثریت این مناطق به حساب می‌آمده‌اند. یقیناً حضور، سکونت و به اکثریت رسیدن آنها در موصل و آذربایجان نیز چیزی نیست که در مدت کوتاه صورت گیرد، لذا آنها از قرن‌ها پیش از آن، و همانطوریکه از نوشته‌ها و اسناد مورخین پیداست از قبل از میلاد، حضور قوی در آذربایجان داشته‌اند.

کسروی نیز اذعان می‌دارد قبل از کوچ ایران (ایرها = مادها، پارس‌ها) از سرزمین یخبندان شمالی به سرزمین ایران کنونی، مردمان بومی در آذربایجان زندگی می‌کردند: «... آری ما این را نیز می‌دانیم که پیش از ایران [ایرها] بومیان دیگری در آذربایجان می‌نشسته‌اند و ایران چون به آنجا درآمده و بر بومیان چیره شدند دو تیره بهم در آمیخته‌اند. ولی این در همه جا بوده است. و ما در پی آن نیستیم که بگوئیم مردم آذربایجان یا مردم ایران تنها از ریشه ایر بوده‌اند و هیچ آمیختگی با دیگران نمی‌داشته‌اند.»^۲

کسروی در عین حالیکه مستحیل شدن بومیان التصافی زبان آذربایجان را در داخل مهاجرین تحلیلی زبان «ایر» طبیعی می‌داند و ترکیب جدید را نه به نام مردم بومی منطقه، بلکه به نام آریائیان مهاجر به حساب می‌آورد، لکن مهاجرین بعدی

^۱ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران صص ۹۰۳-۹۰۲ / کتاب التیجان ص ۴۳۵.

^۲ - آذری یا زبان باستان آذربایجان، احمد کسروی، ص ۷، نشر و بخش کتاب «جار» چاپ پنجم، مهرماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ هجری - شمسی).

آذربایجان را و به تعبیر خود او مهاجرین ترکی که «در دوران غزنوی، سلجوقی و... با انبوه فراوان به آذربایجان در آمده» و اکثریت جمعیت آذربایجان را تشکیل داده و زبان ترکی هم، زبان اکثریت و غالب آنان شده است، راجزء «آذری»های خود ساخته می‌شمارد!

حال اگر اصل را بر جمعیت غالب بگذاریم و بر فرضیه‌های کسروی هم استناد کنیم، بعد از مهاجرت ایرها (مادها و پارسها) به ایران و آذربایجان، جمعیت چیره و غالب در آذربایجان ایرها و بقول کسروی آذری‌ها بوده‌اند؛ در دوران بعد هم مهاجرت دیگری به منطقه صورت گرفته و ترکان جمعیت غالب و چیره در آذربایجان شده‌اند و زبان غالب هم زبان ترکی شده است، و اگر مردمی با نام آذری هم در منطقه بوده است در میان جمعیت انبوه ترکان آذربایجان مستحیل شده از بین رفته است، پس طبیعی است که آذربایجان نیز با نام و با ترکیب جمعیت جدید و با زبان غالب که ترکی است شناخته شود نه بر نام چیزی که وجود خارجی ندارد و در ذهنیات و تصورات کسروی ساخته و پرداخته شده و متناقض با فرضیه خود کسروی هم هست!

اینک ترکیب جمعیت آذربایجان را در دوران گذشته از زبان خود کسروی

بشنویم:

«باید دانست در آمدن سلجوقیان به ایران و چیره شدن ایشان بیش از آنچه در کتابها نمایان است ارج می‌دارد. اگر این راست است که باید هر پیشامدی را از روی نتیجه‌های آن بسنجیم باید جنگ وندانقان و فیروزی را که از سلجوقیان در آن جنگ بر سلطان مسعود غزنوی یافتند یکی از بزرگترین پیش آمدهای تاریخی بشماریم. زیرا در نتیجه آن جنگ و فیروزی است که ترکان بانبوهی در ایران و عراق و سوریا و آسیای کوچک پراکنده شدند و چندین پادشاهی بزرگی از آنان

پدید آمد و دامنه شهرگشایی‌هایی آنان تا آنسوی رود دانوب در اروپا کشیده گردید. . . از این نوشته که در کتابها تکه تکه به دست می‌آید پیداست که در زمان سلجوقیان ترکان بانبوهی بسیار به ایران و این سرزمینها آمده‌اند، و این چیزی است که خود تاریخ نیز می‌رساند. زیرا گذشته از پادشاه بسیار بزرگی که طغرل و برادرانش در ایران و عراق بنیان نهادند و آن کارهای بزرگ را انجام دادند یک پادشاهی دیگری از ایشان در آسیای کوچک به نام سلجوقیان روم پدید آمده که آن نیز بزرگ و نیرومند بوده و جایی در تاریخ برای خود باز کرده [است]. . . اینها همه به دست ترکان انجام گرفته و بهترین رهنمود به فزونی و انبوهی ایشان در ایران و این پیرامونها می‌باشد. . . اگر چه راه کوچ به روی ترکان از زمان پادشاهی سلجوقیان باز شد لیکن باید دانست دسته‌هایی پیش از آن زمان به ایران آمده‌اند و به آذربایجان رسیده‌اند.^۱

اگر آذری‌های کسروی بنا به اعتراف خود ایشان در یک دوره با بومیان آذربایجان (سومریان، ایلامیان، مانناها و . . . که به استناد مورخین و زبان‌شناسان معتبر، غیر آریایی و التصاقی زبان و از مردم گروه زبانهای اورال-آلتایی بودند) آمیخته شده‌اند و در دوره دیگر با ترکان خزر، هون پچنک، قپچاق، و در دوره سوم با انبوه ترکان سلجوقی و . . . در آمیخته و مستحیل شده‌اند دیگر چه نشان و اثری از این آذری‌های آریایی باقی مانده است که کسروی در پی زنده کردن آن هست؟!!

اگر کسروی و کسروسیتها در پی نژاد آنها هستند، که با در آمیخته شدن سه مرحله‌ای آنها، دیگر چیزی از خصوصیات نژادی‌شان باقی نمانده است که در پی نژادشان باشند! زبانشان نیز با این آمیختگی در درون زبانهای التصاقی پرتو

^۱ - آذری یا زبان باستان آذربایجان، احمد کسروی، صص ۱۴-۱۷.

تورک و ترک، به صورت طبیعی مستحیل شده و از بین رفته است و نوشته و اثر مکتوبی هم از آنها باقی نمانده است که در پی زنده کردن آن باشند! و به قول خود کسروی: «پیش از این درباره ریشه و نژاد مردمان هر کسی آنچه میپنداشتی می نوشتی. در توریت ایرانیان را با تازیان یکرشته شماره کرده. مسعودی و دیگران گردان را از «بنی عامر» نگاشته اند. لیکن اینها عامیانه است و ارجی بر آنها نتوان نهاد. ما امروز راه برای شناختن نژاد یک توده، زبان ایشان را می شناسیم.»^۱

لذا با دلایل و مدارک مستند و عقلایی که موجود است و حتی با این دلیل کسروی که نژاد یک توده را از زبانشان باید شناخت، آیا شک و شبهه‌ای بر ترک بودن آذربایجانیان و دیگر ترکان ایران باقی می ماند؟!؟

کسروی در جای دیگر کتاب «آذری یا زبان باستان آذربایجان» می گوید:

«از هر باره بی گفتگوست که در آغاز سده دهم که پادشاهی صفویان پدید آمده، ترکی پیشرفت خودش را در آذربایجان، چه در شهرها و چه در بیرون‌ها بانجام رسانیده و خود زبان همگانی بشمار می رفته. با اینحال در روزگار صفوی چیزهایی در آذربایجان پیش آمده که اینها نیز به سود آن زبان بوده است و می توان گفت در آن روزگار و در سایه این پیش آمدها بوده که ترکی به یکباره چیره شده و آذری از شهرها ناپدید گردیده و در بیرونها نیز جز در چند جا باز نمانده... کار صفویان همه در دست ترکان می بود، و در بارشان چه در تبریز و چه در قزوین و چه در اسپهان به زبان ترکی سخن گفته شدی و لقبها و نامها نیز بیشتر ترکی بودی... دیگر از آن پیش آمدها اینکه در زمان صفویان چون میانه ایران و عثمانی دشمنی سختی پدید آمد عثمانیان بارها لشکر به آذربایجان

کشیدند و بارها به آنجا دست یافته تا تبریز کرسی آنجا پیش آمدند. نخست سلطان سلیم در سال ۹۲۰ چون در چالداران شاه اسماعیل را بشکست از دنبال او تا تبریز پیش آمده سه روز با همه سپاهیان و پیرامونیان انبوه خود در این شهر ماند. پس از او سلطان سلیمان در جنگهای خود با شاه طهماسب سه بار (یکی در سال ۹۴۰ و دیگری در سال ۹۴۱ و سومی در سال ۹۵۶) به آذربایجان در آمده در هر بار زمانی در تبریز درنگ کرد. پس از او در زمان مراد سوم و خدابنده پدر شاه عباس که عثمانیان به شیروان و قفقاز دست یافته بودند در سال ۹۹۳ عثمان پاشا با لشکر بس انبوهی به آذربایجان آمد و با جنگ اینجا را فرا گرفت و در تبریز سه روز کشتار کرد و در این بار بود که عثمانیان در آذربایجان استوار نشستند و با پیمانی که در میانه بسته گردید دربار صفوی آذربایجان را به جز از اردبیل همه به ایشان واگذاشت و آنان بیست سال کمابیش در آنجا نشستند... این جنگها و لشکر کشیها همه به زبان آذری به سر آمد. زیرا تاجیکان یا گویندگان آن زبان که ناتوان تر می بودند در این پیش آمدها بیشتر از دیگران پایمال می شدند و از بین می رفتند...^۱

دلایل کسروی برای از بین رفتن زبان باصطلاح آذری در آذربایجان آنچنان بی پایه و بی اساس و خالی از هر گونه اسناد و مدارک تاریخی و واقعی است که آوردن جملات و نوشته های خود کسروی، خواننده را به بی محتوا بودن این ادعاهای واهی رهنمون می کند و نیازی به آوردن دلایل دیگر در رد این ادعاها دیده نمی شود.

مثلاً همین سطور بالا خود نشانگر نداشتن اسناد معتبر و مستند و دلایل

^۱ - آذری یا زبان باستان آذربایجان، صص ۲۵-۲۳.

معقول در تغییر باصطلاح زبان مردم آذربایجان است!

در کجای دنیا سه روز مانند یک لشکر پیروز در یک شهر، و یا حتی «نشست بیست سال» در طول ۷۳ سال (از سال ۹۲۰ الی ۹۹۳ هـ ق) آنهم نه بصورت مستمر، بلکه بصورت منقطع در قسمتی از یک منطقه، می تواند به نابودی و از بین رفتن زبانی، و جایگزین شدن زبان دیگر منتهی شود؟!

از طرف دیگر، با اینکه صفویان ۱۲۹ سال (از سال ۱۰۰۶ الی ۱۱۳۵ هـ ق) اصفهان را مرکز حکومت خود و پایتخت قرار دادند و به شهادت سیاحان خارجی چون پیتر و دلاواله، آدام اولئاروس، سانسون، رافائل دومان، انگلبرت کمپفر و حتی خود کسروی، در طول این مدت، در دربار صفوی در اصفهان به جز زبان ترکی به زبان دیگری صحبت نمی شد، و به شهادت تاریخ و اذعان کسروی، از بزرگان لشکری و کشوری «کار صفویان همه در دست ترکان بود»، در طول این مدت نه تنها هیچکدام از ساکنین شهر اصفهان ترک زبان نشدند بلکه تبریزیهایی که در زمان صفویان از تبریز به اصفهان کوچ داده شده و در محله «عباس آباد»، معروف به محله «تبریزیها» سکونت داده شدند، زبان ترکی خود را از دست داده و فارس زبان گردیدند، و امروز در محله عباس آباد اصفهان (که اکنون هم به همین نام مشهور و موجود است) کسی به ترکی سخن نمی گوید!

حال چطور این صفویان که فقط ۲۴ سال (از سال ۹۰۶ الی ۹۳۰ هـ ق) تبریز را پایتخت خود قرار دادند، در طول این ۲۴ سال زبان ترکی را آنچنان در شهرها و روستاهای ترک از اراک، همدان و زنجان و تبریز گرفته تا دریند در داغستان در شمال جمهوری آذربایجان کنونی توسعه دادند که «ترکی به یکباره چیره شده و آذری از شهرها ناپدید گردید»! و این معمایی است که باید مدعیان زبان ساختگی آذری و کسرویست‌های معاصر- رمز آنرا بگشایند؟!

حال زبان ترکی مردم آذربایجان و دیگر نقاط ایران چه از زمان سومریان و ایلامیان و از ۷۰۰۰ سال پیش در این مناطق مرسوم شده باشد، و یا این زبان، از زمان ساسانیان یا غزنویان، سلجوقیان و یا صفویان زبان اکثریت غالب مردم منطقه شده باشد، فرقی نمی‌کند، این زبان، زبان اکثریت مطلق مردم این دیار است و مردمشان هم نه آریایی و نه آذری خود ساخته کسروی، بلکه ترک هستند!

آیا امروز به مردم ترکیه می‌توان گفت شما ترک نیستید؟! چه آنها نیز اکثراً بعداً به این سرزمین آمده و پس از شکست دادن امپراتوری بیزانس بر آن منطقه حاکم شده و اکثریت مطلق و ترک زبان آسیای صغیر را تشکیل داده و امپراتوری بزرگ عثمانی و سپس ترکیه امروزی را بنا نهاده‌اند که مطمئناً در بینشان اقلیت بیزانسی و یونانی هم بوده است. به خصوص اینکه همه می‌دانند زبان دولت بیزانس ترکی نبوده و قسطنطنیه (استانبول) تا قرن پانزده میلادی هم شهر بیزانسی و غیرترکی بوده است، ولی امروز کسی از غیر ترک بودن اهالی استانبول حرفی به میان نمی‌آورد و اگر هم بیاورد تأثیری در ترکیب ساکنین ترک آنها نخواهد داشت!

از این گذشته، ترکانی که بعداً در آسیای صغیر، آن امپراتوری عظیم را پدید آوردند و تا قلب اروپا پیش رفتند از نوادگان سلجوقیانی هستند که در سال ۴۳۳ هـ ق اولین بار در مناطق مرکزی ایران چون ری، اصفهان، قم و اراک، سپس در آذربایجان حاکمیت خود را تثبیت کرده و حکومت پر قدرت زمان خود را تشکیل دادند.

یعنی حرکت سلجوقیان ترک از شرق ایران (خراسان) شروع در مرکز آن (ری و اصفهان) تثبیت می‌شود، سپس از طریق آذربایجان به ترکیه امروزی می‌رسد! به بیان دیگر باید گفت ترکانی که در ترکیب دولت سلجوقی در آسیای

صغیر (ترکیه امروزی) مستقر شدند و آن دولتهای پر قدرت را تشکیل دادند از ترکان اوغوز سلجوقی هستند که در اراک، همدان، زنجان، تبریز، اردبیل، باکو، گنجه و دیگر مناطق آذربایجان سکونت پیدا کردند و با ترکان بومی این مناطق در آمیخته سپس ترکان ترکیه، سوریه، عراق و آذربایجان امروزی را پدید آوردند.

نباید راه دور و دراز را پیمود، همه می‌دانیم مهاجرت اروپائیان به قاره آمریکا به بیش از چهارصد سال نمی‌رسد ولی سرخپوستان آمریکایی از مردم بومی و شاید چند هزار ساله این قاره به شمار روند، در حال حاضر آیا می‌توان گفت که چون زبان بومی مردم این قاره سرخپوستی بوده و آمریکائیان مهاجر، از اروپا به این قاره مهاجرت کرده و در این مناطق ساکن شده‌اند لذا این مهاجرین باید زبان انگلیسی، فرانسوی و اسپانیولی خود را رها کرده به زبان سرخپوستانی که ساکنین اصلی و بومی آمریکا هستند سخن بگویند و خود را هم از نسل سرخپوستان بدانند؟!!

زبان ترکی که زبان مردم آذربایجان و دیگر مناطق ترک ایران است وضع و موقعیتش از دو حال خارج نیست:

۱- این زبان از ۷۰۰۰ سال پیش و از زمان سومریان که بنیان‌گذاران اولین تمدن بشری هستند، ایلامیان و اعقاب آنها به مردم ترک ایران به ارث رسیده است که اسناد زیادی در این مورد موجود است و ترکانی هم که بعداً به این سرزمین آمده‌اند به همزبانان قبلی خود پیوسته و زبان ترکی آذربایجان و آناتولی را پدید آورده‌اند.

۲- این زبان، زبان ترکانی است که بعداً و بقول احمد کسروی و

کسروست‌ها از زمان غزنوی‌ها، سلجوقی‌ها و با جمعیت انبوه به آذربایجان، آناتولی و دیگر مناطق ایران آمده و اکثریت مطلق جمعیت این مناطق را تشکیل داده و ترکیب جمعیت را به نفع خود تغییر داده‌اند. که در هر دو حال اینها ترکان اصلی هستند که بعد از حاکمیت اسلام به مدت هزارسال مستمر از چین تا قلب اروپا را زیر حاکمیت خود داشتند و آذری‌های ترک شده هم نیستند، چه اگر آذری‌های آقای کسروی در آذربایجان اکثریت می‌بودند و ترکان مهاجر در اقلیت، باید مهاجرین ترک در داخل بومیان باصطلاح آذری مستحیل می‌شدند و زبان مردم کنونی آذربایجان هم زبان آذری مورد ادعای آقای کسروی می‌شد نه زبانِ ترکی آذربایجان!

هم اکنون هم ترکان در آذربایجان و در دیگر مناطق ترک زبان ایران، اکثریت مطلق جمعیت این مناطق را تشکیل می‌دهند و در هر جامعه‌ای هم، بنیان آن جامعه بر اساس جمعیت اکثریت شکل می‌گیرد و گروه‌های اقلیت، قالب اکثریت را به خود می‌گیرند و همانند آنها می‌شوند.

با همه این احوال خود فارسها هم مهاجر هستند و بعدها به ایران آمده‌اند و مکان اصلی و بومی‌شان هم ایران نبوده و استپ‌های جنوب سیبری بوده است. زبان بومی ایرانیان ساکن استانهای فارس نشین امروز هم قبل از مهاجرت فارسها به ایران، ایلامی بوده است. ولی چون فارسها با آمدنشان به ایران و مناطق فارس، اکثریت نسبی جمعیت منطقه را تشکیل داده‌اند، خود را فارس خواندند و کسی هم نگفت فارسها زبانشان را بر بومیان ایلامی تحمیل کرده‌اند، و یا کسی ادعا نکرد که فارسهای کنونی در اصل فارس نیستند و ایلامی هستند و چون زبان ایلامی هم از نظر ریشه‌شناسی با ترکی یکی است و جزء زبانهای التصافی می‌باشد و با زبان پارسی قدیم که جزء زبانهای تحلیلی است اصلاً قرابت و نزدیکی ندارد

در حقیقت اصل و ریشه فارسیها از ترکها است!

بعضی از پان آریائیست‌ها و کسروئیست‌های افراطی پا را از دیدگاههای مرید خود احمد کسروی هم فراتر نهاده باصطلاح تحمیل شدن زبان ترکی بر مردم آذربایجان و دیگر ترکان ایران را به مغولها نسبت می‌دهند! این افراطیون حتی نمی‌دانند و یا خود را به نادانی می‌زنند که زبان مغولی زبانی متفاوت از ترکی بوده و هست.

اگر مغولها می‌خواستند زبان خود را بر مردم آذربایجان و دیگر مناطق ایران تحمیل کنند چرا زبان مغولی خود را به آنها تحمیل نکردند و زبان ترکی را تحمیل کردند؟!

از این گذشته، مغولها تنها حاکمیت آذربایجان را به عهده نداشتند، بلکه آنها بر کل ایران و همسایه‌های امروزی آن، و از ساحل شرقی دریای مدیترانه گرفته تا شرق کشور چین را در اختیار داشتند و اگر در فکر تحمیل زبان ترکی بودند چرا زبان مردم سایر کشورها، بخصوص زبان فارسیهای هموطن ما را ترک نکردند و فقط قسمتهای خاص ایران را ترک زبان کردند؟!

در ارتباط با همین موضوع، احمد کسروی در کتاب «آذری یا زبان باستان آذربایجان» می‌نویسد:

«در زمان مغولان، از آغاز آن آگاهی دیگری دربارهٔ آذربایجان نمی‌داریم. پیداست که مغولان که آنجا را تختگاه ایران گرفتند دسته‌های انبوهی را که از مغولستان با خود آورده بودند در آنجا نشمین دادند لیکن اینان جز از ترک می‌بودند و زبانشان جز از ترکی می‌بود. ترک و مغول زبان یکدیگر نفهمیدندی. ما نمی‌توانیم گفت که در زمان مغول بر شماره ترکان در آذربایجان افزود و رهنمونی برای چنین سخنی در دست نمی‌-

داریم»^۱

پروفسور فاروق سومر، مورخ بزرگ و اوغوز شناس معروف و معاصر ترکیه نیز نه تنها در مورد عدم افزایش جمعیت ترکان در زمان حاکمیت مغولان در آذربایجان سخن می‌راند بلکه او معتقد است مغولان، ترکان بسیاری را هم از آذربایجان بیرون رانده به آناتولی مهاجرت دادند!

«... مغولها که کمی بعد به آذربایجان آمده بودند ترکمن‌ها^۲ را از مغان و اران بیرون راندند. ترکمنها به آناتولی رفتند. اینکه در فاصله زمانی بین هجوم مغول به آذربایجان تا دوره حکومت جلایریان هیچگونه مدرکی در خصوص سکونت ترکمنها در آذربایجان... وجود ندارد. نشاندهنده این امر است که شمار زیادی از ترکمنها به ترکیه مهاجرت کرده‌اند»^۳.

از این گذشته، مغولان هم مثل دیگر سلاطین، فارسی دری را زبان درباری خود انتخاب کرده بودند و این زبان را تقویت و به دیگر معنی، تحمیل می‌کردند. سعدی و حافظ شیرازی دو شاعر مشهور قرن هفتم و هشتم هجری در زمان مغولان به اوج شهرت رسیده‌اند و تعریف و تمجیدهایی از حاکمان مغول زمان خود کرده‌اند.

حاکمان مغول، تاریخ مغول را هم به زبان فارسی دری می‌نویسیدند. رشید الدین فضل‌اله مورخ مشهور دوره مغول (۷۱۶-۶۴۵ هـ ق) کتاب «جامع‌التواریخ» را که تاریخ جامع حکومت مغولان است به فارسی نوشته است.

^۱ - آذری یا زبان باستان آذربایجان - ص ۱۹.

^۲ - اصولاً در کتابهای تاریخ بجای نام بردن از ترکها و اوغوزها در بعضی موارد از کلمه ترکمنها استفاده می‌شود که منظور همان ترکان است نه ترکمنهای شمال شرقی ایران.

^۳ - اوغوزها (ترکمنها)، پروفسور فاروق سومر، ترجمه آنا دردی عنصری ص ۲۰۲، انتشارات حاج طلایی.

در این کتاب رشیدالدین فضل‌اله از چگونگی روی کار آمدن چنگیزخان و فتح‌های مدبرانه و مقتدرانه وی و دیگر سلاطین مغول و نصایح و پندهای خان بزرگ مغول (چنگیزخان) که او را با اسکندر سردار بزرگ مقدونی مقایسه می‌کند نوشته‌های بسیار دارد.^۱

علاوه بر اسنادی که بر بومی بودن ترکان در آذربایجان آورده شد، آثار بدست آمده از تصاویری که به دست ساکنین اولیه آذربایجان در منطقه «قوبستان» باکو در جمهوری آذربایجان و «قره داغ» (اهر) در آذربایجان شرقی بر روی صخره‌ها و سنگها نقر شده و شباهتهای بسیاری هم بهم دارند^۲ نشان می‌دهد که هزاران سال قبل از مهاجرت آریائی‌ان به ایران، آذربایجان سکونتگاه و محل زندگی مناسبی برای بومیان آن بوده است.

با مهاجرت آریائی‌ان به ایران در اوایل هزاره اول قبل از میلاد و تشکیل حکومت هخامنشیان در ۵۵۰ قبل از میلاد، به تدریج از قدرت سیاسی ساکنین بومی آذربایجان کاسته شد ولی زبان بومیان در اوائل حکومت هخامنشیان همچنان زبان رسمی و زبان دیوان و دولت هخامنشی بود و هخامنشیان دفاتر دولتی خود را به این زبان (ایلامی) می‌نوشتند.

زیرا آریائی‌انی که با چهارپایان خود از استپهای جنوب سبیری به ایران سرازیر شده بودند صاحب هیچگونه تمدنی نبودند و در منطقه‌ای که زندگی می‌کردند هیچگونه نشانه‌ای از تمدن باقی نگذاشته بودند.

آنان خطی برای نوشتن نداشتند ولی با مهاجرت به ایران و ساکن شدن در مناطق مختلف ایران، از جمله منطقه فارس، نوشتن را از بومیان متمدن ایران که

^۱ - جامع‌التواریخ، رشیدالدین فضل‌اله، به کوشش دکتر بهمن کریمی چاپ چهارم ص ۲۸۷ سال ۱۳۷۴.

^۲ - قره داغ؛ خاستگاه تمدن اولیه انسان، محمد حافظ زاده، صص ۵۰-۷، انتشارات مهد آزادی / ایران تورکلری نین اسکی تاریخی - پروفیسور زهتابی صص ۱۵۵-۱۵۴.

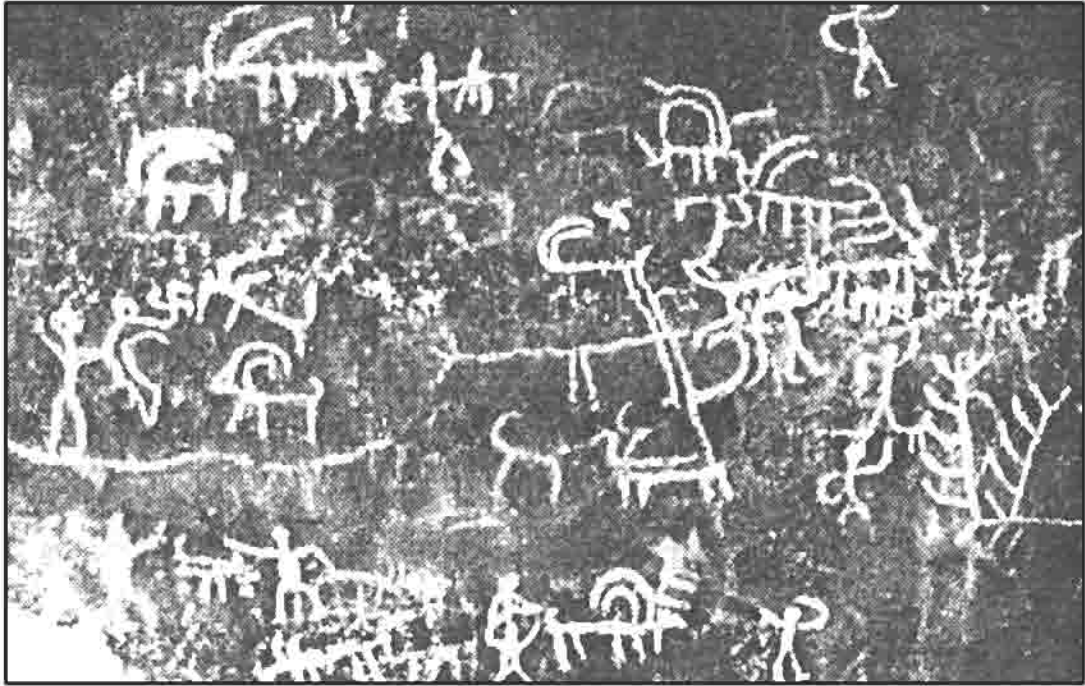
هزاران سال قبل از مهاجرت آریائیها صاحب خط و نوشته بودند یاد گرفتند. فردوسی نیز در شاهنامه خود به یادگیری خواندن و نوشتن پادشاهان پارس از بومیان ایران، که آنان را «دیوان» (دیوها!) نامیده است اشاره کرده است:

نبتن به خسرو بیاموختند دلش را به دانش برافروختند
 نبتن یکی نه که نزدیک سی چه رومی، چه تازی و چه پارسی.^۱

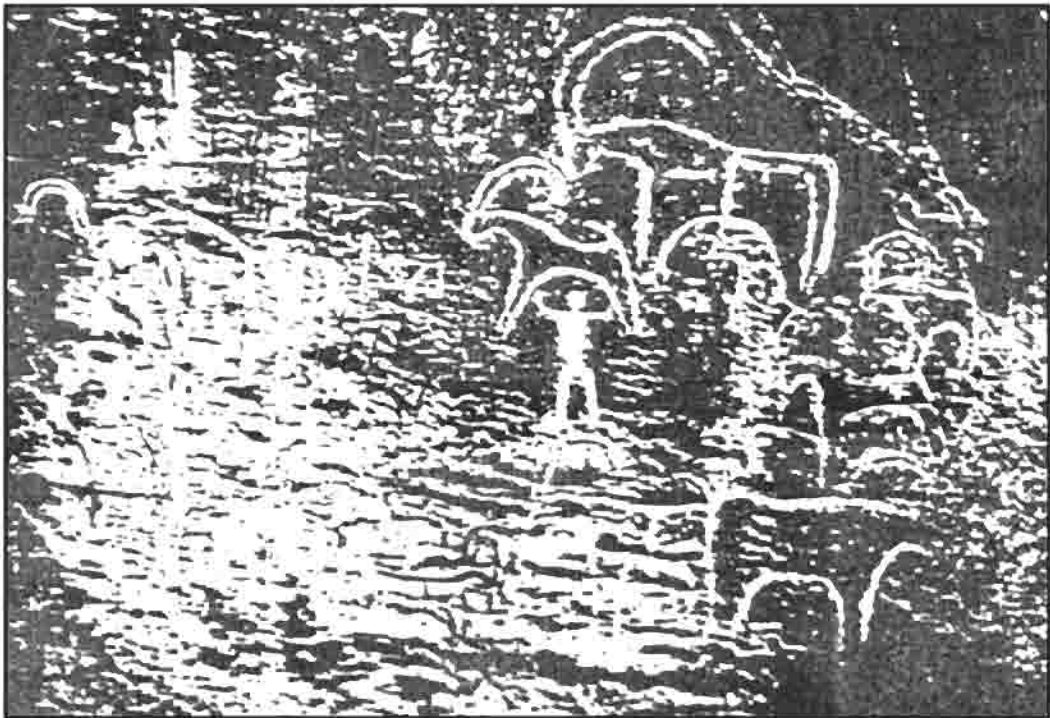
با آمدن دسته‌های بیشتری از اقوام ترک در سالهای ۷۰۰ قبل از میلاد و مهاجرت دیگر ترکان در سالهای بعد از میلاد به آذربایجان و پیوستن به بومیان همزبان خود و قدرت گرفتن حکومت‌های ترک در همسایگی ساسانیان که پیوسته با ساسانیان در جنگ بودند، بار دیگر بر قدرت سیاسی و کسرت ترکان در آذربایجان افزوده شد و ترکان اکثریت ساکنین آذربایجان را تشکیل دادند که در موقعیت‌های مناسب، با حکومت‌های مخالف ساسانی و یا با یکی از پادشاهان ساسانی بر علیه دیگری همکاری کرده و با آنان می‌جنگیدند.^۲

^۱ - ایران تورکلری نین اسکی تاریخی، ص ۴۰۷-۴۰۶ / شاهنامه جلد ۱، مسکو ۱۹۶۰ ص ۳۰.

^۲ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران، بخش دوم، صص ۵۷۳-۵۷۴.



پناهگاه بزرگ واقع در «قوشا داش» قره داغ که بیشترین شکل‌های انسان، حیوان، خطوط، و... در آن نقش و نقر شده است و مربوط به حدود ۱۰ هزار سال پیش می‌باشد و شباهت این اثر به اثر «قوبستان» بسیار زیاد است.



قسمتی از تصاویر نقر شده در «قوبستان» باکو مربوط به حدود ۱۰ هزار سال پیش

دسته‌های دیگر از ترکان نیز بعد از اسلام و در زمان غزنویان و سلجوقیان به آذربایجان و دیگر نقاط ایران آمده به ترکان ماقبل خود پیوستند. از ترکیب زبانهای پیش‌ترکی (پروتو تورک) سومری، ایلامی، کوتی، لولویی، اورارتویی، ماننایی... و زبانهای ترکی دیگر چون سکا، هون، خزر، پچنک، قباچاق، اوغور، و سپس زبان اوغوز که با آمدن سلجوقیان در آذربایجان متداول شد، زبان ترکی غربی، زبان عمومی شد که وجه غالب در آن با ترکی اوغوز بود، با توجه به اینکه زبانهای پیشین نیز هويت خود را در آن حفظ کرده بودند؛ همانطوریکه اکنون نیز با گذشت چند هزار سال هنوز هم این هويت از بین نرفته است.^۱

در زمان سلجوقیان زبانی که در آذربایجان صحبت می‌شد تقریباً همان زبانی بود که در آناتولی و یا ترکیه امروزی متداول بود. آثار مکتوب بجای مانده از آن زمانها نشان از یکی بودن ترکی آناتولی و ترکی آذربایجان از این دوران دارد. در اثر حماسی و جهانی کتاب «**ده قورقود**» مربوط به حدود هزار سال پیش و احتمالاً جلوتر، نیز که از داستانهای آن مشخص می‌شود حوادث آن بیشتر در خاک آذربایجان و شرق ترکیه امروزی رخ داده است و این اثر، اثر آذربایجانی به شمار می‌رود، ولی تشخیص اینکه زبان آن ترکی آذربایجانی یا ترکی آناتولی است به راحتی میسر نیست چرا که خصوصیات هر دو زبان را در خود دارد.

به نظر می‌آید موضوع اصلی داستانهای این اثر کم‌نظیر به مراتب قدیمتر و مربوط به دورانهایی باشد که هنوز ترکان مسلمان نشده‌اند ولی بعد از مسلمان

^۱ - مراجعه شود به "ایران تورکلری نین اسکی تاریخی"، پروفیسور زهتابی، جلد ۱ صص ۱۳۶-۱۳۷.

شدن آنها و با حال و هوای اسلامی به رشته تحریر درآمده است.

و... بارتولد مورخ مشهور دربارهٔ اثر دده قورقود نظری این چنین دارد:

«اوقوزها[اوغوزها] در کرانه‌های سیر دریا روایات افسانه‌ای بابا قورقود پیر سالار و خوانندهٔ محبوب ترکها و تدوین کننده خرد قوم خود را فرا گرفتند و با خود به باختر بردند. حتی در حال حاضر هم مقبرهٔ قورقود را نزدیک سیر دریا به شما نشان می‌دهند. آثار ادبی منسوب به قورقود حتی تا به امروز هم نزد ترکمن‌ها باقیمانده است. در قرون وسطی در آناتولی هم این افسانه‌ها را می‌شناخته‌اند و دوران عثمانیها هم تا قرن هفدهم بار دیگر بیش از پیش در میان ترکهای آذربایجان رواج یافت. در قرن دهم میلادی نام قورقود را نزد پچنک‌ها می‌یابیم. از آنچه گفته شد، می‌توان چنین استنباط کرد که افسانه‌های بابا قورقود میراث تاریخی پیش از اسلام است که اوقوزها آنرا فرا گرفته‌اند و با خود به باختر آورده‌اند.»^۱

ترکی آذربایجانی ۷۰۰-۶۰۰ سال پیش نیز با ترکی آناتولی آن زمان فاصله چندانی نداشته است، این فاصله از زمان حکومت صفویان به بعد بیشتر نمایان می‌شود که ناشی از سیاست جداگانه و افتادن فاصله بین دو دولت مقتدر ترک آناتولی و ترک ایران بوده است.

حتی در آثاری که از قرن هفتم و هشتم هجری و از زبان شیخ صفی‌الدین اردبیلی جدّ خاندان صفوی به عنوان نصایح، مناقب و اشعار نقل شده و در مجموعه‌ای به نام «قارا مجموعه» (مجموعه بزرگ) گردآوری شده است نزدیکی زبان ترکی آذربایجانی به ترکی استانبولی را می‌توان مشاهده کرد:

^۱ - تاریخ ترکهای آسیای میانه، و. بارتولد، ترجمه دکتر غفار حسینی، صص ۱۲۶-۱۲۵- انتشارات توس-

«شیخ صفی حضرتلری نین بویوردوغو شو نیشانلار کی دئدیم، هر کیمده بولونورسا، اهل خالدیر. مربی لیک قاپی سینی بو یئددی دورلو [شرطلار] و نیشانلاری داشیان کیشی لردن هر کیم بو طریقه گؤره حرکت ائدرسه، و بو ترتیب اوزهره یئریرسه، مربی لیک اونون حقی دیر.»^۱

ترجمه: (هر کس از این نشانه‌ها که گفتم، و از فرموده‌های حضرت شیخ صفی است داشته باشد اهل حال است و مربی‌گری حق کسی است که این هفت شرط را با خود داشته و به طرف این طریقت حرکت کرده باشد.)

از اینکه گفته می‌شود زبان بومی مردم آذربایجان «آذری» از نوع زبان پهلوی بوده و زبان ترکی بعداً آنرا از بین برده است گزافه‌ای بیش نمی‌تواند باشد، اگر چنین بود می‌بایست حداقل به اندازه آثار مکتوب زبان ترکی که از قرون پنجم به بعد در این منطقه باقی مانده است از زبان باصطلاح آذری نیز اثر نوشته شده باقی می‌ماند که تا به حال هیچگونه اثر مکتوب که نام «آذری» داشته و شاخه‌ای از زبان پهلوی باشد در این خطه دیده نشده است. گرچه کسروی و کسرویست‌ها تلاش دارند علت نبودن اثر مکتوب به زبان باصطلاح آذری را در آذربایجان، رسمیت داشتن زبان عربی و فارسی دری به عنوان زبان نوشتاری در ایران و آذربایجان در سده‌های گذشته قلمداد کنند، اما این دلیل شامل زبانهای دیگر هم بوده است، اگر رسمی بودن زبان عربی بعنوان زبان علم و دین، و معمول بودن فارسی دری به عنوان زبان شعر و داستان دلیل بر نبود آثار مکتوب به زبان باصطلاح آذری در آذربایجان می‌بود، باید به ترکی هم هیچگونه اثری در این دیار نوشته نمی‌شد، چه، زبان ترکی هم زبان رسمی علمی، دینی و یا زبان رسمی دربار برای گفتن شعر و داستان نبوده است. ولی شعرا و نویسندگان ترک هر چند

^۱ - «قارا مجموعه» دکتر حسین صدیق، ص ۱۰۰، انتشارات زوفا، ۱۳۸۰، تهران.

به عربی و به دری می‌نوشتند، به زبان خود نیز آثاری باقی گذاشتند که بعضی از آنها منحصر به فرد در دنیاست. چنانچه «دیوان لغات‌الترک» محمود کاشغری اولین دایره‌المعارف جهان^۱ و کتاب «دده قورقود» از کتابهای کم نظیر در دنیاست.

در همین دوران غیر از فارسی دری و عربی که در ایران معمول بوده به زبانهای دیگری چون طبری، پهلوی، لری، ترکی ترکمنی و دیگر زبانهای معمول در ایران نیز آثاری نوشته شده است.

حتی اگر فرضیه موجود بودن زبان باصطلاح آذری هم درست باشد و زبانی غیر از ترکی چه با نام آذری و یا نامهای دیگر در آذربایجان موجود بوده باشد باز دلیلی بر آذری و یا غیر ترک بودن اهالی کنونی آذربایجان نمی‌شود؛ چرا که حتی اگر بر گفته‌های کسروی هم استناد کنیم و ترکان را مردمانی بدانیم که از قرن چهارم و پنجم هجری به این سو به آذربایجان آمده باشند به علت اینکه آنها اکثریت غالب جمعیت آذربایجان را تشکیل داده و ساکنین غیرترک آذربایجان را (در صورت بودن چنین جمعیتی) به حال اقلیت رسانده در داخل خود مستحیل کرده‌اند، لذا باز اساس و ریشه مردمی را که اکنون در آذربایجان زندگی می‌کنند جز از ترکان نمی‌توان شناخت!

جالب است که بدانیم طغرل بیگ اولین پادشاه سلجوقی حاکم بر ایران، وقتی ایران را فتح کرد، در سال ۴۳۳ هـ. ق شهر ری را آباد و به پایتختی خود برگزید. وی بعد از ۲۲ سال حکومت و پایتخت قرار دادن شهر ری در هشتم ماه رمضان سال ۴۵۵ هـ. ق در هفتاد سالگی در همین شهر وفات یافت که آرامگاه

^۱ - مجله «پیک آذر» سال اول، شماره ششم، تیر ماه ۱۳۸۰، صفحه ۲۹-۲۶ / مجله وارلیق، شماره ۲-۱۳۳، سال ۱۳۸۳ ص ۲۸، مصاحبه با دکتر صدیق.

وی اکنون در شهر ری در مکانی نزدیک به ابن بابویه که به برج طغرل معروف است قرار دارد.^۱

بنا به ادعای ناسیونالیستهای افراطی فارس، اگر زبان مردم آذربایجان بعد از تسلط سلجوقیان بر آذربایجان، به ترکی تبدیل شده است، باید شهر ری اولین شهری باشد که زبان مردمش به ترکی تبدیل شده باشد؛ چرا که سلجوقیان اولین بار شهر ری را تصرف و آنرا به پایتختی انتخاب کردند و زمانی که شهر ری و مناطق امروزی تهران در دست سلجوقیان بود هنوز آذربایجان به تصرف سلجوقیان در نیامده بود!

حتی زمانی که طغرل بیگ ری را پایتخت خود قرار داد ترکانی که ساکن اراک و همدان و زنجان بودند از اطاعت وی سرباز زدند!

«زمانیکه طغرل بیگ به ری وارد شد اوغوزهای اراک در اینجا حضور داشتند، در رأس آنها به غیر از قزل، گوگ تاش، بوقا، منصور و آناسی اوغلو وجود داشتند... طغرل بیگ با اعزام سفیر از بیگهای فوق‌الذکر خواست که به حضورش بیایند. آنها بعد از بردن سفیر تا حدود رودخانه زنجان توسط سفیر این پیغام را به طغرل بیگ فرستادند:

«می‌دانیم که مقصودت از دعوت ما در واقع توقیف ماست. بخاطر ترس از تو، ما از تو دور شده و در اینجا فرود آمده‌ایم. چنانچه به ما حمله‌ور شوی ما بالاجبار یا به خراسان و یا به روم شرقی خواهیم رفت و هیچگاه با تو سازش

^۱ - اوغوزها (ترکمن‌ها) پروفیسور فاروق سومر، ترجمه آنا دردی عنصری، ص ۱۵۸، انتشارات حاج طلایی

نخواهیم کرد.^۱

مقصود از آوردن سند بالا این است که قبل از آمدن سلجوقیان به ایران و آذربایجان، ترکان در مناطق ترک‌نشین امروز حتی در مناطقی مثل اراک، ساوه، قم، تفرش و مناطق مرکزی ایران چون اصفهان و فریدن سکونت داشتند و این سلجوقیان نبودند که ترکان را در این مناطق سکونت داده و زبانشان را هم تغییر دادند!

با اینکه اولین گروه از سلجوقیان در شهر ری ساکن شده و اولین بار این شهر، سپس اصفهان را در زمان ملک‌شاه سلجوقی به پایتختی خود برگزیدند، ولی هیچ‌کدام از اهالی شهر ری و اصفهان ترک نشدند! در حالیکه در اوایل حکومت طغرل بیگ و زمانیکه وی شهر ری را به پایتختی برگزید ساکنین شهرهای اراک، همدان، زنجان و دیگر شهرهای آذربایجان ترک بودند! و این می‌رساند که تئوریهای ناسیونالیستهای افراطی فارس مبنی بر اینکه سلجوقیان مردم آذربایجان را ترک زیان کردند تئوری بی‌پایه و اساس است، چرا که طغرل بیگ اولین پادشاه سلجوقی بعد از چهارده سال حاکمیت در ری، آذربایجان را در سال ۴۴۷ هـ. ق به تصرف خود در آورد و هیچ کدام از سلاطین سلجوقی هم شهرهای مشهور آذربایجان چون اردبیل، تبریز، ارومیه، زنجان و مراغه را هم تا پایان امپراتوری ۱۶۰ ساله خود بر ایران و آسیای صغیر به پایتختی برگزیدند!

در زمان حاکمیت طغرل بیگ بر ایران؛ هنگامیکه مقر حکومت وی در شهر ری قرار داشت نه تنها ترکان در مناطق مختلف آذربایجان تا اراک و همدان اکثریت داشتند، بلکه آنان در شهرهای موصل، دیاربکر و حتی بغداد هم حضوری

^۱ - «اوغوزها» ترکمن‌ها نوشته پروفیسور فاروق سومر، ترجمه آنا دردی، ص ۱۵۲ / ابن اثیر، ج ۹ - ص

قوی داشتند!

«... به لحاظ شرایط به وجود آمده، جلال الدوله حاکم بویه‌ای بغداد و نصرالدوله حاکم دیاربکر از دست اوغوزها به طغرل بیگ شکایت بردند. طغرل بیگ در جوابیه‌ای که به جلال الدوله نوشت وعده داد که اوغوزها را حتماً به اطاعت وادار خواهد کرد. در نامه‌ای نیز که به نصرالدوله فرستاد از خارج کردن اوغوزها از دیاربکر سخن راند...»^۱

«در سال ۴۴۷ بنا به اصرار و دعوت خلیفه، طغرل بیگ روانه بغداد شد... طغرل بیگ این بار با خلیفه دیدار کرد. خلیفه بر تن فرمانروای سلجوقی ۷ خلعت پوشانید که این بیانگر حکمرانی بر هفت اقلیم بود. مضافاً بر این، خلیفه به طغرل بیگ لقب فرمانروای شرق و غرب را داده (ملک‌المشرق و المغرب) و برای افاده این معنی دو شمشیر بر کمر وی آویخت. این، به معنای تفویض حاکمیت مادی جهان اسلام به فرمانروای ترک بود که تا آن زمان در مورد هیچ شخصی به عمل نیامده بود.»^۲

ترکان نه تنها قرن‌ها قبل از حاکمیت سلجوقیان در بسیاری از نقاط ایران و آذربایجان ساکن بوده اکثریت داشتند بلکه آنها در آسیای صغیر و یا ترکیه امروزی نیز حضور قوی داشتند؛ چنانکه در جنگ بین آلپ ارسلان سلجوقی با امپراتور بیزانس، رومانوس،^۳ در جنگ ملازگرد حدود ده هزار نفر از لشکریان رومانوس را ترکان پچنک و اوغوز تشکیل میدادند.

«آلپ ارسلان با اجرای اصول جنگی ترک، امپراتور بیزانس را به شکستی

^۱ - اوغوزها (ترکمنها) پروفیسور فاروق سومر، ترجمه آنا دردی، صص ۱۵۵-۱۵۴.

^۲ - اوغوزها (ترکمنها) پروفیسور فاروق سومر، ترجمه آنا دردی، صص ۱۵۵-۱۵۴.

^۳ - Romanos. Diogenes

سخت گرفتار کرد. در اثنای نبرد همه یا بخشی از پچنک‌ها و اوغوزهای (اوز-غوز) حاضر در سپاه بیزانس به صف هم‌نژادان خود وارد شدند. در این عمل عامل نژادی تأثیر عمده‌ای داشته است.^۱

به اعتراف و اذعان طرفداران کسروی، پان‌آریائیست‌ها، شیفتگان تفکرات پان‌فارسیستی در ایران، و مورخین ایرانی و غیرایرانی، سلاطین ترک در جهت رواج زبان ترکی در آذربایجان کوچکترین اقدامی نکرده بلکه در جهت رواج فارسی دری در این دیار و دیگر مناطق ایران و سایر بلاد تحت حاکمیت امپراتوری خود بسیار کوشیده‌اند. در کتاب «زبان فارسی در آذربایجان» از انتشارات «بنیاد افشار» از زبان دکتر جمال الدین فقیه آمده است: «... نمی‌توان گفت آل سلجوق زبان ترکی را راساً در آذربایجان رواج داده است و گناه این امر را هم یکجا نباید به گردن این قوم نهاد، زیرا می‌دانیم زبان رسمی دربار سلجوق پارسی بوده و... حتی بعضی را عقیده بر این است اینان نه تنها عامل رواج ترکی نبوده‌اند، بلکه کمترین اثری از زبان ترکی را در ایران نگذاشته‌اند...»^۲

با همه اسناد و مدارکی که خود افراطیون فارس در کتاب «زبان فارسی در آذربایجان» در جهت عدم حمایت پادشاهان ترک از زبان ترکی، و حمایت آنان از زبان دری (فارسی) می‌آورند باز به تناقض‌گویی پرداخته و در قسمت دیگر همین کتاب و به نقل از محمد امین ادیب طوسی می‌نویسند:

«در پاسخ این سؤال دو موضوع باید مورد توجه قرار گیرد: یکی وسیله و سبب ترک زبان شدن، دیگری زمان پیدایش این وسیله. اما موضوع اول، پس از

^۱ - اوغوزها (ترکمن‌ها) ص ۱۶۱.

^۲ - زبان فارسی در آذربایجان، موقوفات افشار، صص ۲۹۹-۳۰۰ / آتورپاتکان، آذربایجان و نهضت ادبی،

توجه به جواب پرسش نخستین گمان نمی‌کنم محتاج به تأمل باشد، چه وقتی محقق شد که زبان مردم این منطقه در قدیم/الایام فارسی بوده [!!] و فعلاً می‌بینیم به ترکی سخن می‌گویند، طبعاً متوجه می‌شویم که اقوام ترک زبان از جاهای دیگر به آذربایجان آمده و زبان خود را بر اهالی تحمیل کرده‌اند...»^۱

محمود افشار نیز با تعصب افراطی و بصورت غیر مدنی و بی‌ادبانه با توهین به زبان نصف مردم کشور چنین می‌نویسد:

«ترکی در ایران از ترکتازی به وجود آمده است این زبان در چند قرن پیش به طور مهاجم وارد کشور شده و قسمتی از خاک وطن عزیز ما را گرفته است و هیچگاه لهجه بومی نیست و زبان ملی نتواند بود. مهمان ناخوانده و مزاحم است...»^۲

تناقض گویی در مورد زبان ترکی در بین ناسیونالیستهای افراطی فارس و غیر منطقی بودنشان آنچنان شدید است که هر خواننده‌ای با اندک تفکری به ضعف استدلال آنان پی می‌برد!

از طرفی می‌گویند، اصلاً سلاطین ترک نه تنها زبان ترکی را بر اهالی تحمیل نکرده و آنرا رواج نداده‌اند بلکه برعکس زبان فارسی را زبان رسمی انتخاب کرده در مناطق تحت حاکمیت خود رواج داده‌اند؛ که به تعبیر دیگر باید گفت، زبان فارسی را بر مناطق تحت حاکمیت خود تحمیل کرده‌اند. از طرف دیگر می‌گویند زبان ترکی بر مردم آذربایجان تحمیل شده است! اگر زبان ترکی به غیر از سلاطین ترک، بوسیله کسان دیگری بر مردم آذربایجان تحمیل شده،

^۱ - زبان فارسی در آذربایجان، موفوفات افشار ص ۲۰۶ / مقاله محمد امین ادیب طوسی، مجله ماهتاب، چاپ تبریز ۱۳۱۷ - شماره‌های ۱۰-۴.

^۲ - زبان فارسی در آذربایجان، موفوفات افشار، ص ۲۸۹.

آنها چه کسانی بوده‌اند؟! مردم عادی که زبان خود را بر کسی تحمیل نمی‌کند، اصولاً دولتها و صاحبان قدرت سیاسی و نظامی هستند که از چنین قدرتی برخوردارند و می‌توانند چنین سیاستی را دنبال کنند، همانطوریکه زبان دری مردم افغانستان و تاجیکستان بوسیله امپراتوران ترک در ایران و حتی هندوستان رواج داده شد.

از طرف دولتها و سلاطین ترک شاهد سیاست تحمیل زبان ترکی بر مردم آذربایجان نبودیم و خود ناسیونالیستهای افراطی هم بر آن اذعان دارند و در تاریخ هم بکرات به این مسئله اشاره شده است. به هیچ شاعر ترکی گوی هم مثل شعرای فارسی گوی اعطای دینار زر و یا درهم نقره^۱ از طرف دربار نشده است! پس این زبان چگونه در آذربایجان زبان عموم مردم شده و آثار ذی‌قیمت نوشته شده از سده‌های گذشته از این زبان باقی مانده است؟!

آنچه معلوم و مشخص است و عقل و منطق هم بر آن حکم می‌کند و در صفحات قبلی هم آمد، زبان ترکی، زبان بومی و حتی چند هزار ساله مردم آذربایجان و دیگر مناطق ترک ایران بوده است و ترکان بعدی هم مثل سلجوقیان و غیره که به این مناطق آمده‌اند به همزبانان بومی خود پیوسته و زبان موزون و قانونمند ترکی را رونق بخشیده و آثار مکتوب و ارزشمندی از خود بیادگار گذارده‌اند.

آنچه از ادبیات غنی ترکان از هزارسال به این طرف و از دیوان لغات-

^۱ - فردوسی شاهنامه را به وعده پرداخت یک دینار زر (معادل ۴/۷ دلار) برای هر بیت از طرف سلطان محمود غزنوی، سرود ولی وقتی سلطان محمود آنرا نپسندید و گفت: شاهنامه چیزی نیست جز افسانه پهلوانی رستم و در میان لشکریان من پهلوانان زیادی چون رستم است؛ و دستور پرداخت یک درهم نقره (معادل نیم دلار) برای هر بیت را داد، فردوسی از وی رنجیده خاطر گشت و سلطان را هجو گفت و به بغداد گریخت! (ویل دورانت)

الترک، دده قورقود، قوتاد قوبلیک، عتبه الحقایق و دهها اثر ارزشمند دیگر از بزرگان و دانشمندان باقی مانده تنها به ابتکار و علاقه آفرینندگان این آثار به زبان خود، و بدون چشمداشت از دربار بوده است، و اگر زبانی هم غیر از ترکی در آذربایجان و دیگر نقاط ترک زبان ایران بوده و در داخل زبان ترکی مستحیل شده، بدون دخالت حاکم و سلطان ترکی و به علت کسرت جمعیت ترکان و جاذبه و قانونمندی زبان ترکی، و به دلخواه و خواست داوطلبانه و بدون اجبار اقلیت اندک غیر ترک ساکن در آن دیار صورت گرفته که روند طبیعی است.

از کسانی که ادعا دارند زبان ترکی زبانی است که به زور و اجبار بر مردم غیر ترک آذربایجان تحمیل شده و زبان آنها را تغییر داده است. باید پرسید مردمانی که در نزدیکیهای شهرها و حتی در میان مناطق فارس زبانی چون بوشهر، شیراز، کرمان و اصفهان زندگی می کنند و به ترکی سخن می گویند اینها چگونه ترک شده اند؟!

باز باید گفت حاکمان ترک آمده و زبان خود را بر اهالی فارس زبان بومی (آنها فقط به عده ای خاص!!) تحمیل کرده و رفته اند؟! سیاست حذف ترکان و زبان ترکی از پهنه سیاسی، اجتماعی، جغرافیایی و ادبیاتی ایران، از زمان به روی کار آمدن رضاخان که اولین حاکم غیر ترک بعد از حاکمیت هزار ساله ترکان در ایران بود آغاز گردید.^۱

محمود افشار از بنیان گذاران مکتب پان فارسیسم^۲ در ایران، گرچه

^۱ - مدت زمان نه چندان طولانی، کریم خان زند و خاندان وی قبل از حکومت قاجار بر قسمتی از ایران حکومت راندند که از مردم لرستان بودند و خود کریم خان بارها به آن اشاره کرده است.

^۲ - محمود افشار در سال ۱۲۶۸ هجری شمسی (۱۳۱۱ قمری) در یزد بدینا آمد، از نزدیکان و مقریین رضاخان و تئورسین سیاست نژادپرستانه وی بود که به ثروتی کلان دست یافت. محمود افشار در سال ۱۳۶۲ - هجری شمسی و در ۹۴ سالگی در تهران در گذشت و وی قسمت هنگفتی از ثروت خود را جهت

تحصیل کرده کشور سوئیس بود اما زندگی مسالمت آمیز مردم کشور کوچکی با سه زبان رسمی و یک زبان منطقه‌ای، تأثیری در تفکرات نژادگرایانه وی نداشته و وی در توسعه افکار افراطی خود که از زمان رضاخان آغاز و به اوج خود رسید تا پایان عمر خود (سال ۱۳۶۲ هجری شمسی) همچنان می‌کوشید:

«... من نمی‌گویم استعمال زبان ترکی را [در حد گفتگو میان مردم آذربایجان] قدغن کنند که زحمتی برای مردم کنونی ایجاد شود، ولی می‌خواهم آموزش فارسی را اجباری و مجانی و عمومی نمایند و وسائل این کار را فراهم آورند تا در ظرف سه سال یا زودتر همه مردم بدون استثنا هر دو زبان را بدانند. پس از آن کم‌کم و خود بخود کلمات فارسی به قدری در لهجه ترکی داخل خواهد شد که اقلاً صدی شصت آن فارسی خواهد بود و این نسبت روز بروز زیادتر می‌شود تا به صدی هفتاد برسد و دو زبان یکی خواهد شد... اگر این سیاست فرهنگی را دولت بپذیرد و ملت هم کمک نماید، چه در آذربایجان و چه سایر شهرستانها، برای من تردیدی نیست که بی‌هیچ زحمت و دردسری برای هیچکس و مخالفتی از هیچ کجا به مقصود خواهیم رسید، بی‌آنکه آذربایجانیها احساس کرده باشند بعد از پنجاه سال به زبان فارسی ناحیه خودشان که باید آن را لهجه آذری تازه خواند صحبت خواهند کرد.»^۱!

اگر امروز محمود افشار زنده می‌بود شاید در تفکرات پان‌فاریستی خود تجدید نظر می‌کرد، چرا که امروزه دنیا دنیای دیگری شده است و جوانان آذربایجانی هویت گمشده خود را با زبان و فرهنگ غنی ترکی با تاریخ هفت هزار ساله پیدا کرده‌اند.

توسعه افکار ناسیونالیسم افراطی وقف کرده است.

^۱ - زبان فارسی در آذربایجان - موقوفات محمود افشار، گرد آوری ایرج افشار ص ۲۹۰.

امروزه، دیگر کسی ایرانی بودن را مساوی با فارس بودن و یا داشتن یکی از لهجه‌های پهلوی نمی‌داند و این تفکر قرون وسطایی هم نقاب در خاک کشیده است!

با توجه به بافت جمعیتی و کثیرالمله بودن کشور، هر کس در ایران زندگی می‌کند ایرانی است و زبان و فرهنگش هم زبان و فرهنگ ایران زمین است، چه از هفت هزار سال پیش و از زمان سومریان در این کشور ساکن شده باشد و یا از دو هزار و پانصد سال پیش و از زمان هخامنشیان؛ و یا از هزار سال پیش و از دوره غزنویان و سلجوقیان و یا حتی از صد سال پیش زندگی را در این کشور آغاز کرده باشد! در این کشور نمی‌توان عده‌ای را صاحبخانه و عده‌ای را مستأجر به حساب آورد!

تاریخ همواره شاهد مهاجرت‌های بی‌شمار بوده و هیچ ملتی نمی‌تواند ادعا کند پدران آنها ساکنین اصلی و بومی سرزمینی هستند که در آن زندگی می‌کنند. حتی سومریان و ایلامیان هم که بومیان التصاقی زبان ایران بشمار می‌آیند به عقیده دانشمندان چون ویل دورانت، فریتز هومتل، پروفیسور زهتابی و دیگران، خود از ۱۰۰۰۰-۵۰۰۰ سال پیش از میلاد از آسیای میانه به این مناطق آمده‌اند.

مردم هر منطقه‌ای از هر کجا که آمده باشند در کشوری که ساکن هستند پس از یکی- دو نسل متعلق به آن کشور و منطقه می‌شوند و زبان و فرهنگشان هم متعلق به آن کشور و منطقه به حساب می‌آید!

در مورد زبان غیر ترکی چند روستای آذربایجان هم باید گفت، زبانهایی از تالشی، گیلکی و تاتی در گوشه و کناره‌های آذربایجان و در بعضی از روستاهای آذربایجان هم مرز با استانهای غیر آذربایجانی و یا در بعضی از دهاتهای دور افتاده آذربایجان صحبت می‌شود که به نظر می‌رسد ساکنین آنها همانهایی هستند

که در زمان انوشیروان و یا حاکمیت سلاطین بعد، از نقاط داخلی ایران به خاطر اهداف خاص سیاسی و نظامی به آذربایجان کوچانده شده و در آنجاها ماندگار شده‌اند که هنوز هم عده‌ای از مردم این روستاها به زبان قدیمی خود صحبت می‌کنند. گرچه ممکن است تعدادی از مردم این روستاها پس از مهاجرت به شهرها و آشنایی با تمدن شهری و ازدواج با ترکان و یا بکارگیری زبان ترکی بعنوان زبان رابط و دیگر عوامل طبیعی و متعارف در میان مردم آذربایجان مستحیل شده باشند که افتادن این اتفاق بسیار طبیعی است و در تمام نقاط دنیا هم می‌افتد، لیکن در مناطق دیگر ایران نیز و در جاهائی که ترکها در اقلیت هستند ممکن است جریان به مستحیل شدن ترکان در میان فارسیان و یا میان دیگر زبانهای معمول کشور منجر شود، چرا که چیرگی طبیعی زبان و فرهنگ قومی بر قوم دیگر و یا مستحیل شدن قوم اقلیت در میان قوم اکثریت در طول چندین قرن همواره بوده و این چیرگی و استحاله شدن اگر بدون دخالت دولت و بدون توسل به زور و فشار و دیگر ناعدالتی‌ها باشد روند طبیعی خود را سیر کرده است و اصولاً زبانها و فرهنگهایی در این میدان مبارزه گوی سبقت را می‌ربایند که دارای ویژگی خاص پایداری باشند.

به نظر می‌رسد این ویژگی بنا به اعتراف اکثر زبانشناسان و حتی خود کسروی و با توجه به التصاقی بودن، آهنگین بودن، قانونمند بودن و داشتن افعال و زمانهای متنوع برای جمله‌سازی و دیگر مؤلفه‌های پایداری، در زبان ترکی موجود می‌باشد^۱ و اکثریت بودن ترکان در مناطقی که ترک و غیرترک در کنار هم زندگی می‌کرده‌اند هم بر این روند کمک کرده است.

^۱ - حتی احمد کسروی هم در کتاب آذری یا زبان باستان آذربایجان، ص ۲۶، به این قدرت زبان ترکی اعتراف می‌کند.

التصاقی بودن و دیگر مؤلفه‌های قدرتمند زبان ترکی آنچنان به این زبان استحکام و پایداری داده است که حتی ترکانی که از سده‌ها و شاید از هزاره‌ها پیش به صورت اقلیت در میان مردم مناطق غیر ترک ایران چون شیراز، کرمان و اصفهان زندگی می‌کنند هویت و موجودیت زبان خود را از دست نداده و تغییرات مهمی در زبان و حتی لهجه‌اشان در مقایسه با سایر مناطق ترک ایران و دیگر جمهوری‌های همسایه چون جمهوری آذربایجان و ترکیه که فاصله چند هزار کیلومتری با این مناطق دارند پدیدار نگشته است.^۱

^۱ - نمونه زنده در ارتباط با موضوع ذکر شده را گرچه نگارنده بارها در ملاقات با همزبانان شاعر، نویسنده و ادیب قشقایی و فریدنی (اصفهانی) در کنفرانسها و سمینارهای زبان ترکی در سالهای اخیر در تبریز و تهران شاهد بوده است ولی مشاهده حضور یک دانشجوی قشقایی (مسلم بهرامیان) که نماد و نشانه نسل جوان و روشنفکر کنونی است در میان اردوی گردشی - تفریحی جاده چالوس کرج در تاریخ ۱۳۸۲/۸/۱ که توسط دانشجویان آذربایجانی دانشگاه تربیت معلّم کرج مرکب از شصت دانشجوی دختر و پسر ترک تشکیل شده بود و منهم در میانشان بودم برایم بسیار جالب بود. سخن گفتن با این دانشجوی قشقایی به راحتی صحبت کردن با یک دانشجوی آذربایجانی برای من بود. بخصوص اینکه در میان صحبت‌هایمان کلمات اصیل ترکی بسیاری از زبان این دانشجوی قشقایی می‌شنیدم که متأسفانه، این واژه‌ها با گذشت زمان از میان گفتارها و حتی نوشتارهای ترکی آذربایجان رفته است! کلماتی چون «ایی» (خوب) که این واژه در ترکیه به وفور مورد استفاده قرار می‌گیرد، ولی در میان مردم آذربایجان به جز در موارد خاص کاربرد ندارد! نمونه دیگری از این دست که برایم خاطره‌خوشایند و غیر منتظره هم بود در تابستان سال ۱۳۵۶ در اصفهان اتفاق افتاد. در آن سال برای استفاده از پلاژ «سد شاه‌عباس زاینده رود» که وابسته به یک سازمان دولتی بود و منهم کارمند آن سازمان بودم در یکی از روزهای گرم تابستان راهی رسیدن به این سدّ شدم که در غرب اصفهان و در ارتفاعات فریدن واقع می‌باشد.

آن روز پس از گذشتن از شهر نجف‌آباد و طی مسافتی از جاده اسفالته و کوهستانی که به این سدّ منتهی می‌شد در نزدیکیهای سدّ و در مرتفع‌ترین قسمت منطقه به قصبه‌ای به نام «چادگان» رسیدم. جهت دور کردن خستگی یکی - دو ساعت رانندگی از تنم و به قصد نوشیدن چای، در کنار قهوه‌خانه‌ای در این قصبه توقف کرده وارد آن شدم. صاحب قهوه‌خانه به غریبه بودنم پی برده به زبان فارسی خوش آمد گفت؛ منهم تشکر کرده و در خواست چای کردم. ضمن نوشیدن چای متوجه شدم صاحب قهوه‌خانه و همکار جوانش با هم به ترکی صحبت می‌کنند؛ به جز من مشتری دیگری در قهوه‌خانه نبود. از این موقعیت استفاده کرده و به زبان ترکی با صاحب قهوه‌خانه به احوالپرسی پرداختم و از اینکه چه انگیزه‌ای سبب شده است یک آذربایجانی در این منطقه دور افتاده و کوهستانی قهوه‌خانه‌ای دایر کند مرا بر آن داشت که سنوالانی از وی پرسم، لذا ضمن مقدمه مختصر از ایشان پرسیدم: شما چند وقت است به

از کسروی و کسرویست‌هایی که ادعا دارند زبان مردم آذربایجان در گذشته «آذری» از نوع پهلوی بوده و بعداً تبدیل به ترکی شده و دلیل خود را هم وجود چند روستای تات و تالش و یا به قول خودشان «آذری» در آذربایجان می‌دانند باید پرسید اگر وجود چند روستای تات زبان در آذربایجان دلیل بر این است که زبان مردم آذربایجان در گذشته غیر ترکی بوده است، چرا وجود چندین هزار روستای بزرگ و کوچک ترک زبان در دشت و کوه و حتی در مناطق دور افتاده و صعب‌العبور آذربایجان و از میان کوه‌های سهند و ساوالان گرفته تا دشتهای پهناور مغان، زنجان، همدان، ساو، اراک و اطراف اصفهان و شیراز و بوشهر دلیل بر ترکی بودن زبان مردم این مناطق به حساب نمی‌آید؟! به جرأت باید گفت کمتر استانی از مناطق ایران را می‌توان پیدا کرد که در

این قصبه آمده و این قهوه خانه را دایر کرده‌اید؟

در جوابم گفت: من اینجا نیامده‌ام و ما جلد اندر جلد اینجا بوده‌ایم.

تعجب من با این جمله بیشتر شده پرسیدم: غیر از شما کسان دیگری هم در این قصبه به ترکی صحبت می‌کنند؟ صاحب قهوه خانه تبسم ملیحی کرده گفت: اصلاً در چادگان یک نفر فارس هم نیست و همه اهالی این قصبه و روستایان اطراف ترک هستند.

من که تا آن زمان مطالعه‌ای در مورد پراکندگی ترکان ایران نداشتم و چنین اطلاعاتی هم در هیچ جا درج نمی‌شد با تعجب همراه با خوشحالی که حتی در این کوهستان مرتفع هم غریبه نیستم آن جا را ترک کرده به طرف سد زاینده‌رود که در حدود ۴-۵ کیلومتری قصبه بود به راه افتادم.

در تفکر عمیقی فرو رفته و به آرامی به جانب سد می‌راندم که ناگاه از جانب یونجه‌زاری که از کنارش می‌گذشتم صدای دلنواز و ترانه آشنای چوپانی به گوشم رسید. پای روی ترمز گذاشته و اتوموبیل را متوقف کرده به جانب صدا دقیق شدم، چوپان نوجوان ۱۲-۱۳ ساله‌ای را دیدم که به دنبال گوسفندانش یکی از ترانه‌های معروف خلقی (خالق ماهنسی) ترکی را به آهنگی خوش می‌خواند! به تفکر عمیقی فرو رفته در دنیای دیگری سیر می‌کردم، تا دو-سه ساعت پیش در میان شهر شلوغ اصفهان خود را غریبه حس می‌کردم ولی در میان کوه‌های مرتفع و دور از شهر اصفهان و در روستاهای دور افتاده و غریبه اصفهان تمام اطرافیانم را آشنا یافتم!

ترانه‌ای که توسط چوپان نوجوان چادگانی خوانده می‌شد یکی از ماهنی‌های مشهور در بین مردم آذربایجان بخصوص در میان چوپانان این دیار است که با گذشت ۲۷ سال از آن زمان متأسفانه نام و ملودی آن از یادم رفته است.

آن چند روستای ترک زبان نباشد! از پیچاقچی‌های سیرجان و افشارهای بردسیر کرمان و یزد تا قشقائیه‌های فارس و ساکنین شهرها و روستاهای ترک کوه‌گیلویه و بویراحمد چون شهر سامان در نزدیکی شهرکرد، داران در غرب نجف‌آباد و روستاهایی چون آغچه، قشقرلا، گوربولاق، چوق یورد، خمسلو، اوزون بولاق از توابع فریدن اصفهان، تا روستاهای شاه بولاغی و روستاهای اطراف رودخانه «دلی چای» فیروزکوه و دماوند، قشلاق و سود اوغلان گرمسار (قشلاق)، روستای قره چشمه و ارتفاعات قره آغاج پارچین در شرق تهران، روستاهای خانلیق، گلین، خان کیشی، شیرین بولاق، ایلیق بولاق، حاجی بولاغی و ... بین تهران-قم، روستاهای قرمز تپه، کند سفلی و علیا، کندلو، قیزیل قلعه، آقچری و ارتفاعات «قراول» در شمال و شمال شرقی تهران و در اطراف جاده هراز و دیگر استانها همه و همه ترک زبانند.^۱

درباره ایرانیان ترک زبان دکتر م. پناهیان تحقیقاتی انجام داده و بر اساس ده جلد «فرهنگ جغرافیایی ایران» از انتشارات ستاد ارتش، تهران- سال ۳۱-۱۳۲۸، مجموعه‌ای در چهار جلد به نام «فرهنگ جغرافیایی ملی ترکان ایران زمین» همراه یک جلد حاوی نقشه فراهم آورده و در سال ۱۳۵۱ در خارج از کشور به چاپ رسانده است، ما در اینجا خلاصه‌ای از آنچه در مجموعه مذکور در این باب آمده است نقل می‌کنیم:^۲

«استانهای مرکزی ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۹ و فرمانداریهای زنجان و همدان و غیره در زمره واحدهای اداری- قلمروی است که ساکنین آنها قسماً و یا همه از ترکان ایراند (۹۸). در استان کردستان در شهرستان قروه ۸۰ آبادی ترک‌نشین از

^۱ - در مورد روستاهای یاد شده به نقشه ایران مراجعه شود.

^۲ - سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، دکتر جواد هیئت، چاپ اول صص ۳۱۰-۳۰۵ سال ۱۳۶۵.

120 ترکان و بررسی تاریخ، زبان و هویت آنها در ایران

مناطق هم‌مرز ترک‌نشین جدا شده و در اختیار کردستان قرار داده شده... در استانهای مرکزی ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ ترکان به طور پیوسته، و در دیگر مناطق به شکل جزیره وار ساکن‌اند. در استانهای مرکزی و اول و دوم، ۲۵۲۶ آبادی ترک‌نشین با 1,269,106 نفر وجود دارد. وجود این آبادیها در یک سرزمین پیوسته بین شهرستان تهران تا سرحدات ایران با شوروی [سابق] و ترکیه و قسمت شمال غرب ایران منطقه زیست پیوسته ترکان را مجسم و معرفی می‌نماید.»

تهران شهر روی مرز ملی است و یک سوم جمعیت آن ترک است.^۱ مرز غربی، غیر از ترکیه مرزهای اکراد ایران و از جنوب و شرق فارس و گیلک، مازندران و طالش است (خلقه‌های گروه زبانهای ایرانی [تحلیلی زبان]) به عبارت دیگر ساکنین محورهای:

الف: تهران - قزوین - زنجان - میانه تبریز؛

ب: تبریز - مرند جلفا؛

ج: تبریز - مرند - خوی - ماکو - بازرگان؛

د: تبریز - سراب - اردبیل - آستارا؛

ه: تهران - قزوین - تاکستان - همدان؛

و: تهران - علیشاه عوض - ریاط کریم - ساوه دستجرد، خلیجستان - اشتهارد؛

ز: تهران - ساوه - غرق آباد - روان - قزوین - بوئین زهرا و آوج همه و همه

ترک‌نشین‌اند...

آبادیهایی که جمعیت آنها بیش از ۵۰۰ نفرند در نقشه ثبت شده و بقیه

^۱ - بنا به نوشته روزنامه همشهری در سال ۱۳۷۲، ۵/۲ ساکنین تهران و ۷/۲ جمعیت ایران را ترکان تشکیل می‌دهند. این آمار را روزنامه «فروغ آزادی» در تبریز نیز به نقل از روزنامه «همشهری» در آن زمان چاپ کرد، ولی آمار غیر رسمی حتی نزدیک به نصف جمعیت ایران را ترک زبان می‌داند.

بشکل نقطه‌اند. در استانهای مرکزی، ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ یعنی مناطق پیوسته، ۸,498 آبادی اعم از شهر و شهرک و روستای ترک‌نشین ۴/۳۸۸/۳۲۳ نفر جمعیت دارد؛ به این رقم باید یک سوم جمعیت تهران را افزود. مجموع ترکان در ۵۹ شهرستان و ۱۰/۱۱۹ آبادی ۵/۱۸۴/۸۴۶ نفر در سال ۳۰-۱۳۲۸ می‌باشد. در تمام شهرها و مؤسسات صنعتی و وسائل ارتباطات اراضی دیگر آنچه ترک زبان وجود دارد و همچنین کوچ‌نشینها (قشقایها و غیره) جزو آمار نیامده‌اند. با در نظر گرفتن مراتب فوق و مقایسه جمعیت فعلی (۳۸ میلیون) [احتمالاً زمان نوشته شدن کتاب] بیش از یک سوم مردم ایران، یعنی حدود ۱۴ میلیون نفر ترک زبان هستند. ذیلاً فهرست عمومی آبادیها و جمعیت آنها عیناً از جلد چهارم کتابهای مذکور در فوق نقل می‌شود:^۱

^۱ - سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، دکتر جواد هیئت، ص ۳۰۷-۳۰۸، نشر نو ۱۳۶۵.

122 ترکمان و بررسی تاریخ، زبان و هویت آنها در ایران

| استان | شهرستان | تعداد آبادی | تعداد جمعیت |
|-----------|--------------------|-------------|-------------|
| مرکزی | تهران | ۲۰۹ | ۶۸۶۴۳ |
| | قزوین | ۴۴۱ | ۲۸۹۴۷۸ |
| | دماوند | ۲۸ | ۹۱۵۶ |
| | قم | ۱۷ | ۷۱۵۵ |
| | ساوه | ۲۲۴ | ۱۲۳۷۵۴ |
| | محلات | ۱۲ | ۵۰۴۶ |
| استان یکم | اراک | ۳۳۴ | ۲۰۳۳۲۲ |
| | بندر پهلوی [انزلی] | ۱۰ | ۹۰۹۶ |
| | رشت | ۲۹ | ۳۳۵۳۴ |
| | زنجان | ۱۰۳۲ | ۴۳۳۲۹۱ |
| | طوالش [هشتپر] | ۶۸ | ۴۰۷۸۸ |
| | فومن | ۴ | ۶۲۳۱ |
| | لاهیجان | ۴ | ۵۱۶۴ |
| استان دوم | آمل | ۲ | ۱۰۲۵ |
| | ساری | ۷ | ۲۷۱۵ |
| | شاهرود | ۱۵ | ۶۲۳۰ |
| | گرگان | ۱۰۷ | ۴۳۶۱۵ |
| | گنبد قابوس | ۲۲۱ | ۴۷۲۹۰ |
| | نوشهر ^۱ | ۱ | ۱۸۰ |
| استان سوم | تبریز | ۶۶۸ | ۶۶۲۸۰۹ |
| | اردبیل | ۷۳۲ | ۳۷۱۵۳۶ |

^۱ - گرچه در این آمار از آبادیهای وابسته به شهر چالوس ذکر می‌شود که میان نیامده است ولی روستاهای وابسته به این شهر از آن جمله آبادی «بازارسر» با جمعیت حدود ۱۵۰۰ نفر در اطراف کلاردشت موجود است که به ترکی سخن می‌گویند.

| | | | |
|--------|-----|---------------------------|-------------|
| ۲۶۲۶۲۴ | ۸۶۸ | اھر | |
| ۱۱۴۴۲۵ | ۳۲۳ | ھروآباد (خلخال) | |
| ۱۲۴۰۵۷ | ۲۸۹ | میانه | |
| ۱۲۳۸۳۲ | ۱۷۸ | سراب | |
| ۱۲۲۰۲۶ | ۱۴۱ | مرند | |
| ۶۴۵۸۹ | ۳۲۷ | خیابو (مشگین شھر) | |
| ۱۳۶۰۶۱ | ۳۶۱ | رضائیہ [ارومیہ] | استان چھارم |
| ۱۴۹۲۳۲ | ۲۵۲ | خوی | |
| ۳۴۷۲۷۰ | ۸۸۱ | مراغہ | |
| ۷۱۶۹ | ۱۰ | مہاباد | |
| ۶۴۱۶۷ | ۲۹۱ | ماکو | |
| ۴۶۷۳۶ | ۱۳۵ | بیجار | استان پنجم |
| ۹۷۲۹ | ۹ | تویسرکان | |
| ۳۹۵۸۶ | ۸۳ | سنندج | |
| ۲۹۵ | ۲ | شاہ آباد [اسلام آباد غرب] | |
| ۳۱۸۳ | ۸ | کرمانشاہ | |
| ۳۹۲۶۶ | ۶۵ | ملایر | |
| ۳۸۹۹۶۵ | ۴۵۲ | همدان | |
| ۱۲۶۰ | ۵ | اھواز | استان ششم |
| ۱۴۰۰ | ۳ | خرم آباد | |
| ۳۳۶۱۲ | ۶۵ | آبادہ | استان ہفتم |
| ۲۳۹۷۲ | ۵۷ | بوشھر | |
| ۲۴۴۶۱ | ۲۹ | شیراز | |
| ۱۲۱۳۴۳ | ۴۷ | فسا | |
| ۳۹۹۷ | ۱۲ | فیروز آباد [فارس] | |
| ۲۹۸۲۷ | ۵۳ | کازرون | |

124 ترکمان و بررسی تاریخ، زبان و هویت آنها در ایران

| | | | |
|--------|-----|---------------------|------------|
| ۱۱۱۹۲۱ | ۱۰ | لار | |
| ۵۸۰ | ۴ | سیرجان ^۱ | استان هشتم |
| ۶۲۳۵۵ | ۱۹۳ | بجنورد | استان نهم |
| ۷۷۶۷۳ | ۹۹ | درگز | |
| ۸۰۸۴۹ | ۱۰۹ | سبزوار | |
| ۱۱۰۹۲۵ | ۳۳۰ | قوچان | |
| ۹۸۹۰ | ۲۵ | مشهد | |
| ۱۳۹۷۰ | ۴۶ | نیشابور | |
| ۳۲۸۷ | ۷ | اصفهان | استان دهم |
| ۴۸۳۹۵ | ۱۹ | شهرضا | |
| ۴۲۴۹۸ | ۳۰ | شهرکرد | |
| ۷۲۰۹۰ | ۸۲ | فریدن | |

مجموع آبادیهای ترک‌نشین سراسر ایران ۱۰/۱۱۹ پارچه با

۵/۱۸۴/۸۴۶ نفر جمعیت است. و بدین وسیله ارقام مذکور در مقدمه تصحیح می-

گردد.^۲

^۱ - در کتابی که در زمان رضاخان به نام «جغرافیای انسانی» چاپ شده تیره‌های پیچاقچی سیرجان «۱۰۰۰ خانوار» و آبادیهای افشار «بردسیر» نیز ۱۰۰۰ خانوار که همگی ترک هستند قید شده است که بسیار بیشتر از آبادیهای قید شده در این لیست می‌باشد. (جغرافیای انسانی، ص ۳۳۹).

^۲ - سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، ص ۳۱۰.

کسروی و تحریفهای او

بنا به ادعای کسروی و همفکران وی چون محمدعلی فروغی، اقبال آشتیانی، عبدالعلی کارنگ، جمال‌الدین و دیگران اگر گفته می‌شود که بیشتر روستاهای باصطلاح آذری زبان بر اثر زور و اجبار و تحمیل از بین رفته‌اند و فقط چند روستای غیرترک در آذربایجان باقی مانده است، اولاً باید دلیل و برهان مستند و قانع‌کننده‌ای ارائه شود که این چهار روستای غیر ترک اطراف مرند در عین حالی که در میان هزاران روستای ترک در محاصره بوده‌اند چطور و با چه ابزاری از خود محافظت و دفاع کرده و مثل بقیه روستاهای غیرترک از بین نرفته‌اند؟!

اگر بقیه آبادیهای غیر ترک آذربایجان به زور و اجبار و تحمیل و یا به هر طریق غیر طبیعی دیگر از بین رفته‌اند منطق حکم می‌کند که این چند تا روستا هم باید از بین می‌رفتند، چه، وجود و ادامه حیات چند روستای غیر ترک در میان هزاران روستای ترک بدون داشتن ابزار مقاومت قابل قبول، مثلاً هنگام تهاجمات ترکها، آنهم در طول چندین قرن، غیر منطقی و غیر عقلانی به نظر می‌رسد، مگر اینکه قبول کنیم ساکنین این روستاها در دوره‌هایی از تاریخ، و همانطوری که اشاره شد مثلاً در زمان انوشیروان ساسانی و یا در زمان دیگر حاکمان ایران از مکانهای اصلی خودشان از مناطق مرکزی و جنوبی و پهلوی زبان ایران برای حفظ منافع استراتژیک شاهان و به عنوان «چشم و گوش» پادشاهان پارس به این

مناطق و مناطقی در آذربایجان شمالی و گرجستان کوچانده شده باشند^۱ و در طول قرون متمادی هم در کنار روستاهای ترک و بومی آذربایجان با حفظ زبان و لهجه محلی خود به زندگی مسالمت آمیز ادامه داده‌اند و هیچ تحمیل و اجباری هم جهت تغییر زبان و لهجه آنها در کار نبوده است. البته وجود بعضی از روستاهای تات و تالش زبان در پاره‌ای از مناطق آذربایجان چون خلخال و اردبیل و قزوین، به علت همجوار بودن این شهرها با استانها و مناطقی است که ساکنین بومی تات و تالش دارند.

جالب است که کسروی برای رسیدن به اهداف خود و یا رساندن ناسیونالیستهای افراطی به اهدافشان، به تحریف ناشیانه تاریخ متوسل می‌شود. وی برای سرعت بخشیدن به تئوری مورد ادعای خود، یعنی اینکه زبان ترکی تنها در مدت ۷۰ سال زبان آذری از نوع فارسی! را در آذربایجان از میان برده است در کتاب «آذری یا زبان باستان آذربایجان» می‌نویسد:

«پس از مغولان در ایران شورش بس سختی برخاست زیرا چون ابوسعید در سال ۷۳۵ در گذشت و او را جانشینی نبود میان سران مغول کشاکش افتاد که هر یکی پسری را پادشاهی بر داشتند و با هم به جنگ و کشاکش برخاستند و هنوز یکسال از مرگ ابوسعید نمی‌گذشت که سه پادشاهی بنیان یافت و برافتاد و تا سالیانی این کشاکش و لشکرکشی پیش می‌رفت و ایرانیان [پارسیان] که این زمان بسیار خوار و زبون می‌بودند زیر پا لگد مال می‌شدند. . . . پس از این گزندها نوبت تیمور و لشکرکشیهای او رسید. در زمان او آذربایجان چندان آسیب ندید.

^۱ - در گرجستان نیز طایفه‌ای هستند که شبیه به لهجه تاتی‌ها صحبت می‌کنند و ممکن است پان‌فاریسیستها ادعا بکنند زبان گرجی نیز زبان تحمیلی منطقه است و ساکنین اصلی گرجستان نیز آذری و یا تات بوده-

لیکن چون دوره او به سر رسید آذربایجان بار دیگر میدان کشاکش گردید. زیرا چنانکه در تاریخهاست نخست خاندان قره قویونلو با دسته‌های بس انبوهی از ترکان به آنجا در آمدند و بنیاد پادشاهی نهادند و همیشه در جنگ می‌بودند و پس از آن نوبت آق قویونلویان رسید که همچنان با ایل‌های انبوهی باینجا رسیدند و بنیاد پادشاهی نهادند و همیشه در جنگ و کشاکش می‌بودند و تا برخاستن شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۶ که **هفتاد سال** از تاریخ مرگ ابوسعید می‌گذشت آذربایجان همیشه میدان لشکرکشی‌ها و جنگ‌ها می‌بود و به گمان من باید انگیزه بر افتادن زبان آذری را در شهرهای آذربایجان و رواج ترکی را در آنها این پیش آمدهای **هفتاد ساله** دانست. زیرا در این زمان است که از یک سو بومیان لگد مال و نابود شده‌اند و از یک سو ترکان به انبوهی بسیار رو باینجا آورده‌اند و بر شماره ایشان بسیار افزوده.^۱

کسروی و کسرویستهای بعدی بارها به این هفتاد سال تأکید کرده و از بین رفتن زبان باصطلاح آذری را در طول این هفتاد سال دانسته‌اند؛^۲ و این، تحریف آشکار و ناشیانه تاریخ است که کسروی دست به آن یازیده و به خیال خود ترکی شدن زبان مردم آذربایجان را در کوتاه مدت میسر ساخته است! در حالیکه با اندک دقتی که به فاصله مرگ سلطان ابوسعید آخرین پادشاه مقتدر مغول در سال ۷۳۵ هـ. ق و برخاستن شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۶ هـ. ق شود معلوم می‌گردد که فاصله زمانی بین مرگ سلطان مغول و شروع حاکمیت اولین پادشاه

^۱ - آذری یا زبان باستان آذربایجان ص ۲۲.

^۲ - جواد شیخ الاسلامی و دیگر ناسیونالیستهای افراطی در کتاب «زبان فارسی در آذربایجان» از انتشارات بنیاد افشار بارها به این ۷۰ سال تأکید کرده‌اند.

صفوی، یعنی شاه اسماعیل، صد و هفتاد و یک سال است نه هفتاد سال! دلایل کسروی برای تبدیل شدن یک زبان به زبان دیگر در مدت ۷۰ سال آنهم در آن دوران، آنچنان کودکانه و غیر علمی است که هیچ عقل سلیمی نمی-تواند آنرا بپذیرد!

اولاً سالهایی را که کسروی ادعا می کند آذربایجان میدان لشکر کشیها و جنگها بوده است بزرگ نمایی بیش نیست؛ چه در این دوره هم مثل هر دورانی دیگر و مثل بقیه جاهای ایران در گیریهای بین حاکمان محلی رخ می داده که افتادن این اتفاقات طبیعی بود، ثانیاً در این جنگ و لشکر کشیها چه علت و عاملی باعث «لگدمال شدن» باصطلاح بومیان آذری می شد؟!

مگر در جنگ و لشکر کشی و کشت و کشتار، بومی و غیر بومی را از هم جدا می کنند؟ اگر قتل و غارتی صورت می گیرد این ظلم بر همه ساکنین منطقه می رود چه بومی باشد، چه غیر بومی!

ثالثاً در این جنگها بیشتر ترکان کشته می شدند و از بین می رفتند، چون حاکمان در گیر در این جنگها از هر دو طرف، از طایفه های ترک بودند، مثل جنگ بین قوتولموش و آلپ ارسلان که در این جنگ آلپ ارسلان شمار زیادی از هم زبانان خود را که از قوتولموش حمایت می کردند به قتل رساند؛^۱ همچنین در جنگ بین آغ قویونلوها و قره قویونلوها ترکیب لشکریان در گیر جنگ، از فرماندهان رده بالا گرفته تا سربازان جنگجو هم همه از ترکان بوده اند، چون «پاریسیان و تاجیکان را به سربازی قبول نمی کردند».^۲ در جنگها هم اصولاً سربازان و مبارزان در گیر در جنگ، بیشتر کشته می شوند تا ساکنین شهرها،

^۱ - اوغوزها (ترکمنها) نوشته پروفیسور فاروق سومر، ترجمه آنا دردی عنصری ص ۱۶۷.

^۲ - مجله نگاه نو شماره ۴، سال ۱۳۷۰ ص ۳۷ به نقل از نصراله فلسفی.

بخصوص روستاهای دور افتاده!

رابعاً در این کشت و کشتار و جنگ چه عاملی باعث می‌شد که زبان تغییر کند؟! فاتحین جنگ اصولاً بعد از پیروزی به غنائم مادی فکر می‌کنند نه به زبان و لهجه مغلوبین!

با همه این احوال، هشتاد سالی که از اجرای برنامه نژادپرستانه رضاخان برای نابودی زبان ترکی در ایران می‌گذرد و در طول این مدت از اجباری کردن خواندن و نوشتن به فارسی، قدغن کردن صحبت به ترکی در مدارس آذربایجان، تحقیر و توهین ترکها از طرق مختلف گرفته تا بکارگیری ابزارهای بسیار مدرن رسانه‌ای معاصر برای نابودی زبان و فرهنگ ترکی مردم آذربایجان بهره گرفته شده است ولی تاکنون زبان هیچ شهر و روستایی در آذربایجان تغییر پیدا نکرده و فارسی نشده است، حال در آن دورانی که مردمان یک روستا سال به سال افراد آبادی همسایه خود را نمی‌دیدند و بیشتر آنان در طول عمرشان پایشان به شهر نخورده بود و فقط زمانی می‌فهمیدند که تابع کدام کشور و کدام پادشاه هستند که مأمورین مالیات به منطقه آنها پا می‌گذاشتند، چطور ممکن است در طول هفتاد سال زبان ملتی با گستره آذربایجان تاریخی و یا به بیان دیگر از اراک و ساوه در مرکز ایران امروزی گرفته تا در بند در داغستان قفقاز^۱ تبدیل به زبان دیگری شده باشد؟!

اساساً قبل از انتشار جزوه ۵۶ صفحه‌ای « آذری یا زبان باستان آذربایجان » احمد کسروی در اوایل حکومت رضاخان، در ایران چیزی به نام زبان آذری مطرح نبود. در تاریخ هم در هیچ دوره‌ای توسط هیچ مورّخی، نامی از زبان آذری که نشاندهنده زبان غیرترکی و از نوع زبانهای پهلوی باشد برده نشده است و هیچ

^۱ - حدود آذربایجان، بنا به نوشته حمداله مستوفی در نزهت القلوب ص ۵۸ و ۱۰۲.

نمونه‌ای از این زبان خود ساخته کسروی، قبل از کشف! ایشان هم اثری دیده نشده است.

کسروی در رساله ۵۶ صفحه‌ای که در زمان رضاخان به چاپ رساند از زبان غیرترکی با نام آذری در آذربایجان صحبت به میان آورد که در طول تاریخ هیچگونه آثار و نشانه ادبی و مکتوب هر چند اندک از این زبان دیده و یا شنیده نشده بود و خود کسروی هم به آن اعتراف می‌کند:

«چنانکه باز نمودیم آذری زبان گفتن بوده و همیشه در پیش روی او زبان همگانی روان، و برای نوشتن جز این یکی بکار نمی‌برده‌اند. از این رو نوشته‌ای به آذری در دست نبوده و یا اگر بوده از میان رفته»^۱

اما کسروی از زبان بعضی افراد جملاتی را نقل می‌کند که مربوط به قرنهای گذشته است و به قیاس ایشان آذری از نوع غیر ترکی می‌باشد! و این در حالی است که آنچه کسروی به عنوان نمونه‌ای از باصطلاح آذری از تاریخ نقل می‌کند هیچگاه با نام آذری معرفی نشده است بلکه جمله‌های کوتاه و یا دوبیتی‌هایی است از زبان بعضی افراد که نام زبان خاص بر آنها نهاده نشده است و هرگاه هم سخنی از «آذری» یا زبان آذری رفته نمونه‌ای از نظم و یا نثری داده نشده است که نشانگر باصطلاح آذری بودن آن جملات باشد، بلکه هر زمان و در هر جا از آذری، آذربئی، آذربییجی و آذربییجیه سخن به میان آمده منظور گوینده و یا نویسنده اشاره به چیزی است که منسوب به آذربایجان است نه به زبانی که نام آذری داشته و غیرترکی باشد. حال این منسوبیت ممکن است مربوط به زبان مردمی باشد که در آذربایجان زندگی می‌کنند، یا به محصولات کشاورزی این

^۱ - آذری یا زبان باستان آذربایجان - ص ۳۵.

خطه اشاره کند و یا بر چیزی شبیه به «صوفی الآذری»^۱ یعنی «پشم آذری» و غیره دلالت کند.

کسروی بر مستشرق مشهور و اهل انگلستان «لی استرنج» که مقاله سوّم نزهه القلوب حمداله مستوفی را چاپ کرده و آذری را یکی از لهجه‌های زبان ترکی می‌داند که در آذربایجان مرسوم است^۲ ایراد گرفته و بر کتاب «نامه دانشوران» که در زمان ناصرالدین شاه قاجار نوشته شده و «آذریه» یا «آذربیحیه» را «لغات التران»^۳ نامیده‌اند اعتراض کرده است! کسروی همچنین با تکیه بر بعضی گفته‌ها و تحریف آنها، جملاتی را از زبان افراد صاحب نام در تاریخ نقل می‌کند که گویا این جمله‌ها آذری مورد ادعای وی است! وی به نقل از کتاب صفوه الصفا ابن بزازه از زبان شیخ صدرالدین فرزند شیخ صفی الدین اردبیلی می‌گوید: «ادام الله برکته (صدرالدین) گفت که باری شیخ [شیخ صفی] در این مقام که اکنون مرقد مطهر است نشسته بود و به کلمات دلپذیر مشغول بود و جمعی از حضرتش خوش نشسته و مجلس روحانی پیوسته ناگاه علیشاه جوشکابی در آمد که از اکابر دنیا داران ابناء زمان بود و پادشاه ابوسعید او را پدر خویش خواندی و شیخ اعزاز فرمود و قیام نمود. علیشاه چون در آمد گستاخ وار شیخ را در کنار گرفت و گفت حاضر باش به زبان تبریزی گو حریفه ژاته یعنی سخن به صرف [به طرف] بگو حریفه رسیده در این گفتن دست بر کتف مبارک شیخ زد شیخ را غیرت سر بر کرد.»^۴

^۱ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران جلد دوم ص ۸۵۷

^۲ - زبان فارسی در آذربایجان، بنیاد افشاره، ص ۲۹۴ / ۲۰ مقاله قزوینی ص ۱۷۶.

^۳ - نامه دانشوران، ج ۱، ص ۳۶۷.

^۴ - آذری یا زبان ... ص ۳۷ / صفوه الصفا نسخه چاپی ص ۱۰۷.

کسروی ادعا می‌کند که جمله «گوحریر ژاته» به زبان تبریزی، یعنی زبان آذری مورد ادعای وی است؛ در حالی که اگر به این جمله دقت شود علیشاه جوشکابی این جمله را نه به شیخ صفی، بلکه به فرد دیگری گفته است تا وی به شیخ بگوید که حریرش آمده است، و علیشاه مستقیماً با شیخ صفی صحبت نکرده و نگفته است «حریر ژاته» یعنی «حریرت آمده» است!

در اصل، علیشاه جوشکابی گرچه می‌خواهد به زبان تبریزی (ترکی) با شیخ صفی صحبت کند اما این پیام را به زبان دیگری و به شخص دیگری می‌گوید که در نزدیکی او است و آن شخص به احتمال قوی ترجمه این جمله را باید به شیخ صفی برساند، به همین خاطر جمله را با «گو» یعنی بگو، (به او بگو یعنی به شیخ صفی بگو) شروع کرده است. اگر علیشاه جوشکابی به صورت مستقیم با شیخ صفی صحبت می‌کرد دلیلی نداشت جمله را با: «گوحریر ژاته» یعنی «بگو حریرت آمده» شروع کند، بلکه با گفتن جمله «حریر ژاته» یعنی «حریرت آمده است» که جمله خبری است نه امری، شروع به صحبت می‌کرد. در حقیقت علیشاه جوشکابی بوسیله فرد دیگری می‌خواسته به شیخ صفی برساند که وی نیز به زبان تبریزی که همان ترکی است آشناست و می‌خواهد به این زبان با شیخ گفتگو کند.

اگر بعد از این پیام جملاتی بین شیخ صفی و علیشاه جوشکابی رد و بدل می‌شد نام آن را می‌شد زبان تبریزی گذاشت که متأسفانه از این گفتگو سخنی به میان نیامده است.

کسروی در صفحه ۳۹ کتاب آذری یا زبان باستان خود تلاش دارد نشان دهد زبانی که در زمان شیخ صفی در اردبیل و اطراف آن صحبت می‌شده است نوعی از زبان باصطلاح «آذری» مورد ادعای ایشان بوده و دو بیتی‌هایی را هم

باصطلاح از زبان شیخ صفی و یا منتسب به وی نقل کرده است:

هر که بالایوان دوست اگیری هارا واسان بروران اوریری

من چو مالایوان زره باوو خونیم زانیر اوزاگیری^۱

سپس کسروی می‌افزاید: «این دو بیتی اگر هم ساخته خود شیخ صفی نبوده چنین پیدا است که جز به زبان آذری نیست. ولی از معنای آن چیزی فهمیده نشد جز این که «بالایوان» یا «مالایوان» که از خود داستان بمعنی دیوانگان فهمیده می‌شود...»^۲

کسروی در عین حالیکه هیچ دلیلی بر آذری بودن دو بیتی بالا ندارد، حتی دلیل و مدرکی هم ندارد ثابت کند این دو بیتی از شیخ صفی است، تنها به جمله «پیدا است که جز به زبان آذری نیست» اکتفا می‌کند و باصطلاح ثابت می‌کند که این دو بیتی به زبان آذری است!!

گرچه شیخ صفی حدود بیست سال شاگرد شیخ زاهد گیلانی بوده و داماد وی نیز شده است و طبیعی است که به زبان گیلکی هم آشنا باشد و گاهی هم ممکن است ضرب‌المثلها و جملاتی را به گیلکی بگوید ولی به گفته ابن بزّاز در صفوه الصفا و به نقل از شیخ صدرالدین فرزند شیخ صفی، جز مصرع:

«نوبت چوپانیان آمد به سر»^۳ از شیخ صفی الدین شعری انشاء نشده است.

چگونگی سروده شدن مصرع فوق توسط شیخ صفی، در کتاب آذری یا زبان باستان آذربایجان بدین شکل آمده است که: «ابن بزّاز در صفوه الصفا» داستانی از گفته شیخ صدرالدین می‌آورد، بدینسان که شیخ صفی هنگامی از بغداد باز می‌گشت

^۱ - آذری یا زبان باستان ... ص ۳۸ / صفوه الصفا نسخه چاپی ص ۱۳۵.

^۲ - همان کتاب، صص ۳۹-۳۸.

^۳ - آذری یا زبان ... ص ۴۱ / صفوه الصفا نسخه چاپی ص ۱۴۱.

«توجه به راهی کرد در آن راه محاربه با پادشاه ابوسعید و امیر چوپان بود و مولانا عزالدین مراغه‌ای می‌گفت که انحراف صوب به صوب دیگر از این جاده ضرورت باشد چون در راه حرب است و راه مخوف شیخ فرمود مولانا فکری مکن (ع) نوبت چوپانیان آمد بسر». «غیر از این مصرع از انشای طبع مبارکش معلوم نیست»^۱

سپس کسروی می‌افزاید: «پیدا است که این گفته با شعرهایی که در سلسله النسب و در دیگر جاها به نام شیخ صفی نوشته‌اند درست نیاید، و چون ابن بزاز نزدیکتر به زمان شیخ صفی بوده ما بایستی نوشته او را استوارتر داریم، ولی چون آگاهیم که کتاب ابن بزاز به حال خود نمانده و شیخ صفی که سنی بوده و سید نبوده و سپس نوادگان او سید گردیده و کیش شیعی پذیرفته‌اند از این رو پیروان آن خاندان دست بسیار در کتاب ابن بزاز برده‌اند و هرچه را از آن با سیدی و شیعیگری ناسازگار دیده‌اند بهم زده‌اند، از این رو توان پنداشت که جمله «غیر از این مصرع از انشای طبع مبارکش معلوم نیست» را هم به آن افزوده باشند...»^۲

ادعای کسروی بر شیعه و سید نبودن شیخ صفی و دست برده شدن به کتاب صفوه الصفا ابن بزاز بوسیله نوادگان وی نیز ادعای باطل است. کسروی مدعی است که «نوادگان او [شیخ صفی] سید و کیش شیعی پذیرفته‌اند» در حالی که شیخ صفی در عهد سلطان ابوسعید آخرین پادشاه مقتدر مغول متوفی به سال ۷۳۵ هـ. ق، می‌زیسته و همانطوری که در سطور قبلی هم آمده جنگ بین سلطان ابوسعید و امیر چوپان را هنگام بازگشت از بغداد دیده است.

بعد از سلطان ابوسعید و چند تن از این خاندان که مقتدر نبوده و حکومت طولانی هم نداشته‌اند امیر تیمور حاکم کل ایران تا آسیای صغیر گردید. امیر

^۱ - آذری یا زبان باستان... ص ۴۱/ صفوه الصفا نسخه چاپی ص ۱۴۱.

^۲ همان کتاب... ص ۴۱.

تیمور شهرهای آذربایجان از جمله خوی، مرند، تبریز و اردبیل را بدون جنگ مسخر کرد و هنگامیکه وارد شهر اردبیل شد با شیخ صدرالدین پسر شیخ صفی که نوشته‌های ابن بزاز در مورد شیخ صفی هم بیشتر نقل قول از زبان وی است ملاقات کرد. امیر تیمور وقتی در اردبیل با صدرالدین و دو تن دیگر از مشایخ بزرگ خانقاه دیدار کرد چون می‌دانست آنها شیعه هستند در مورد اصول دین با آنها به بحث پرداخت:

«من می‌دانستم که شیخ بزرگ خانقاه اردبیل و سایر مشایخ آن خانقاه شیعه هستند و اگر سر اطاعت فرود نمی‌آوردند همه را از دم تیغ می‌گذراندم، ولی چون مطیع شدند و با احترام مرا وارد شهر نمودند، نمی‌باید آنها را بی‌آزارم لیکن نمی‌خواستم که مهمان آنها باشم و آنها بتوانند بگویند که برگردن من حق میزبانی دارند و مرا اطعام کرده‌اند. عصر روزی که وارد اردبیل شدم گفتم که شیخ بزرگ خانقاه و دو نفر از مشایخ آنجا که برجسته‌تر از دیگران هستند نزد من بیایند. من می‌خواستم با آنها صحبت کنم و بدانم چه می‌گویند و نظرشان درباره دین چیست. بعد از اینکه مشایخ آمدند بآنها اجازه نشستن دادم و از شیخ بزرگ پرسیدم دین تو چیست؟ آن مرد گفت من مسلمان هستم. از او پرسیدم اصول دین اسلام چیست؟ او در جواب گفت: توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد. گفتم به عقیده من اصول دین اسلام سه است و آن توحید، نبوت و معاد می‌باشد تو چرا پنج اصل را بر زبان می‌آوری؟ شیخ جواب داد اگر دو اصل بر سه اصل افزوده شود اصول سه‌گانه را تأیید می‌نماید و سبب تقویت آن سه اصل می‌شود اگر این دو اصل آن سه اصل را ضعیف می‌کرد تو حق ایراد گرفتن داشتی ولی چون اصول سه‌گانه را تقویت می‌کند نباید ایراد بگیری. گفتم اینکه شما می‌گوئید بدعت است و در اسلام نباید بدعت بوجود آید... مرشد خانقاه گفت ای امیر

اصول پنجگانه دین اسلام به عقیده ما، استنباط مولا و پیشوای بزرگ ما حضرت امیرالمومنین علی (علیه السلام) می باشد و اگر تو این اصول را قبول نداری مرا با تو بحثی نیست لکم دینکم ولی الدین (دین شما از شما و دین ما از ما و به عبارت ساده تر یعنی شما دین خود را نگاه دارید و ما دین خود را)....

بعداً اسم او را پرسیدم مرشد خانقاه جواب داد که نامش صدرالدین است. از او پرسیدم معاش تو و سایر کسانی که در خانقاه هستند از چه راه می گذرد. آن مرد گفت بعضی از مردم نسبت به ما محبت دارند و جزئی از دارایی خود را وقف خانقاه می کنند و ما و درویشان دیگر که در خانقاه هستیم از آن راه گذران می- نمائیم و چون خرج ما زیاد نیست و عادت کرده ایم با قناعت بسر ببریم بدون اینکه نیاز داشته باشیم به زندگی ادامه می دهیم. پرسیدم درویشان در خانقاه چه می- کنند، صدرالدین گفت آنها ذکر می گیرند و عبادت می کنند و در خود فرو می- روند برای اینکه بتوانند خالق را بشناسند. با اینکه صدرالدین و سایر مشایخ خانقاه اردبیل شیعه بودند من از صفای نفس آنها لذت بردم و قبل از اینکه از اردبیل حرکت کنم، چهار قریه از قرای سلطان احمد را که بعد از مرگ او بمن تعلق یافت وقف خانقاه اردبیل کردم و چون درآمد قرای مذکور زیاد بود می دانستم که وضع زندگی سکنه خانقاه بهتر خواهد شد.^۱

شیخ صدرالدین فرزند شیخ صفی کسی است که همواره در حضور پدر و مرشدش شیخ صفی بوده و وی شاهد ملاقات های بسیار شیخ صفی با مریدانش بوده و موضوعات بیشتر کتاب صفوه الصفا ابن بزاز هم نقل قول از شیخ صدرالدین است. از آنچه بین امیر تیمور و شیخ صدرالدین و دو تن دیگر از

^۱ - منم تیمور جهانگشا، سرگذشت تیمور به قلم خود او، گرد آورنده: مارسل بریون فرانسوی، ترجمه و اقتباس ذبیح اله منصورى صص ۴۲۰-۴۱۸.

مشایخ خانقاه اردبیل گذشته معلوم می‌شود که صدرالدین پسر شیخ صفی و جانشین وی شیعه بوده و مشایخ خانقاه هم شیعه بوده‌اند، شیخ صدرالدین هم پسر شیخ صفی بوده نه از نوادگان وی!

یعنی اینکه شیخ صدرالدین و دیگر مشایخ خانقاه اردبیل که امیر تیمور با آنها ملاقات کرده تربیت شده مستقیم شیخ صفی بوده‌اند و مذهب شیعه داشته‌اند و ادعای احمد کسروی بر غیر شیعه بودن شیخ صفی هم ادعایی است بیهوده و باطل؛ چه، اگر شیخ صفی شیعه نبود، پسر وی شیخ صدرالدین و مشایخ خانقاه که در مکتب شیخ صفی و زیر نظر مستقیم وی تعلیمات دیده بودند نمی‌توانستند شیعه باشند!

همچنین ادعای کسروی مبنی بر دست برده شدن به کتاب صفوه الصفا بخاطر زدودن آثار سنی گری شیخ صفی هم ادعای واهی می‌باشد، در عین حال گفته شیخ صدرالدین پسر شیخ صفی در کتاب صفوه الصفا که «غیر از این مصرع از انشای طبع مبارکش معلوم نیست» هم افزوده بعدی بر این کتاب نمی‌تواند باشد و عین واقعیت است. و از این طریق معلوم می‌شود شیخ صفی علاوه بر اینکه شیعه و سید بوده، هیچگونه شعری هم جز یک مصرع یاد شده نسروده است و دویستی‌هایی هم که کسروی مدعی است به زبان «آذری» از نوع غیر ترکی و سروده شیخ صفی است ادعای باطلی می‌باشد!

آنچه که کسروی نمونه‌هایی از آن را در کتاب «آذری یا زبان باستان آذربایجان» و از زبان شیخ صفی آورده و مدعی آذری بودن آنهاست، دویستی‌هایی است که احتمالاً توسط مریدان شیخ صفی و به زبانها و لهجه‌های محلی خود آنها که در همه جای ایران از جمله گیلان و غیره بوده‌اند سروده شده است.

کسروی در صفحات ۳۹-۴۰ از کتاب «آذری یا زبان باستانی آذربایجان» به

نقل از کتاب ابن بزاز می‌نویسد:

«خواجه آغا گوید عورتی بود بانو نام طالبه کار کرده باغبانی کردی روزی آتش شوقش زبانه کشید و در خاطرش افتاد که شیخ مرا یاد نمی‌آورد زبان بگشاد و این پهلوی انشاد کرد:

دیره کین سر بسوی ته کیجی دیره کین چشم چو خونین اسره ریجی

دیره کین سر باستانه اچ ته دارم خود نواجی کوور بختی چو کیجی

پس از آن پسرش بیامد و پاره سبزی و تره جهت حوایج زاویه بیاورد و شیخ قدس سره باو فرمود با مادرت بگو که می‌خواهی که ما ترا یاد آریم تره و سبزی بی وزن می‌فروشی منت چون یاد آرم»^۱

کسروی سپس توضیح می‌دهد «از فرستادن سبزی و تره پیداست که این درویش بانو در شهر اردبیل یا در پیرامونهای آن باغبانی می‌کرده و این دو بیتی چه از خود او چه از دیگر است جز به زبان آذری نیست»^۲

از این نوشته کسروی چنین استنباط می‌شود که چون از شهرها و روستاهای دور نمی‌شود سبزی به اردبیل فرستاد لذا این سبزی بوسیله زنی که در اردبیل و یا اطراف آن زندگی می‌کرده به شیخ صفی فرستاده شده است و دو بیتی‌ای که از زبان این زن نقل شده گرچه در کتاب صفوه‌الصفاء به نام «پهلوی» از آن یاد شده است ولی چون ترکی نیست به زعم کسروی نام آذری بر آن می‌توان نهاد و آنرا زبان مردم اردبیل و اطرافیان آن می‌توان شمرد!^۳

کسروی هیچ دلیلی بر آذری بودن این دو بیتی هم ندارد و حتی تفاوت فاحش زبان این دو بیتی با دو بیتی‌ای که قبلاً آمد و اصلاً قابل درک برای خود

^۱ - آذری یا زبان باستان ... صص ۳۹-۴۰ / صفوه‌الصفاء نسخه چاپی ص ۲۲۰.

^۲ - همان کتاب ص ۴۰.

کسروی هم نبود سبب نمی‌شود که کسروی نام دیگری جز «آذری» به این دو بی‌تی بگذارد!

شاید کسروی اردبیل و روستاهای اطراف آنرا به درستی نمی‌شناخته است که به چنین استنباطی رسیده و یا می‌شناخته ولی برای دستیابی به اهداف خود، چنین نتیجه‌ای را از این دو بی‌تی گرفته است؛ ولی آنچه معلوم و مسلم است هنوز هم روستاهایی در اطراف اردبیل هستند که اهالی آنها به زبان غیر ترکی صحبت می‌کنند، و اگر کسانی مسافر اردبیل - تهران بوده‌اند و با اتوبوس مسافرت کرده‌اند، در شهر نمین در بیست کیلومتری اردبیل مسافرانی را دیده‌اند که آنها هنگام سوار شدن به اتوبوس با خودشان به زبان مخصوص و غیر ترکی صحبت می‌کنند که قابل فهم برای ترک زبانان نیست؛ وقتی شما از چگونگی زبان آنها پرسیده‌اید آنها گفته‌اند به زبان تالشی گفتگو می‌کنند.

روستای عنبران (آنباران) در نزدیکی نمین که اکنون تبدیل به بخش شده است از آبادیهایی است که اهالی آن گرچه ترکی هم می‌دانند ولی با خودشان به زبان تالشی صحبت می‌کنند، آیا دوی‌تی‌ای که کسروی از آن یاد کرده و مربوط به زن سبزی فروش اطراف اردبیل بوده نمی‌تواند زبان هفتصد سال پیش یکی از اهالی این روستا باشد که مردم این آبادی هنوز هم زبان خود را حفظ کرده‌اند؟! کسروی در جای دیگر کتاب «آذری یا زبان باستان آذربایجان» باز دست به تحریر می‌زند.

وی با مراجعه به سفرنامه ابن بطوطه می‌نویسد: «از آخرهای آن هم سفرنامه ابن بطوطه را می‌داریم که در زمان سلطان ابوسعید به تبریز رسیده و چنین می‌نویسد: «بر بازار گوهریان گذشتم چشمم از دیدن گوهرهای گوناگون خیره ماند غلامان نیک روی از آن بازرگانان، جامه‌های زیبا در بر و دستمالهای ابریشمی به

کمر بسته، در پیش روی خواجگان ایستاده و گوهرها را بدست گرفته و به زنان ترک نشان می‌دادند و آنان در خریدن بر یکدیگر پیشی می‌جستند و بسیار می‌خریدند من فتنه‌هایی در آنجا دیدم که باید بخدا پناه جست، و چون به بازار عنبر فروشان در آمدیم مانند همانرا بلکه بیشتر در اینجا دیدم،^۱ این نوشته پسر بطوطه همان را می‌رساند که ما در بالا نوشتیم. ترکان در تبریز می‌نشسته‌اند لیکن ترک و تاجیک از هم جدا می‌بوده‌اند.^۱

در حالیکه، ابن بطوطه در نوشته فوق اصلاً نامی از تاجیکان نمی‌برد که در تبریز نشیمن کرده باشند، آنچه ابن بطوطه می‌گوید مربوط به زنان ترک است و نه تاجیک و غیره؛ حال آنکه کسروی نشستن ترک و تاجیک را در تبریز و حتی جدا بودن آنها را از هم، از این نوشته ابن بطوطه استنتاج می‌کند؟! ^۱

امیر تیمور نیز بعد از شورش مردم تبریز بر علیه سلطان احمد ایلخانی و فتح بدون خونریزی این شهر، از بازار جواهر فروشان و عنبر فروشان این شهر دیدن می‌کند و تقریباً همان خاطراتی را می‌نویسد که ابن بطوطه نوشته است.^۲

گرچه حضور و حتی سکونت اقلیت‌های غیر ترک از آن جمله عربها، تاتها، کردها، تاجیکان و دیگر اقوام را در روستاها و شهرهای آذربایجان نمی‌توان انکار کرد و در مواردی هم در نوشته بعضی از مورخین همچون حمداله مستوفی و دیگران به آنها اشاره شده است ولی به نظر می‌آید حضور این قبیل افراد و اقوام در آذربایجان بیشتر منشیان، مأمورین دولت، بازرگانان و یا تبعیدشدگان از مناطق دیگر به آذربایجان را شامل می‌شده است که در آن دوران مرسوم بوده است؛^۳ و

^۱ - آذری یا زبان باستان ... ص ۲۰.

^۲ - منم تیمور جهانگشا، ص ۴۱۶.

^۳ - مثل کردانی که از دوره‌های قبل از اسلام به مناطقی از آذربایجان از جمله کناره‌های رود ارس

یا ممکن است در مواردی چون دوران انوشیروان ساسانی جهت حفظ موقعیت سیاسی و نظامی و حراست از مرزهای شاهنشاهی، عده‌ای از طوایف نزدیک به پادشاه، از مناطق مرکزی و پارس زبان به آذربایجان کوچانده شده و در این مناطق سکونت داده شده باشند؛ اما با گذشت زمان و در اقلیت بودن این قبیل افراد و طوایف، موجب مستحیل شدن آنانی که در شهرها سکونت داشته‌اند شده است و تعدادی از آنها در روستاهای دور افتاده هنوز هم هویت خود را نگه داشته‌اند.

باید اذعان کرد که سیدهای آذربایجان در اصل عرب تبار بوده‌اند ولی در طول قرون متمادی و با ازدواجهای محلی و نسل به نسل هویت ترکی پیدا کرده‌اند و امروزه هم هیچ احساسی نسبت به عرب تبار بودن نسلهای اولیه خود ندارند. این قبیل افراد از نظر ژنتیکی هم فراوانی نسل ترکان را دارند، چرا که در طی قرون گذشته پیوسته و نسل اندر نسل با ترکان وصلت کرده آداب، رسوم، خصوصیات و هویت ترکان را پیدا کرده‌اند.

طبیعی است اگر اقوامی غیر ترک و غیر عرب هم در میان مردم آذربایجان زندگی می‌کرده‌اند بعلت اقلیت بودنشان و وصلت نسل اندر نسل با ترکان، مثل سیدهای آذربایجان در داخل ترکان هضم شده و هویت ترکی و عمومی مردم آذربایجان را پیدا کرده‌اند.

همینطور است سیدها و یا اقلیتهای دیگری که در بین فارسیان مستحیل شده‌اند و دیگر، زبان و هویت اولیه خود را ندارند. از این میان می‌توان به ترکانی اشاره کرد که در زمان صفویان از تبریز به اصفهان کوچ داده شده‌اند و در میان

اصفهانیها مستحیل شده زبان ترکیشان را از دست داده‌اند.

گرچه ممکن است لهجه فارسی اصفهانیها با تأثیرپذیری از زبان ترکی مهاجرین تبریز که از مقرّین و از نزدیکان پادشاهان صفوی و از بزرگان و بلند پایگان به حساب می‌آمدند تغییر کرده و به صورت امروزی در آمده باشد، ولی زبان ترکی تبریزیان مهاجر، با گذشت سده‌ها و به علت مکالمه و مراوده و وصلت با اصفهانیها که در اکثریت بودند امروزه در محله عباس‌آباد اصفهان دیگر حضوری ملموس در جامعه اصفهان ندارد!

مستحیل شدن اقلیت‌ها در میان اکثریت‌ها بدون اجبار و تحمیل در طی سده‌های گذشته، روند طبیعی و عادی بوده است. در قرون گذشته سیاست آسیمیلیسیون و برنامه یکسان سازی نژادپرستانه هم در کار نبوده است که تغییرات زبانی غیر اخلاقی و غیرانسانی جلوه داده شود، چرا که نه امکانات مدرن امروزی استحاله کردن نژادپرستانه موجود بود و نه می‌شده است همچون برنامه‌هایی را با امکانات آنروز در سطحی وسیع به اجرا گذاشت. از اینها گذشته، اگر هم استحاله‌ای صورت گرفته به نفع زبان فارسی و به ضرر زبان ترکی و زبانهای دیگر بوده است!

ترکان و زبان ترکی در آئینه تاریخ و ادبیات

در تاریخ، همچنین در ادبیات فارسی و عربی به کرات به نام ترکان و زبان ترکی و حضور آنها در مناطق آذربایجان و نقاط مختلف ایران، عراق، سوریه و آسیای صغیر بر می‌خوریم که گاهی از این ترکان و زبان آنها بر اساس نام مناطق محل سکونتشان یاد شده است. چنانکه در بعضی از موارد به علت وسعت سکونت ترکان در مناطق آذربایجان تاریخی که از در بند، در جمهوری خود مختار داغستان (روسیه) در شمال گرفته تا همدان و اراک در جنوب، و از غرب دریای خزر و دیلم در شرق گرفته تا ارزنجان (در داخل خاک ترکیه امروزی) در غرب ادامه داشته، زبان آنها را آذری، آذریه و یا آذربایجیه نامیده‌اند.

رحیم رئیس‌نیا مورخ معاصر در مورد کلمه «آذری» که در تاریخ آمده است نظری این چنین دارد:

«در آثار دیگر نیز هنگام صحبت از هر چیز اعم از زبان، قوم، ... و کالای منسوب به آذربایجان الفاظی چون اذری، آذری، اذری و اذربایجی به کار رفته است. به عنوان مثال در موردی - مربوط به زندگی ابوبکر در نخستین سالهای هجری - از صوف الاذری (پشم آذری) سخن رفته.»^۱

همانطوریکه گذشت، در کتاب «نامه دانشوران» که در زمان ناصرالدین شاه نوشته شده نیز «الاذریه» یا «اذربایجیه» به معنای «لغت ترکان» آمده است.

^۱ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس‌نیا، ص ۸۵۷

«سمعی- در گذشته در سال ۵۶۲- ه. در مجمع الانساب خود، ضمن داستانی به زبان یا یکی از زبانهای رایج در آذربایجان در سده ۵- ه. اشاره کرده و آن را الاذریه یا اذریجیه نامیده است.

این داستان که در جاهای دیگر نیز نقل گردیده توسط مؤلفان نامه دانشوران، در شرح حال ابوالعلائی معری، بدین صورت به فارسی در آمده است:

«در زمانی که در معره اقامت داشت، از سرعت انتقال و از قدرت ضبط وی نوادر و حکایاتی آورده‌اند. چنانکه خطیب ابو زکریای تبریزی که در تلامذه اوست، گوید: روزی در مسجد معره در مجلس افادتش حاضر بودم و مدت دو سال بود که از یاران دیار خود دیاری ندیده، پیوسته ورود قاصد و نیل مقصود را منتظر بودم. ناگاه مردی که با من هم سامان و همسایه بود، در رسید. زیاده مسرور شدم، از مسرت و ابتهاجم پرسید گفتم: مرا با این جوان در بلد و سامان مشارکت است و در منازل و بیوت مجاورت. گفت: هان برخیز تا از یار و دیار خود نشانی یابی و از کار روزگار خویش به وی بازگویی. گفتم: مرا افادات سعادت قرین زیاده از آن حظ دهد که دیدن یک نفر از اهل سامان خود. لاجرم افاضات به انجام نرسد، با وی سخن آغاز نکنم. ابوالعلاء گفت: در این مکان به انتظار نشسته، برنخیزم تا باز گردی و هر مسئله که ناتمام مانده باز گویم. نزد آن جوان رفتم، سوالها کردم، جوابها شنیدم و باز گشتم. از من پرسید که این سخنان از چه زبان بود؟ گفتم این خود لغت ترکان است. گفت: اگر چه معانی را نیافتم ولی الفاظ را ضبط کردم و بی کمابیش با لهجتهی نیکو ادا کرد. آن قدرت ضبط و سرعت حافظه مرا زیاد حیرت دست داد.»^۱

^۱ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ص ۸۵۷/نامه دانشوران ج ۱. ص ۲۶۷.

«ناگفته نماند که پیش از مؤلفان نامه دانشوران و لسترنج [مستشرق انگلیسی] میرزا کاظم بیگ خاورشناس آذربایجانی که در سال ۱۸۰۲ م. در رشت به دنیا آمده و در سال ۱۸۷۰ م. در پترسبورگ در گذشته، در کتاب خود به نام دستور عمومی زبان ترکی - تاتاری که در سال ۱۲۵۵ هـ. / ۱۸۳۹ م. به زبان روسی در غازان به چاپ رسیده، آذری را به معنی ترکی به کار برده بود.»^۱

رحیم رئیس نیا می گوید: «پیش از انتشار رساله او [کسروی] در حرف الف انسیکلوپدی اسلامی، آذری را به مفهوم ترکی آذربایجان آورده بوده‌اند، در حالی که پس از انتشار آن در حرف تاء در گفتگو از تبریز، آذری به معنی یکی از گویشهای ایرانی [غیر ترکی] به کار رفته است.»^۲

البته رحیم رئیس نیا درباره متن گفتگوی ابوالعلا و خطیب تبریزی، نظری متفاوت از هم معنی بودن «الاذریه» یا «الاذریجیه» با «لغات ترکان» یا «ترکی» دارد، لذا می نویسد:

«اما از متن گفتگوی ابوالعلا و خطیب تبریزی چنین بر می آید که اگر گفتگو بین آن دو به زبان ترکی یا فارسی می بوده، نیازی به این سؤال که «این سخنان از چه زبان بود؟» نبوده است. زیرا که زبان ترکی و فارسی در سده ۵ هـ. در خاورمیانه و نزدیک، از زبانهای رایج بوده و به احتمال قوی گوش آدمی مانند ابوالعلا با این زبانها آشنایی داشته است، اما بر عکس، زبان آذری یک زبان محلی و برای اندیشمند بزرگ عرب نا آشنا بوده است.»^۳

^۱ - آذربایجان در سیر تاریخ ... ص ۸۵۸ / انسیکلوپدی اسلامی، چاپ ترکیه، ماده آذری، جلد ۲، ص

۱۱۹.

^۲ - همان کتاب ص ۸۶۳

^۳ - همان کتاب ص ۸۵۸

به نظر می‌آید مورخ معاصر رحیم رئیس‌نیا توجه کمتری به نوشته‌های افرادی چون اولیاء چلبی سیاح نامدار ترک دارد که در قرن یازدهم هجری (۱۰۵۰ هـ) در طول چند سالی که در تبریز بوده جزئیات زیادی را از شهر تبریز، از مدارس بزرگسالان و کودکان گرفته تا زندگی روزمره مردم بیان کرده است. اولیاء چلبی در عین حالی که خود ترک زبان و از اهالی آناتولی بوده و آشنایی کامل به زبان ترکی داشته است وقتی از زبان مردم تبریز صحبت به میان می‌آورد می‌گوید: «... مردم با لهجه بخصوص صحبت می‌کنند.^۱» و جملاتی را از این لهجه بخصوص! مانند «هله تانیمه‌میشم»^۲ (هنوز نشناخته‌ام) می‌آورد که نشان‌دهنده آن است که این لهجه بخصوص همان زبان ترکی آذربایجانی است که اکنون هم در این شهر و منطقه جاری است!

با اینکه اولیاء چلبی خود ترک بوده و به زبان ترکی هم آشنایی کامل داشته است ولی در کتاب خود زبان مردم تبریز را «لهجه بخصوص» می‌گوید، حال آنکه با آوردن نمونه‌هایی از این باصطلاح لهجه، معلوم می‌شود این جملات، ترکی آذربایجانی است و علت اینکه اولیاء آنرا «لهجه مخصوص» می‌نامد احتمالاً بخاطر فرق اندکی است که بین ترکی آناتولی و ترکی آذربایجانی بوده است.

حال با مقایسه گفتار اولیاء چلبی که در قرن یازدهم هجری و ششصد سال بعد از ابوالعلائی معری به تبریز سفر کرده است و قطعاً در این زمان زبان ترکی بسیار گسترده‌تر از قرن پنجم هجری در مناطق خاورمیانه بوده ولی اولیاء چلبی آنرا لهجه بخصوص نامیده است؛ طبعاً ابولعلائی معری در قرن ۵ هـ. کمتر از اولیاء

^۱ - تبریز از دیدگاه سیاحان خارجی در قرن هفدهم، اکرم بهرامی (دماوندی)، ص ۸۲، اردیبهشت ۲۵۳۶ (۱۳۵۶) - تهران.

^۲ - تبریز از دیدگاه سیاحان خارجی - ص ۸۲/ اولیاء جلد دوم ص ۲۵۳.

چلبی با زبان ترکی و جملات آن آشنا بوده، بخصوص اینکه زبان ترکی ایکه در آذربایجان صحبت می‌شده با زبانی که کتاب «دیوان لغات‌الترک» محمود کاشغری در قرن ۵ هـ ق نوشته شده فرق‌های اساسی داشته است و احتمال آشنایی ابوالعلا با زبان ترکی، بخصوص ترکی آذربایجانی به مراتب کمتر از اولیاء چلبی بوده است و پرسیدن ابوالعلا معری از شاگردش خطیب تبریزی که «این سخنان از چه زبان بود؟» بسیار طبیعی می‌نماید.

در کتاب «تاریخ مسعودی» (نوشته مسعود میرزا ظل السلطان) پسر ارشد ناصرالدین شاه، در شرح طایفه قاجار و ترکان چنین آمده است:

«طایفه قاجار از تراکه نجیب ترک هستند... جمعی از مورخین بر آنند؛ وقتی فیروز ابن یزدجرد ابن بهرام گور، به خوشنواز، سلطان هیاطله که قوم هیاطل که مرکب از جمعی ترکان بودند که اصل آنها را هم برخی از خیره می‌دانند در کنار جیحون از بدخشان تا مرو سکنا داشتند، بلخ و بخارا نیز در تصرف آنها بود... سی هزار هیاطله به تقویت فیروز به ایران آمدند، بعضی مانده برخی مراجعت کردند و جمع کثیری نیز ماندند؛ و این مطلب در عهد قباد پدر انوشیروان بود که به هیاطله پناهنده شده بود مجدداً روی داد باز قومی از هیاطله به ایران آمدند.

فاضل تحریر اعتماد السلطنه محمدحسن خان که مترجم تاریخ اشکانیان است او را سلیقه و عقیده این است که تمام اتراک ایران بخصوص قاجاریه از بقیته‌السنیف اشکانیان ایرانند و سلطنت اشکانیان و محاربات آنها با جمهوری رومی در بطون تواریخ نوشته است...

وقتی چغری بیگ ابن میکائیل ابن سلجوق از لشکر سلطان محمود غزنوی به قونیه خاک روم فرار کرد گروهی همزبان و هم قیافه خود از قوم ترکمان در آن حدود دید به میان آنها در آمده سالها در پناه ایشان زیست چون در عهد سلطان محمود غزنوی نه سلاجقه خروج کرده بودند نه چنگیزخان، که بگوئیم این ترکمان که در خاک روم بودند از آنانند. پس اثبات می کند این مسئله که قبل از خروج سلجوقیان قومی از طایفه نجیب ترک در حدود دیاربکر و البستان از طوایف نجیب ترکمان بوده اند، حالا بقیه هیاطله که در عهد قباد آمده اند یا بقیه اشکانیان که پیش از قباد بوده اند اثبات این دو مسئله خالی از اشکال نیست، خوب است بگذریم و به همین مسئله قناعت کنیم که قبل از خروج سلجوقیان و هجوم مغولان در حدود حلب و دیاربکر جنسی از اتراک وجود داشتند چنانچه صدمات به صلاح الدین ایوب و خدمات به مجاهدین سلیب [صلیب] از این قوم نجیب رسیده در کامل التواریخ و احسن التواریخ مفصلاً نوشته اند.^۱

دکتر جواد هیئت جراح، تورکولوژیست، مدیر مجله «وارلیق» و مؤلف کتابهای بسیار از جمله کتاب با ارزش «تاریخ زبان و لهجه های ترکی» در مورد زبان ترکی مردم آذربایجان چنین نظر می دهد:

«در بررسی کتب زبان و لغت در طول تاریخ هزارساله اخیر حقیقت زیر

روشن می شود:

باستثنای لغت سنگلاخ تمام فرهنگهایی که در ایران نوشته شده «فارسی -

ترکی» است، یعنی برای تعلیم فارسی به ترکها نوشته شده است. . . . مراتب فوق و

^۱ - تاریخ مسعودی، مسعود میرزا ظل السلطان، صص ۴-۵، انتشارات یساولی فرهنگسرا، چاپ اول تابستان

شاهد تاریخی و عینی فراوان دیگر نشان می‌دهد که در طول تاریخ هزارساله ایران هرگز سیاست تشویق و ترغیب یا تعلیم و تحمیل زبان ترکی به مردم در کار نبوده بلکه جریان جدی و قوی و تقریباً مداوم برای اشاعه و نفوذ فارسی در میان مردم ترک زبان وجود داشته... بنابراین زبان فعلی مردم ترک زبان ایران بخصوص در آذربایجان، زبان طبیعی مردمی است که اجدادشان قرنهای متوالی در این سرزمین زندگی کرده و به آن عشق ورزیده‌اند... برای آنکه زبانی به مردم تحمیل شود، لازم است [آن زبان] زبان رسمی دولت بوده و تحت برنامه و طرحهای مشخص کوتاه و درازمدت با استفاده از تمام امکانات و وسائل ارتباط جمعی به مدت طولانی همه مردم را با زبان دولتی آشنا و تعلیم دهند و از هر گونه ارتباط و ابراز وجود با زبان محلی جلوگیری شود چنین زبانی باید... پشتوانه‌ای مانند دین مردم و یا ایدئولوژی قوی حاکم و همه‌پسند داشته باشد... در دوران باصطلاح تحمیل زبان ترکی... هنوز ترکی آذری به شکل زبان واحد شکل یافته امروزی در نیامده بود، بعلاوه هیچوقت زبان رسمی دولت نبوده و از امکانات ناقص و ابتدایی آنروزی دولتها هم برای اشاعه ترکی و تعلیم و تحمیل به مردم استفاده نشده است، بعلاوه وسائل و امکانات آنروزی برای پیاده کردن چنین برنامه فرهنگی سنگین ناکافی بوده است. ضمناً در بررسی زبان مردم شهرها و دهات و ایلات ایران و خصوصاً آذربایجان می‌بینیم نسبت لغات فارسی و عربی، یعنی لغات دخیل در شهرها و مراکز دولتی و فرهنگی بیشتر، و هر چه به داخل دهات و ایلات برویم در زبان و شیوه‌های مردم، لغات دخیل غیر ترکی کمتر و به عبارت دیگر زبان آنها خالص تر است...»^۱

با توجه به واقعیت‌های بیان شده بالا اگر زبان ترکی را تحمیلی فرض کنیم،

^۱ - تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، دکتر جواد هیئت، صص ۲۹۴-۳۹۳، سال ۱۳۶۵ انتشارات توس.

باید زبان مردم شهرهای آذربایجان که باصطلاح در معرض بیشتر تحمیلات بوده- اند باید بیشتر از زبان روستاها و دهات با کلمات و لغات ترکی خالص بیان می- شده، و زبان روستائیان، آغشتگی بیشتری با کلمات فارسی و یا باصطلاح پهلوی می‌داشت. در حالیکه قضیه کاملاً بر عکس است و روستائیان با کلمات خالص و اصیل بیشتر ترکی، منظورشان را بیان می‌کنند و این، نشان‌دهنده بومی بودن زبان ترکی در آذربایجان و دیگر نقاط ترک ایران می‌باشد!

آنچه از تاریخ بر می‌آید در هیچ دورانی از حاکمیت امپراتوری ترک‌ان بر ایران، بخصوص از هزارسال به این طرف، زبان ترکی بر مردم غیر ترک تحمیل نگردیده، بلکه زبان دری که خاستگاه اصلی آن شمال شرقی افغانستان و مناطق تاجیکستان است^۱ نه شیراز و اصفهان، و این زبان را امروز فارسی می‌نامند به وسیله پادشاهان ترک نه تنها بر هم وطنان فارس ما که در آن موقع زبان پهلوی داشتند تحمیل شد بلکه بر خود ترک‌ان نیز تحمیل گردید!

با این حال زبان ترکی چون زبان التصاقی و موزون با ریشه ثابت بود از میدان به در نرفت ولی زبان پهلوی پارسیان که جزء زبانهای تحلیلی و دارای ریشه متغیر بود و در هر منطقه‌ای از ایران به شیوه متفاوت صحبت می‌شد تحت تأثیر زبان وارداتی دری جا خالی کرد و ابتدا در شهرها، بخصوص در شهرهای مرکزی و بزرگ، و سپس در بعضی از روستاهای فارس‌نشین جای خود را به زبان جدید دری داد!

امپراتوران ترک بنا به عادت باقی مانده از زمان سامانیان که قلمرو حکومتشان تاجیکستان و افغانستان امروزی بود به ثناگویان دری صله و هدیه می-

^۱ - روزنامه نوید آذربایجان، سه‌شنبه ۱۳۸۳/۱۲/۲۶ شماره ۳۳۹-۳۳۷ ص ۶، مقاله «تفحصی در زبان فارسی دری یا فارسی متداول امروز» میر هدایت حصاری.

دادند و سبب تقویت آن می‌شدند!

خود فردوسی به وعده یک دینار طلا برای هر بیت شعر از طرف سلطان محمود غزنوی، شصت هزار بیت شاهنامه سرود که مورد پسند سلطان محمود واقع نشد و سلطان غزنوی به جای یک دینار طلا برای هر بیت، یک درهم نقره به فردوسی داد که شاعر از این عمل سلطان رنجیده خاطر گشت و سلطان محمود را به سختی هجو گفت و به بغداد گریخت.^۱

شاعر طوس در دربار بغداد از اینکه مدت زمان طولانی عمر خود را هدر داده و به سرودن افسانه و دروغخانه پرداخته است پشیمان گشته «داستان یوسف و زلیخا را به نظم آورد سپس به طوس برگشت. در این وقت پیری هفتاد و شش ساله بود...»^۲

اینک نمونه‌ای از بخشش‌ها و انعامهای پادشاهان ترک غزنوی به شعرای فارسی گوی از کتاب تاریخ بیهقی:

«- و روز چهارشنبه عید کردند. و تعبیه‌یی فرموده بود امیر، رضی الله عنه [سلطان مسعود غزنوی]، چنانکه بروزگار سلطان ماضی پدرش رحمه الله علیه، دیده بودم، وقتی که اتفاق افتادی که رسولان اعیان و بزرگان عراق و ترکستان بحضرت حاضر بودندی و چون عید کرده بود، امیر از میدان بصفه بزرگ [ایوان] آمد. خوانی نهاده بودند سخت با تکلف، آنجا نشست، و اولیاء و حشم و بزرگان را نشانند. ...» و وزیر و عارض و صاحب دیوان رسالت و ندماء حاضر آمدند. و مطربان سرایی و بیرونی دست بکار بردند و نشاطی برپا شد که گفتمی درین بقعت غم نماند که همه هزیمت شد. و امیر شاعرانی را که بیگانه تر بودند بیست

^۱- تاریخ تمدن، ویل دورانت، چاپ ششم، جلد ۴ ص ۳۴۳.

^۲- همان کتاب، همان صفحه.

هزار درم فرمود، و علوی زینبی را پنجاه هزار درم بر پیلی بخانه او بردند؛ و عنصری را هزار دینار دادند، و مطربان، مسخرگان را سی هزار درم و آن شعرها که خواندند همه در دواوین مثبت است و اگر اینجا نبشتمی دراز شدی که استادان در صفت مجلس و صفت شراب و تهنیت عید و مدح پادشاهان سخن بسیار گفته بودند، و اینجا قصیده‌ایی که داشتم سخت و بغایت نیکو نبشتم که گذشتن [در گذشت و رحلت] سلطان محمود و نشستن محمد و آمدن امیر مسعود از سپاهان، رضی الله عنه و همه احوال در این قصیده بیامده است.^۱

در مورد تغییر یافتن زبان اصلی و بومی مناطق شهری فارس نشین، همین بس که سری به روستاهای اطراف این شهرها زده شود تا معلوم گردد که زبان روستائیان اطراف این شهرها که کمتر تحت تأثیر زبان وارداتی شهرنشینان بوده تا چه اندازه متفاوت از زبان شهرهای بزرگ و مرکزی می‌باشد!

با ۴۰-۵۰ کیلومتر فاصله از اصفهان و طرف غرب و جنوب غربی آن، زبان مردم شهرکرد، سامان، چادگان، فریدن و روستاهای اطراف، بختیاری و ترکی است که متفاوت از فارسی دری اصفهان است.^۲

و با فاصله کمی از شهر ری (تهران) و به طرف شمال، زبان روستائیان اطراف تهران و زبان مردم استان مازندران طبری است و قابل درک برای مردم ری و تهران نیست.^۳ به شرق هم که حرکت کنی چیزی از زبان سمنانی نمی-

^۱- تاریخ بیقهی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ چهارم، ۱۳۸۲، صص ۱۵۵-۱۵۴، نشر مهتاب.

^۲- زبان مردم «شهرکرد» بختیاری و زبان مردم «سامان» و «چادگان» ترکی است و زبان مناطق فریدن ترکی و بختیاری است. یعنی در این مناطق، مردم بیشتر روستاها به ترکی سخن می‌گویند و ساکنین بعضی از روستاها هم به بختیاری تکلم می‌کنند.

^۳- حتی زبان مردم تجریش پیش از آمدن تهرانیها به تجریش و اتصال تهران به تجریش، متفاوت از فارسی بوده است (روزنامه همشهری ۸۳/۶/۲۰ شماره ۳۴۹۶، مصاحبه با دکتر علی اشرف صادقی تحت

فهمی؛ به طرف شمال غرب هم که بروی زبان مردم، گیلکی و تالشی است و قابل فهم برای تهرانیها نیست و این زبانها مخلوطی از بازماندگان زبان کاسپی‌های بومی و دیگر زبانهای مهاجر بعدی است که به مراتب قدیمی‌تر از زبان فارسی دری است.

از طرف غرب هم زبان تات‌نشینهای بوئین زهرا و زبانهای غیر ترکی شمال قزوین زبانی است از بازمانده‌های زبان پهلوی و متفاوت از فارسی دری و غیر قابل درک برای مردم شهر ری و تهران. غرب و جنوب تهران هم که اطراف قزوین، لوشان، منجیل و کرج و شهریار و قم و اراک و ساوه باشد ترک زبانند؛ زبان مردم کرد، لر و بلوچ هم زبانی است متفاوت از فارسی دری!

در سایر شهرهای بزرگ و مرکزی هم وضعیت تقریباً به همین منوال است؛ لاکن مردمی که به زبان ترکی صحبت می‌کنند با صدها، بلکه با هزارها کیلومتر فاصله از هم و در دورافتاده‌ترین روستاها، زبان هم را می‌فهمند و مشکلی در برقراری ارتباط با همدیگر ندارند. مثلاً زبان ترکی شهر تبریز با فاصله چند صد کیلومتری، با زبان یکی از روستاهای دورافتاده دشت مغان تفاوت چندانی حتی در لهجه ندارد، و یا زبان ترکی یکی از روستاهای دورافتاده شهر گنجه در جمهوری آذربایجان با زبان ترکی دورافتاده‌ترین روستای شهر زنجان یا قزوین و به فاصله بیش از هزار کیلومتر آنچنان به هم نزدیک است که تفاوت آنها فقط در لهجه، یعنی در پسوند بعضی از فعلهاست که مشکلی در ریشه فعل ایجاد نمی‌کند و معنی کلمات و جملات تغییر نمی‌یابد.

همه این موارد نشاندهنده بومی بودن زبان ترکی در مناطقی است که این زبان در آن مناطق صحبت می‌شود. حتی ترکان قشقای و پیچاقچی‌های سیرجان و

مردم افشار کرمان که همچون جزیره‌ای در بین فارس زبانان مانده‌اند و از آذربایجان فاصله بسیار دارند در صحبت کردن با مردم تبریز و باکو و دیگر ترکان دچار هیچگونه مشکلی نیستند!

همچنین تفاوت زبانی یک ترک تهرانی با ترک استانبولی ترکیه که یکی در قاره آسیا و دیگری در قاره اروپا قرار دارد هم با فاصله چند هزار کیلومتری آنچنان نیست که زبان همدیگر را نفهمند، منتها باید ساکنین هر دو شهر، زبان ادبی ترکی را بدانند و همزبان تهرانی ما نگویند: «همشهری، سیزین دیدار یزدان بسیار خوشحال اولدوم!».

تحمیل شدن زبان دری بر ایرانیان، از جمله بر ترک زبانان را در شعر نظامی گنجوی نیز آشکارا می‌توان دید. نظامی اثر عاشقانه لیلی و مجنون را می‌خواسته به ترکی بسراید که پیکتی از دربار می‌آید که آنرا به پارسی و تازی به نظم بکشد! ظاهرآ نظامی دیگر نمی‌خواسته لیلی و مجنون را بسراید که به توصیه و صلاح‌دید فرزندش «محمد» اقدام به این کار می‌کند.

در سالهای اخیر اثری به زبان ترکی، به نام «دیوان نظامی گنجوی» که در موزه «خدیویه» مصر نگهداری می‌شود پیدا شده است که بوسیله شاعر و محقق آذربایجانی صدیاری وظیفه (اثر اوغلو) بازنویسی و در سال ۱۳۸۲ در تهران بوسیله انتشارات اندیشه نو به چاپ رسیده است. لاکن در مورد اینکه این اثر مربوط به نظامی گنجوی و یا نظامی قارامانلی است بحثهایی را در میان محققین آذربایجانی پدید آورده است؛ ولی اثر، در موزه خدیویه مصر زیر نام: «دیوان نظامی» تألیف المولی نظام الدین ابی محمد جمال الدین یوسف بن مؤید

^۱ - مقدمه لیلی و مجنون در خسته نظامی، وحید دستگردی - چاپ امیر کبیر / سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی ... ص ۱۷۵.

الکنجوی الاویسی المتوفی سنه ۵۹۷ اوله یا أشرف البریه یا سید الوری الخ «بقلم تعلیق» بخط بیر أحمد بن اسکندر تم تحریره فی سنه ۹۲۳ و هو باللغه التركیه» نگهداری می‌شود که در حقیقت مشخصات نظامی گنجوی معروف، شاعر قرن ششم و آفریننده اثر لیلی و مجنون و هفت پیکر را می‌رساند. از قدیم الایام و از زمان حاکمیت مسلمانان بر ایران، زبان رسمی و مکتوب ایرانیان و زبان علم و دین، فلسفه و ریاضیات و دیگر علوم، عربی شده بود؛ از زمان سامانیان علاوه بر زبان رسمی عربی، زبان دری هم به عنوان زبان شعر و زبانی که درباریان هنگام بزم و شادمانی از آن استفاده می‌کردند و شعرا پادشاهان را به این زبان تعریف و تمجید می‌کردند در کنار زبان عربی مورد استفاده قرار گرفت.

استفاده از زبان دری در دربار پادشاهان سبب شد که، شعرای شهرهای مختلف که خود زبان دیگر داشتند به دری شعر گویند و از طرف دربار مورد حمایت و تشویق قرار گیرند.^۱

در ادامه همین تشویقها و صله دادن‌ها ابتدا زبان شعرا و نزدیکان به دربار، سپس در طول چندین قرن زبان پهلوی مردم شهرهای بزرگ و مرکزی ایران به دری تبدیل گردید. زبان پهلوی مردم شیراز و استانهای همجوار حتی در قرن هفتم و هشتم هم از بین نرفته بود چنانکه سعدی شیرازی علاوه بر کتابهای گلستان و بوستان که به دری است دیوانی نیز به زبان اصلی و بومی مردم شیراز دارد که «فهلویات» (پهلوی) نام دارد. حافظ نیز علاوه بر دیوان فارسی (دری) ابیاتی هم به پهلوی سروده است.^۲

^۱ - زبان فارسی در آذربایجان، موقوفات دکتر محمود افشار، ص ۵۰۱.

^۲ - روزنامه همشهری، یکشنبه ۱۳۷۸/۸/۱۶ شماره ۱۹۷۲.

حتی شعرای ترک که زبان مادریشان ترکی بود و فارسی را هم خوب نمی-دانستند به فارسی (دری) شعر می‌سرودند!

نمونه‌ای از این شاعران قطران تبریزی است که در قرن پنجم هجری به فارسی (دری) شعر سروده است.

ناصر خسرو قبادیانی در سفرنامه خود در مورد خوب فارسی (دری) ندانستن قطران می‌نویسد:

«در تبریز قطران نام شاعری را دیدم. شعری نیک می‌گفت، اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست. پیش من آمد، دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من پرسید، با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من خواند.»^۱

پروفسور دکتر غلامحسین بیگدلی محقق آذربایجانی و اولین منتشر کننده فرهنگ فارسی-ترکی «صحاح العجم» هندو شاه نخجوانی مربوط به قرن هفتم هجری در ایران، در مورد اشعار فارسی قطران تبریزی در مجله «وارلیق» می‌نویسد: «قطران یارادیجیلینیندا تورک دیلی نین افاده لرینه و عنصر لرینه راست گلیریک، حتی بیز گمان ائدیریک کی، قطرانین تورک دیلینده ده اثری اولموشدور، متنها هله لیک الیمیزه گلیب چیخما میشدیر...»^۲

ترجمه‌ی متن کامل مقاله پروفسور دکتر غلامحسین بیگدلی چنین است: «در آثار قطران به عناصر و ساختار زبان ترکی بر می‌خوریم، حتی ما چنین گمان می-کنیم که قطران اثری هم به ترکی داشته است ممتهها هنوز به دست ما نرسیده است

^۱ - زبان فارسی در آذربایجان... ص ۳۸۴ - سفرنامه ص ۷، به کوشش دکتر نادر وزین پور.

^۲ - مجله ماهانه ادبی-فرهنگی، «وارلیق» ص ۳۰، سال هفتم شماره ۷ و ۸ سال ۱۳۶۴ به مدیریت دکتر جواد هیث.

و شاید روزی شاهد این آثار باشیم. این اندیشه از آنجا ناشی می‌شود که طرز تفکر و ساختار جملات و متون و ضرب‌المثل‌هایی که وی در اثر خود آورده، همه و همه نشأت گرفته از زبان و فرهنگ، فولکلور و ضرب‌المثل‌های مردم آذربایجان و بلکه عین خود آنهاست. در بعضی موارد شاعر بدون در نظر گرفتن ساختار و قواعد دستور زبان فارسی عین مطالب را از ترکی به فارسی ترجمه کرده و به صورت نظم در آورده است. شاعر در عین حالیکه به زبان فارسی شعر سروده لکن از کلمات ترکی در شعر خود استفاده کافی برده است.

جالب است که قطران زمانی که با کمبود لغات و کلمات فارسی مواجه شده به زبان مادری خود پناه برده و عین کلمات زبان مادری خود را در ساختن قافیه‌ها به کار گرفته است. ما نمونه‌هایی از این نوع مصراع ارائه می‌دهیم:

ز بد خواهان او ناید سعادت

چوا زنی خون و از پولاد چوپو (ص ۳۵۷)

بو نصر سعد مهدی کز نصرت است و سعد

بر خاتمش نگینه و بر مرکبش جناغ (ص ۱۹۱)

سئوال سائل خوشترش از نوای سرود

چنانکه قصه زائر ز ساغر و بکماز (ص ۱۸۵)

آب است جود او و دل دوست چون خوید

نار است خشم او و تن خصم خشک تاغ (ص ۱۹۱)

چو بر بالای میمون او برزم اندر نهد یون او

بود فرخ فریدون او عدو ضحاک بد اختر (ص ۱۰۶)

در باغ و راغ میر چمان، ماه جاودان
تا جای سرو باغ بود، جای رنگ داغ (ص ۱۹۱)

نرگس بیاد سوسن و شمشاد در فکند
دینار گون نبید به کافور گون ایاغ... (ص ۱۹۰)

در این ابیات کلمات «جوال»، «چوپو» (یاللی)، «جناغ»، «بکمز»، «تاغ»، «یون»، «داغ» و «ایاغ» همه به ترکی است.

در مثالهایی که آورده شد به علت اینکه پیدا کردن قافیه بر روی حرف «غ» در عربی و فارسی سخت است شاعر از کلمات زبان مادری استفاده کرده و قافیه‌ها را ساخته است. نمونه‌هایی از این قبیل در دیوان قطران فراوان است.

اساساً قطران در زبان مادری [ترکی] اندیشیده، سپس محتویات ذهنی خود را با اسلوب و ساختار زبان مادری به فارسی ترجمه کرده به نظم در آورده است. تمام افکار و اندیشه، طرز بیان، ساختار جملات، مبتدی، خبر و خصوصیات دیگر جملات، از آن جمله امثال و حکم نیاکان، همه و همه نشان از خصوصیات زبانی و طرز تفکر مردم آذربایجان دارد. از این جهت به مواردی چند از دیوان قطران دقت کنیم:

شاد باشد هر که سوی داوران تنها رود (ص ۷۲)
(تک باشینا قاضی یانینا گئندن شاد قاییدار)

در خواندم ز بام و برون راندم ز در (ص ۱۳۱)
(دامدان چاغیریب قاپی دان قووار)

چنین نوروز بگذاری هزاران (ص ۲۳۸)

(مین بئله بایراملار گۆره سن)

[در حالیکه در فارسی «صد سال به این سالها» می گویند]

به خرمی بگذاری هزار عید چنین (ص ۲۹۵)

(شنلیکله مین بئله بایراملار کنچیره سن)

بود همیشه گذرگاه جبل بر چنبر (ص ۲۷۷)

(ایپ گلیب همیشه دوغاناقدان کنچر)

هم به چنبر گذرد گرچه دراز دست رسن (ص ۲۸۹)

(ایپ نه قدر اوزون اولسادا یئنه ده گلیب دوغاناقدان کنچه جکدیر...)

ضرب‌المثلهایی این چنینی در دیوان قطران بسیارند. از طرف دیگر، در دیوان قطران مصراع‌هایی است که اگر کسی زبان ترکی را نداند و طرز تفکر در زبان و فرهنگ ترکی برایش ناآشنا باشد، فهمیدن و دریافتن مفهوم ایات قطران برایش بسیار دشوار خواهد بود.

به عنوان مثال:

چو من سوی هوا پویم شود پایم به سان پر (ص ۱۷۳)

(من هاوایا یوکسلسم آیاغیم قاناد آچار)

در این مصرع مفهوم «آیاغیم قاناد اولار» [پایم مثل پر می شود] در فارسی

کاربردی ندارد و مخصوص زبان ترکی است. در زبان فارسی برای تفهیم چنین

تفکری از جمله «مثل مرغ پر در می آورم» استفاده می شود...^۱

^۱ - ترجمه مقاله ترکی پروفیسور غلامحسین بیگدلی، مجله «وارلیق» صص ۳۷-۳۰- سال هفتم شماره ۸-۷

160 ترکان و بررسی تاریخ، زبان و هویت آنها در
ایران

در آثار «ترکان پارسی گوی» دیگر چون نظامی گنجوی، خاقانی شروانی،

مولوی قونوی (بلخی)، صائب تبریزی و دیگران هم به این قبیل موارد بر می-

خوریم!

فارسی دری، زبان مهاجر یا بومی در ایران؟

کسانی که می‌گویند فارسی دری ادامهٔ زبان پهلوی است که در زمان ساسانیان در مناطق فارس متداول بود راهی کاملاً خطا می‌پیمایند و این گفته‌ها را بدون پایه و برهان علمی و تنها از سر تعصب بر زبان می‌آورند که بر مردم فارس زبان گفته باشند زبان آنها با آمدن زبان بیگانه دری از میدان بدر نرفته و بر حیات خود ادامه داده است!

اگر زبان دری ادامهٔ زبان پهلوی یا فهلوی مردم شیراز و دیگر شهرهای استان فارس بوده، چرا سعدی شیرازی در قرن هفتم هجری همزمان با زبان دری، به فهلوی یا پهلوی که صدها سال هم تحت تأثیر زبان دری بوده شعر سروده است؟

اگر ما می‌گوئیم زبان ترکی امروز آذربایجان ادامهٔ زبان ترکی هزار سال پیش و در تداوم زبان کتاب «**دده قورقود**» است غیرممکن است استاد شهریار در کنار اثر معروف «**حیدربابایه سلام**» که به زبان ترکی امروز است به زبان هزار سال پیش ترکی، یعنی به زبان دده قورقود هم منظومه‌ای بسراید و دیوانی به این زبان داشته باشد! اما استاد شهریار علاوه بر زبان ترکی، به زبان فارسی که زبان جداگانه و متفاوت از ترکی است نیز شعری سروده و دیوانی تنظیم کرده

است، همانطوریکه سعدی شیرازی هم به دو زبان جداگانه فارسی دری (زبان مرسوم دربار)، و پهلوی (زبان بومی و اصلی مردم فارس) دیوان تنظیم کرده است! اگر فارسی دری در تداوم زبان پهلوی بود. چرا تا قرن هفتم هجری حتی یک بیت شعر در منطقه استان فارس که مسکن اصلی فارس زبانان است به فارسی دری سروده نشده است و یک سطر نثر، به زبان دری تا قرن هفتم هجری در این مناطق نوشته نشده است؟! درحالیکه در مناطق دیگر بخصوص مناطقی که سلاطین، مراکز حکومتی خود را در آن قرار داده بودند آثار فراوان به زبان دری (فارسی) می‌بینیم؛ مثل مناطق تاجیکستان و افغانستان که مرکز حکومت‌های سامانی و غزنوی بوده و عراق عجم (مناطق مرکزی ایران چون شهر ری، قم، کاشان، اراک، اصفهان) که مرکز حکومت سلجوقیان بوده است!

حتی خود ناسیونالیست‌های افراطی هم به دری (فارسی) زبان نبودن مردم مناطق فارس و سروده نشدن حتی یک بیت شعر به این زبان تا قرن هفتم هجری در این مناطق اعتراف دارند!

«اکثر شعرایی که به فارسی شعر گفته‌اند این زبان را در محیط مدرسه آموخته‌اند حتی سخن‌پردازی چون سعدی که در محیط خانوادگی به زبان محلی صحبت می‌کرد، فارسی را در محضر استاد فرا گرفته است.»^۱

«سلجوقیان... نقش... در ترویج زبان فارسی در ایران، به ویژه پشته غربی داشتند. اتابکان در حمایت از اهل ادب، کوشش قابل ملاحظه‌ای به خرج داده‌اند. سده‌های پنجم و ششم هجری دوره شکوفایی نظم و نثر دری... در اغلب

^۱ - زبان فارسی در آذربایجان، گردآوری ایرج افشار، ص ۳۸۶- بدیع الزمان فروزانفر «سخن و سخنوران»

سرزمینهای غربی است کما اینکه: «از آغاز زبان دری تا روزگار سعدی در ظرف این شش قرن از دهات کوچک یا شهرهای بزرگ . . . گویندگانی کوچک یا بزرگ . . . و برخی شاعران دیگر برخاسته‌اند و آثاری خوب یا بد از آنها بر جای مانده است، اما تاریخ ادبیات ما از فارس که متاع خاص و مختص آن شعر و شاعر است حتی اسم یک شاعر را ضبط نکرده است و تا جایی که من به یاد دارم یک بیت شعر خواندنی به عنوان محصول این محیط در ظرف این ششصد سال، نگاه نداشته است . . .»^۱

با اسناد و مدارکی که در دست است آشکار می‌گردد سلاطین و پادشاهان در هر جا مستقر می‌شدند افرادی از آن مناطق برای راهیابی به دربار، زبان دری (فارسی) را که زبان مرسوم شعر دربار شده بود یاد می‌گرفتند و به سرودن شعر در شأن و شوکت سلاطین، نوشتن تاریخ فتوحات آنها، و دریافت انعام از دربار می‌پرداختند!

به زبان دیگر باید گفت، سلاطین به هر کجا می‌رفتند این زبان مهاجر را همراه خود به آنجاها می‌بردند، همانطوریکه زبان عربی را هم به عنوان زبان علم همراه خود داشتند!

لذا فرضیه اینکه زبان دری ادامه زبان پهلوی فارسیان است، فرضیه نادرست و غیرعلمی است و دری و یا فارسی دری زبانی است متفاوت از پهلوی و متعلق به تاجیکها و افغانها که به وسیله سلاطین ترک وارد ایران و سایر مناطق تحت حاکمیت آنان از جمله هندوستان و پاکستان و حتی ترکیه عثمانی شده است؛ لکن زبان ترکی و بعضی از زبانهای دیگر در مقابل آن مقاومت نشان داده و بر حیات خود ادامه داده‌اند ولی زبان پهلوی پارسیان نتوانسته در مقابل آن ایستادگی

^۱ - زبان فارسی در آذربایجان. . . ص ۳۸۵ - دکتر مهدی حمیدی، بحثی درباره سعدی، کنگره جهانی سعدی و حافظ شماره ۴۷، ص ۷۰ و ۷۱.

کند و در داخل آن مستحیل شده و از بین رفته است که آثار آن هنوز هم در بعضی شهرها و روستاهای دورافتاده مناطق فارس نشین باقی مانده است. اگر زبان فارسی دری ادامهٔ زبان پهلوی ساسانی می‌بود، فارسی زبانان و فارسی دانان امروز نباید زحمت زیادی در خواندن و فهمیدن معنا و مفهوم زبان پهلوی دوران ساسانی و بعد آن داشته باشند، همچنانکه ترک زبانان آذربایجانی و ترکیه‌ای در خواندن و فهمیدن زبان کتاب «**دده قورقود**» که مربوط به هزار تا هزار و دوست سال پیش است و ترکی امروز آذربایجان و ترکیه، ادامهٔ این زبان است؛ با مشکل زیادی روبرو نیستند و معنی و مفهوم کتاب برای آنها کاملاً آشکار است. در صورتیکه هیچکدام از ایرانیان فارس زبان نمی‌توانند از متن چند سطر زبان پهلوی که حتی بعد از اسلام نوشته شده، مثل کتیبه پهلوی «اقلید» در جنوب آباد، کتیبه «تخت طاووس» در استخر فارس و یا متن‌های پهلوی که در سده‌های سوم و چهارم هجری مثل «بندھشن، زادسپهر، روایات پهلوی^۱ و ...» که همزمان با خلق آثار نظم و نثر به زبان دری نوشته شده‌اند چیزی سر در بیاورند. در حالی که آثار نوشته شده در همین سده یعنی در قرن سوم و چهارم هجری به زبان دری، اکنون نیز به راحتی از طرف هر فرد ایرانی فارس زبان و غیرفارس زبان آشنا به فارسی (دری) قابل خواندن و مفهوم است و تفاوت آنچنانی با زبان فارسی امروز ندارد! چنانکه خواندن و درک مفاهیم شعر دری (فارسی) حنظلهٔ بادغیسی اولین شاعر دری گوی قرن سوم هجری برای هیچیک از ایرانیهای امروز مشکلی ایجاد نمی‌کند و اشعار «رودکی» شاعر دوران سامانیان (قرن چهارم هجری) برای همهٔ فارسی دانان به راحتی قابل درک است. حنظلهٔ بادغیسی اهل بادغیس از شهرهای

^۱ - مراجعه شود به کتاب «زبان پهلوی - ادبیات و دستور» ژاله آموزگار - احمد تفضلی، صص ۲۳-۳۲، انتشارات معین چاپ سوم، ۱۳۸۰، تهران.

شمال شرقی افغانستان است:

مہتری گر به گام شیر در است شو خطر کن ز گام شیر بجوی
یا بزرگی و عزّ و مکنت و جاه یا چو مردانت مرگ رویاروی
دو بیت بالا اولین شعر فارسی دری و از حنظلہ بادغیسی است.

شعری هم از رودکی شاعر قرن چهارم هجری:

بوی جوی موئین آید همی یاد یار مهربان آید همی
ریگ آمو و درشت راه او زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست خنگ ما را تا میان آید همی
ای بخارا شاد باش و شاد زی میر نزد میهمان آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی
میر سرو است و بخارا بوستان سرو سوی بوستان آید همی^۱

متنی هم به نثر معمول "دری" در قرن چهارم هجری، بر گزیده‌ای از متون تاریخ بلعمی تألیف ابوعلی محمد بن محمد بلعمی که خود ترجمه تاریخ طبری است.

تاریخ بلعمی در سال ۳۵۲ هـ. ق از متن عربی تاریخ طبری که توسط محمد بن جریر طبری و حدود صد سال پیش از آن تألیف شده بود به فارسی دری ترجمه گردید. تاریخ بلعمی اولین و قدیمی‌ترین اثر تاریخی به زبان فارسی دری است.^۲

«سپاس و آفرین مرخدای کامران و کامکار و آفریننده زمین و آسمان را و آنکش نه همتا و نه انباز و نه دستور و نه زن و نه فرزند. همیشه بود و همیشه باشد»

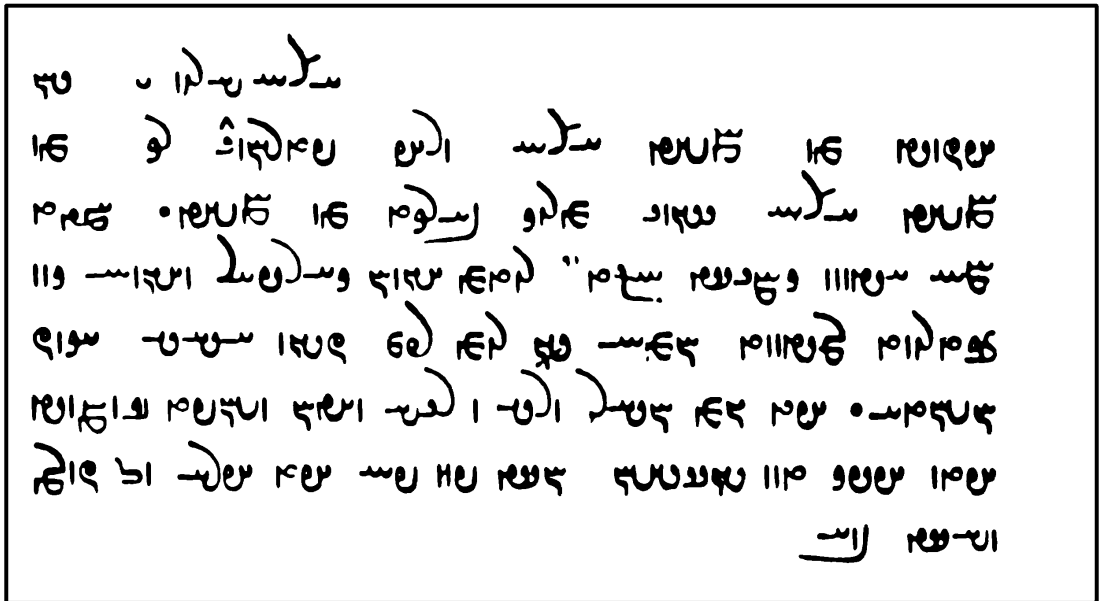
^۱ - تمدن باستانی و فرهنگ زمان سامانیان، مجموعه مقالات، وزارت فرهنگ جمهوری تاجیکستان [شهر] دوشنبه، انتشارات مزدینا - ص ۱۴۸ - سال ۱۹۹۹ میلادی.

^۲ - گزیده تاریخ بلعمی، به انتخاب و شرح دکتر رضا انزابی نژاد، ص ۱۳، مؤسسه انتشارات امیر کبیر تهران - ۱۳۷۳.

و بر هستی او نشان آفرینش پیداست آسمان و زمین و شب و روز و آنچه بدو اندر
است... و ما خواستیم که تاریخ روزگار عالم اندر آنچه هر کسی گفته است، از
اهل نجوم و از اهل هر گروهی که تاریخ گفته‌اند، از گبر و ترسا و جهود و
مسلمان، هر گروهی آنچه گفته‌اند، یاد کنیم اندرین کتاب به توفیق ایزد عزوجل
از روزگار آدم تا گاه رستخیز چند بود؛ و این اندر کتاب پسر جریر نیافتیم، و باز
نمودیم، تا هر که اندر وی نگردد، زود اندر یابد، و بر وی آسان شود، انشاء الله
تعالی و حده العزیز.^۱

اینک متنی به زبان پهلوی مربوط به قرن چهارم هجری، یعنی همان زمانی
که حنظله بادغیسی اولین شعر فارسی دری را صد سال پیش از آن سروده بود و
رودکی در دربار سامانیان به فارسی دری شعر می‌سرایید و ابوعلی محمدبن محمد
بلعمی تاریخ طبری را به فارسی دری ترجمه می‌کرد!

متنی دیگر به زبان پهلوی از یادگار زریران و تلفظ آن به لاتین و فارسی، و ترجمه آن به فارسی و تعمق در تئوری کسانی که ادعا دارند زبان فارسی - دری ادامه زبان پهلوی است؟!



تلفظ متن اصلی، به لاتین:

Halā šarwan īgyān abzūd – it kē amwašt

Halā wirāz fatarōwad tō kē amwašt

Halā sēne- murwag bārag- it kē amwašt

Ka-t hamē ēdōn kāmešt kū- m (?) abāg hyōnān
kārezār kunē nūn ōžad, abgand hē andar im(?) razm,
čiyōn, a-gāh, a-ganĵ mardōm, u- t ēn xwehl wars ud rēš
wādān wišuft ēstēd, u-t abēžag tan asbān xwsat pad pāy,
u-t xāk ō grīw nišast

تلفظ متن اصلی، به فارسی:

هلاشروان ای گیان ابزود- ایت که اموشت

هلا ویراز فتر اوود تو که اموشت

هلاسنه موروگ بارگ - ایت که اموشت

ک - ت همه ادون کامست کو - م (۴) اباگ هیونان کارزار کونه نون اوژد،

ابگنده اندریم (۴)

رزم، چیون، آ - گاه، آ - گنز مردم، او - ت ان خوهل ورس وادان ویشوفت

استد او - ت ابرگ تن اسبان خوست پد پای، او - ت خاک او گریونیشست.

ترجمه متن پهلوی، به فارسی:

هلا شیر افکن ستوده جان! که بر بادت داد؟

هلا گراز پیشتاز! تو را که بر باد داد؟

هلا سیمرخ باره! که بر بادت داد؟

چون تو همی ایدون خواستی که همانا (۴) با هیونان کارزار کنی، اینک

کشته (و)

افکنده باشی در این (۴) رزم، چونان مردم بی (تخت و) گاه (و) بی گنج، و

این موی و ریش تابدار تو را بادها آشفته است، و تن پاکیزه تو را اسبان به پای

لگد کوب کردند، و خاک بر تن تو نشسته است.^۱

نمونه‌ای که از زبان پهلوی داده شد در صورتیکه ترجمه نشود آیا قابل فهم

برای هموطنان فارس زبان می‌باشد؟ تازه ترجمه فارسی متن پهلوی که توسط

مترجم تلاش شده به تلفظ متن اصلی نزدیک باشد، باز به راحتی قابل درک

نیست!

حال آنکه نمونه‌ای که از فارسی دری داده شد و مربوط به قرن سوم و

^۱ - «فرهنگ»، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه) کتاب سیزدهم زمستان ۱۳۷۱ صص ۲۰۸-۲۰۷. (متن پهلوی بالا و تلفظ به لاتین و ترجمه آن به فارسی، از کتاب یاد شده گرفته شده است، تنها تلفظ متن پهلوی به فارسی از طرف مؤلف به آن افزوده شده است.)

چهارم هجری و زمان حکومت سامانیان است و در مناطق تاجیکستان و افغانستان امروزی متداول بود و هم عصر با زبان پهلوی مردم مناطق فارس می‌باشد، کاملاً مفهوم است و تنها فرقی که با فارسی امروز دارد کلمات کمتر بکار برده شده عربی در آن است.

حال به ابیاتی دیگر به زبان پهلوی در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم (۶۰۳-۵۹۹ ه. ق) که در کتاب تاریخی "راحه الصدور و آیه السرور" محمد راوندی که تاریخ آل سلجوق را در پایان حکومت سلجوقیان به فارسی دری نوشته است و ابیاتی را هم به پهلوی در این کتاب تاریخی آورده است دقت کنیم: «... در عراق و خوراسان کس به خرّمی نرسید و لب کس تمام نخندید تا حقّ عزّ و علا بر تخت او خداوند عالم سلطان بنی آدم سلیمان‌شاه بن قلیج ارسلان را بنشانند و... این دولت تا قیامت بماناد بمحمد و آله، علاء الدوله این بیت به سلطان سلیمان [سلیمان] نبشت، فهلویّه [:]»

بواد اروند کوه اج یا بنشی اروندا روند بی واداید و شی^۱

و پسرانش امیر سید مجدالدین همایون و امیر سید فخرالدین خسرو شاه که در این حالت رئیس و پیشواست و جوانمرد مطلق او را توان خواندن چه هم آئین ریاست دارد و هم رسم سیاست داند، روزگارش به مراسم پادشاهی آراسته بود، چون تلاطم امواج فتنه در عراق افتاد او را چشم زخمی برسید و بغدر جمعی در بند افتاد از قلعه سرجهان بفرستاد این وصف الحال بزبان فهلوی، فهلویّه [:]»

خویش و بیبانه و ازاد و بنده و اتکشان و اتها کیایی بتنده

^۱ - راحة الصدور... محمد راوندی، تصحیح محمد اقبال صص ۴۶-۴۵، چاپ دوم ۱۳۶۳. لازم به توضیح است که محمد اقبال مصحح کتاب راوندی در توضیح ابیات پهلوی فوق نوشته است «معنی این فهلویّه هیچ معلوم نشد، چنانکه در متن اصلی است به عینه همانطور اینجا نقل کرده می‌شود.»

او جمن خونشان باهت سمشیر وز بتنگی دریم اسبر بونده
 اژان رو واکه بو رویم مانم نه اچ خویشان نه اچ بیانه آنم
 کی نواکز باین بیانه بومان داله زیونده مانم ما نمانم»^۱

بیت‌هائیکه به زبان پهلوی یا فهلوی در میان زبان دری، نوشته الراوندی آورده شد در زمانی نوشته شده است که زبان دری بیش از سیصد سال پیش از آن از افغانستان وارد مناطق مختلف ایران بخصوص مناطق فارس زبان شده و زبان پهلوی فارس زبانان را هم تحت تأثیر خود قرار داده بوده است، با اینحال پهلوی بالا باز قابل فهم برای فارس زبانان امروز ایران نیست!

ناصر ناطق که افکار ناسیونالیستی افراطی وی بر همه آشکار است و برای از میان برداشتن زبان ترکی در آذربایجان و دیگر مناطق ترک ایران پیشنهادی خاص خود را دارد. در کتاب «درباره زبان آذربایجان» اعتراف می‌کند که زبان پهلوی، زبان ایرانیان دوره ساسانی بود که در دوره اسلامی منسوخ شده است. وی در ارتباط با همین موضوع می‌گوید: «... اگر در دوره ساسانی زبانهای سغدی و خوارزمی،... پهلوی، سگزی در قسمتهای مختلف ایران رواج داشت، در دوران اسلامی این زبانها به تدریج منسوخ شد و زبان فارسی امروزی برای کتابت و محاوره جای زبانهای باستانی را گرفت. به نحوی که از زبان سغدی جز چند لهجه فرعی به نام یغنوبی و غیره در پامیر و از زبان خوارزمی جز مقداری نوشته و خاطره و نامهای ماهها در کتاب بیرونی، و از زبان پهلوی جز چند لهجه فرعی در غرب ایران و مقداری نوشته چیزی باقی نمانده است. ولی گسترش زبان فارسی به عنوان زبان شعر و ادب در دوران اسلامی واقعاً عجیب بوده...»^۲

^۱ - همان کتاب، همان صفحه.

^۲ - «درباره زبان آذربایجان» ناصر ناطق، ص ۶ سال ۱۳۵۸.

دکتر ناتل خانلری هم در کتاب «زبان شناسی و زبان فارسی» می‌نویسد:

«مردم شیراز در قرن هفتم و هشتم هجری به زبان محلی شیرازی سخن می‌گفته‌اند. اما سعدی و حافظ آثار گرانبهای خود را به آن لهجه نوشته‌اند. نمونه لهجه شیرازی سعدی بیتی است در گلستان و مصراع‌هایی در یکی از قصاید مَلَمَع او. در دیوان حافظ نیز غزل مَلَمَعی هست که چند مصراع به لهجه شیرازی است، این سخنوران بی‌شبهه در خانه و بازار به همان لهجه گفتگو می‌کرده‌اند. اما زبان شاعری و نویسندگی ایشان فارسی دری بوده است.»^۱

در حقیقت دکتر پرویز ناتل خانلری زبان پهلوی شیرازی‌ها را که به تدریج در حال از بین رفتن بوده و در گذشته نیز بدان زبان نوشته و می‌خواندند و در زمان سعدی و حافظ، طی صدها سال تحت تأثیر زبان عربی و دری هم بوده «لهجه شیرازی» می‌نامد!

دکتر عبدالحسین زرین کوب در مورد از بین رفتن زبان پهلوی پارسیان می‌نویسد:

«به هر حال از وقتی حکومت ایران به دست تازیان افتاد زبان ایران نیز زیون تازیان گشت. دیگر نه در دستگاه فرمانروایان به کار می‌آمد و نه در کار دین سودی داشت. در نشر و ترویج آن نیز اهمیتی نمی‌رفت و ناچار هر روز از قدر و اهمیت آن می‌کاست.» *زبان پهلوی اندک اندک منحصر به موبدان و بیدینان گشت. کتابهایی نیز اگر نوشته می‌شد به همین زبان بود، اما از بس خط آن دشوار بود اندک اندک نوشتن آن منسوخ گشت...*

از این روی بود که وقتی زبان تازی آواز بر آورد زبانهای ایران یک چند دم

^۱ - «زبان شناسی و زبان فارسی» دکتر پرویز ناتل خانلری، ص ۱۴۶.

در کشیدند...»^۱

دکتر رحمت مصطفوی در کتاب «درباره زبان فارسی» می‌نویسد:
 «ولی یک واقعه خیلی مهم را در این میانه فراموش نکنیم، و آن اینکه در
 این ماجرا، و در این میدانهای جنگ و در این دارالحکومه‌های
 عربی، زبان پهلوی مُرد... زبانها به دنیا می‌آیند، زاد و ولد می‌کنند و می-
 میرند. همین چگونگی مرگ زبان پهلوی و تولد زبان فارسی نمونه دیگر از
 تحولات زبان است.»^۲

ابن ندیم در کتاب «الفهرست» خود با اتکا به عبدالله بن مقفع، دری را زبان
 درباریان و زبان اهل خراسان و مشرق و اهل بلخ... دانسته است.^۳
 ابو عبدالله محمد بن احمد خوارزمی که در سده چهارم هجری می‌زیست در
 کتاب «مفاتیح العلوم» زبان دری را زبان خاص دربار شمرده که «غالب لغات آن
 از میان زبانهای مردم خاور و لغات زبان مردم بلخ بوده است.»^۴
 پروفیسور غلامحسین بیگدلی در مقدمه کتاب «صحاح العجم» مربوط به
 هندوشاه بن سنجر صاحبی نخبجوانی که فرهنگ «فارسی - ترکی» است و در قرن
 ۱۳ میلادی (۷۰۷ ه. ق) در تبریز تألیف شده است می‌نویسد:
 «هندوشاه زبانهای فارسی، ترکی، عربی و پهلوی (فارسی میانه) را خوب

^۱ - دو قرن سکوت، دکتر عبدالحسین زرین کوب، ص ۱۱۲، چاپ دوم سال ۱۳۳۶.

^۲ - درباره زبان فارسی، دکتر رحمت مصطفوی ص ۱۳، مؤسسه عطایی، ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ هجری شمسی)

^۳ - مجله ایران مهر، شماره ۶، دی ماه ۱۳۸۲ ص ۳۳. (خراسان قدیم سرزمینهای داخل افغانستان و خراسان ایران را شامل می‌شد)

^۴ - آذربایجان و اران... عنایت‌اله رضا ص ۱۷۰ / خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن یوسف کاتب، مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیو جم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ص ۱۱۲.

می‌دانسته و آثار متعددی در این زبانها تصنیف کرده است. متأسفانه تاکنون پاره-ای از میراث ادبی وی ناشناخته مانده، از آن جمله فرهنگ گرانبهای «صحاح العجم» یا «تحفه العشاق» را می‌توان نام برد.^۱

پروفسور بیگدلی از آشنایی مؤلف فرهنگ «صحاح العجم» به زبانهای یاد شده سخن به میان می‌آورد و از زبان پهلوی، در کنار زبان عربی، ترکی و فارسی (دری) نام می‌برد، که دلیل بر این است زبان پهلوی زبانی بوده مستقل، مثل زبانهای ترکی، عربی و فارسی دری، و مؤلف صحاح العجم هم با این زبان آشنا بوده و به این زبان هم اثر آفریده است!

اگر زبان پهلوی، مادر زبان فارسی دری به حساب می‌آمد دیگر نیازی نبود از زبان پهلوی، همطراز و برابر با زبان فارسی و موازی با آن نامی برده شود و نام این دو زبان در کنار هم بیاید!

مرحوم سعید نفیسی هم در مورد خاستگاه زبان فارسی دری می‌گوید: «نظم و نثر زبان دری را باید زاده ماورالنهر و دربار سامانیان دانست».^۲

نوراله غیاث نویسنده تاجیکستانی، در مورد حاکمیت زبان دری و غلبه آن بر زبانهای دیگر چون پهلوی، سغدی، و خوارزمی و غیره می‌گوید:

«... اما در آخر قرن هشت [میلادی] و علی‌الخصوص در قرن یازده وضعیت تغییر می‌یابد. پیروزی اسلام در این قسمت ایران زمین بعد کشمکشهای قریب نیم عصره، توسعه دایره استفاده زبان دری تاجیکی و غلبه آن بر زبان پارسی

^۱ - «صحاح العجم» هندو شاه بن سنجر نخجوانی، باهتمام غلامحسین بیگدلی - مرکز نشر دانشگاهی ص ۵، ۱۳۶۱.

^۲ - محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، سعید نفیسی، انتشارات امیر کبیر، ص ۲۴۶، تهران چاپ سوم، ۱۳۲۶.

میانہ با گوئشہای سغدی، پهلوی، خوارزمی و باختری آن، پیدایش خط عربی اساس تاجیکی و از همه مهم - دفاع و پشتیبانی سامانیان از زبان تاجیکی و فراهم ساختن زمینه مناسبی از جانب ایشان برای پیشرفت ادبیات و علم و فرهنگ نو، تدریجاً باز به تغییر محیط زبانی و مقام [موقعیت] زبانها در جمعیت آورد.^۱

میر هدایت حصاری نویسنده و محقق آذربایجانی دربارهٔ چگونگی حضور زبان فارسی دری در ایران می‌نویسد:

«زبان فارسی که امروز در ایران، متداول و حتی به عنوان زبان رسمی در سر تا سر کشور کاربرد دارد، به شهادت تاریخ هیچگونه شباهت و یا رابطه‌ای با فارسی (باصطلاح) باستانی ندارد. زبان پارسی باستان نه به معنی فارسی، بلکه به معنی زبان ساکنان منطقه (پارسوا) باستانی است و ربطی به زبان فارسی متداول امروزی ندارد. زبان فارسی کنونی، اصولاً زبان فارسی زبانان امروزی ایران نبوده، بلکه زبانی بوده بنام «دری» (یا فارسی دری) که در ایالت تخارستان افغانستان و اطراف شهر «بغلان» و بخشی از سرزمین امروزی تاجیکستان، در سرزمینی که امپراتوری «کوشانیان» را تشکیل می‌داد متداول بوده و از آنجا (بطوریکه خواهیم گفت) به مرور زمان و طی قرون و اعصار به ایران آمده و به عنوان زبان ادبی و بنام فارسی دری در سرتاسر ایران گسترش یافته و حتی امروزه نیز از حیطة زبان ادبی بودن فراتر نرفته و به صورت زبان نوشتاری (کتابی) و زبان رسمی و ادبی کشور باقی مانده است. در سال ۱۹۵۱ میلادی در نزدیکی بغلان (افغانستان) در نقطه‌ای موسوم به «سرخ کتل» در ۱۵ کیلومتری شهر «پل خمیری» در اثنای راهسازی، خرابه‌های یک معبد قدیمی پیدا شد و در آنجا چند سنگ نوشته با الفبای یونانی و به زبان محلی یعنی زبان دری (فارسی دری) و تعدادی مجسمه و

^۱ - تمدن باستان و فرهنگ زمان سامانیان، وزارت فرهنگ جمهوری تاجیکستان، ۱۹۹۹ ص ۱۸۹.

مسکوکات با همان خط و زبان بدست آمد. این معبد ظاهراً آتشکده‌ای بوده که در سال ۲۴۰ میلادی در اثر آتش سوزی تخریب شده و از بین رفته... پیدا شدن این سنگ نوشته به زبان دری، نشانگر این است که این زبان، زبان تقریباً رسمی کشور بوده و زبانی بوده که پیشینه طولانی داشته بطوری که در آن عصر از آن درجه از استقلال ادبی و نوشتاری برخوردار بوده که به آن زبان شعر سروده شده و کتیبه نوشته شده است. این، نشان می‌دهد که در حدود ۱۹۰۰ سال پیش (حتی پیشتر از آن) این زبان (فارسی دری) زبان مردم آن محل بوده و ابوریحان بیرونی، البشاری و مقدسی، از آن، به عنوان زبان ولایت تخاری یاد کرده‌اند. در همان زمان، زبان و خط رسمی ساسانیان در ایران «پهلوی» بوده و این بدان معناست که این دو زبان همزمان با هم و با استعداد یکسان در دو محل جریان داشته، بدینسان فرضیه برخی از مورخین مانند رضازاده شفق، سیدحسن تقی‌زاده و اقبال آشتیانی و جز اینها، دایر بر اینکه فارسی دری شکل تحول یافته زبان پهلوی است، ادعای باطلی است^۱.

دکتر تقی وحیدیان کامیاره نیز درباره خاستگاه فارسی دری می‌گوید:

«مسئله خاستگاه فارسی دری یعنی فارسی نو، معمایی است ناگشوده... به نظر من، فارسی دری برخلاف نظر ایرانشناسان ادامه پهلوی ساسانی نمی‌تواند باشد؛ تنها دلیل ایرانشناسان در مورد ادامه پهلوی ساسانی شباهتهای فارسی دری به پهلوی ساسانی است، این استدلال نمی‌تواند درست باشد؛ باید غرض آنها از پهلوی ساسانی روشن باشد که زبان چه دوره‌ای است...»

وجود واج‌های «ژ»، «ز» و «غ» (y) در فارسی دری حاکی از این است که

^۱ - روزنامه «نوید آذربایجان» سه‌شنبه ۲۶/۱۲/۸۲ سال ششم شماره ۳۳۹-۳۳۷ ص ۶ (ویژه‌نامه).

این زبان نمی‌تواند دنباله پهلوی ساسانی باشد.

دلیل دیگری که بسیار مهم است و به تنهایی نظریه ادامه زبان پهلوی بودن زبان دری را رد می‌کند، این است که بنا به گفته مقدسی در احسن التقاسم تمام لهجه‌های خراسان و مشرق [افغانستان و تاجیکستان امروزی] مفهوم است و بهترین زبان بلخی است و زبان اهالی دو مرو... زبان مردم خراسان از دیرباز دری... بوده و اشعاری که در آغاز حکومت اسلامی از مردم این ناحیه نقل می‌کنند مؤید این مطلب است. «گو و خمیر آید- خاتون دروغ گنده»... اینها و نمونه‌های دیگر همه حاکی از آن است که زبان مردم خراسان و مشرق، از دیرباز زبان دری بوده و این زبان فارسی دری، ربطی به پهلوی ساسانی یعنی زبان مردم فارس ندارد. برای اثبات این نظر به اشعاری که سعدی، داعی شیرازی و حافظ به لهجه شیرازی سروده‌اند توجه کنیم:

«پر هفتائله جوانی می‌کند عشق معری تخی بونی چشم روشت»

در معنی این شعر سعدی میان محققان دو نظر وجود دارد. پیر هفتاد ساله جوانی می‌کند- چنانکه عشق قرآن آموز کور را به چشم بینا می‌بینی... بیتی هم از داعی شیرازی که همزمان سعدی است چنین است:

«اشرزی وم نخه بنوان نیاز کم شکر از مصر رساند اشیراز»

یعنی، ای شیرازی به من سخن بنما- که بوسیله من رسانده شود شکر از مصر به شیراز.

و بیتی از حافظ:

«به پی ما جان غرامت بسپریم عزت یک وی روشنی از امدادی»

یعنی: غرامت خواهیم گرفت- بی روشنی از ما دیدی.

این اشعار نشان می‌دهد که لهجه شیرازی با وجود اینکه چند قرن تحت تأثیر زبان فارسی دری، زبان رودکی، فردوسی و... بوده حتی در قرن هفتم و هشتم

هنوز به قدری با فارسی دری متفاوت است که نه تنها برای دیگران بلکه برای خود شیرازیان هم نامفهوم است. اگر زبان دری ادامه پهلوی ساسانی یعنی منطقه فارس می‌بود، می‌بایست بر عکس باشد یعنی لهجه شیرازی و دیگر لهجه‌های فارس، به فارسی دری باشد و لهجه‌های خراسان با آن متفاوت.

از سوی دیگر، اگر فارسی دری ادامه پهلوی ساسانی باشد یعنی پهلوی ساسانی منتهی به فارسی دری شده است. چگونه است آثاری که در اواخر دوره ساسانی و تا قرن ۴ و ۵ دوره اسلامی نوشته شده همه به زبان پهلوی است و با زبان دری متفاوت است. . . حتی به گفته بعضی، زبان پهلوی تا قرن هفتم هم هنوز کاملاً از بین نرفته بوده است. پس زبان دری ادامه پهلوی ساسانی نیست.^۱

^۱ - روزنامه همشهری، یکشنبه، ۱۶ آبان ۱۳۷۸ شماره ۱۹۷۲ مصاحبه با دکتر تقی وحیدیان کامیاره تحت عنوان: «زبان دری ادامه پهلوی ساسانی نیست».

سیمای ترکان در آثار شعرای فارسی گوی و مورخین مشهور

ناسیونالیستهای افراطی، که ایران را فقط متعلق به یک قوم و زبان خاص می‌دانند، تلاش دارند چهره ترکان را مغشوش جلوه داده و آنها را غیر متمدن و ضد سواد و فرهنگ نشان داده و حاکمیت هزار ساله بعد از اسلام آنها بر ایران را حکومت بیگانگان و مخالفان فرهنگ و ادب ایران معرفی کنند!

آنها آثار باقی مانده از ادبیات، فرهنگ و هنر شکوفا در طول این هزار سال را نادیده گرفته بر آن می‌تازند، در حالی که این افراطیون اگر عینک بدبینی متعصبانه را از چشمان خود بردارند و با چشمان عدل و انصاف به قضایا بنگرند در خواهند یافت که راه خطا می‌پیمایند و از حقیقت به دورند.

واقعیت این است که هموطنان فارس زبان ما هر آنچه از آثار غنی شعر و نثر به زبان فارسی دارند و به آن افتخار می‌کنند از زمان حاکمیت هزار ساله ترکان بر ایران دارند و این ترکان بودند که در دربارشان صدها شاعر فارسی گوی تربیت می‌کردند و به تشویق شعراء و نویسندگان از اقصی نقاط کشور می‌پرداختند. ترکان اگر مخالف سواد و فرهنگ بودند در زمان حکومت غزنویان و توسط سلطان محمود غزنوی ۴۵ هزار معلم برای آموزش دادن سواد به مردم، به نقاط مختلف کشور فرستاده نمی‌شدند^۱ و ۴۰۰ شاعر در دربار سلطان محمود غزنوی تربیت نمی‌شدند!^۲

^۱ - تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، دکتر جواد هیئت، ص ۵۴.

^۲ - تاریخ تمدن، ویل دورانت، چاپ ششم جلد ۴ ص ۳۴۳.

شعرایی چون مسعود سعد سلمان، انوری، سنایی، نظامی، خاقانی، خیام، مولوی، سعدی، حافظ و تقریباً همه شعرا و نویسندگان آثار فارسی دری، به جز رودکی و چند شاعر گمنام دیگر، همه در حاکمیت پادشاهان ترک پا به عرصه وجود گذاشته و اثر آفریده‌اند. هموطنان فارس ما از زمان حاکمیت پادشاهان ساسانی و همزبان خود، چیزی جز چند سنگ نوشته و پوست نوشته که ارزش ادبی چندانی ندارند برای ارائه افتخارات ادبی و فرهنگی ندارند!

حتی آثار باقی مانده به زبان دری (فارسی) از زمان حکومت‌های محلی طاهریان، صفاریان و سامانیان که ناسیونالیست‌های افراطی فقط آنها را حاکمان ایرانی و بقیه امپراتوران پر قدرت و هزارساله ترکان ایران را حاکمان بیگانه قلمداد می‌کنند کمتر از دو هزار و صد بیت شعر بوده است. سیروس شمیسا در کتاب «شاهد بازی در ادبیات فارسی» می‌نویسد:

«از دوران طاهریان و صفاریان حدود ۵۸ بیت، و از دوره سامانیان حدود دو هزار بیت شعر بیشتر نمانده است.»^۱

شعرای فارسی زبان و فارسی گوی در تعریف و توصیف از علم دوستی، اسلامخواهی، عدالت پروری، بخشش، بزرگ منشی، مردانگی، قدرت و عظمت پادشاهان و سرداران ترک از هم سبقت می‌گرفتند و بر آن می‌بالیدند!

فردوسی طوسی شاعر مشهور پارسی گوی اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری قمری و سراینده «شاهنامه» در مدح و ستایش از سلطان محمود غزنوی ترک چنین می‌گوید:

یکی گفت کین شاه روم است و هند

ز قنوج تا پیش دریای سند

به ایران به توران ورا بنده‌اند

به رای و به فرمان او زنده‌اند

بیاراست روی زمین را به داد
 پیرداخت از آن تاج، بر سر نهاد
 جهاندار محمود شاه بزرگ
 به آبشخور آرد همی میش و گرگ
 ز کشمیر تا پیش دریای چین
 برو شهریان کنند آفرین
 چو کودک لب از شیر مادر بشت
 ز گهواره محمود گوید نخست. ..
 به بزم اندرون آسمان سخاست
 به رزم اندرون تیز جنگ اژدهاست
 به تن زنده پیل و به جان جبرئیل
 به کف ابر بهمن به دل رود نیل. . .
 جهان بی سر و تاج خسرو مباد
 همیشه بماناد جاوید و شاد
 همیشه تن آباد با تاج و تخت
 ز درد و غم آزاد و پیروز بخت.^۱

مسعود سعد سلمان شاعر قرن ششم (۵۱۵- هـ ق) نیز در مدح سیف الدوله

محمود بن ابراهیم (سلطان غزنوی) می گوید:

ای ترا خوانده صنیع خود امیرالمومنین

همچنین بادا جلالت بر زیادت همچین

^۱ - «تحقیقات ترکی در زبان فارسی کیمیاست» نشریه نوید آذربایجان ۱۴ / تیر / ۱۳۸۴ شماره ۴۲۸، مقاله

علی بابازاده / شاهنامه فردوسی. سروده ابوالقاسم فردوسی، تحت نظر ی. ا. برتلس. ج. ی. صص ۱۹-۱۸.

سیف دولت مر ترا زین بیشتر بودی لقب

عزّ ملت را بر افزون کرد امیرالمومنین^۱

ملک ارسلان (که گهگاه در منابع از او با نام ارسلان شاه یاد می‌شود) پسر سوّم مسعود، احتمالاً فرزند شاهزاده خانم سلجوقی مهد عراق گوهرخاتون بوده است. زیرا مسعود سعد سلمان در دو شعر که در مدح ملک ارسلان سروده، وی را به خاطر داشتن نسب عالی دو گانه که از یکسو به محمود غزنوی و از سوی دیگر به ابوسلیمان چغری بگ داود سلجوقی می‌رسید می‌ستاید. در یکی از این اشعار ابیات زیر را می‌یابیم:

| | |
|---------------------------|-------------------------------------|
| من مایه عدل و مایه جودم | سلطان ملک ارسلان مسعودم |
| خورشید جهانفروز شد رایم | باران زمین نگار شد جودم |
| محمود خصال، رسم و ره دائم | زیرا شرف نژاد محمودم |
| با قوت و قدرت سلیمانم | زیرا ز اصل و نسل داودم ^۲ |

در یکی از قصاید مسعود سعد سلمان که در مدح ارسلان شاه بن مسعود سروده شده می‌بینیم که ترکان سپاه سلطان، به عنوان دلیران و جنگاوران مورد ستایش قرار می‌گیرند. وی در این شعر از آنان چنین یاد می‌کند:

| | |
|-------------------------|------------------------------------|
| چون باد وزان به پیشدستی | چون کوه متین به استواری |
| با طبع مبارزان به رزمی | با حمله یلان کارزاری |
| پیچیده به گرد رایت او | یغمایی و قایی و تتاری ^۳ |

^۱ - تاریخ غزنویان، کلیفورد ادموند باسورث، ترجمه حسن انوشه، ص ۱۰۱ / دیوان مسعود سعد سلطان صص ۴۴۳، ۴۶۰، میرزا محمد قزوینی

^۲ - همان کتاب، ص ۱۱۲ / دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۶۱۱.

^۳ - تاریخ غزنویان، کلیفورد ادموند باسورث، ...، ص ۷۸ / دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۵۲۸.

مسعود سعد قصیده بلند دیگری نیز دارد که در آن، سلطان مسعود بن
ابراهیم و سربازان ترک را می‌ستاید:

ترکان که پشت و بازوی ملکند و روزگار

هستند گاه حمله بزرگان روزگار

گردان سر کشند و دلیران چیره دست

شیران بیشه‌اند و پلنگان کوهسار

در دستشان کمانها مانند ابرها

در زخم تیرهاشان باران تند بار

در چشم نیکخواهان رسته چو تازه گل

در جان بد سگالان رسته چو تیز خار

پولاد را به تیغ بسنبد گاه زخم

خورشید را به تیر بپوشند روز بار

باره برون جهانند از آتشین مصاف

بیلک برون گذارند از آهنین حصار

رحمت برین یلان که به میدان کر و فر

خیزند وقت حمله چو شیران مرغزار

جان بردن عدو را بسته میان بیجان

در پیش شهریار جهاندار کامگار^۱

ظهیرالدین فاریابی نیز در مدح قزل ارسلان می‌سراید:

خلقی ز تو چو پروانه سوختند

^۱ - تاریخ عزنویان، کلیفورد ادموند باسورث، ترجمه حسن انوشه، ص ۷۸.

کس نیست کز حقیقت رویت شان دهد
فریاد من ز طارم گردون گذشت و نیست
امکان آنکه زحمت آن آستان دهد
نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای
تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد
صد قرن بر جهان گذرد تا زمام ملک
اقبال در کف تو صاحب قران دهد^۱

خاقانی شروانی شاعر قرن ششم نیز گوید:

هست آفتاب دولت سلجوقیان به عدل
اکسیر گنج ملک به گوهر نکوتر است

عادل تر خسروان عالم

الاقزل ارسلان ندیدم^۲

شعری از نظامی گنجوی شاعر قرن ششم هجری:

دولت ترکان که بلندی گرفت
مملکت از داد پسندی گرفت
چونکه تو بیدادگری پروری
ترک نه ای هندوی غارتگری^۱

۱- تاریخ تبریز از دوران باستان تا برآمدن مغولان، مجید رضا زاده، نشر اختر ص ۱۵۷ / ظهیرالدین فاریابی (دیوان) صص ۲۲-۲۱.

۲- تاریخ تبریز، مجید رضا زاده، عموزین الدینی، نشر اختر، ص ۱۵۷ در سال ۱۳۸۰ / سخن سخنوران ج ۲، ص ۳۴۴.

شعری هم از سعدی شیرازی شاعر قرن هفتم هجری بشنویم:

که سعدی که گوی بلاغت ربود

در ایام بوبکر بن سعد بود

جوان جوانبخت روشن ضمیر

به دولت جوان و به تدبیر پیر^۲

حافظ شیرازی شاعر قرن هشتم هم در مورد پادشاهان ترک و ترکان گوید:

احمد الله علی معذله السلطان

احمد شیخ اویس حسن ایلخانی

خان بن خان و شهنشاه شهنشاه نژاد

آنکه می زبید اگر جان جهانش خوانی

دیده نا دیده به اقبال تو ایمان آورد

مرحبا ای به چنین لطف خدا ارزانی

ماه اگر بی تو بر آید به دونیمش بزند

دولت احمدی و معجزه سبحانی

جلوه بخت تو دل می برد از شاه و گدا

چشم بد دور که هم جانی و هم جانانی

بر شکن کاکل ترکانه که در طالع توست

بخشش و کوشش خاقانی و چنگیزخانی...

ای نسیم سحری خاک در یار یار

^۱ - دیوان نظامی گنجوی (تورکجه یشی تاپیلان)، ترتیب آندن، صدیار وظیفه (ائل اوغلو) ص ۳۱ قیش - ۱۳۸۱.

^۲ - بوستان سعدی، تصحیح حسین استاد ولی، ص ۲۵ الی ۳۴.

که کند حافظ ازو دیده دل نورانی^۱

عبید زاکانی نیز در مورد پادشاهان ترک گوید:

طلوع کرده ز مشرق طلایه خورشید

چو از بلاد حبش پادشاه ترکستان

سنایی غزنوی نیز گوید:

ز یشرب علم دین خیزد عجب این است

که صاحب همتان آیند ز بنیاد ترکستان

اوحدی مراغه‌ای هم از ترکان چنین یاد می‌کند:

میل ترکان کن که یابی برقرار

نزد ترکان رو که بینی بر دوام

چه ضرورت به ترک تازیدن

پیش شمشیر مرگ بازیدن

شمس‌الدین کاشانی در شاهنامه خود به تاریخ اقوام ترک می‌-

پردازد و تاریخ ترکان را از قول «زبیدار» و داننده ترکان پیر چنین

نقل می‌کند:

زبیدار و داننده ترکان پیر

ز تاریخ دان مردم یادگیر

بپرسید یکسر سخنها به اصل

ز هر جا بدست آمدش فصل فصل

به نزدیک هر میر و هر مهتری

^۱ - دیوان حافظ، نسخه علامه قزوینی و دکتر قاسم غنی، ص ۳۷۲ چاپ سوم، ناشر: ارمغان، سال ۱۳۸۱.

ز ترکان درین باب بُد دفتری^۱

باباطاهر همدانی در سال ۴۴۷ هـ. ق با طغرل بیگ سلجوقی ملاقات داشته و به گفته راوندی «... بابا سر ابریقی شکسته که سالها از آن وضو کرده بود در انگشت داشت بیرون کرد و در انگشت سلطان کرد و گفت: مملکت عالم چنین در دست تو کردم... سلطان پیوست در آن میان تعدیها داشتی و چون مصافی پیش آمدی آن در انگشت کردی»^۲.

اکثر شاعران فارس و فارسی گوی از پادشاهان ترک تمجید و از ترکان به نیکی یاد کرده‌اند.

«در نیمه دوم سده ششم هجری یکی از دولاوران ترکان سلجوقی ... موسوم به ارسلان بن طغرل و معروف به «شاه ارسلان طغرل» در سال ۵۵۵ در عراق و ایران مرکزی بر تخت سلطنت نشست و در سال ۵۷۳ هـ وفات یافت و پس از او فرزندش طغرل بن ارسلان (۵۷۱-۵۹۰) زمام امور را بر دست گرفت. اینان بر عراق عجم [اراک و مناطق مرکزی ایران]، آذربایجان و سویهای آن حکومت می-کردند که به «سلجوقیان عراق» معروفند. حکومت آنان بر این خطه از کشورمان از سال ۵۱۱ هـ الی ۵۹۰ هـ دوام داشته است... این سلاطین دلاور، همگی اهل فضل و ادب بودند و به پرورش شعرای عجم و تربیت آنان شهرت داشتند و شاعران و نویسندگان بزرگ فارسی گوی و فارسی نویس در خدمت آنان به سر می‌بردند و به تعریف و تمجید از بزرگواریها و قهرمانیهای آنان می‌پرداختند.

از جمله ظهیر فاریابی، خاقانی شروانی، ائیر اخسیکتی، نظامی گنجوی،

^۱ - نشریه شمس تبریز، به نقل از مسائل عصر ایلخانان، منوچهر مرتضوی، انتشارات آگاہ، ص ۶۰۵ سال ۱۳۷۰.

^۲ - «راحة الصدور و آیه السرور» محمد راوندی، ص ۹۹، چاپ دوم سال ۱۳۶۳، ناشر علی اکبر علمی.

قوامی رازی، جمال‌الدین و کمال‌الدین اصفهانی و دیگران در خدمت آنان توانستند ادب فارسی را مشحون از ترک ستایی و تمجید از دلاوریهای سرداران

ترک ایرانی بسازند.»

«ارسلان» پدر و «طغرل» پسر، در میان شاعران پر آوازه عصر خود چنان محبوبیتی یافتند، که این شاعران در دیوان‌های خود چکامه‌های چندی به نام آنان ساختند و رواج دادند. از جمله آنان می‌توان به ترکیب بند معروفی از **اثیرالدین اخیسکتی** اشاره کرد که چنین شروع می‌شود:

چرخ یار ارسلان طغرل است

کار، کار ارسلان طغرل است

از در ایجاد تا خط عدم

گیرودار ارسلان طغرل است

هر دلی کز داغ خذلان فارغ است

دوستدار ارسلان طغرل است

چرخ گردان با کمر شمشیر نعش

چتردار ارسلان طغرل است

بارگاه فتح و دیوان ظفر

در جوار ارسلان طغرل است

شعر من سر بر نهم گردون کشید

کاخ‌تیار ارسلان طغرل است.»^۱

کمال‌الدین اصفهانی پسر جمال‌الدین هم، پسر سلطان محمد خوارزمشاه را

^۱ - روزنامه «نوید آذربایجان» شنبه ۸۲/۱۲/۲ شماره ۳۳۵ - ص ۳ / دکتر حسین محمدزاده «چکامه لامیه و

[چنین] مدح گفته است:

«ای در محیط عشقت سرگشته نقطه دل
وی از جمال رویت خوش گشته مرکز گل
زلف تو بر بنا گوش، ثعبان و دست موسی
خال تو در زنخدان هاروت و چاه بابل
دورسته در دندان چون از رخت بتابد
گویی گر ثریا در ماه کرده منزل
ای گرد آستانت بوسه گه سلاطین
وی ماه آستینت قبله گه افاضل...»^۱

**اثیر اخسیکتی در قصیده دیگر برای راهیابی به دربار قزل ارسلان در مدح
وی گوید:**

«ای کمینگاه فلک ابروی تو
آبروی آفتاب از روی تو
جای جانها گوشه شپوش تو
دام دلها حلقه گیسوی تو
کرد خلقی را چو غنچه چشم بند
یک فسون از نرگس جادوی تو...
چون برابر گونه‌ای باشد بجهد
ملک هر دو عالم و یک موی تو
سوی خود می‌خوانیم یک ره بگوی

^۱ - روزنامه نوید آذربایجان، ۲ / اسفند / ۱۳۸۲ شماره ۳۲۵ ص ۳، مقاله دکتر حسین محمدزاده «چکامه»

تا کدامین سوست آخر سوی تو
بر سر کوی غمت برو تا «اثر»^۱
های هوایی می زند بر بوی تو
کم نگرده رونق حسن تو هیچ
گر بیفزاید سگی در کوی تو...!»^۲

سید اشرف (حسن غزنوی) شاعر قرن ششم در سوگ مرگ سلطان
مسعود بن محمد ملک‌شاه سلجوقی چنین مرثیه‌ای را سروده است:
«ای بوده خسروان را همچون پیامبری
پرورده بندگان را همچون برادری
هر دیده از وفات تو گریان چو چشمه‌ای
هر سینه از فراق تو سوزان چو مجمری
از حسرت تو چیست جهان پای در گلی
در ماتم تو کیست فلک خاک بر سری
دی از تو سوز بود به هر جا و مجلسی
و امروز ماتمیست به هر شهر و کشوری
گوهر اگر ز خاک بر آرند ای عجب
در خاک چون نهاد فلک چون تو گوهری
دردا که دهر لشکر عمر تو بر شکست

^۱ - اثر اخسیکتی، سراینده قصیده.

^۲ - راحه‌الصدر، محمد راوندی، ص ۳۲۷/ دیوان اثر اخسیکتی نسخه موزه بریتانیا
(OR.268.FF.7SA-776).

ای بارها شکسته به یک حمله لشکری
 این طرفه کز وفات پسر شد پدر یتیم
 اندر فراق خسرو چون شاه سنجری

شاه فرشته سیرت مسعود در گذشت
 همچون فرشته از سر افلاک بر گذشت.^۱
قصیده‌ای هم از انوری ایوردی در مدح سلطان سنجر سلجوقی:
 «گر دل و دست بحر و کان باشد
 دل و دست خدایگان باشد
 پادشاه جهان که فرمانش
 بر جهان چون قضا روان باشد...
 خسروا بنده را دو سه سال است
 که همی آرزوی آن باشد
 کز ندیمان حضرت ار نشود
 از مقیمان آستان باشد
 بخرش پیش از آنکه بشناسی
 کانگهی رایگان گران باشد
 چه شود گر ترا درین یک بیع
 دست بوسیدنی زیان باشد...
 ملکا مملکت غلام تو باد
 ملک همنام تو بنام تو باد

^۱ - راحه‌الصدور، محمد راوندی، ص ۲۴۷ / دیوان سید اشرف نسخه موزه بریتانیا (or451, f.128a).

ساحت آسمان زمین تو گشت

خواجۀ اختران غلام تو باد

حشمت از حشمت تو محترم است

همه حشمت از احتشام تو باد

اشهب روز و ادهم شب را

پیشه لیسیدن لگام تو باد

گرهی کان قضا بنگشاید

سخره دست اهتمام تو باد...^۱

محمد راوندی نویسنده کتاب تاریخی «راحه الصدور» که خود

شاعر نیز بوده بعد از مرگ سلطان طغرل سوم در سال ۵۹۰ هـ ق در سوگ او چنین شعری را در کتاب «راحه الصدور» آورده است.

«مرا باری درین حالت زبان نیست

دل اندیشه و طبع بیان نیست

چگونه مرثیت گویم شهی را

که مثلش زیر چرخ آسمان نیست

دریغا لطف آن شکل و شمایل

که سروی چون قدش در بوستان نیست

دریغا آن همه سهم و مهابت

که بی او بازو دین را توان نیست

دریغا شخص او کز وی اثر نه

دریغا نام او کز وی نشان نیست

^۱ - راحه الصدور، محمد راوندی، ص ۱۹۸، چاپ دوم سال ۱۳۶۳، ناشر علی اکبر علمی.

کجا شد آن همه مردی که گفتی

سپهر پیر مرد این جوان نیست

دریغا آن چنان چابک سواری

که یکران حیاتش زیر ران نیست

از آن پشت جهانی شد شکسته

که بر روی زمین شاه جهان نیست...^۱

شوونست‌ها برای تحقیر ترکان و سلاطین ترک که قدرت اداره امپراتوری عظیمی از چین تا قلب اروپا را داشتند و این کار میسر نبود مگر به تدبیر و اندیشه و ذکاوت بالا و سیاستمداری دقیق؛ و ادبا، شعرا، فلاسفه و بزرگان علم و اندیشه هزار ساله اخیر ایران مدیون توجه و عنایت آنها بوده در کتاب «زبان فارسی در آذربایجان» می‌نویسند:

«اما فاتحان سلجوقی، حکمرانانی جاهل و بی سواد بودند که قدرت خود را فقط به نیروی بربریت تحصیل کرده و اغلبشان حتی خواندن و نوشتن زبان فارسی را هم بلد نبودند. ابوبکر محمدبن علی ابن سلیمان راوندی در راحه‌الصدور (تاریخ آل سلجوق) می‌نویسد: «... و چون به تاریخ سبع و سبعین خمس مائه، سلطان شهید را (منظورش سلطان طغرل سوم پسر معزالدین ارسلان است). هوس خط افتاد مولانا زین‌العابدین مجدالاسلام استادالملوک و السلاطین محمودابن محمد ابن علی راوندی را که حال دعا گوست تفقد فرموده و او را تشریف استادی ارزانی داشت...» دقت کنید! در این تاریخ تقریباً یکصد و پنجاه سال از حکومت آل سلجوق بر ایران (یا بر قسمتهایی از ایران) می‌گذشت ولی طغرل سوم تازه در

^۱ - راحه‌الصدور، محمد راوندی، ص ۳۷۳، چاپ دوم سال ۱۳۶۳ ناشر علی اکبر علمی.

ششمین سال سلطنتش شروع به یاد گرفتن خط و زبان فارسی کرده بود!^۱

ناسیونالیست‌های افراطی نمی‌خواهند باور کنند تا شروع حاکمیت مستبدانه رضاخان در ایران، زبان فارسی (دری) زبان با اهمیت و مرسوم مکتب‌های ایران نبوده و در مکاتب و حوزه‌های علمی قرون گذشته ایران به زبان عربی تحصیل می‌کردند و علما و دانشمندان استعداد‌های خود را در زبان عربی بروز می‌دادند. دانشمندانی چون زکریای رازی، ابوریحان بیرونی، ابن سینا و بسیاری دیگر، آموخته‌های علمی خود را در رشته‌های مختلف طبیعیات، ریاضیات، طب، فلسفه، نجوم و... به زبان فارسی کسب نکردند و اثرهای علمی خود را هم به زبان فارسی نوشتند!

زبان رسمی حوزه‌های علمی امروز ایران نیز که در حقیقت نماد مراکز علمی قرون گذشته است به عربی است و طلاب حوزه‌های علمیه قم و دیگر مراکز علوم اصلی و پایه را به زبان عربی تحصیل می‌کنند و حتی کتابهای خود را هم بیشتر به عربی می‌نویسند!^۲

بنا به نوشته دکتر رحمت مصطفوی: «در زمانی که ایران مرکز علم دنیا بود، علم ایرانی به زبان عربی تجلی می‌کرد و هیچ وقت در قالب زبان فارسی قرار نگرفت، و به همین جهت زبان فارسی، هر قدر هم زیبا و گسترده و عالی باشد، هیچوقت به درجه «زبان تمدن» نرسید، زبان تمدن آن روز، «زبان تمدن اسلامی» یعنی عربی بود. در نتیجه این وضع اسفناک به وجود آمد که زبان فارسی هیچوقت در سراسر تاریخ، زبان علمی نبوده است و همیشه از علم خالی بوده

^۱ - زبان فارسی در آذربایجان ص ۴۵.

^۲ - علامه طباطبایی تبریزی «تفسیرالمیزان» چند جلدی و مشهور خود را به عربی نوشته است.

است.»^۱

اگر نوشته ناسیونالیستها افراطی درست بود و بر پایه تاریخ واقعی هم استوار بود، حتی اگر سلطان طغرل سوم خواندن و نوشتن فارسی را هم نمی‌دانست ایرادی بر او نبود زیرا در آن دوران زبان فارسی زبان علمی و با اهمیتی به حساب نمی‌آمده است که سلطان سلجوقی از ندانستن آن دچار شرمندگی و مشکل شود، بلکه زبان علم و فلسفه و ریاضیات، نجوم و غیره را به زبان عربی کسب می‌کردند و در دربار هم به ترکی صحبت می‌کردند!

در آن دوران، زبان فارسی بیشتر در مجالس جشن و سرور و جهت تعریف و تمجید از سلاطین به کار گرفته می‌شد. که اغلب به درد شعرا می‌خورد تا با سرودن شعری در شأن و شوکت پادشاهان انعامی از آنها کسب کنند و یا مورخینی با نوشتن تاریخ فتوحات سلاطین ترک به نان و نوایی برسند!

چنانکه خود محمد راوندی نویسنده کتاب یاد شده «راحه‌الصدور» که در خدمت سلطان طغرل سوم بود وقتی طغرل در جنگ با خوارزمشاهیان کشته می‌شود وی پریشان و مضطرب می‌گردد و در کتاب «راحه‌الصدور...» چنین می‌نویسد:

«در آن وقت که من در کلبه انده‌هان و کاشانه غمان و بیت‌الاحزان نشسته بودم سر در کنج عزلت کشیده و تجرد و وحدت برگزیده و فراغت و انزوا اختیار کرده روی در روی ریاضت و قناعت آورده و بعد از واقعه سلطان سعید و جهاندار شهید طغرل بن ارسلان... کس را رتبت و منزلت مخدومی نشناخته و با خود بساخته شبی مادر جهان ردای قیر در سر گرفته بود و چادر سیمایی بر روی

^۱ - درباره زبان فارسی، دکتر رحمت مصطفوی، ص ۲۷، مؤسسه مطبوعاتی عطایی سال (۱۳۵۵).

چرخ دولابی بسته... لعبت حدقه پرتاب کرده بود و لشکر تفکر تاختن آورده چندان تراکم غم برهم آمده که روح مجروح بیم بود که از عالم طبیعت غایب شود... حواس خمسه از کار بسته و اعضای بسته از پرگار بیفتاده گاهی با خود می‌گفتم بی‌مخدومی و ممدوحی کریمی باغ دانش بی‌بر و مهمل و معطل ماند و بی‌صلات جسیم از شیخون فقر ایمن نتوانم بود و من که خدمت چنان پادشاهان جهاندار و بزرگان نامدار کرده باشم با خسیسان ناکس و دونان بی‌هوس چگونه در سازم... و گاهی می‌اندیشیدم که کاشکی ماهی از برج سلاطین یا پادشاهی از پادشاهان روی زمین سلجوقی نژاد ظاهر شدی که دل بر خدمت او مطمئن بودی...»¹

با این حال، ببینیم در کتاب تاریخی «راحه‌الصدور»، محمدبن سلیمان راوندی درباره ادعای ناسیونالیست‌های افراطی مبنی بر اینکه طغرل سوم تا سال ششم سلطنت خود بیسواد بوده و در این سال شروع به یادگیری خواندن و نوشتن کرده، هر چند که این سواد در مورد زبان کم‌اهمیت فارسی در آن دوران باشد چه نوشته است؟!

کتاب تاریخی یاد شده که نام کامل آن «راحه‌الصدور و آیه‌السرور در تاریخ آل سلجوق» نام دارد بوسیله «محمدبن علی بن سلیمان‌الراوندی» بعد از مرگ طغرل سوم در سال ۵۹۹ هـ ق نوشته شده و در سال ۶۰۳ هـ ق به سلطانی دیگر از آل سلجوق بنام غیاث‌الدین کیخسروبن قلیج ارسلان که از سلجوقیان روم (ترکیه امروزی) بوده تقدیم شده است.

¹ - راحة‌الصدور و آیه‌السرور در تاریخ آل سلجوق، محمدبن علی بن سلیمان‌الراوندی، تصحیح محمد اقبال صص ۴۶۰-۴۵۹، چاپ دوم سال ۱۳۶۳، شرکت چاپ و انتشارات علمی.

کتاب یاد شده بوسیله محقق مشهور محمد اقبال تصحیح و استنساخ شده و در ماه آگوست سال ۱۹۲۱ میلادی در دانشگاه کامبریج بوسیله مصحح مقدمه‌ای در ۴۲ صفحه به زبان انگلیسی در توضیح کتاب به آن افزوده گردیده و صورت استنساخ شده آن با توضیحات و اضافات محقق منتشر شده است.^۱

بر این کتاب در سال ۱۳۳۳ هجری شمسی به وسیله بدیع الزمان فروزانفر استاد دانشگاه تهران مقدمه‌ای دیگر افزوده شده و احتمالاً در آن زمان از روی نسخه استنساخ شده و تصحیح شده آن عکسبرداری و در ایران منتشر شده است.

چاپ دوم این کتاب در سال ۱۳۶۳ هجری شمسی به وسیله علی اکبر علمی در هزار نسخه و باز به شکل عکسبرداری شده صورت گرفته است.

در مقدمه این کتاب که بوسیله بدیع الزمان فروزانفر نوشته شده است درباره موضوع یادگیری خط به وسیله طغرل سوم چنین آمده است:

«در سال ۵۷۷ [هـ. ق] که طغرل بن ارسلان را سودای تعلیم خط در دل جایگیر افتاد زین الدین محمود بن محمد بن محمد را بخدمت خواند و تشریف استادی ارزانی داشت و این فن شریف را از وی بیاموخت و بکتابت و مصحفی سی پاره آغاز نمود و هر چه او می‌نوشت نقاشان و مذهبیان بزرحل تکمیل می‌کردند و بر هر جزو از سی پاره صد دینار بخرج میرفت و مصنف کتاب نیز در آرایش آن مصحف بامر سلطان اشتغال می‌ورزید».^۲

در سطور بالا نه بر یادگیری خواندن و نوشتن فارسی، بلکه بر یادگیری فن

^۱ - محقق نامدار محمد اقبال در زمان استنساخ، هر جا به کلمه‌ای برخورد کرده که مفهوم نبوده عین کلمه را آورده و نوشته است: «مفهوم نشد».

^۲ - راحة الصدور... محمدالروانندی، تصحیح محمد اقبال، ص ۲ چاپ دوم، ۱۳۶۳ ناشر

خط که فن خوشنویسی است اشاره شده است که سلطان، بعد از یادگیری این فن، اولین کارش را با خوشنویسی کلام خدا شروع می‌کند و تذهیب کاران و نقاشان هم آنرا تزئین می‌کنند! درباره این موضوع، در خود کتاب «راحه الصدور» چنین آمده است: «... و چون خط منسوب شد تبرک کرد بکلام رب العالمین و تمسک بحديث سيد المرسلین که خبر: مَنْ كَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَأَحْسَنَ خَطَّهُ غَفِرَ لَهُ مصحفی سی پاره مبدا کرد و می‌نوشت و نقاشان و مذهبان را بیاورد تا هر چ [چه] او می‌نوشت ایشانش بزر حل تکحیل می‌کردند، بر هر جزوی سی پاره صد دینار مغربی خرج می‌شد»^۱.

محقق مشهور محمد اقبال در مقدمه انگلیسی نیز در صفحه ۱۶ درباره چگونگی نوشته شدن کتاب بوسیله مورخ و تقدیم آن به سلطان کیخسرو از سلجوقیان روم، با نام بردن از سلطان طغرل سوم آخرین پادشاه سلجوقی به عنوان «مردی بزرگ و عالم» و موضوع یادگیری فن خط به وسیله ایشان و نوشتن سی-پاره (سی جزء قرآن) بعد از متخصص شدن در این هنر به وسیله او و تزئین تذهیب نقاشان چنین آورده است:

^۱ - همان کتاب ص ۴۴.

xvi

PREFACE

Sultán Ṭughril, the last of the Saljúqs (ruled 571—590/1175—1194) was a great patron of learned men and was himself keen to acquire knowledge. In the year 577/1181 he was struck with a desire to learn calligraphy and employed Zayn-ud-dín Maḥmúd b. Muḥammad b. ‘Alí ‘ar-Ráwandí (another maternal uncle of our author) as his instructor. When the Sultán became proficient in that art he undertook to make a copy of the Qur’án and gathered round him several gilders (*mudhahhibán*) and illuminators to decorate his manuscript, each part (*si-pára*) of which cost 100 western dínárs (*dínár-i-maghribi*)³). It was apparently on this occasion that the author was introduced by his uncle as an artist to the Sultán⁴). Gradually he rose high in the Royal favour and we learn from him (p. 344) how on one

1) See p. 300 of the text.

2) p. 437, li. 7—12.

3) This copy of the Qur’án was never bound in one volume, for, as the author says (p. 44), a part of it went into the possession of ‘Alá-ud-dín, lord of Marágha, another into that of Bektimúr, king of Akhlát, while a third was left with the gilders.

4) For these details see pp. 39—44.

در این صفحه در متن انگلیسی در توضیح چگونگی یادگیری فن خط به وسیله طغرل سوم جمله:

«...he was struck with a desire to learn calligraphy...»

بکار برده شده است که «... او با اشتیاق تمام برای رسیدن به آرزوی خود برای یادگیری خوشنویسی...» معنی می‌دهد و کلمه «Calligraphy» در تمام فرهنگهای انگلیسی به فارسی جز «فن خط، خوشنویسی» معنای دیگر ندارد! حال ناسیونالیست‌های افراطی با تحریف آشکار کتابهای تاریخی چه هدفی را دنبال می‌کنند کاملاً آشکار است!

آنها وقتی در متون سراپا تعریف و تمجید از سلاطین ترک سلجوقی توسط مورخ «راحه‌الصدور» چیزی برای رسیدن به اهداف خود پیدا نمی‌کنند به تحریف آن متوسل می‌شوند!

لازم است یاد آوری شود که سلطان طغرل سوم در زمانی که شروع به یادگیری فن خوشنویسی می‌کند سیزده سال بیشتر نداشته است! زیرا وی در هفت سالگی بر تخت سلطنت نشسته و در سال ششم سلطنت خود اقدام به یادگیری فن خوشنویسی کرده است.^۱

محمد راوندی مؤلف کتاب «راحه‌الصدور» در این مورد می‌نویسد:

«سلطان طغرل پادشاهی بود در آشیان دولت‌زاده و در خاندان اقبال نشو

یافته، ملکی نابیوسیده بدو رسیده و کسوت ناکوشیده پوشیده، از مهد به تخت تحویل کرده و از مکتب ادب بی‌تعجب طلب بر مرکب ملک سوار شده...»^۲.

^۱ - راحة‌الصدور، محمد راوندی ص ۳۳۱ زیرنویس شماره ۷ (ولادت طغرل در سنه ۵۶۴ بود و در سنه ۵۷۱ به تخت رسید).

^۲ - راحة‌الصدور، محمد راوندی ص ۳۳۱.

حال بینیم در فرهنگ دهخدا در مورد طغرل سوم چه نوشته شده است؟

در ماده «طغرل» در فرهنگ «دهخدا» چنین آمده است:

«ابن ارسلان، السلطان اعظم رکن الدنیا معز الاسلام و المسلمین، ابوطالب طغرل بن ارسلان قسیم امیرالمومنین (طغرل ثالث) (۵۹۰-۵۷۱ هـ ق) کمال دولت و کامیاری و وفور حشمت و بختیاری سلطان ماضی طغرل سلجوقی از آن زیادت بود که دست عبارت به دامن شرح اندکی از آن رسد یا عشری از معشار آن ارحیز وصف آید. به تأیید الهی و عنایت لایزالی که مستدعی سعادت ابدی و مقتضی دولت سرمدی است اختصاص یافته بی تکاپوی جنگ، چنگ در دامن مراد زد و بی تعب طالب، عروس مملکت را در کنار گرفت و بی زحمت غرس، میوه سلطنت از درخت دولت بچید و در رعایت نام نیک اندوخت و در اشاعت خیرات و انعام دربارہ رعایا و رعاه (ت) و دفع ظلمه و سد اطماع مستاکله، رفع رسوم اهل عدوان و احسان در حق عامه عالمیان مشارالیه گشت. و در احیاء قواعد اجداد و تجدید مراسم اسلاف سعی بلیغ نمود و در عهد پادشاهی او کثری جز در زلف دلبران چین به دست نمی آمد، و فتنه جز از چشم خوبان نازنین بر نمی خاست. ذاتش مستجمع کمالات نفسانی، خصایص جهانبانی بود.

صورت پسندیده و سیرت گزیده داشت و به علم و هنر آراسته و به عقل و فضل پیراسته بود. در سخندانی موی شکافتی، و شعری روان چون آب حیوان گفتی. تعظیم علما و انعام دربارہ فضلا علی الدوام فرمودی، و التفات خاطر ایشان سبب ازدیاد رونق امور و اتمام مناهج جمهور دانستی. ...»^۱

ویل دورانت مورخ مشهور هم در مورد پادشاهان ترک، از آن جمله

^۱ - فرهنگ دهخدا، ماده طغرل.

درباره سلطان محمود غزنوی می گوید:

«محمود پیش از هر درگیری مهمی نماز می کرد و دست به دعا بر میداشت و از خدا طلب برکت می کرد. یک سوم قرن سلطنت کرد [از ۴۲۱-۳۸۹ هـ ق] و چون در گذشت، سالخورده و سرافراز بود. مورخان مسلمان او را بزرگترین سلطان زمان و یکی از شاهان بزرگ آن عصر به شمار می آوردند».^۱

در لغتنامه دهخدا هم در ماده «سلطان محمود غزنوی» چنین آمده است: «... سلطان محمود که اولین پادشاه مستقبل و بزرگترین فرد خاندان غزنوی است به دلیری و بی باکی و کثرت فتوحات و شکوه دربار در تاریخ اسلام بسیار مشهور شده مخصوصاً غزوات او در هند و غنایمی که از آنجا آورده و اجتماع علما و شعرا در دستگاه و اشعار و کتبی که به نام او ترتیب یافته، نام او را در اکناف و اطراف عالم معروف کرده است... از علمای دستگاه محمودی هیچکسی جلیل-القدرتر و بزرگوارتر از ابوریحان بیرونی نیست...».

ویل دورانت در مورد حکومت بابریان هند هم می گوید:

«بابر بنیان گذار سلسله تیموریان هند مردی بود به تمامی همچون اسکندر، دلیر و افسون کننده، هم از اعقاب تیمور بود و هم از اعقاب چنگیز، تمام کاردانی این دورا... به ارث برده بود... دهلی را تصرف کرد، و در آنجا بزرگترین و خیرخواهترین سلسله بیگانه را که بر هند حکومت کردند بنا نهاد. از چهار سال صلح و آرامش برخوردار شد، شعرهای عالی سرود، خاطرات خود را نوشت؛ و در چهل و هفت سالگی چشم از جهان فرو بست، حال آنکه در عمل و تجربه به اندازه یک قرن عمر کرده بود».^۲

^۱- تاریخ تمدن، ویل دورانت، چاپ ششم جلد یک ص ۵۲۸.

^۲- همان کتاب، جلد یک، ص ۵۳۳.

اکبرشاه نیز از سلسله تیموریان هند پادشاهی کاردان و فرزانه بود که بر هندوستان حکومت می‌کرد، ویل دورانت درباره او نیز می‌گوید: «... اینها سرآغازهای ... کار مردی بود که مقدور بود از فرزانه‌ترین و با فرهنگ‌ترین همه شاهانی باشد که تاریخ تاکنون شناخته است. . . امپراتور [اکبرشاه] قانونگذار، مجری، و قاضی بود؛ او در مقام دیوان عالی ساعتها وقتش را صرف شنیدن حرفهای دادخواهان مهم می‌کرد. بنا بر قانون او، ازدواج در صغرسن [کوچکی]، و ساتی اجباری ممنوع، و ازدواج مجدد بیوگان مجاز شد. رسم بردگی اسیران و کشتار حیوانات را برای قربانی بر انداخت و به همه ادیان آزادی داد؛ راه صاحبان استعداد، با هر عقیده یا نژادی، را باز کرد و رسم سرگزیت را بر چید و آن جزیه- ای بود که حکام افغان از هندوانی که به دین خود مانده بودند می‌ستادند. . .»^۱

رنه گروسه نیز در مورد ترکان می‌گوید:

«باید تکرار کنم که اگر بر روی این جنبه از تاریخ قدیم ترکان تکیه می‌شود، برای تذکر این نکته است که روح ترکان با چه سهولتی می‌تواند با ادیان بزرگ جهان که از معنویت برخوردارند خود را سازگار سازد و این خصلت تا چه اندازه با تمدن همراه است. . . خصوصیت دوم اقوام ترک استعداد فرماندهی یا، به عبارتی صحیح‌تر، سازماندهی است. یعنی سازمان دادن به اجتماع اقوامی که غالباً از نژادهای مختلف هستند. باید توجه داشت که این خصوصیت وجه مشترک ترکان با رومیان است ابرهارد اخیراً توجه ما را به مساعی خاندان ترک توپا (۵۵۷-۳۹۸) در فراهم آوردن وحدت و ثبات در چین شمالی و کوشش مشابهی که به وسیله ترکان شاتو (۹۳۶-۹۰۷) صورت گرفت جلب کرده است. در غرب آسیا (منظور فلات پامیر است) سلسله‌های ترک به

^۱- تاریخ تمدن، ویل دورانت، جلد یک، صص ۵۳۵-۵۳۴

اقدام مشابهی دست زدند. ترکان غزنوی (۱۱۸۶-۹۶۲) نیز به ترکیب تاریخی افغانستان کنونی شکل بخشیدند.

سلجوقیان کبیر (۱۱۵۷-۱۰۳۷) برای نخستین بار پس از حمله اعراب موجبات وحدت شاهنشاهی ایران را فراهم آوردند... در هند نیز سلاطین گورکانی مستقر در دهلی بودند. اینها مظهر نظام و انضباط که خوی ترکها است، بشمار می آمدند و از زمان بروی کار آمدن این نواده‌های تیمور (-۱۵۲۶) بود که موجبات وحدت هند و ایجاد امپراتوری در این کشور فراهم گردید... ترکها مردمانی مثبت اندیش و از هر گونه رجزخوانی و خیالبافی به دور بودند...^۱

رنه گروسه گرچه در کتاب «امپراطوری صحرائنوردان» به صورت جانبدارانه از غرب و تمدن غربی و چین، و ارائه تصویر مبهم و متضاد از امپراتوری ترکان به تحریر تاریخ می پردازد ولی ناگزیر به ابراز حقایق می شود:

«همانطوریکه مساعدت و معاضدت فرانکها از رم متمدن برای ایستادگی در برابر «ژرمانیسم» ساکسونها و «نورمانها» عاملی مؤثر برای پایداری رم بود همانطور نیز فرهنگ چین پشتیبان و نگاهبانی بهتر از همین «توپا»ها در قرن پنجم برای بقای خود نمی توانست بیابد. اسلام غرب و ایرانی نیز سرداری وفادارتر از سلطان سنجر غیور و شجاع برای ادامه حیات خود نمی توانست پیدا کند. همین ترک و مغولها... هستند که اقدامات شاهنشاهان سابق یا فعالیت‌های «پسران آسمان»^۲ را تکمیل می کنند هیچ یک از خسروها یا خلیفه‌ها نتوانستند بر تخت

^۱ - «چهره آسیا»، رنه گروسه ژرژ دینکر، صفحات ۶۹-۶۱ انتشارات فرزانه، ترجمه غلامعلی سیار، برگرفته از اینترنت سایت تریون.

^۲ - منظور رنه گروسه از «پسران آسمان» احتمالاً اشاره به امپراطوری «گؤک ترکها» (ترکان آسمانی) در

سلطنت ملل یونانی و مسیحی بنشینند و داخل کلیسای ایا صوفیا (سوفی مقدس) بشوند ولی جانشینان پیش‌بینی نشده آنها من جمله پادشاه عثمانی در قرن پانزدهم کار نکرده آنها را انجام داد و مورد کمال تمجید و تحسین دنیای اسلام قرار گرفت.^۱

رنه گروسه در جای دیگر در مورد خصوصیات چنگیزخان مغول هم نظری این چنین دارد:

«... چنگیزخان واجد خصائل حمیده و صفات شریف و نجیبی بوده و علی‌رغم نویسندگان مسلمان که او را «ملعون» قلمداد می‌کنند وی را در عالم مدیریت حیثیت و مقامی رفیع است. یکی از خصوصیات اخلاقی و خصائل ذاتی او انزجار مفرط او است از خیانت. خدمتگزارانی که برای جلب عطف و مساعدت او به ارباب و ولی نعمت‌های خود خیانت می‌کردند به حکم چنگیزخان به قتل می‌رسیدند. برخلاف مکرر دیده شده که کسانی را که تا آخرین مراحل نسبت به ارباب خود وفادار بوده و علیه چنگیزخان با کمال پایداری جنگیده‌اند پس از فتح به خدمت پذیرفته و از وفاداری آنها تقدیر نموده است... لباس چنگیز که از پوست حیوانات بوده و ملل را قلع و قمع می‌نموده است با یک عظمت جبلی و بزرگواری طبیعی و نزاکتی کم‌نظیر رفتار نموده که گویی او نوگل باغ نجابت بوده است. خودچینیان از این حسن رفتار او دچار تعجب می‌شده‌اند. او نجیب‌زاده بود از خاندان اصیل با روحی شاهانه که ابدأ از ترقی و تعالی سرسام آور خود سرمست غرور و تکبر نمی‌شد. چنگیزخان که رأی رزینی در سیاست داشت می‌خواست از تجارب دول متمدن استفاده کند و به همین سبب

قرن ۸-۶ میلادی می‌باشد.

^۱ - امپراطوری صحرانوردان، رنه گروسه، ترجمه عبدالحسین میکده، صص ۴۱۲-۴۱۰ چاپ سوم ۱۳۶۸.

مشاورین و رایزنانی در دستگاه خود داخل کرد... «مارکوپولو» می‌نویسد: «او مُرد و مرگ او ضایعه‌ای عظیم بود زیرا وی مردی بود فرزانه و محتاط...»^۱

رشیدالدین فضل‌اله مورخ مشهور دوره مغول «۷۱۶-۶۴۵ هـ ق» (۱۲۴۷-۱۳۱۸ میلادی) نیز در کتاب تاریخی «جامع‌التواریخ» درباره پندها و نصایح چنگیزخان از زبان وی می‌نویسد:

«... چون مرد از شراب و طراسون مست شود، همچون نابینا شود، که چیزی نتواند دید و کر گردد. چون او را خوانند، نشنود. و گنگ گردد، چون با او سخن گویند، جواب نتواند گفت، و مرد چون مست شود، مانند کسی بود که در حالت مرگ باشد. اگر خواهد که راست بنشیند نتواند، همچنانکه کسی که او را زخم بر سر زده باشند، مدهوش و متحیر مانده باشد. و در شرابخواره عقل و هنر نباشد و خلق و سیرت نیکو هم نباشد. کارهای بد می‌کند. می‌کشد و می‌زند... و پادشاه (که) بر شراب و طراسون حریص باشد، کارهای بزرگ و یوسونهای عظیم را جیدا میشی نتواند کرد و مرد کشکبو که بر خوردن شراب حریص باشد، بلای عظیم به وی رسد...»^۲

رشیدالدین فضل‌اله در مورد سلطان دیگر مغول هم گوید:

«حق جل و علا سایه سلطنت پناه پادشاه جهان، شهنشاه زمین و زمان، خدایگان خواقین ایران و توران، مظهر فیض و فیض رحمان، مظهر شعار اسلام و ایمان، دارای دین پرور و جمشید دادگستر، محیی مراسم جهانداری، معلای اعلام کامگاری، باسط بساط معدلت، فیاض بحار رحمت، مالک ممالکت فرمانروایی، وارث سریر چنگیزخانی، سایه اله، ناصر دین الله تا انقراض جهان و انقضای زمان

^۱ - همان کتاب ص ۴۱۴.

^۲ - جامع‌التواریخ، رشیدالدین فضل‌اله، به کوشش دکتر بهمن کریمی، چاپ چهارم، ۱۳۷۴ ص ۴۳۸.

بر سر کافه انام پاینده و مستدام دارد و یرحم الله عبداً قال آمینا».^۱
 در فرهنگ دهخدا نیز در ماده چنگیز درباره خصوصیات چنگیزخان چنین آمده است:

چنگیز: «... اهمیت و اخلاق چنگیز؛ چنگیزخان مردی کاردان و لایق بود، پایدار و خونسرد بود و از غرور و نخوت پرهیز داشت». عدل چنان بود که در تمام لشکرگاه هیچکس را امکان آن نبود که تازیانه افتاده از راه برگرفتی جز مالک آن را و دروغ و دزدی را در میان لشکر او کس نشان ندادی و هر عورت که در تمام خراسان و زمین عجم بگرفتندی اگر او را شوهر بودی هیچ آفریده بدو تعلق نکردی... دروغ امکان نبودی که هیچکس بگوید و این معنی روشن است (طبقات ناصری صص ۳۷۵-۳۷۴).

ترکان قبل از اینکه امپراتوری سلجوقی از چین تا اروپا را به دست بگیرند بخاطر لیاقت و کاردانی شان عملاً حکومت خلفای عرب را اداره می کردند. در حقیقت خلفا تنها نام خود را بر حکومت داشتند، ولی اداره آن در دست ترکان بود!

«... خلیفه که از سلطه و نفوذ ایرانیان بیم داشت، چون حمایت و دوستی عرب را از دست داده بود سعی می کرد، نیروی ترکان را تکیه گاه خویش سازد... از اواخر دوره معتصم دربار خلافت یکسره به دست ترکان افتاده بود با اینهمه تا معتصم زنده بود... از او فرمانبرداری می کردند اما پس از او دیگر از هیچ خلیفه‌ای اطاعت نمی کردند. آنها در بغداد بر خلیفه چیره بودند... نفوذ ترکان مخصوصاً پس از کشته شدن متوکل توسعه بیشتری یافت. پس از قتل متوکل ترکان به قول

^۱ - همان کتاب ص ۳۸۷.

مؤلف الفخری بر ملک استیلا یافته بودند. و خلیفه در دست آنها چون اسیری بود که اگر می‌خواستند می‌کشتند و اگر می‌خواستند می‌بخشودند. نوشته‌اند «که چون معتز بر سریر خلافت نشست کسانش منجمان بیاوردند و گفتند بنگرید تا او چه مدت خواهد زیست و چه مدت بر سریر خلافت خواهد ماند. یکی از ظرافا در مجلس حاضر بود گفت من از اینها بهتر می‌دانم. گفتند تو می‌گویی چند سال می‌زید و چند سال حکم می‌راند: گفت تا هر وقت که ترکان بخواهند. هر که در مجلس بود از این جواب بخندید.»^۱

بر خلاف ادعای ناسیونالیستهای افراطی و پان‌آریائیست‌ها، پادشاهان ترک علاوه بر سیاستمدار و کشوردار بودن، خود را به سلاح علم نیز مجهز می‌کردند. امیر تیمور که جهانگشایی او بر کسی پوشیده نیست قرآن را نه تنها از حفظ می‌خواند، هنگام فتح شیراز در مسابقه‌ای که با حافظ شیرازی شاعر معروف، در قرائت قرآن داشت و خود او این مسابقه را ترتیب داده بود در خواندن آیه‌ها و سوره‌های قرآن از آخر به اول بصورت حفظ که حافظ قادر به خواندن آن نبود برنده این مسابقه می‌شود!

«گفتم ای مرد شیرین سخن، نیکو سخن گفتی و جوابی بمن دادی که مرا متقاعد کرد؛ آیا راست است که تو قرآن را از حفظ داری؟ حافظ جواب داد بلی ای امیر. گفتم آیات سوره عرفات را از انتهای سوره شروع کن و آیه به آیه بخوان. حافظ گفت ای امیر، آیا می‌گویی که آیات را از انتهای سوره شروع کنم و به طرف مبدأ بروم؟ گفتم اگر تو حافظ قرآن باشی می‌توانی آیات را از انتها شروع کنی. حافظ اظهار عجز کرد و من گفتم اکنون تو مرا امتحان کن و هر یک

^۱ - دو قرن سکوت، عبدالحسین - زرین کوب، صص ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۶۹ / الفخری ص ۲۲۱.

از سوره‌های قرآن را که انتخاب می‌کنی بگو تا من آیات را از منتها به طرف مبدأ بخوانم حافظ گفت ای امیر من این جسارت را نمی‌کنم که مردی چون تو را مورد آزمایش قرار بدهم. گفتم خود من به تو اجازه می‌دهم که مرا مورد آزمایش قرار بدهی. حافظ سوره «بقره» را انتخاب کرد و من آیات سوره را از منتها به طرف مبدأ خواندم و پس از خواندن هفت آیه، حافظ و سایر عرفا زبان به تحسین گشودند و حافظ گفت ای امیر، من اذعان می‌کنم که در قبال دانشمندی چون تو خود را حافظ قرآن نمی‌دانم... من میل داشتم که عارفان شیراز را بیشتر ببینم و با آنها صحبت کنم و از آنچه می‌گویند لذت ببرم ولی به من خبر رسید که «اتابک افراسیاب بن یوسف شاه» سلطان لرستان، هنگام عبور دسته‌هایی از سواران من، از آنها باج خواسته و چون آنها حاضر نشده‌اند باج بدهند تمام آنها را که یکصد و پنجاه تن بودند به قتل رسانیده است. بعد از شنیدن آن واقعه، به هر یک از عارفان که در خانه من حضور یافته بودند هزار دینار زر عطا کردم و به «شیخ حسین بن قربت» که هزار دینار دریافت کرده بود پانصد دینار دیگر دادم و سلطنت پارس را به پسر من (میرانشاه) وا گذاشتم...»^۱

الغ بیگ فرزند شاهرخ میرزا و نوه امیر تیمور که در سال ۱۳۹۳ میلادی در سلطانیه زنجان به دنیا آمده بود و رصدخانه معروف سمرقند را ساخت، فرمولهای سینوس و تانژانت را در ریاضی نوشته است. وی که از ریاضی دانان برجسته قرون وسطی و دانشمندان علم هیأت (فضاشناسی) به شمار می‌رود در سمرقند که در عین حال خود او فرماندارش بود یک دانشکده علوم ریاضی تأسیس کرده بود و شصت دانشمند علوم ریاضی را برای تدریس در آن و کار در رصدخانه دعوت

^۱ - منم تیمور جهانگشا (نویسنده خود امیر تیمور). گردآورنده: مارسل بریون فرانسوی، ترجمه و اقتباس ذبیح اله منصور، چاپ دهم صص ۲۱۰-۲۰۹ سال ۱۳۶۹.

کرده بود. الغ بیگ که پایتخت پدرش شهر هرات خراسان بود (امروز این شهر از شهرهای افغانستان به شمار می‌رود)، تنها یک پنجم از اوقات خود را صرف امور دولتی می‌کرد و بقیه را در تحقیقات علمی و مطالعات تاریخی می‌گذراند.^۱

دولت‌شاه سمرقندی در تذکره الشعرا (تألیف ۸۹۲ هـ ق) درباره این سلطان عالم و ریاضی‌دان آورده است:

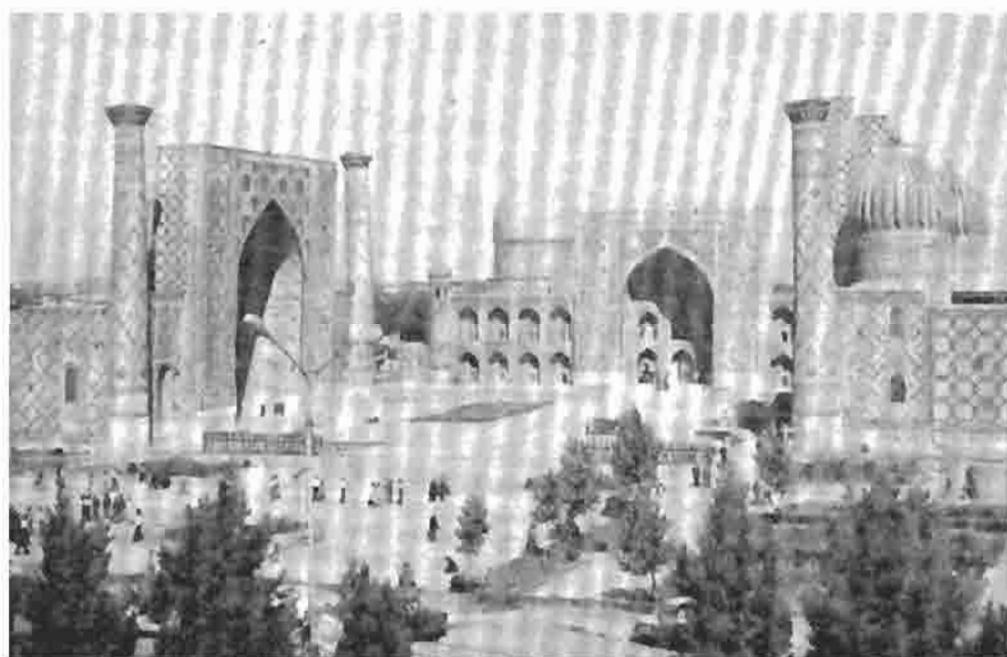
«... اما سلطان مغفور سعید الغ بیگ گورکان سقی الله برهانه پادشاه عالم و عادل و قاهر و صاحب همت بوده و در علم نجوم مرتبه عالی و در معانی موی می‌شکافت. درجه عالمان به عهد او به ذرورهٔ اعلیٰ بوده و فضلا را به دور او مراتب عظمی، در علم هندسه دقیق نما و در مسائل هیئت مجسطی گشا بود و فضلا و حکما متفق‌اند که به روزگار اسلام بلکه از عهد ذوالقرنین تا این دم پادشاهی به حکمت و علم مثل میرزا الغ بیگ گورکان بر مستقر سلطنت قرار نیافته. در علوم ریاضی وقوف تمام داشت، چنانکه رصد ستارگان بست به اتفاق حکمای عهد خود چون مفخرالحکماء العلما قاضی زاده رومی و مولانا غیاث‌الدین جمشید و آن هر دو بزرگوار فاضل آن کار به اتمام نارسانیده وفات یافتند و سلطان همگی همت بر اتمام آن کار گماشته باقی رصد را میرزا به اتمام رسانید. و زیج سلطانی اخراج نمود و خطبه به نام خود نوشت و الیوم نزد حکما آن ذیج متداول و معتبر است و بعضی آنرا بر زیج نصیری ایلخانی ترجیح می‌کنند و در خطهٔ سمرقند مدرسه عالی بنا فرمود که در اقالیم به زینت و رتبت و قدر آن مدرسه عالی نشان نمی‌دهند و الیوم در آن مدرسه عالی زیاده از صد نفر طالب علم متوطن و موظف‌اند...»^۲

^۱ - روزنامه همشهری، سه‌شنبه ۱۳۸۱/۸/۷ شماره ۲۸۸۲.

^۲ - از سمرقند به کاشان، نامه‌های غیاث‌الدین جمشید کاشانی به پدرش، ص ۷، به کوشش محمد باقری.



نمایی از رصدخانه الغبیگ؛ کنار شهر سمرقند



مجموعه تاریخی ریگستان در مرکز شهر سمرقند؛
مدرسه الغبیگ در سمت چپ تصویر دیده می‌شود.

در لغتنامه علامه دهخدا در ماده «الغ بیگ» چنین آمده است: «الغ بیگ: (نوه تیمور) پسر شاهرخ از احفاد تیمور لنگ بود. وی با اقتدار و تبحر خویش در علوم و فنون مخصوصاً در علم هیأت شهرت یافت و از نظر وسعت معلومات یکی از اعظم حکمای اسلام گردید. زیجی به غایت مقبول موسوم به «زیج‌الغی» و آثار فنی دگر به وجود آورد و رصدخانه بزرگی در سمرقند ساخت و کپرنیک کمی بعد از او ظهور کرد و پایه علم هیأت جدید را بر اساس حرکت کره ارض نهاد. از این رو الغ بیگ را خاتم هیأت قدیم و اختر شناسان اسلام باید دانست... مدت عمرش ۵۶ سال بود. این پادشاه ایام حیات را به مطالعه و خدمت به علوم و فنون بسر برد.

محضرش همیشه مجمع ادباء و محفل علما و دانشمندان عصر بود. و بعضی از اشخاص بصیر را برای تحقیقات فنی تا چین اعزام نمود. زیج او در سال ۱۶۶۵ م. در شهر آکسفورد از انگلستان طبع و نشر شد و به اکثر زبانهای اروپایی ترجمه گردید... سرپرسی ساینکس در تاریخ ایران «ترجمه فخر داعی گیلانی ج ۲ ص ۱۹۶) چنین آرد؛ الغ بیگ پیش از اینکه به جای پدر قرار گیرد مدت ۳۸ سال در سمرقند حکمرانی داشته است و این دوره مشعش و فرخنده‌ای برای این کشور که مکرر دستخوش غارت و خرابی گردیده محسوب می‌شود. تشویق از صاحبان هنر و ترویج از علم و دانش که خود دوستدار واقعی آن بود نامش را به عنوان مؤلف جداول معروف نجومی، منها درجه صحیح و مکمل، که آن از شرق به غرب رسیده برای همیشه باقی نگهداشته است. این کتاب به وسیله ژان گریوس از اهالی صقلیه (سیسیل) و پروفیسور هیأت و نجوم در آکسفورد در لاتین انتشار یافته و بعد هم تجدید چاپ شده است. به علاوه الغ بیگ کسی است که ایران، تقویمی را که در آنجا تا امروز رایج و مورد استفاده است مدیون اوست. در این تقویم

مبداء تاریخ سیچقان ئیل نام دارد و دوایر دوازده ساله‌ای هستند که هر سال آن به نام حیوانی خوانده شده است».

پس از امیر تیمور، شاهرخ اداره سمرقند و تمامی ماوراءالنهر را به پسر خود الغ بیگ (نوه تیمور) سپرد و خود در هرات حکومت می‌کرد. الغ بیگ زیر نظر «سارای خاتون» همسر تیمور از تربیت خوبی برخوردار شد و چهل سال بر سرزمینی وسیع فرمان راند. مادرش گوهرشاد در ترمیم خرابیها کوشید و چندین مدرسه و مسجد از جمله مسجد گوهرشاد مشهد را ساخت.

برادر الغ بیگ، بایسنقر در کتاب دوستی و تشویق و حمایت اهل علم و هنر شهرتی فوق‌العاده یافت. در چنین محیط خانوادگی مساعدی، الغ بیگ نیز با شوق به آبادانی و ترویج علم و تحقیق پرورده شد. او هم چون امیر تیمور سیاست تقویت و تکامل سمرقند را در پیش گرفت. الغ بیگ پشتیبان دانش و هنر بود و خود به فعالیت‌های نجومی می‌پرداخت.^۱

بیشتر شعراء، نویسندگان و مورخین معتبر از شجاعت، مهارت و کیاست، عدالت و خصائل نیک ترکان یاد کرده‌اند. درباره آشنایی با قسمتی از خصوصیات جوانمردانه ترکان، بد نیست به «نبرد ملازگرد» سلطان آلب ارسلان سلجوقی با امپراتور بیزانس «رومانوس» که نبردی سرنوشت ساز و بسیار مهم در تاریخ است نظری بیفکنیم:

«فتوحات آلب ارسلان در مرکز آناتولی، خطوط ارتباطی دولت بیزانس را که از توروس و کلیکیه به شهرهای انطاکیه و الرها و ملطیه در شمال سوریه و دیاربکر می‌رسید تهدید می‌کرد لذا امپراتور رومانوس در راس سپاهی عظیم

^۱ - از سمرقند به کاشان، نامه‌های غیاث الدین به پدرش، ص ۶ - شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

(تعداد آنها از ۲۰۰ هزار تا یک میلیون نوشته‌اند) که از ملل مختلف تحت تابعیت امپراتوری تشکیل می‌شدند (مانند فرانک‌ها، روس‌ها، خزرها، پچنک‌ها، اغزها، قباچاق‌ها، تعدادی یونانی و ارمنی، نرمانی‌ها، اسلاوها، کاپادوکیه‌ها، فریکه‌ها، گرجستانی‌ها) عازم حمله به مرزهای ایران سلجوقی گردید. این اولین جنگ بزرگ ترکان سلجوقی با سپاه انبوه بیزانس بود که در بهار سال ۴۶۳ قمری، ۱۰۷۱ میلادی روی داد.

آلب ارسلان در برابر این سپاه عظیم غافلگیر شد چه نفرات و زمان کافی جهت رویارویی با آنها را نداشت. امپراتور [بیزانس] به درخواست مهلت و صلح آلب ارسلان جواب مثبت نداد لذا پادشاه سلجوقی چاره را در جنگ دید و با تعداد کم سپاهیان آماده جنگ نابرابر گردید.

.... [آلب ارسلان] کفن پوشیده با فروتنی به مسجد جامع تبریز رفت و از مردم کمک خواست و سخت بگریست مردم نیز گریستند و تعدادی به وی ملحق گشتند اما باز شماره سپاهیان افزون بر پانزده هزار نفر نشد و البته اکثریت آنان از مردم آذربایجان بودند، روزی که تلاقی طرفین به وقوع می‌پیوست از طرف القائم خلیفه عباسی دعایی که قبلاً آماده و به تمام نقاط ایران فرستاده شده بود در منابر خوانده شد. (ساخت دولت در ایران، غلامرضا انصافپور، ص ۵۵۸) بین سپاهیان امپراتوری [بیزانس]، با توجه به تعداد کثیر و ملیت‌های مختلف، هماهنگی و صمیمیت نبود حتی عده‌ای از جنگ ابا داشتند. اما در برابر آلب ارسلان نقشه ماهرانه‌ای طرح نمود. او سپاه را به چهار قسمت کرد، دو قسمت مأموریت داشتند در اطراف تپه-های میدان نبرد در ملازگرد پنهان شده منتظر بمانند. شاخه سوم در جای مناسبی قرار گرفته و وظیفه داشت با نیروی احتیاط دشمن مقابله نموده و عقب جبهه را حفظ نماید. قسمت عمده سپاه به ریاست آلب ارسلان مأمور مقابله با عمده قوای

روم بودند. امپراتور [بیزانس] که نیروی دشمن را کم یافته بود برای این که آنها را در کام سپاه افزون خود فرو برد، با تمام اردو پیش تاخت و بدون حساب تاکتیک آلب ارسلان، سواره نظام سلجوقی را که کم کم شروع به عقب‌نشینی نموده بودند تعقیب نمود.

هدف ایرانیان [سپاهیان سلجوقی] که دور نمودن امپراتور از مرکز اردوگاه روم بود تحقق یافت. دو قسمت از سواره نظام سلجوقی که در اطراف تپه‌ها مخفی شده بودند چون دشمن را در تیررس دیدند حمله تهاجمی را آغاز کردند. ضرباتی که از پشت و جلو به سپاه امپراتور وارد آمد رومانوس را متوجه موقعیت وخیم کرد و برای اینکه از انهدام سپاه و محاصره گاز انبری دشمن جلوگیری شود فرمان عقب‌نشینی صادر نمود. اما قشون روم (با توجه به تفرقه موجود در آن) چنان نظم را گسیخته بود که سعی امپراتور عبث به نظر می‌رسید. تنها امیدی که رومیان داشتند کمک فوری از جانب نیروی احتیاط بود اما فرمانده نیروی احتیاط ترجیح داد بدون فوت وقت از محل نبرد عقب‌نشینی نماید.

«گرد و غبار ناشی از تاخت و تاز سواران مانع از دید جنگجویان می‌شد و نیز انبوهی رومیان باعث گردید که آنها اشتباماً همدیگر را بکشند و جمع کثیری به این ترتیب از پا در آمدند. در گرما گرم جنگ نیز یکی از سربازان سلجوقی فردی از رومیان را اسیر ساخت و قصد کشتنش نمود اما اسیر که امپراتور بود خود را شناساند و به سرعت او را نزد آلب ارسلان بردند». (تاریخ ایران از ماد تا پهلوی، حبیب‌اله شاملویی ص ۳۷۱).

خبر اسارت امپراتور، توان ادامه جنگ را از سپاهیان متشت رومی به کلی بر گرفت و آنان روبه گریز نهادند. احتمالاً سرداران متعدد سپاه رومی نیز بعد از شنیدن خبر اسارت امپراتور، قبل از اینکه تمام نیروهای تحت امرشان از بین بروند

به سرعت عقب‌نشینی و ترک میدان جنگ نمودند تا زود خود را به روم رسانده و سعی در جانشینی امپراتور یا رسیدن به سایر مقامات عالی نمایند. شب نشده خبر انهدام اردوی روم توسط جارچیان اعلام گردید. «در صحبتی که آلب‌ارسلان با رومانوس نمود از او پرسید، اگر او پیروز شده بود با آلب‌ارسلان چه می‌کرد؟ امپراتور جواب داد دستور می‌دادم ترا برهنه کنند و آنقدر شلاق بزنند تا جان سپاری، و در جواب این سؤال که خیال می‌کنی چه رفتاری با تو انجام خواهد شد جواب داد جز مرگ به چیزی نمی‌اندیشد. سلطان سلجوقی بزرگواری و بلند همتی فوق‌العاده‌ای نشان داد و رومانوس را به شرط فدیة آزاد ساخت.» (تاریخ ایران، سرپرسی سایکس، ترجمه فخر داعی گیلانی، ج. ۴۵، ص ۴۵).

از دیگر شروط، پرداخت سالانه ۳۶۰ هزار سکه طلا به عنوان خراج و آزادی تمام اسرای مسلمان در روم شرقی و اجازه ساختن دو مسجد در قسطنطنیه و واگذاری ملازگرد، الرها، النطاکیه و منبج به سلطان سلجوقی بود که همگی مورد موافقت رومانوس قرار گرفت.^۱

^۱ - طوفان در آذربایجان، اصغر حیدری، صص ۳۹-۳۷ انتشارات احرار تبریز ۱۳۸۱.

زبان و فرهنگ در دوره امپراتوری ترکان در ایران

امپراتوران ترک گرچه از زبان عربی، که از زمان حاکمیت اعراب زبان رسمی دولت و زبان دین و دیگر علوم شده بود، و زبان دری که زبان شعر و شاعری دربار بود استفاده می کردند؛ ولی از بکارگیری زبان ترکی خود نیز عافل نبودند، سلاطین، امرا، نجبا و دیگر مقامات بلند پایه کشوری و لشکری همه به ترکی صحبت می کردند و درجات و رتبه های ارتش به این زبان بود. دانشمندان و شعرای ترک زبان، علاوه بر زبان عربی و گاهی - دری، به ترکی نیز کتاب می نوشتند و به این زبان شعر می گفتند که زبان عامه مردم بود. در حقیقت آنچه که امروزه از آن به عنوان دموکراسی و پلورالیسم فرهنگی یاد می شود در آن زمان در مورد زبانها و فرهنگهای رایج، بخصوص در مورد سه زبان ترکی، عربی و فارسی دری حاکم بود.

آثار باقیمانده به نظم و نثر ترکی از این دورانها نیز قابل توجه و گرانقیمت است. ولی اولین اثر بجا مانده به خط و زبان ترکی باستان را باید از زمان سومریان آغاز کرد.

اگر زبان سومریان را زبان پروتو تورک (پیش ترکی) بنامیم، اولین خط غیر تصویری بشر به دست سومریان که آنها را اجداد قدیمی ترکان باید به حساب آورد ابداع شده است.

کتیبه های بدست آمده در اطراف رود یشی سئی و اورخون، که اولی در حدود سالهای ۵۵۰ و دومی بین سالهای ۷۳۵-۷۳۲ میلادی و به ترکی نوشته شده

نشان می‌دهد که این خط نیز ساخته و پرداخته و اختراع خود ترکان بوده و اقتباس از هیچ خطی نبوده است و در این نظریه اکثر دانشمندان باستانشناس و زبانشناس متفق القولند.^۱

خط این کتیبه‌ها به «اورخون» مشهور است و در مورد امپراتوری «گؤک ترکها» (ترکان آسمانی) اطلاعات زیادی داده شده است.

^۱ - یادمانهای ترکی باستان، دکتر حسین محمدزاده صدیق ص ۵۱.

KÜL TİĞİN ÂBİDESİ

Güney cephesi

N>S :)ZH : J EYGR : RTNH : F&J>S : JXFTYH : EHGTYH (1)
 *HN&9HT : >DJ> : YEXPI : F&NH :)&S> : *&HJ> : JFX
 Y&R&F1>>F : JYTR : *>>>S : *F>> : F&TR : *>J>> :
 H&> : TY&R : JHD>S : &HH& : JDHTR : T

&H : XPI : FHN&X : H&S>>S : F>>>SFTY&R : H>>H>J& (2)
 N& : HTETR : JHY>>& : HNH : NTEYF : J>>FH : F>>F
 : >HY>>F : J>>F&S : HNH : >HY>>H>J : >HY>>H> : H
 * : J>J :)>>S : F&T A : J@ : >HY>>H> : HNH
)>>S : J

FTR : H&HN :)ZH : RTNH : JDI>S : F&HJ> : *XH : J>J (3)
 : F&H : H&HD : >J>F : NTEYF : JDI>S : JHY : H&HJ> :
 : H>J& : NTETR : *X&EH : E&F : JHD>J& : *XYNI
 F&H>J : *X&EH : E&F : J&HN1NH : *XYNI : F&- : J&HIT
 E>>S : >HY

: >J>S>T : >HY>>F : *XYNI : F&H : JHY>>H> : J&F (4)
 : *>>>H>D : F&H : JYTR : J>>S : *XYNI : F&- : J>>TR
 H&N : TTR : H&>>YF : H&T : JDI>F : ETR : J>>F : H&HN
 : JYTR :)>>S : A>>S : JHJ> : JXTR>S : F&TFT : H

: H&>>S : D&>J : F&EII F&NH :)>>J : H&H&NH (5)
 : H&F>> : FTR : F&NI : F>>S : A>>S : TNYTR&S
 YD>> : F>>>H&F : JH : H&F : H&F :)>>S : F&NI : H&T

متنی به خط اورخون و به زبان ترکی مربوط به سنگ قبر «کول تیگین» امپراتور گؤک ترکها که در سالهای ۷۳۵-۷۳۲ میلادی نوشته شده است:

ترجمه فارسی کتیبه «کول تیگین» که تصویر آن داده شد با پاراگرافهای مجزا چنین است:

(۱) من، بیلگه خاقان، مانند خدای آسمان در این زمان [بر حاکمیت] نشستم سخن مرا کاملاً بشنو، بخصوص برادر زاده و پسر، تمام خویشان و ملت، بیگ-های شادپیت جنوب، بیگهای بویوروک تارقات شمال و سی تاتار...

(۲) بیگهای نه اوغوز، ملت! این سخن مرا خوب بشنو و بدرستی گوش فرا دار. تمام ملت‌ها از مطلع آفتاب در شرق، تا زمان ظهر در جنوب، غروب آفتاب در غرب و تا نیمه شب در شمال همه تابع من هستند.

(۳) من همه را به نظم در آوردم، اینک حال [مردم این مناطق] بد نیست. تا هنگامیکه خاقان ترک در گستره «اوتوکن» محکم و استوار بماند ملت مرا غم و ناراحتی نخواهد بود. در شرق تا دشت «شانتونگ» لشکر کشیدم و چیزی نماند تا به دریا برسیم، در جنوب تا "دوققوز ارسین" لشکر کشیدم اندکی ماند تا به «تبت» برسیم. در غرب هم از رود «اینجی» (سیحون).

(۴) گذشتم و به «دمیر قاپو»^۱ [در بند] لشکر کشیدم. در شمال تا سرزمین «ییر بایرکو» لشکر کشیدم. به همه این سرزمینها رفتم [ولی] هیچ جا بهتر از گستره «اوتوکن» نبود. مکان اصلی ملت [ما] گستره اوتوکن است. در این مکان ساکن شدم و با ملت چین

(۵) صلح کردم طلا، نقره، ابریشم و پارچه ابریشمی را [ملت چین] بدون زحمت و ناراحتی می‌دهد. سخن چینی‌ها شیرین و پارچه ابریشمی‌شان نرم و لطیف است. با سخن شیرین و پارچه‌های ابریشمی نرم و لطیف دیگران را گول

^۱ - دمیرقاپو، دریند و یا باب‌الابواب هم اکنون جزء سرزمین جمهوری خودمختار داغستان در شمال جمهوری آذربایجان و در ترکیب جمهوری فدرایتو روسیه است.

می‌زند و به خود نزدیک می‌سازد. بعد از آنکه نزدیک شد به بد اندیشی می‌پردازد و بر او چیره می‌گردد.^۱

در حفریاتی که در سال ۱۹۷۰ در منطقه «ایسیک گؤل» در قزاقستان صورت گرفت، از داخل قبر شاهزاده‌ای طبق نقره‌ای پیدا شد که بر روی آن دو سطر و به خط اورخون و با متن ترکی: «پسرخان در ۲۳ سالگی در گذشت، سر مردم ایسیک به سلامت باد» نوشته شده بود. باستانشناسان شوروی با استفاده از اشعه لیزر از طریق رادیو کربینک، زمان این نوشته را ۵۰۰ سال قبل از میلاد دانستند.^۲ از نظر زمانی، بین نوشته دو سطرایی که در قبر شاهزاده ای در منطقه «ایسیک گؤل» قزاقستان پیدا شده با متن کتیبه‌های یثنی سنی و اورخون که در قرن ششم و هشتم میلادی نوشته شده است حدود هزار سال فاصله می‌باشد، خط و زبان هر دو نوشته هم مثل هم است؛ بنابراین، نوشته شدن کتیبه‌های زیادی به خط اورخون و زبان ترکی در طول این هزار سال بسیار محتمل می‌باشد که هنوز از دل خاک بیرون نیامده است!

ترکان بعد از خط اختراعی خود یعنی اورخون، با خط اوغوری به کتابت پرداختند و پس از قبول اسلام آثار خود را مثل فارسها و دیگر مسلمانان با الفبای بر گرفته از عربی نوشتند.

قدیمی‌ترین و مهمترین اثر نوشته شده به زبان ترکی، بعد از مسلمان شدن ترکان و با قید تاریخ تألیف، «دیوان لغات‌الترک» اثر دانشمند ترک، محمود کاشغری در سال ۱۰۷۲ میلادی (۴۵۱ هـ ق) می‌باشد که این اثر نخستین دایره -

^۱ - متن اصلی کتیبه به خط اورخون، با الفبای عربی و زبان اصلی، ترجمه به ترکی آذربایجانی و فارسی در کتاب «تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی» تألیف دکتر جواد هیث ص ۴۲-۳۹ آمده است.

^۲ - تورکلرین قیزیل کیتابی، رفیق اؤزدک، ترجمه طحا شیرزی، ص ۸۱ سال ۱۳۷۲.

المعارف جهان به شمار می‌رود.^۱

در این اثر گرانقیمت، که نزدیک به هزار سال پیش نوشته شده است، اطلاعات و معلومات مبسوطی از زبان و لهجه‌های ترکی، لغات، دستور زبان، عادات و رسوم ترکان، ضرب‌المثلهای، داستان، مرثیه، کلمات قصار، و در حدود ۳۰۰ قطعه دو بیتی و پندنامه و غیره به همراه نقشه رنگی مناطق زندگی ترک زبانان جهان ارائه شده است.

محمود کاشغری در سبب و انگیزه تألیف دیوان لغات‌الترک گوید:

«از امام ثقه‌ای از مردم بخارا و نیز یکی از امامان اهل نیشابور شنیدم، و هر دو سلسله سند از رسول خدا (ص) روایت کردند که چون آن حضرت نشانه‌های رستاخیز و فتنه‌های آخرالزمان و خروج ترکان غز را بیان می‌فرمود چنین گفت:

«زبان ترکان را بیاموزید زیرا آنان را فرمانروایی دراز و طوال خواهد بود». اگر این حدیث درست باشد. بر عهده آن دو راوی، پس آموختن زبان ترکی از واجبات خواهد بود، و اگر درست نباشد خرد اقتضا کند که آن را فرا گیرند و من در همه سرزمینهای ترکان و بیابانهایشان رفته‌ام و لغات و قوافیشان را (اشعارشان را)، از ترکی و ترکمانی و غزی و چگلی و ینمایی و قرقرزی اقتباس کردم، در حالیکه گشاده‌ترین زبان و شیوا بیان‌ترین و دل‌آگاه‌ترین و اصیل‌ترین نژاد و نیزه‌گذارترین آنان بودم، تا اینکه لغات هر طایفه‌ای از آنان با بهترین ترکیبی پیش من گرد آمد و با رساترین وجهی و آراسته‌ترین نظمی پیوند یافت و با یاری و مددخواهی از خدای تعالی این کتاب را تألیف کردم و «دیوان لغات-الترک» نام نهادم تا یادگاری جاویدان و اندوخته همیشگی باشد...»^۲

^۱ - مجله پیک آذر، شماره ۶، تیرماه ۱۳۸۰.

^۲ - دیوان لغات‌الترک، محمود کاشغری، مترجم دکتر سید محمد دبیر سیاقی، ص ۲، پژوهشگاه علوم

همچنین کاشغری ذیل کلمه «ترک» گفته است:

«به روایت شیخ امام زاهد حسین بن خلف کاشغری با چند واسطه از رسول خدا (ص) مروی است که فرمود خدای عزوجل می فرماید: مرا لشکری است که ایشان را ترک نام داده و مسکنشان را در مشرق زمین قرار داده‌ام و چون بر قومی خشم گیرم آنان را بر آن قوم مسلط و چیره می گردانم. و این فضیلتی است ایشان را بر جمله آفریدگان که نامگذاری ایشان را خود (خدای عزوجل) مباشرت و ولایت کرده است و ایشان را در بلندترین جایگاه و پاکیزه‌ترین هوا از کره زمین سکونت داده و آنان را از لشکریان خود نامیده است اضافه آنچه از خود ترکان از زیبایی و خوشرویی و نمکینی و مراعات حرمت پیران و دلیری و فخر و دیگر چیزها هست، که همه استحقاق ستایش و مدح دارند.»^۱

جالب است روایتی را که محمود کاشغری در مورد ترکان در اوایل سالهای حاکمیت ترکان سلجوقی آورده است محمدبن سلیمان الروانندی مؤلف کتاب تاریخی «راحه الصدور و آیه السرور» در سال ۵۹۹ هـ ق یعنی حدود ۱۵۰ سال بعد از محمود کاشغری از زبان امام دیگری بدین شکل نقل کرده است:

«... محمدبن علی بن احمد الراونندی رضی الله عنه و ارضاه و جعل الجنة منقلبه و مثواه» روایت کرد. از امام کبیر افضی القضاة ظهیرالدین (استرآبادی رحمه الله که او گفت به اسنادی درست از ایمة دین ثقة عن ثقة سماع دارم که چون امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه بحجّه الوداع بود حلقه در کعبه بگرفت و گفت خداوندا اگر اجتهاد درست است و مذهب من حق است نصرتش

^۱ - همان کتاب ص ۴۱ پیشگفتار مترجم.

کن که از برای تو خدا تقریر شرع مصطفی کردم، هاتفی از خانه کعبه آواز داد و گفت حَقًّا قُلْتَ لَا زَالَ مَذْهَبُكَ مَا دَامَ السَّيْفُ فِي يَدِ الْاِتْرَاكِ، حق گفتی و رایت مذهب تو افراشته و صفه اعتقاد تو نگاشته خواهد بود مادام که شمشیر در دست ترکان... باشد، و بحمد الله تعالی پشت اسلام قوی است... و در عرب و عجم و روم و روس شمشیر در دست ترکان است و سهم شمشیر ایشان در دلها راسخ»^۱.

در کتاب «دیوان لغات الترک» نام و محل بیست و دو قوم ترک که همه از یک تبار و ریشه‌اند تشریح شده است. در کنار این اثر جهانی، آثار زیادی به زبان ترکی نوشته شده است مثل: «قوتاد قوبیلیک» (علم اقتدار و سعادت) سال ۱۰۶۹ م (۴۴۸ هـ ق) که از طرف یوسف حاجب خاص برشته نظم در آمده و نگارنده این اثر ارزنده، لقب حاجب خاص که یکی از بالاترین عناوین آن زمان بود دریافت داشته است. اثر ارزشمند «کتاب دده‌قورقود» مشتمل بر ۱۲ بوی (داستان). (احتمالاً قرن ۵ هـ ق، ۱۱ میلادی)، «عتبه الحقایق» در قرن ۱۲ میلادی (۶ هـ ق) بوسیله ادیب احمد یوکنکی، «دیوان حکمت» به وسیله احمد یسوی مشهور به پیر ترکستان در قرن ۱۲ میلادی (۶ هـ ق)، «قصص الانبیاء» در ۶۸۹ هـ ق توسط ناصر رابغوزی که در مناقب پیغمبران نوشته شده، «اوغوزخان داستانی» که به نشر و نظم است و یکی از آثار مکتوب و همچنین داستانهای قدیمی ترکان در قرن ۱۳ میلادی است، فرهنگ لغات «صحاح العجم هندوشاه نخجوانی» (۷ هـ ق، ۱۳ میلادی)، «نهج الفرادیس»، «معین المرید» (۶۹۲ هـ ق، ۱۳۱۳ میلادی)، «محبیت نامه خوارزمی» (۷۳۱ هـ ق، ۱۳۵۲ میلادی)، «مقدمه الادب زمخشری» (۶ هـ ق، ۱۲ میلادی)، «رونق الاسلام» (۸۴۴ هـ ق، ۱۴۴۵ میلادی)، «الادراک للسان

^۱ - راحه‌الصدر و آیه‌السرور، محمد سلیمان‌الراوندی، تصحیح محمد اقبال، ص ۱۷.

226 ترکان و بررسی تاریخ، زبان و هویت آنها در ایران

الاتراک» (۱۳-۱۳۱۲ میلادی)، «قواعد لسان التترک»، «کتاب بیلیک» و «دیوان علیشیر نوایی» (قرن ۱۵ میلادی)، از آثار ارزشمند زبان ترکی است. نوایی که به حق او را باید سرآمد شعرای زمان خود نامید در کتاب «مجالس النفاس» خود از ۳۰۰ شاعر ترک نام می‌برد. وی کتاب «محاکمه الغتین» را در آخر عمر در مقایسه فارسی و ترکی نوشت و در آن برای اثبات برتری زبان ترکی نسبت به فارسی شواهد زیادی از غنای افعال و کلمات متشابه ترکی آورده است؛^۱ و دهها اثر ارزشمند دیگر چون دیوان فضولی، ختایی و دیگران که در این مقال نمی‌گنجد.

«صحاح العجم هندوشاه نخجوانی» که در قرن ۱۳ میلادی (۷هـ ق) و به ترکی آذربایجانی نوشته شده است، نمونه نثر ترکی آذربایجانی را از آن دوران بدست می‌دهد. در همان سالها (قرن هفت هـ- ق) شاعرانی چون حسن اوغلو و نصیر باکویی پا به میدان شعر ترکی آذربایجانی نهادند.

در قرن ۱۴ میلادی (۸هـ ق) شعرای بزرگ آذربایجان چون نسیمی، قاضی، برهان‌الدین و ضریب در انواع مختلف نظم به ترکی آذربایجانی طبع آزمایی کرده و دیوانها بسته و آثار ارزشمندی به وجود آوردند.

در قرن ۱۵ میلادی (۹هـ ق) آثاری از حقیقی، خلیلی، حبیبی به ترکی آذربایجانی آفریده شد و در قرن ۱۶ میلادی (۱۰هـ ق) آثار با ارزش شاه اسماعیل صفوی با نام «ختایی» و دیوان ذی قیمت «ملا محمد فضولی» به ذخائر شعر و ادب ترکی آذربایجانی افزوده شدند. در این دوران در اراضی وسیع ترکان چون آناتولی و آسیای میانه، دهها اثر ارزشمند به زبان ترکی به تألیف در آمد و

^۱ سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، دکتر جواد هیئت ص ۸۹

از آن زمان به بعد و تاکنون این زبان به پویایی خود ادامه می‌دهد که در دنیای مترقی امروز به یکی از مهمترین زبانهای دنیا تبدیل شده است.

بعد از ترکی قدیم که زبان کتابت کتیبه‌های گؤک تورک در قرن ششم تا هشتم میلادی بود، و پس از ترکی اوغور، در زبان نوشتاری ترکی دو نوع کتابت پدیدار شد:

ترکی شمالی - شرقی و ترکی غربی یا اوغوز.

بهترین نمونه ترکی اوغوز که زبان ترکان سلجوقی نیز هست اثر ارزشمند و جهانی کتاب «**دده قورقود**» می‌باشد. زبان کتاب دده قورقود زبان حدود هزار سال پیش مردم آذربایجان و ترکیه امروزی است.

بنا به عقیده دانشمندان این اثر در قرن پنجم هجری نوشته شده است؛ بعضی‌ها نیز آنرا اثر ۱۲۰۰ ساله می‌دانند که داستانهای آن به مراتب قدیمتر از زمان نوشته شدن کتاب و قبل از مسلمان شدن ترکان است.^۱

زبان کتاب دده قورقود حداقل ۳۰۰-۲۰۰ سال با زبان کتاب «صحاح العجم هندوشاه نخجوانی» که در قرن ۱۳ میلادی (۷ هـ ق) و به نثر آن زمان و به ترکی آذربایجانی نوشته شده، و با زبان اولین شعری که به ترکی آذربایجانی توسط «حسن اوغلو» و در همان قرن (اوایل قرن ۷ هجری) و حداقل ۸۰۰ سال پیش سروده شده و بدست ما رسیده است فاصله دارد. چه بسا آثاری نیز به نظم و نثر بین سالهایی که کتاب دده قورقود نوشته شده و شعری که از حسن اوغلو بما به یادگار مانده است نوشته شده باشد ولی هنوز کشف نشده است، چرا که زبان غزل حسن اوغلو سلیس و شیوا و تکامل یافته است و نمی‌تواند اولین نمونه و

^۱ - آذربایجان ادبی دلیلی تاریخی، پروفیسور نظامی خودیف، کوچورن حسین شرقی، ص ۶۵ مؤسسه فرهنگی راستان ۱۳۷۷.

تجربه‌های شعری به ترکی آذربایجان باشد.

در تذکره الشعرا دولت‌شاه سمرقندی شرح حال حسن اوغلو آمده است. حسن اوغلو دیوان شعر به ترکی و فارسی داشته است، ولی دو غزل ترکی از او باقی مانده و به دست ما رسیده است:

آپاردی کونلومو بیر خوش قمر یوز جانفرا دلبر

نه دلبر دلبر شاهد، نه شاهد شاهد سرور

من اولسم سن بت سنگول صراحی ائيله مه غلغل

نه غلغل غلغل باده، نه باده باده احمر

باشیمدان گئتمه دی هرگز سنین لن ایچدیگیم باده

نه باده باده مستی، نه مستی مستی ساغر

شها شیرین سؤزون قیلور میصیرده بیر زمان کاسد

نه کاسد، کاسد قیمت، نه قیمت قیمت شکر

توتوشمایینجا در آتش بیلورمز خصلت عنبر

نه عنبر عنبر سوزش، نه سوزش سوزش مجمر

ازلده جانیم ایچینده یازیلدی صورت معنی

نه معنی معنی صورت، نه صورت صورت دفتر

حسن اوغلو سنه گرچه دعاچی دیر ولی صادق

نه صادق صادق بنده، نه بنده بنده چاکر

نمونه‌ای هم از نثر معمول کتاب «صحاح العجم هندوشاه نخبجوانی» مربوط به (قرن ۷ ه. ق) که در مورد دستور زبان فارسی جهت آموزش این زبان به ترکان نوشته شده است:

قاعده: بیلگیل کیم (کی) مصادر پارسی‌نین علامتی اولدور (اودور کی)،

آخرینده «نون» اول ساکن اولدوغی حالدده، مثال «دانستن». قاچان (هاچان) اول (او) نونی گوؤتورسن و اول نونون ما قبلینی ساکن قیلسان ماضی غایب اولور، مثال «دانست» قاچان اول ماضی نین آخرینه «نون» و دخی «دال» زیاده ائسن ساکن اولدوقلری حالدده جمع غایب اولور مثال «دانستند». قاچان اول ماضی مفردین آخرینی مکسور قیلسان و دخی آخرینه «یا» زیاده ائسن ساکن اولدوغی حالدده مخاطب ماضی اولور مثال «دانستی». قاچان اول ماضی مخاطبین آخرینه «دال» زیاده ائسن یا خود «تا» زیاده [ائسن] ساکن اولدوقلری حالدده جمع مخاطب اولور مثال «دانستیت» (دانستید)، «شناختید».^۱

ترجمه: (بدان که علامت مصدرهای فارسی چنین است: وقتی آخر [فعل] ساکن است «نون» به آن اضافه می شود. مثل «دانستن». هر وقت آن «نون» برداشته شود و ما قبل آن ساکن شود «ماضی غایب» می شود، مثل «دانست». هر وقت به آخر آن ماضی غایب «نون» و بعد «دال» اضافه کنی جمع غایب می شود مثل «دانستند»، هر وقت آخر آن ماضی مفرد را مکسور کنی و به آخرش «یا» اضافه کنی «مخاطب ماضی» می شود، مثل «دانستی». هر وقت به آخر آن ماضی مخاطب «دال» اضافه کنی یا «یا» بیفزایی جمع مخاطب می شود، مثل «دانستیت» یا «دانستید»، «شناختید».)^۲

اولین شعری که حسن اوغلو در اوایل قرن ۱۳ میلادی (۷ هجری) و به زبان ترکی آذربایجانی سروده است قدیمتر از اولین شعر فارسی دری است که توسط سعدی

^۱ - صحاح العجم، هندوشاه بن سنجر صاحبی نخجوانی، مصحح، دکتر غلامحسین بیگدلی، ص ۲۳۱ انتشارت مجتمع دانشگاهی، ۱۳۶۱.

^۲ - در نسخه اصلی «صحاح العجم» حروف پ - گ - ژ - چ به صورت ب - ک - ز - ج نوشته شده است ولی مصحح آن، دکتر بیگدلی با توضیح آنرا به پ، گ، ژ و چ تبدیل کرده است.

شیرازی در شیراز و به قولی در مناطق سکونت اصلی پارسیان سروده شده است! دومین اثر منظومی هم که به ترکی آذربایجانی و در اواخر قرن ۱۳ میلادی و اوائل قرن ۱۴ میلادی (اواخر قرن ۷ و اوایل ۸ هـ ق) توسط نصیر باکویی و در باکو سروده شده است قدیمتر از اشعار حافظ شیرازی، دومین شاعر مشهور منطقه فارس است. حال آنکه کتاب «دده قورقود» که به نثر و به زبان ترکی آذربایجانی و در آذربایجان نوشته شده است به مراتب قدیمی تر و جلوتر از دو اثر یاد شده فارسی دری است.

به زبان دیگر باید گفت، قبل از قرن هفتم هجری و پیش از سعدی شیرازی هیچگونه اثری توسط هیچ کسی در مناطق استان فارس و به فارسی دری نوشته نشده است و هر آنچه که به این زبان است مربوط به بعد از این زمان است، در حالی که اولین اثر نوشته شده به ترکی آذربایجانی یعنی اثر جهانی کتاب «دده قورقود» حداقل ۲۰۰ سال جلوتر از اولین اثر نوشته شده به فارسی دری در مناطق فارس، در آذربایجان به رشته تحریر در آمده است.

معنی و مفهوم ساده این جملات این است: زمانی که هنوز زبان فارسی دری در مناطق فارس معمول نبود و این زبان در شمال شرقی افغانستان و تاجیکستان کاربرد داشت در آذربایجان به زبان ترکی اثری چون کتاب دده قورقود آفریده شده بود!

علاوه بر کتاب شناخته شده دده قورقود، نسخه منحصراً به فرد فرمان تاریخی حضرت علی (ع) خطاب به مسلمانان در مورد آزادی ادیان و خودداری از بدرفتاری با نصرانیان، که در سال ۴۵۰ هجری قمری در تبریز به ترکی ترجمه شده است نشان از قدمت زبان ترکی در آذربایجان دارد. این اثر به صورت طوماری به طول ۶/۷۵ متر و عرض ۲۵ سانتی متر بر روی پوست با خط کوفی

بسیار زیبا و خوانا نگارش یافته و در ذیل هر سطر کوفی با خط نسخ مایل به ثلث عین متن عربی با رنگ طلایی تکرار شده و در ردیف سوم زیر هر متن عربی ترجمه ترکی آذربایجانی آن داده شده است. این عهد نامه را «هشام ابن عتبه ابن الوقاص» به فرموده حضرت علی (ع) در سال «چهلیم هجرت» در دیر حزقیل مشهور به بدی اکفل نوشته است. سند فوق را «ضحاک بن عجلان» در قرن پنجم هجری (۴۵۰ هـ ق) در تبریز رونویسی و به ترکی آذربایجانی ترجمه کرده است. این اثر بر فراز یکی از درهای کاخ چهلستون اصفهان قرار داشته و هم اکنون در موزه چهلستون این شهر نگهداری می شود.^۱

استنساخ و ترجمه ترکی این اثر منحصر به فرد در سال ۴۵۰ هـ ق در تبریز، نشان می دهد که زبان ترکی نه تنها از صدها سال جلوتر از رونویس شدن این اثر، زبان عمومی مردم آذربایجان بوده بلکه ترجمه شدن اثر نفیسی چون سند یاد شده به این زبان، نشان می دهد که ارزش و اهمیت زبان ترکی و گستردگی آن در قرن پنجم در آذربایجان در چه حد بوده است!

چرا که وقتی اثری در منطقه ای به صورت مکتوب به زبان مردم آن منطقه در می آید نشان می دهد صدها، شاید هم هزارها سال جلوتر، آن زبان، زبان عمومی و شفاهی مردم آن منطقه بوده است!

^۱ - روزنامه «اطلاعات» دوشنبه ۱۳۷۷/۸/۱۱ (۲ نوامبر/ ۱۹۹۸) شماره ۲۱۴۷۷ ص ۴ / روزنامه «همشهری» دوشنبه ۱۳۷۷/۸/۱۱ و چهارشنبه ۱۳۷۷/۸/۱۳ شماره های ۱۶۸۴-۱۶۸۲ / خبر فرهنگی - هنری کانال ۱ تلویزیون تهران شب ۱۳۷۷/۸/۱۰ (یکشنبه).

متنی هم از کتاب «دده قورقود» که به نظر دانشمندان در قرن ۵ هجری قمری یا پیشتر و در محدوده آذربایجان و شرق ترکیه امروزی نوشته شده است، که نمونه زبان ترکی آن زمان آذربایجان و آناتولی (ترکیه) را نشان می‌دهد:

«اوغوز زمانیندا قانلی قوجا دیرلردی بیر گربزار واردی. یتیشمیش بیر جلاسون اوغلی واردی آدینا قانتورالی دیرلردی.

قانلی قوجا آیدر: - یارانلار، آتام اولدی، من قالدیم، یئرین توتدوم. یارینگی گون من اولم، اوغلوم قالا. بوندان یگرگی یوخدور که، گوؤزوم گوؤرورکن، اوغول، گل سنی ائوهریم! - دئدی.

اوغلان آیدر: بابا، چون منی ائوهریم دئییرسن، منه لایق قیز نئجه اولور؟ قان تورالی آیدر: بابا، من یئریمدن دورمادان اول دورموش اولام. من قارقوچ آتیما مینمه دن او مینمیش اولام، من قانلی کافر ائلینه وارمادان اول وارمیش، منه باش گتیرمیش اولام - دئدی.

قانلی قوجا آیدر: اوغول، سن قیز ایسته مز میسن، بیر جلاسون بهادر ایسته - رمیشن. اونون آرخاسیندا ییه سن - ایچه سن، خوش گنچه سن.^۱

ترجمه: (در زمان اوغوز مرد رشیدی بنام «قانلی قوجا» بود. او پسری دلاور به نام «قانتورالی» داشت که وقت ازدواجش بود.

قانلی قوجا گفت: دوستان! بعد از مرگ پدرم من جای او را گرفتم، فردا نیز من از دنیا خواهم رفت و جای مرا پسر من خواهد گرفت. هیچ آرزوی بهتر از این نیست که پدری با چشمان خود عروسی پسرش را ببیند.

پسر گفت: پدر! پیشنهاد ازدواج برای من می‌کنی، آیا دختری لایق برای من سراغ داری؟ [سپس] قانتورالی گفت: دختری که من می‌خواهم باید کسی باشد که قبل از اینکه من از جا برخیزم او از جایش برخاسته باشد، قبل از اینکه من

^۱ - دده قورقود کیتابی (کتاب دده قورقود)، به کوشش م. ع- فرزانه ص ۱۲۸، انتشارات فرزانه، تیرماه

سوار بر اسب تیزپایم شوم او بر اسبش نشسته باشد. قبل از اینکه من بر کافر خون آشام حمله برم او جلوتر از من حمله را آغاز کند و سر از تن او جدا کند.

قانلی قوجا گفت: پسر من تو دختر نمی خواهی، قهرمانی می خواهی که در زیر سایه قدرت او بخوری و بیاشامی و خوش باشی).

متون کتاب دده قورقود پر از سجایای اخلاقی و انسانی است.

ایستادگی در مقابل دشمن، مردانگی، گذشت و فداکاری، حرمت و احترام به والدین و بزرگان و سالخوردهگان، محبت به کودکان، ارزش مساوی فرزند دختر و پسر برای والدین، عشق به همسر، پاکدامنی، تنفر از تزویر و ریاکاری، برابری حقوق مردان و زنان در انتخاب همسر و دیگر معیارهای انسانی در تک- تک داستانها موج میزند!

با توجه به ارزش و اعتبار زن که در متون کتاب «دده قورقود» به آن بر می- خوریم و مقایسه آن با مقام و منزلت زنها در اثر منظوم شاهنامه فردوسی که در اواخر قرن چهارم و اوایل پنجم هجری و به فارسی سروده شده است، به ارزش و اعتبار معنوی زن در بین ترکان در قرون گذشته می توان پی برد.

در داستانهای دده قورقود، زن از مقام و منزلت بالایی برخوردار است؛ دختران در انتخاب همسران خود اختیاری برابر با مردان دارند.^۱ در میدان نبرد دوش به دوش دلاور مردان اوغوز می جنگند، در شروع مسابقه تیراندازی و غیره حق تقدم با زنان است^۲ و در وفاداری به شوهر و فداکاری برای او، حتی جایی بالاتر از گذشت و فداکاری پدر و مادر نسبت به فرزند خود دارند!^۳

^۱ - کتاب «دده قورقود» داستان «بامسی بشیرک».

^۲ - همان کتاب «داستان قانتورالی».

^۳ - همان کتاب «داستان دلی دمرول».

در داستان قانتورالی کتاب دده قورقود، پس از غلبه قان تورالی و همسر و هم‌رمز وی «سلجان خاتون» بر لشکریان دشمنی که آنان را تعقیب می‌کنند، در مسابقه تیراندازی بین قانتورالی و سلجان خاتون که امتحان درجه عشق واقعی زوج جوان نسبت به هم، در این مسابقه به طرز زیبا به نمایش گذاشته می‌شود، قانتورالی برای شروع مسابقه و برای رها کردن تیر از کمان، به سلجان خاتون سوگلی خود می‌گوید: «قیزلارین یولی اول دیر. اول سن آت!...»^۱ (اول تو تیر را از کمان رها کن دختران [خانمها] مقدم‌ترند...).

این جمله نه از زبان اروپائیان عصر جدید «the leadys first»، که هزار سال پیش و شاید هم خیلی پیشتر، از زبان ترکان اوغوز که اجداد امروزی ترکان آذربایجان و آناطولی (ترکیه امروزی) هستند جاری شده است!

در حالی که در بین مترقی‌ترین جوامع آن عصر داشتن فرزند دختر عیب و عار به حساب می‌آمد و حتی در میان بعضی از قبایل، نوزادان دختر زنده به گور می‌شدند، ترکان برای داشتن فرزند دختر دست نیایش به سوی خدا بلند می‌کردند و از آفریدگار خود می‌خواستند برای آنها فرزند دختر عطا فرماید: «- بگلر، منیم داخی حقیمه بیر دوعا ائله‌یین! آلاهی تعالی ما‌نا دا بیر قیز وئره!- دئدی. قالین اوغوز بگلری ال قالدیر دیلار، دوعا ائله‌دی لر، آلاهی تعالی سا‌نادا بیر قیز وئره!- دئدی لر.»^۲ (گفت، بیگ‌ها، در حق من دعا کرده و از خداوند متعال برای من هم تقاضای اعطای فرزند دختر کنید. بیگ‌های «قالین اوغوز» دست دعا به سوی پروردگار بلند کردند و از خدای متعال طلب اعطای فرزند دختر [برای او] کردند).

^۱ - کتاب دده قورقود، به کوشش م. ع فرزانه، داستان قانتورالی، ص ۱۴۶.

^۲ - «دده قورقود کیتابی... حسین - م. «گونئیلی»، ص ۱۸۵ داستان بامسی بشیرک.

ابن بطوطه در سفرنامه خود درباره احترام ترکان نسبت به زنان می‌نویسد: . . چیزی که در این بلاد [در سرزمین ترکان] مایه تعجب فراوان بود، احترامی بود که آنها درباره زنان خود داشتند.

پروفسور فاروق سومر مورخ مشهور ترکیه نیز در مورد زنان ترک می‌نویسد:

«... زنان قوم اوغوز [ترکان اوغوز] از مردان فرار نکرده رونمی‌گرفتند. این امر در ترکیه در بین عشایر و روستائیان تا زمان ما وجود داشته و حفظ شده است. طوری که محقق فرانسوی و. لانگ لوئیس که در قرن نوزدهم به آناتولی جنوبی سفر کرده است. از این حیث ترکمن‌ها^۱ را به عنوان قومی بسیار با فرهنگ در خاور نزدیک توصیف می‌کند. در بین اوغوزها انحرافات از قبیل زنا و غلامبارگی وجود نداشته است. اساساً زنان ترک در جهان اسلام به عنوان زنان عفیف شناخته شده‌اند.»^۲

علاوه بر افسانه‌ها، داستانها و فولکلورهای ترکان که برگرفته از زندگی روزمره آنان است، در تاریخ واقعی ترکان نیز، زنان جایگاه رفیع و والایی دارند. در بین زنان قهرمان تاریخ ترکان، «تومروس آنا» جایگاه ویژه‌ای دارد. وی که رهبر و ملکه ماساژتها (ترکان سکا و ایشغوز) بود در نبرد با کوروش هخامنشی پادشاه پارسها، پیام نصیحت آمیزی به وی فرستاد: «ای پادشاه، به تو نصیحت می‌کنم که دست از این کار برداری، زیرا معلوم نیست که به نتیجه مطلوب دست یابی. به فرمانروایی بر قوم خود خرسند باش و بگذار بر سرزمین خود سلطنت

^۱- در تاریخ، «ترکمن» به مفهوم کلی ترک آمده است.

^۲- اوغوزها (ترکمن‌ها)، پروفسور فاروق سومر، ترجمه آنادردی عنصری ص ۹۲، انتشارات حاج طلائی

کنم. افسوس که به سختم گوش فرانخواهی داد، زیرا آنچه که کمتر به آن می-اندیشی صلح و صفاست. . . . ای خونخوار سیری ناپذیر که پسر مرا به نیروی افسونبار باده گرفتار کرده‌ای، بر خود مبال، زیرا که این آئین مردان نیست و در میدان نبرد انجام نشده با این همه من بد تو را نمی‌خواهم. پندم را بپذیر و او را رها کن و بی‌اینکه زیان بینی از بوم و برما دور شو. اگر چنین نکنی به ایزد خورشید سوگند، که هر اندازه تشنه خون باشی، از خون سیرت خواهم کرد»^۱.

«تومیریس مکله ماسازتها، پس از این دو پیام، تمام جنگاوران خویش را گرد آورد، جنگ خونینی در گرفت، کوروش شکست خورد و با بخش بزرگی از سپاهیان در دشت نبرد به خاک افتاد. آنگاه تومیریس سر کوروش را برید، آنرا در خمره پر خونی فرو برد و گفت: آنچه می‌خواهی بنوش تا سیر شوی.»^۲

در آثار عیلامی هم که تمدن چندین هزارساله در ایران دارند و از بومیان این سرزمین به حساب می‌آیند و زبانشان با زبان ترکان ایران از یک ریشه است زنان از موقعیت و مقام ممتازی برخوردارند:

«زن در عیلام مقامی عظیم داشت. هیچ مرد خانواده سلطنتی شایسته سلطنت شمرده نمی‌شد مگر از اعقاب ملکه نخستین، خواهر شاه بنیانگذار سلسله بوده باشد. در واقع این زنان خاندان سلطنتی بودند که حق فرمانروایی را به ارث می-بردند، ولی در عمل مردان خاندان سلطنتی وظایف ایشان را به عنوان فرمانروا

^۱ - «دوازده قرن سکوت» (کتاب اول، بر آمدن هخامنشیان) ناصر پورپیرا، ص ۲۱۷ / «قومهای کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران» رقیه بهزادی ص ۹۷.

^۲ - همان کتاب همان صفحه / به نقل از هرودوت.

انجام می‌دادند».^۱

ترکان خاتون همسر سلطان ملک‌شاه سلجوقی، دختر طمغاج خان نیز از زنان سیاستمدار ترک بوده که بعد از مرگ ملک‌شاه، در سال ۴۸۵ هـ. ق فرزندش محمود را بر تخت سلطنت نشاند و به نیابت از طرف فرزندش بر ایران حکومت می‌راند.

«در زمان حاکمیت مغول که بیشتر امور در دست ترکان بود [چون تعداد مغولان به حدی نبود که بتوانند بر تمام امور کشور حاکم شوند] تفاوتی بین زن و مرد وجود نداشت. زنان نیز مثل مردان به سلطنت و والیگری منصوب می‌شدند و جالب است که تقریباً همه این زنان مدیره و لایق از خاندانهای ترک بودند».^۲

«یکی دیگر از زنان ترک تبار که زیبای صورت و حسن مدیریت را با هم داشته «ترکان خاتون» زن ابوسعیدخان بهادر، آخرین پادشاه رسمی مغول بود که قبلاً زن اوزون حسن بوده و طبق قانون مغول از او مطلقه شده و به ازدواج ایلخان در آمده بود. پادشاه مذکور از روی علاقه و محبتی که نسبت به او داشت و شایستگی که در وی می‌دید امور مملکت را در کف با کفایت او نهاده بود. این بانو دختر امیرالامرا «امیر دمشق» ابن امیر چوپان بود. به شهادت تاریخ، در حسن و جمال و درایت، کشورداری بی‌نظیر و مشهور بود».^۳

از زنان با کفایت و سیاستمدار دیگر ترک... «قتل ترکان خاتون» از سلاطین قراختایی کرمان بود که بین سالهای ۶۵۵ تا ۶۸۰ هجری قمری در آن خطه

^۱ - روزنامه «شرق» ۲۹/ فروردین/ ۱۳۸۴ شماره ۴۵۳، مقاله «رد پای زنان در اسطوره/ پژوهشی در اساطیر ایران مهرداد بهار- انتشارات آگه، ص ۴۰۲.

^۲ - روزنامه نوید آذربایجان، ۲۷/ تیر/ ۱۳۸۳ مقاله (ترکان خاتون و...) میرهدایت حصاری.

^۳ - همان روزنامه، همان صفحه.

پادشاهی می‌کرد...»^۱

و اما خبری که چندی پیش در روزنامه نوید آذربایجان چاپ شده بود دارای اهمیت خاص می‌باشد. این روزنامه به نقل از خبرگزاری «آنسا» ایتالیا می‌نویسد: «کشف یک جسد متعلق به ۲۰۰۰ سال قبل، از تبریز، در رسانه‌های ایتالیا و واتیکان بازتاب داشت اما اهمیت این خبر برای این رسانه‌ها بیشتر از آن جهت بوده که جنگجوی قدیمی یک زن ایرانی [آذربایجانی] بوده است.

آنسا، خبرگزاری ایتالیا در خبری در این خصوص نوشت:

زنان ایرانی دو هزار سال پیش با حضور در میدانهای نبرد، مردان را تکه تکه می‌کردند. این خبرگزاری در ادامه به ذکر جزئیات این کشف می‌پردازد و می‌نویسد که در ایران پیش از این نیز اسکلت زنان جنگجو در کناره‌های دریای خزر کشف شده بود.^۲

آنچه که از این خبر برمی‌آید می‌رساند که زنان جنگجویی که در خبر روزنامه‌های ایتالیایی از آنها به عنوان زنان ایرانی یاد شده است زنان ترک مناطق آذربایجان و اطراف دریای خزر می‌باشند چه، جسد این زنان در مناطق مرکزی، جنوبی و استانهای فارس و کرمان و یزد کشف نشده است و نمی‌تواند مربوط به زنان فارس ایران باشد.

در ادبیات حماسی آذربایجان هم شیر زنان زیادی چون **عرب زنگی** (همسر و هم‌رزم شاه اسماعیل ختایی)، **نگار** (یار و هم‌سنگر کوراوغلو) و **هجر** (هم‌رزم و یاور قوچاق نبی)، و در تاریخ سده‌های اخیر زنان قهرمان چون **زینب پاشا** در دوره مشروطیت و **"سریه"** دختر قهرمان شاهسون (در قیام سالهای

^۱ - همان روزنامه، همان صفحه.

^۲ - روزنامه نوید آذربایجان ۲۱/ آذر/ ۱۳۸۳ شماره ۳۹۴.

(۱۳۲۴-۱۳۲۵) پا به میدان مبارزه گذارده‌اند.

در ادبیات همسایگان، از آن جمله در شاهنامه فردوسی، مشهورترین اثر حماسی فارسی زبان قرن چهارم و پنجم هجری، بر عکس آنچه در تاریخ و ادبیات ترکان آمد مقام زن به پائین‌ترین درجه ممکن نزول پیدا می‌کند و زن در افکار فردوسی در قالب تحقیر شده‌ترین موجود روی زمین به تصویر کشیده می‌شود:

زن و ازدها هر دو در خاک به

جهان پاک زین هر دو ناپاک به

زنان را ستایی سگان را ستای

که یک سگ به از صد زن پارسای^۱

ویل دورانت تاریخ نگار مشهور نیز در مورد ارزش و اعتبار کم دختران در بین مردم پارس و پر ارزش بودن پسران در میان آنان می‌گوید:

«... فرزند داشتن نیز، مانند ازدواج از موجبات بزرگی و آبرومندی بود. پسران برای پدران خود سود اقتصادی داشتند و در جنگها به کار شاهنشاهی می‌خوردند، ولی دختران طرف توجه نبودند، چه به خانه‌ای، جز خانه خود می‌رفتند و کسانی جز پدرانشان از ایشان بهره می‌کشیدند.»

از گفته‌های ایرانیان قدیم [پارسیان] در این باره یکی این است که:

«پدران از خدا مسئلت نمی‌کنند که دختری به ایشان روزی کند و فرشتگان دختران را از نعمتهایی که خدا به آدمی بخشیده به شمار نمی‌آورند.»^۲

^۱ - این شعر فردوسی مشهور خاص و عام در بین مردم ایران است. و ما از اینکه در این شعر فردوسی به زنان بی‌احترامی شده از آنان عذری خواهیم!

^۲ - ویل دورانت جلد یک ص ۴۳۴.

در شعر فارسی، در مورد دختران چنین آمده است:

که را در پس پرده، دختر بود

اگر تاج دارد بد اختر بود

که را دختر آید به جای پسر

به از گور داماد ناید به در

در موسیقی و هنر نیز ترکان از قدیم الایام صاحب نام بوده‌اند. گرچه اولین اپرای دنیای اسلام و شرق، توسط عزیر حاجی بگلی موسیقیدان شهیر آذربایجانی در سال ۱۹۰۷ با اثر «لیلی - مجنون» به جهان هنر ارائه گردید و به دنبال آن اپراهای دیگری از این موسیقیدان چون «کوراوغلو»، «عاشیق غریب و شاه صنم» و... به اجرا در آمد، ولی از نظر غنای موسیقی همین بس که از هفت اثر مهم موسیقی جهان که توسط موسیقیدانهای مهم جهان چون باخ و بتهون آفریده شده و توسط مرکز قضایی ناسای آمریکا به کهکشانها فرستاد شده تا اگر موجودات زنده‌ای در کرات دیگر باشند و به موجودات زمینی دسترسی نداشته باشند با این امواج دل‌انگیز ارتباط برقرار کنند و از وجود موجودات زمینی در کره زمین مطلع شوند، یک اثر موسیقی هم از موسیقی مقامی آذربایجان توسط این مرکز به همراه آثار یاد شده به فضای لایتناهی ارسال شده است.^۱

شاید جالب باشد بدانید که در موسیقی فارسی تا کنون هیچگونه اثر اپرایی آفریده نشده است. از نظر موسیقی قدیم هم اولین نشانه موسیقایی، در آثار بدست آمده از سومریان در شکل مجسمه مردی که آلت موسیقی چون ساز آذربایجانی (قوپوز) دارد و عین عاشیق‌های امروزی آذربایجان آنرا بر بالای سینه فشرده و در حال نواختن است بدست آمده است. بنا به تحقیق دانشمند موسیقی شناس و استاد آکادمی موسیقی جمهوری آذربایجان پروفیسور توفیق عمرانی که

^۱ - مجله دانشجویی «ائل سسی» (دانشگاه سهند) سال دوم اردیبهشت ۱۳۸۲ به نقل از اینترنت.

242 ترکان و بررسی تاریخ، زبان و هویت آنها در ایران

مقاله خود را در سمینار بین‌المللی دو روزه موسیقی آذربایجان در دوم و سوم آبان ماه سال ۱۳۸۱ در تهران در فرهنگسرای بهمن ارائه داد، موسیقی مقامی سومری و موسیقی مقامی آذربایجانی ۱۷ پله‌ای و هم ریشه هستند در حالی که موسیقی مقامی فارسی و عربی ۲۴ پله‌ای و جدا از موسیقی ۱۷ پله‌ای سومری می‌باشند و این، نشان از تاریخ ۷۰۰۰ ساله موسیقی ترکان و از آن جمله موسیقی ترکان آذربایجانی دارد!

از موسیقی دانان بنام و ترک زبان قرون گذشته اسلامی، می‌توان نام صفی - الدین اورموی و عبدالقادر مراغه‌ای را آورد که نه تنها برای موسیقی ترکی بلکه برای اولین بار برای موسیقی فارسی و عربی نیز با الفبای ترکی اویغوری نت‌نویسی کرده‌اند. صفی‌الدین اورموی در کتاب «الادوار» و «خلاصه الافکار فی معرفه الادوار» نمونه‌ای از نت‌نویسی ترکی برای موسیقی فارسی را در قرن هفتم هجری ارائه داده است.^۱

^۱ - «یادمانهای ترکی باستان» دکتر محمدزاده صدیق - ص ۴۱.

چهره ترکان از نظر ژنتیکی

گویا از سوی پان آریائیستها و ناسیونالیستهای افراطی چنین سوالاتی از جوانان دانشجوی ترک کشورمان می‌شود که اگر ترکهای ایران ترکهای اصیل بودند و به اجبار سلجوقیان ترک نشده بودند. باید گرد صورت، تنگ چشم و کم ریش و زرد پوست می‌بودند در حالی که مردم ترک آذربایجان و ترکان دیگر نقاط ایران چنین نیستند، لذا اینها آذریهایی (آریائیهایی) هستند که با تحمیل شدن زبان ترکی بر آنها زبانشان تغییر یافته ولی قیافه‌اشان عوض نشده است!

گرچه مطرح کردن چنین سوالاتی با توجه به بومی بودن ترکان در خاورمیانه که سابقه هفت هزار ساله سکونت در آذربایجان و دیگر نقاط ایران، آناتولی، موصل، کرکوک و... دارند جایی ندارد و تحمیل شدن زبان ترکی بر مردم آذربایجان هم با اسنادی که آورده شد جز ادعای واهی و کودکانه چیز دیگری نیست ولی در جواب سوالاتی از این قبیل باید گفت اولاً مسئله زبان مسئله فرهنگی، و مسئله رنگ صورت، شکل و قیافه مسئله ژنتیکی است و این مسئله دو مقوله جدا از هم هستند. مردم شرق افغانستان در عین حالیکه به زبان دری صحبت می‌کنند زردپوست هستند در حالیکه مردم غرب افغانستان و فارسی‌زبانان ایران با اینکه سفید پوستند آنها هم به دری (فارسی) گفتگو می‌کنند!

رنگ پوست و شکل ژنتیکی انسان رابطه مستقیم با موقعیت جغرافیایی و آب و هوا دارد. هر چه از مشرق به مغرب بیاییم صورتهای درازتر، چشمها بزرگتر و ریشها پرپشت‌تر می‌شوند و هر چه از جنوب به شمال رویم، و به معنای دیگر از

مناطق گرمسیر به مناطق سردسیر برویم رنگ پوست سفیدتر و موها کم رنگ‌تر می‌گردند. چنانکه مردم مناطق جنوب هندوستان در عین حالیکه رنگ تیره دارند مناطق کوهستانی و شمالی آن سفید پوستند!

حتی سیاه پوستان آمریکایی در عین حالی که هم‌نژادان سیاه پوستان آفریقایی هستند و از قاره آفریقا به دیگر نقاط جهان رفته‌اند به علت مهاجرت و سکونت چهارصد ساله در قاره معتدل آمریکا رنگ پوستشان روشنتر از سیاه‌پوستان آفریقایی شده است و ممکن است چهارصد سال دیگر روشنتر از امروز هم بشود! همچنین مردم ژاپن و چین و مغولستان صورت گرد و چشم تنگ و ریش کم دارند ولی هر چه از شرق به غرب بیاییم از گردی صورت کاسته می‌شود، چشمها بزرگتر و ریشها پرپشت‌تر می‌گردند، چنانکه مردم ترک قزاقستان و ازبکستان که در قسمت غرب آسیای میانه هستند صورتشان کشیده‌تر از مردم چین و ژاپن است که در شرق آسیا هستند.

ضمناً مردم ترک آسیا میانه امروز مردمی هستند که در گذشته بیشتر در منطقه شرقی‌تر این قاره سکونت داشتند، چنانکه کتیبه‌های «اورخون» در کنار رودخانه‌ای به این نام که امروزه تحت حاکمیت مغولستان است پیدا شده که در گذشته تحت حاکمیت امپراتوری «گؤک تورک‌ها» (ترکان آسمانی) بوده است، ولی بعدها با سکونت مغولها در این مناطق، ترکان این سرزمینها به مناطق غربی‌تر و یا به عبارتی به آسیای میانه امروز روی آورده‌اند و گروه زیادی از ترکان ساکن آسیای میانه نیز در قالب حکومت سلجوقیان به ایران و آذربایجان و آسیای صغیر مهاجرت کرده و به ترکان بومی و ساکن در این مناطق پیوسته‌اند.

با توجه به موقعیت جغرافیایی و تفاوت ظاهری انسانها با تغییر آب و هوا، مردم آسیای میانه امروز که در حقیقت نسلهای بعدی مردم آسیای شرقی هستند

شکل و قیافه‌شان با مردم شرق آسیا و ژاپن، چین و مغولستان متفاوت است، چنانکه صورت رئیس جمهور ازبکستان «اسلام کریم‌اوف» و رئیس جمهور قزاقستان «نور سلطان نظربایف» درازتر، چشمش درشت‌تر (اگر ریش داشتند ریششان هم پرپشت‌تر) از نخست وزیر ژاپن، مسئولین چین و مغولستان است که در شرق قاره آسیا قرار دارند!

طبعاً مردم ترک آسیای میانه هزار سال پیش که بعداً در ترکیب حکومت‌های مقتدر سلجوقی به ایران و آسیای صغیر آمدند از نظر قیافه اندکی متفاوت از ترکان شرق آسیا آنروز و یا مردم امروزی آسیای میانه بوده‌اند. از قرن پنجم هجری به بعد که ترکان اوغوز در قالب حکومت‌های سلجوقی به ایران مرکزی، آذربایجان و آسیای صغیر آمدند در طول چندین سده و در ترکیب با ترکان بومی این مناطق که قرن‌های طولانی قبل از سلجوقیان در این مناطق زندگی می‌کردند، ترکان امروزی آذربایجان، ترکیه و دیگر ترکان خاورمیانه را تشکیل دادند.

حال با توجه با تأثیر آب و هوا و موقعیت جغرافیایی در ترکیب ژنتیکی انسانها، بینیم در کتابهای تاریخی، شکل و قیافه سلاطین سلجوقی که از آسیای میانه و ماوراءالنهر به مناطق مرکزی ایران یعنی شهر ری و دیگر شهرهای عراق عجم (اراک، ساوه، خمین، قم، کاشان، اصفهان و...) آمده و پایتخت خود را در این شهرها قرار دادند و از غرب چین تا شرق اروپا حکومت راندند چگونه به تصویر کشیده شده است؟!

«محمد بن علی بن سلیمان الرائدی» مؤلف کتاب تاریخی «راحه الصدور» که خود مؤلف، هم عصر با تعدادی از سلاطین سلجوقی بوده و آنها را دیده است در کتاب خود، چهره و شکل و شمایل تعداد زیادی از پادشاهان سلجوقی را به تصویر کشیده است که ما در اینجا به بعضی از آنها به نقل از همین کتاب اشاره می‌کنیم.

سلطان ملکشاه بن محمد سلجوقی:

«سلطان ملکشاه صورتی خوب داشت و قدی تمام، بالای افراشته و بازوی قوی بضخمی مایل بود، محاسنی گرد، رنگ چهره سرخ سپید، یک چشم اندک مایه شکسته داشتی از عادت نه از خلقت، جمله سلاحها کار فرمودی، در سواری و گوی باختن به غایت چالاک بود...»^۱.

سلطان برکیارق (بورکو یاریق) بن ملکشاه سلجوقی:

«سلطان برکیارق خوب چهره بغایت بود، معتدل قامت خط و محاسن بهم پیوسته ابرو گشاده، اول پادشاهی در سنه ست و ثمانین و اربع مایه، مدت ملکش دوازده سال، مدت عمرش بیست و پنج سال، ولادت سلطان برکیارق بدارالملک اصفهان بود در محرم سنه اربع و سبعین و اربع مایه...»^۲.

سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی:

«سلطان سنجر گندم گون آبله نشان بود محاسنی تمام در طول و عرض و بعضی از موی شارب بآبله رفته پشت ویال افراشته بالا تمام و سینه پهن، تویع او توکلت علی الله، وزرای او الوزیر معین الدین...»^۳.

سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی:

«سلطان محمود پادشاهی بود گرد روی بچهره سرخ و سپید، گرد محاسن ربع القامه قوی بازو متناسب اعضا، مدت عمرش بیست و هفت سال، مدت پادشاهی چهارده سال و در پادشاهی نیکو سیرت بود [مثل]: الْبِشْرُ أَوْلُ الْبَرِّ، گشاده و تازه رویی اول نیکویی

^۱ - راحة الصدور، محمدالراوندی، ص ۱۲۵ چاپ دوم ۱۳۶۳.

^۲ - همان کتاب، ص ۱۳۸.

^۳ - همان کتاب، ص ۱۶۷.

است، زیبا صورت لطیف طبع خوش سخن شیرین بدله موزون حرکات نیکو خط و نیکو عبارت بود...»^۱.

سلطان طغرل بن محمد سلجوقی:

«سلطان طغرل بن محمد پادشاهی سرخ چهره محاسن تمام تنک. دوابه دراز قامت باعتدال پشت و یال بسته بر و سینه پهن، مدت عمرش بیست و پنج سال وفاتش بدر همدان در محرم سنه تسع و عشرین و خمس مایه...»^۲

سلطان مسعود بن محمد سلجوقی:

«سلطان مسعود اسمر بود، بتهایی شیر افکندی، بقامت و بسطت از جمله لشکر فزون بود دراز رکاب قوی یال فراخ بر و سینه خفیف العارض، توفیق او اعتمادی علی الله، وزرای او الوزیر شرف الدین...»^۳.

سلطان محمود بن محمد سلجوقی:

«سلطان محمد خوب روی بود بچهره سرخ و سپید فراخ چشم دراز موی محاسن اندک و تنک متناسب قد لطیف اندام چابک سوار در گوی باختن و تیر انداختن، لشکر دار و کامکار و کم آزار...»^۴.

سلطان سلیمان بن محمد سلجوقی:

«سلطان سلیمان اسمری بود بسرخی مایل محاسن متوسط کوتاه گردن ربع- القامه، مدت ملکش شش ماه و کسری، ولادت او در رجب سنه احدی عشره و

^۱ - راحه الصدور، محمدالراوندی، ص ۲۰۳ چاپ دوم ۱۳۶۳.

^۲ - همان کتاب، ص ۲۰۸.

^۳ - همان کتاب، ص ۲۲۴.

^۴ - همان کتاب، ص ۲۵۸.

خمس مایه، مدت عمرش چهل و پنج سال...»^۱.

سلطان ارسلان بن طغرل بن محمد سلجوقی:

«سلطان ارسلان پادشاهی بود سرخ چهره، خوب روی، کشیده محاسن، تنک موی، دراز دوابه، ربع القامه، تمام گوشت، مدت پادشاهیش پانزده سال و هفت ماه، مدت عمرش چهل و سه سال...»^۲.

و در نهایت تصویر آخرین پادشاه سلجوقی که در کتاب محمد راوندی آمده است:

سلطان طغرل بن ارسلان (طغرل سوم) سلجوقی:

«سلطان طغرل خوب چهره بغایت بود مویها سه باره بر پشت افکنده داشتی و محاسنش به انبوه بود، سبب تا بن گوش مالیده تمام قد فراخ بر وسینه افراشته یال، عمود او کس برنگرفتی و کمانش نکشیدی...»^۳.

آنچه از نوشته‌های محمد راوندی مؤلف «راحه‌الصدور» در بیان از شکل و قیافه سلاطین سلجوقی برمی آید آنها نه زردپوست بودند نه تنگ چشم و نه کم ریش!

تصویری که راوندی از سلاطین سلجوقی می‌دهد که نماینده شکل و تصویر ژنتیکی ترکان اوغوز است، همان است که امروز ما در بین ترکان ایران مرکزی (اصفهان، اراک، ساوه، قم، تهران) و آذربایجان (جنوبی و شمالی) و

^۱ - همان کتاب، ص ۲۷۴.

^۲ - راحة‌الصدور، محمدالراوندی، ص ۲۸۱ چاپ دوم ۱۳۶۳.

^۳ - همان کتاب، ص ۳۳۱.

ترکیه و عراق می‌بینیم؛ و سرخ و سفید بودن چهره بیشتر سلاطین سلجوقی هم آنها را خیلی نزدیک به چهره مردم آذربایجان و ترکیه نشان می‌دهد، گرچه می‌دانیم چهره امروز ترکان خاورمیانه (ایران، آذربایجان، ترکیه، عراق و سوریه) ترکیبی است از چهره ترکان بومی که از چند هزار سال پیش از میلاد در این سرزمین ساکن بودند با ترکان اوغوزی که در قالب امپراتوری سلجوقی به این مناطق مهاجرت کرده‌اند.

اهمیت زبان ترکی در ایران در قرون گذشته از دید مورخین، سیاحان و دیپلماتهای خارجی

فارسی دری که امروزه زبان رسمی و دولتی کشور و زبان ملی و مادری هموطنان فارس به شمار می‌رود با همه تشویق‌هایی که در قرون گذشته از طرف سلاطین در توسعه آن بعمل آمد، نتوانست سهمی در بهره‌گیری از علم طب، نجوم، فلسفه، موسیقی، ریاضی و دیگر علوم داشته باشد و همواره و بیشتر در حد زبان شعر باقی ماند.

دکتر رحمت مصطفوی در کتاب «درباره زبان فارسی» که در سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ هجری شمسی) در تهران چاپ شده می‌نویسد:

«بزرگان و نوابغی از قبیل رازی، ابن سینا، ابوریحان بیرونی و خیام با استفاده از میراث یونانی دانشهای انسانی را در رشته‌های مختلف از ریاضیات و طبیعیات و پزشکی گرفته تا فلسفه و نجوم و جغرافیا و غیره به قله‌های تازه‌ای رساندند... ولی همه این بزرگان، به عربی درس می‌خواندند و به عربی کتاب می‌نوشتند، همه مکالمات علمی ایرانیها، همه کوششها و کاوشها و اکتشافات و اختراعات آنها به زبان عربی به عمل می‌آمد. و این گنجینه کم‌نظیر علمی هیچوقت در زبان فارسی منعکس نشد و آنجاها که شد به قدری قلیل بود که تقریباً به حساب نمی‌آمد... در نتیجه این وضع اسفناک به وجود آمد که زبان فارسی هیچوقت در سراسر تاریخ خود زبان علمی نبوده است و همیشه از علم خالی بوده است»^۱.

^۱ - «درباره زبان فارسی» دکتر رحمت مصطفوی، صص ۲۶-۲۷ سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵) موسسه

پادشاهان ترک در طول حکومت هزار ساله‌اشان بعد از حاکمیت اسلام، بیشترین خدمت را به زبان فارسی کرده‌اند، زبان ترکی هم بدون تشویق پادشاهان و با قدرت ذاتی خود به شکوفایی ادامه می‌داد و این زبان در مکتب‌خانه‌ها در کنار زبان عربی تعلیم داده می‌شد. اولیاء چلبی سیاح نامدار ترک اهل آناتولی که در سال ۱۰۵۰ هجری از تبریز دیدن کرده در مورد مدارس این شهر می‌نویسد:

تبریز چندین مدرسه دارد که علوم مختلف در آنها تدریس می‌شود. تعداد این مدارس ۴۷ می‌باشد که همه مهم و مورد استفاده می‌باشند. این مدارس برای بزرگسالان بوده و دانشمندان مشهوری در آن تدریس می‌کنند. به عقیده اولیاء از همه مهمتر مدرسه «شاه جهان» می‌باشد که علاوه بر قرآن سخنان حضرت علی (ع) (نهج البلاغه) نیز در آن تدریس می‌شود.^۱

وی می‌افزاید: در تبریز علاوه بر این مدارس، ۶۰۰ مدرسه نیز برای کودکان موجود است که مردم این شهر آنرا مکتب می‌گویند. سپس اولیاء، تعدادی از مکتبهای مشهور شهر چون مکتب شیخ حسن، مکتب حسن میمندی، مکتب تقی خان، مکتب سلطان حسن، مکتب سلطان یعقوب و غیره نام برده می‌گوید در این مدارس سالیانه به شاگردان لباس داده می‌شود.

وی در مورد زبان مردم تبریز می‌گوید: مردم این شهر به لهجه بخصوصی صحبت می‌کنند. سپس نمونه‌ای از جملات زبانشان داده می‌گوید: مثلاً می‌گویند «هله تانیمه‌میشم»^۲ یعنی (هنوز نشناخته‌ام).

مطبوعاتی عطایی - تهران.

^۱ - «تبریز از دید سیاحان خارجی در قرن هفدهم» اکرم بهرامی (دماوندی) ص ۸۲، ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶).

^۲ - «تبریز از دید سیاحان خارجی در قرن هفدهم» اکرم بهرامی (دماوندی) ص ۸۲، ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶) / آذربایجان تاریخی اوزره قاین‌اقلار پروفیسور علیار اوف، باکو ۱۹۸۹ ص ۲۳۴ / اولیاء چلبی

این جملات نشان می‌دهد که مردم تبریز به ترکی صحبت می‌کردند ولی چون ترکی آذربایجانی اندکی با ترکی استانبولی فرق داشته و در لهجه ترکی استانبولی به جای «تانیامیشام»، «تانیمادیم» گفته می‌شود اولیاء آن را «لهجه مخصوص» گفته که تفاوت لهجه ترکی آذربایجانی با استانبولی را نشان می‌دهد. پیتر و دلاواله جهانگرد ایتالیایی که در دوره صفویه به اصفهان سفر کرده در نامه‌ای که از اصفهان به دوستش «ماریو اسکپیانو» در تاریخ ۱۸ دسامبر ۱۶۱۷ نوشته چنین می‌گوید:

«در ایران عموماً بیشتر به ترکی سخن گفته می‌شود تا فارسی، مخصوصاً در دربار و بین بزرگان رجال... غلامان شاه هم که از اقوام مختلف‌اند بیشتر به ترکی سخن می‌گویند و فارسی نمی‌دانند. از این رو نه تنها امرا در امور مربوط به قشون بلکه خود شاه هم که بیشتر اوقاتش را در میان آنان بسر می‌برد، برای تفهیم مطالب خود به ترکی سخن می‌گوید. و در نتیجه این زبان در تمام دربار و بین زنان و دیگران رواج یافته است.»^۱ و وی ادامه می‌دهد که زبان ترکی در میان طبقات آنچنان معمول بوده که می‌توان گفت زبان عامه بوده است.

پیتر و دلاواله جریان نخستین دیدارش را با شاه چنین توصیف می‌کند. «شاه از کسانی که نزدیکش ایستاده بودند پرسید که آیا من ترکی می‌دانم یا نه. و چون من تمام روز را با ایشان به ترکی سخن گفته بودم، جواب مثبت شنیدم و پس بار دیگر رو به من کرد و تبسم کنان چنانکه رسم ایرانیان است به ترکی گفت: خوش

(سیاحتنامه جلد دوم).

^۱ - مقاله: «زبان ترکی در دربار صفوی در اصفهان» پروفیسور تورخان گنجه‌ای، مجله تریبون، شماره ۴، زمستان ۱۹۹۹ (قیش) ص ۷۴/ به نقل از I viaggi di Pietro della valle, ed. F. Gaeta, I (Roma, 1972), 8.

گلدی، صفا گلدی».

نیز دربارهٔ یک سخنرانی شاه عباس چنین می گوید:

شاه عباس در جواب برخاست و به زبان ترکی نطق فصیحی ایراد کرد...^۱.
وی در نامهٔ دیگری که در اوایل ماه مه (مئی) ۱۶۱۸ نوشته است، دربارهٔ ملاقات و گفتگوی خود با شاه می نویسد: «پس از آنکه شاه دستور نشستند داد، به زبان ترکی از علت آمدنم به آن نواحی و... بر مطالب استفسار کرد. من بطور خلاصه و به نحوی که برایم مقدور بود جواب گفتم»^۲. این مؤلف که در طول اقامت خود در ایران حتی یک شعر ترکی هم گفته است^۳ در سال ۱۶۲۰ کتابی دربارهٔ دستور زبان ترکی تألیف کرده و در مقدمهٔ آن دربارهٔ اهمیت و فواید فراگیری زبان ترکی به مناسبت قدرت امپراطوری عثمانی در اروپا، آسیا، آفریقا، و حکومت قزلباشها در ایران و سایر اقوام ترک در آسیای میانه، مطالب جالبی آورده است.^۴

یکی دیگر از این اروپائیان، آدام اولناریوس آلمانی است که از طرف دربار فردریک فن هلشتاین به عنوان منشی سفارت به روسیه و ایران فرستاده شده و از

^۱ - همان مأخذ ص ۲۳۶.

^۲ - مقاله: «زبان ترکی در دربار صفوی در اصفهان» پروفیسور تورخان گنجه‌ای، مجله تریون، شماره ۴، زمستان ۱۹۹۹ (قیس) ص ۷۴، به نقل از I viaggi di Pietro della valle, ed. F. Gaeta, I (Roma, 1972), 8.

^۳ - مقاله پروفیسور تورخان گنجه‌ای مجله تریون شماره ۴، ۱۹۹۹ ص ۷۴.

Ettore Rossi, versi turchi e altri scritti inediti di Pietro Della Valle, (RSO, 22, 1974) 92-98.

^۴ - همان مجله، ص ۷۵.

Ettore Rossi, importanza dell'inedita grammatica turca di Pietro Della Valle, atti del XIX Congresso internazionale degli orientalisti, (Roma, 1993), 203.

نوامبر ۱۶۳۶ تا فوریه ۱۶۳۸ در ایران مقیم بوده است. اولثاریوس در ضمن توصیف ضیافتی که شاه صفی برای سفرا داده بود، می‌گوید: «وقتی ضیافت تمام شد، ایشیک آقاسی باشی، به ترکی فریاد زد:

سوفره حقیقه، شاه دولتینه، غازیلر قوتینه، آلاله دیلوم آلاله آلاله، و حاضران کلمات آلاله آلاله را تکرار کردند.^۱

«همین مؤلف می‌گوید: ایرانیان غیر از زبان خود، خصوصاً در ولایات شیروان و آذربایجان و عراق [عراق عجم، اراک، امروزی و مناطق مرکزی ایران تا اصفهان] و بغداد و ایروان، به کودکان ترکی هم یاد می‌دهند. همو می‌نویسد زبان ترکی بقدری در دربار اصفهان اهمیت دارد که آنجا بندرت یک کلمه فارسی به گوش می‌خورد.^۲ همین مؤلف باز می‌گوید که ایرانیان آثار شعری خوبی به ترکی و فارسی دارند و اسامی شعری از قبیل نسیمی، نوایی و فضولی را در ردیف فردوسی و حافظ و سعدی می‌آورد.^۳ وی می‌گوید که فارسها با شور و شوق زیادی ترکی یاد می‌گیرند.

شوالیه ژان شاردن که مدت یازده سال (۱۶۷۱-۷۷ و ۷۰-۱۶۶۴) در ایران بوده می‌نویسد:

از ابهر به بعد است که زبان فارسی به گوش می‌خورد در حالی که تا آنجا عموماً زبان ترکی است. ولی این ترکی با زبانی که در ترکیه به آن تکلم می‌کنند اندکی فرق دارد.^۴ همین مؤلف در فصلی که راجع به زبانها در سفرنامه‌اش دارد،

^۱ - Adam olearius, vermehrte neue beschreibung dermuscovitischen/

همان مجله، ص ۷۵.

^۲ - همان مجله ص ۷۵/ همان مأخذ خارجی ص ۶۱۶.

^۳ - همان مجله همان صفحه/ همان مأخذ خارجی ص ۶۲۴.

^۴ - مجله تریبون، شماره ۴ زمستان ۱۹۹۹، ص ۷۵

درباره ترکی می گوید:

«ترکی زبان قشون و دربار است، و زنان و مردان منحصرأ به ترکی سخن می گویند، خصوصاً در خانواده‌های اشرافی. علت این امر آن است که خاندان (صفوی) از مناطق ترک زبان و از میان ترکمانان که زبان مادری‌شان ترکی است برخاسته‌اند.»^۱

«سانسون» که به نمایندگی از طرف پاپ به سال ۱۶۸۳ به ایران آمده و سه سال در اصفهان مقیم بوده است، ضمن بحث از اعتقاد ایرانیان به قدرت معنوی شاه و منزله بودن وی از معاصی می گوید: آنان در ضمن هر صحبتی عبارت «**قوربان اولیم، دین ایمانوم پادشاه، باشینکا دونیم**»^۲ را بکار می‌برند.

«رافائل دومان» رئیس هیئت کبوشین در اصفهان که به سال ۱۶۴۴ به ایران آمده و همانجا در گذشته است، در کتاب «وضع ایران در ۱۶۶۰» ضمن اشاره به این که فارسی زبانی است که در ایران مردم عامی به آن صحبت می‌کنند و ترکی زبانی است که در دربار رواج دارد، شرح مختصری راجع به ساختمان این دو زبان می‌دهد. وی که حُسن زبانهای یونانی و لاتینی را ناشی از فراوانی تصریفهای مختلف و اهمیت خاص هریک از آنها می‌داند، می‌نویسد: «**ترکی از این بابت، هیچ کمتر از آن زبانها نیست. وانگهی ترکی آنهمه صرف بی-قاعده و اختلاف و تنوع در تصریف افعال و اسامی هم ندارد، بلکه**

Voyages du chevalier chardin en perse (paris, 1811) 11, 383-386.

^۱ - همان مجله، همان صفحه/ همان مأخذ خارجی، جلد چهارم، ص ۲۳۸. ضمناً وقتی در تاریخ صحبت از ترکمانان آذربایجان و آناطولی است منظور همان ترکان است نه ترکمنهایی که در شمال شرقی ایران هستند.

^۲ - همان مجله، ص ۱۷۶

قواعد آن همه یکسان است.¹

این مؤلف در سال ۱۶۸۴ رساله‌ای راجع به دستور زبان ترکی به لاتینی نوشته است که با وجود اختصار، از لحاظ نشان دادن بعضی از خصوصیات زبان ترکی این دوره مهم است.

«انگلبرت کمپفر» آلمانی که به سال ۱۶۸۴ همراه هیأتی باسفیر سوئد به ایران آمده و سمت منشیگری و طبابت داشته است، راجع به ترکی می‌نویسد: «زبان ترکی دربار بیشتر زبان مادری خاندان سلطنت است تا مردم عادی. . سخن گفتن به این زبان از طریق دربار در میان خانواده‌های اعیان و اشراف به قدری گسترش یافته است که اکنون ندانستن آن برای کسی که از امتیازی برخوردار باشد، اسباب شرمندگی است.»^۲

از همین دوره یک لغتنامه سه زبانه (ایتالیایی - ترکی - فارسی) در دست است که در حوزه راهبان کرملی در اصفهان تألیف شده است و نشان می‌دهد که ترکی تا چه حد برای تبلیغات دینی نیز مهم بوده است.^۳

محمد طاهر وحید در ضمن وقایع سال ۱۰۷۰ [هـ.ق] سلطنت شاه عباس ثانی

می‌نویسد:

«چون درویش مصطفی اراده مراجعت به وطن مالوف (الکاء روم) داشت. رقم اشرف به خط مبارک به اسم حاجی منوچهر خان بیگلر بیگی شیروان. . . در سلک تحریر بل سمط اعجاز کشیدند.» و

^۱ - همان مجله، ص ۱۷۶

(1) Raphael du mans, estatdela perese enlan 1660.(Paris, 1890), 134sq.

^۲ - مجله «تریون» شماره ۴، زمستان ۱۹۹۹ م، ص ۷۶

Enaelbert kaempfer, Amoenita tum exotictatum politico- phsico- medicarum fasc culi v, (lemgoviate, 1712), 144.

^۳ - همان مجله، همان شماره همان صفحه.

سواد امان نامه را که به ترکی است نقل می کند. متن امان نامه به زبان ترکی از سوی «شاه عباس دوم صفوی» به منوچهرخان بیگلربیگی شیروان:

«اخلاص طریقینده راسخ العقیده، شجاعت و مبارزت یولوندا
پسندیده حاجی منوچهرخان توجه و عنایتیم طرفینه نهایت سیز بیلیب،
اؤزونو اکثر خاطریمده بیله سن!

خصوصاً بعضی فصرنلو (!) مجلس لرده انشالاله یاخشی وجهیله
حضوروموزا یتتمک میسر اول!

آیینه ضمیر ائمه معصومین علیه السلام مهریندن مصطفی، درویش
مصطفی یولداشی بیرله [ایله] شیروان سمتیندن اؤز ولایتینه گتتمک اراده-
سی وار. مهربانلیق لازیمه سین یئره گتیریب روانه ائده سن!»^۱

زبان و سبک ساده و بی تکلف این امان نامه نمونه احکام و فرامینی است که [به] ترکی در دوره شاه اسماعیل و شاه طهماسب صادر می شده است. این زبان حد وسطی است میان زبان گفتار و گفتگوی روزمره و زبان مطنطن و پرتکلفی که در مکاتبات و مراسلات رسمی بین ایران و اروپا از دوره شاه عباس اول به بعد، به تقلید از منشیان عثمانی رواج داشته است. به عنوان مثال می توان به عناوین دو نامه زیر اشاره کرد:

نامه شاه صفی به فردیناند ثانی امپراتور اتریش و پادشاه مجارستان و نامه شاه سلطان حسین به فردریک اکسدوس (اوگوست) دوک ساکسونی و پادشاه لهستان.^۲

«در دربار صفویه منصب ملک الشعرايي مقامی رسمی بود و «خدمت او

^۱ - سایت تریبون «اینترنت» www.tribun.com

^۲ - مجله تریبون ص ۷۷.

[ملک الشعرا] این که، هر سال که تحویل آفتاب به حمل می‌شود، باید بیشتر قصیده‌ای در مدح و ثنای پادشاه یا در تعریف بهار گفته باشد، و آن روز که عید نوروز است بیاورد و در مجلس عام، در خدمت اقدس بخواند، و به جهت ائینه و عمارت پادشاهی که تازه احداث می‌شود تاریخی بگوید و مثنوی و قصیده که در هر باب امر اشرف صادر شود در سلک نظم کشیده رساند.^۱

در دیوان «تأثیر تبریزی» که مدتی از مستوفیان دربار بود، غیر از غزلیات ترکی، شعرهایی از قصیده مثنوی و غیره به ترکی هست. از عناوین منظومه‌هایی که تقدیم شده است پیداست که در زمان شاه سلیمان و شاه سلطان حسین وظیفه ملک الشعرايي به زبان ترکی را هم عملاً این شاعر به عهده داشته است.^۲

.....

روند تعلیم و تدریس عربی، ترکی و فارسی در کنار هم در ایران ادامه داشت تا اینکه در زمان رضاخان دستور جلوگیری از تدریس و یادگیری زبان ترکی داده شد و دشمنی با زبان و فرهنگ غنی ترکی در رأس برنامه‌های تخریباتی رضاخان و جانشین وی قرار گرفت!

امروزه نیز پان‌فارسیست‌ها به جای تشکر از سلاطین گذشته ترک که توسعه دهندگان زبان فارسی بودند همواره با آنها و با همه ترکان دشمنی می‌ورزند! علت این دشمنی هم بیشتر از آنجا ناشی می‌شود که در طول هزار سال، ترکان در رأس حکومت‌های ایران بوده و پارسیان و تاجیکان بیشتر به عنوان منشیان و رعایا در

^۱ - مجله تریبون شماره ۴ زمستان ۱۹۹۹ ص ۷۸-۷۹ / دستورالملوک میرزا رفیعا، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، مجله دانشکده علوم و ادبیات انسانی، شماره مسلسل ۶۸ (۱۳۴۸) ص ۴۲۴.

^۲ - همان مجله ص ۷۹.

خدمت آنان بوده‌اند؛ این عوامل باعث احساس حقارت در ناسیونالیستهای افراطی شده، پس از حاکمیت خانواده پهلوی بر ایران که خود را منتسب به پارسیان می‌کرد در پی تلافی این حقارت هزارساله بر آمدند!

درباره این حس حقارت به متنی که در مجله «نگاه نو» در سال ۱۳۷۰ چاپ شده و این مجله به وسیله ناسیونالیستهایی چون کاوه بیات و همفکران وی منتشر می‌شد نظری می‌افکنیم:

«ملت ایران طی حدود هزار سال از زمان غزنویان تا پایان قاجاریه زیر سلطه ایلات ترک قرار داشته است و چنان بوده که در مدت طولانی این تسلط و از حد اکثر حق و بختی که گاه برخوردار می‌شده، شمشیر زنی در مقام سربازی ساده در خدمت سرداران ترک بوده است، حال لازم به یادآوری نیست که چون همه املاک بزرگ همواره از سوی شاهان به صورت تیول و اقطاع در اختیار سرداران پیروزمند قرار می‌گرفت، یک ایرانی غیر ترک سهمی در این میان نمی‌توانست داشته باشد.»^۱

علاوه بر مناسب حکومتی، ترکان در امر تجارت نیز ابتکار عمل را در دست داشتند، آنها شرکتهایی را بنام «اورتاق» با شرکت شهزادگان تشکیل داده و از امکانات دولتی استفاده می‌کردند.

تاجران ترک تمام اعتبارات تجاری را در اختیار داشتند.

«... تجار تات^۲ وقتی نمی‌توانستند قروض خود را به این شرکتهای پیردازند

^۱ - مجله «نگاه نو» شماره ۴، دی ماه ۱۳۷۰ ص ۳۸.

^۲ - ترکان به مردم غیر ترک بخصوص تاجیک و فارس تات می‌گفتند، گروهی از دانشمندان و زبان‌شناسان «تات» را واژه ترکی می‌دانند و معتقدند که این واژه نامی است که از سوی ترکان به زیردستانشان داده شده، زیرا «تات» در زبان ترکی معنی: خوار، پست بیگانه دارد (قاموس عثمانی: تات = ذلیل) پروفیسور مارکوارت آلمانی واژه «تاجیک» را ترکیبی از دو قسمت «تات» (= زیردست)، «جیک» (= ادات تصغیر ترکی

به اتفاق همسر و فرزندان به صورت غلام در می آمدند. تاتها را برای خدمت نظام قبول نمی کردند و در مواقعی هم که سرباز می شدند با علامت مخصوص مشخص و تحقیرشان می کردند.^۱

همانطوریکه آمد، در طول حکومت هزار ساله ترکان در ایران، پارسیان و تاجیکان که در میان ترکان به تاتها مشهور بودند بیشتر در کارهای خدماتی به کار گرفته می شدند، از کارهای مهم حکومتی که بیشتر در اختیار آنان قرار می گرفت منشی گری و کارهای دیوانی بود که گاهی از بین منشیان افرادی که نظر سلطان را جلب می کردند به مقام وزارت و صدارت هم می رسیدند.

راجر سیوری در کتاب «دربارۀ صفویان» می گوید:

«عناصر ترک، یا درست تر ترکمان، دولت صفوی طبعاً «اصحاب سیف» بودند؛ نخبگان جنگی قزلباشی که صفویان را با شور جنگی هنگفتشان به قدرت رسانیده بودند از دید ایشان، تصدی مناسب اصلی دولت صفوی از جانب آنان، صرفاً پاداشی در خور در برابر خدماتشان به آرمان صفویان بود. عناصر تاجیک، یا ایرانی [فارس] عموماً «اهل قلم» جامعه کهن اسلامی بودند. آنها متصدی مقامات اداری، و از تبار طویل آن مستخدمان کشوری ایرانی بودند که تداوم و ثبات اداری را در عهد رشته ای از امرای... اعراب، ترکان، مغولان، تاتارها و ترکمانان را فراهم می ساختند. کشمکش میان این دو عنصر از این رو ناگزیر بود که،

دانسته)، آنرا «زیر دست کوچک» معنی کرده است.

^۱ - سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی، دکتر جواد هیئت، ص ۱۷۱.

^۲ - وقتی من با مترجم کتاب «در باب صفویان» راجر سیوری تماس گرفتم و پرسیدم آیا شما در ترجمه خود از کدام کلمه انگلیسی، مفهوم «ایرانی» را استنباط کرده اید گفت از کلمه (Persian) که در اینجا معنی فارس را می دهد نه ایرانی را.

چنانکه مینورسکی می‌گوید، قزلباشان با ایرانیان^۱ [پارسیان] پیشینه ملی مشترکی نداشتند. ترکمانان [ترکان] و ایرانیان [پارسیان] به سان روغن و آب، راحت درهم نمی‌آمیختند، و دوگانگی این ترکیب تأثیری ژرف بر اداره امور کشوری و لشکری ایران هر دو گذاشت. «به خصوص، قزلباشان تصور بسیار روشنی از نقشی داشتند که یک «تاجیک»، یعنی نا ترکمان، باید داشته باشد، و تاجیک پلشت نامی بود که آنها در حق ایرانیان [پارسیان] به کار می‌بردند؛ تاجیکان تنها در خور «رسیدگی به حسابها و امیر دیوان» بودند. آنها در چشم قزلباشان، استحقاق نگهداری محافظان شخصی یا فرماندهی قشون در رزمگاه را نداشتند. اگر از قزلباشان می‌خواستند که زیر دست سردار ایرانی [پارسی] خدمت کنند، آنرا ننگ می‌دانستند.»^۲

قزلباشان هرگز تصور نمی‌کردند که یک فارس بتواند «لاف سپاهیگری زند»^۳ لذا آنها را تنها در حد رسیدگی به «دیوان» دانسته و با عنوان «امر دیوان» تحقیرشان می‌کردند!

از آنجائیکه کارهای منشی‌گری و دیوان و دفتر بخاطر موقعیت خاص آن تعریف و تمجید و تملق‌گویی از سلاطین و شاهزادگان و دیگر مقامات کشوری و لشکری را طلب می‌کرده، در نتیجه تداوم این پیشه در بین پارسیان در طول قرنهای متمادی، فرهنگ تملق‌گویی و افراط در اظهار کوچکی و بندگی، در بین

^۱ - مترجم هر جا به کلمه «persian». رسیده آنرا مطابق میل خود «ایرانیان» و یا تاجیکان ترجمه کرده در حالی که این کلمه معنی «فارسها- پارسیان» را می‌دهد. چه، صفویان و قزلباشان هم در محدوده جغرافیای ایران زندگی می‌کردند و ایرانی به حساب می‌آمدند.

^۲ - «دریاب صفویان» راجر مروین سیوری، ترجمه رمضان علی روح الهی، نشر مرکز، ۱۳۸۰ صص - ۲۶۰

^۳ - ایران عصر صفوی، راجر سیوری، ترجمه کامییز عزیزی ص ۷۲، نشر مرکز ۱۳۷۲.

این قوم پدیدار گردید و از نسلی به نسل دیگر منتقل شد تا جایی که امروزه این پدیده نامیمون به فرهنگ عادی در بین مردم کوچه و بازار تبدیل شده و در جایی که برای عملکرد مثبت یک شخص تنها یک تشکر صمیمانه کافی است و هیچ نیاز و احتیاجی به کاربرد الفاظ تملق آمیز چاپلوسانه احساس نمی شود بنا به عادت دیرینه، این کلمات از زبان هموطنان فارس زبان به وفور جاری می گردد!

قربان شما (هستم)، کوچک شما، فدای شما، خاک پای شما، ارادتمندم، عبدم، عبیدم، جان نثارم، مخلصم، غلام حلقه بگوشم، گدای در خانه ام، خانه زادم، نمک پرورده ام، بنده نوازید، ارباب مایید، سرور مایید، قربان قدمهایتان، فدای خاک پایتان و دهها کلمه تملق آمیز دیگری که امروزها ورد زبان هموطنان فارس زبان است!

آیت اله سید حسن مدرس نماینده مجلس و مبارز سیاسی دوران رضاخان می گوید: «... به هر کلمه و جمله فریبنده از [روی] ساده دلی می گروند و چون فقیر و گرسنه اند، سر هر سفره ای جمع می شوند و ولینعمت را هر که، شدنان دهند خود می دانند. هیچ مملکتی به اندازه مملکت ما کلمات تملق آمیز چاپلوسانه ندارد...»^۱

در مورد اینگونه تملق گویی، به نمونه ای از متنی که منشی ناصرالدین شاه «محمدحسن خان اعتمادالسلطنه» در کتاب «المآثر و الآثار» در باب اول، در تعریف و تمجید از ناصرالدین شاه آورده است بسنده می کنیم:

^۱ - روزنامه ایران ۸۱/۵/۲۱، شماره ۲۵۴۸ ستون «عبور از پل فیروزه»

در ذکر شمه‌ای از شمایل و فضایل خاصهٔ پادشاه جمجاه خداالله ملکه و سلطانه

«شمایل همایون اعلیحضرت قدر قدرت اقدس صاحب قرانی ادام الله تعالی شوکته» که همواره به بشائت و فرخندگی مقرون است حاکی از تمامی خلقت و تناسب عناصر و استکمال قوی و استعداد حواس و مدارک عالیه و مشاعر کامله می‌باشد.

بیکر مبارک در کمال اعتدال است و هر لباس که در بر داشته باشد به سبک جدید یا قدیم بطرز فرنگی یا ایرانی، نظامی یا غیرنظامی حتی جبه و امثال آن نهایت زینده و برازنده به نظر می‌آید چنانکه گاه شده که قبای قدک پوشیده‌اند همان جلوه نموده که خفتان مروارید و شب کلاه بر فرق فرقدسا گذاشته و از آن فر تاج کیانی پدیده، و نگارنده این فصول [اعتماد السلطنه] نه تنها حضرت اقدس شهریاری را در ایران و در دربار سپهر نشان دیده که بگوید تجمل پادشاهی و سلطنت است که **چاکر و رعیت را** [اعتماد السلطنه را] بالطبع موله و مجذوب می‌نماید بلکه بارها در اقلیم و ممالک فرنگ با سلاطین و امپراطورهای با تمکین حضور همایون این شاهنشاه را مشاهده کرده...

چهر مهرلمعان در عین خوشرویی آیت ابهت و احتشام است و سیمای صباحت انتمای معلی مبین هر گونه سماحت و اقدام انوار پادشاهی از آن پیدا و اسرار آگاهی از این هویدا...

گونه‌های مبارک متلاکلی باشد و درخشنده چون لثالی و می‌توان گفت

احدی از ملوک معاصرین را این تجلی و جمال نیست و به نام ایزد حضرتش را برتری است و خدا داند که هر کس به زیارت آن جمال عدیم المثال نایل آید یک عالم خرمی و مسرت حاصل نماید. . .

مژگان به درستی سیاه و اسباب گیرندگی نگاه، کشیدگی بینی به قدری که باید، دهن از کمال طبیعی سخن نماید، و دندانها را از آن لمعان که همگان را خوش آید، ذفن [چانه] مستدیر و نمایان با چاه زنجی محسوس و فی الجمله نهان.

دست و دل مبارک بحر و کان است و در سخا و کرامت مانند ابر و باران. ناطقه آن را وصف نتواند و دراکه حد آن نداند. خواهنده از این روست که عموم بار یافتگان آستان سپهر نشان بلکه قاطبه رعایای این دولت جاوید بنیان تعشقی خاص و اشتیاقی مخصوص به زیارت تمثال آفتاب مثال همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه دارند و دولت دیدار خسروانی را از مواهب سینه و نعم عنیر متناهیة خداوندی می‌شمارند، درک این سعادت و کسب میمنت را بر سر راه موکب منصور می‌آیند و دیده را از غبار این راه روشن می‌نمایند. مشاهده آن جمال با کمال را به جان می‌جویند و بی‌اختیار می‌گویند که تبارک الله احسن الخالقین.^۱

پان آریائیس‌های وطنی اثر منحصر به فرد و جهانی «دده قورقود» (قرن ۵ هـ ق)، و آثار شاعرانی چون حسن اوغلو و نصیر باکویی (قرن ۷ هـ ق)، فرهنگ لغات «صحاح العجم هندوشاه نخبجوانی» (قرن ۷ هـ ق)، قاضی ضریر، برهان الدین، نسیمی، شیخ انوار (قرن ۸ هـ ق)، حقیقی، حبیبی و دیگران را که بسیار قدیمی‌تر از زمان صفویان و به ترکی آذربایجانی است نادیده گرفته تلاش می‌کنند این تفکر

^۱ - چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه، به کوشش ایرج افشار، ۱۳۶۳ ص ۲۶ «المآثر و الآثار» جلد اول تألیف محمدحسن خان اعتماد السلطنه منشی دربار ناصر الدین شاه.

را بر مخاطبینشان القاء کنند که زبان ترکی، بیشتر از زمان حکومت صفویان زبان مردم آذربایجان و زبان عمومی شده است و این صفویان بودند که زبان ترکی را رونق بخشیده رواج دادند، در حالی که ادعای اینان کاملاً غیر مدلل و غیر منطقی است و آثار مکتوب باقی مانده از سالهای بسیار جلوتر از دوران صفویان، مؤید این واقعیت است که زبان ترکی از زمانهای بسیار کهن، زبان عموم مردم آذربایجان بوده است و صفویان هم تلاشی برای رونق این زبان انجام نداده‌اند.

نصراله فلسفی در جلد اول زندگی شاه عباس اول با استناد به تاریخ

خلدبرین می‌نویسد:

«شاه عباس برای اینکه از قدرت قزلباش بکاهد، یک دسته سپاه منظم تفنگدار نیز از روستائیان ورزیده و رعایای بومی ولایات مختلف ایران... ایجاد کرد... و از قزلباش ترک که خود را اصیل-تر و نجیب‌تر از مردم پارس زبان ایران می‌پنداشتند داخل سپاه نبود» و می‌افزاید «رعایای تاجیک یا ایرانی [پارس زبان] تا آن زمان از خدمات لشکری محروم و ممنوع بودند».^۱

در کتاب «دین و دولت در عصر صفوی» هم به نقل از مینورسکی «the

middle east» صفحه ۴۵۱ آمده است: «ترکی که زبان شاهان صفوی بود به ایرانیان تحمیل نشد و با وجودیکه به دلایل سیاسی شاه اسماعیل یکم اشعار خود را به ترکی می‌سرود، از بیشتر ترک شدن ایران جلوگیری شد...»^۲

محمد سعید اردوباری نویسنده مشهور آذربایجانی (۱۹۵۰-۱۸۷۲) در مقاله-

^۱ - مجله نگاه نو، شماره ۴، ۱۳۷۰، ص ۳۸.

^۲ - دین و دولت در عصر صفوی، دکتر مریم میراحمدی، ص ۷۵.

ای در سال ۱۹۳۴ و همچنین در رمان «دومانلی تبریز» (تبریز مه آلود) در مبحث تکامل زبان ترکی آذربایجانی می‌نویسد:

اگر چه شاه اسماعیل صفوی (۱۵۲۴-۱۵۰۱) زبان ترکی را به زبان رسمی دربار خویش تبدیل کرد، شاه عباس صفوی سعی کرد زبان فارسی را به تمام اهالی پادشاهی خویش تحمیل کند.^۱ اردوباری معتقد است که مهاجرت اجباری ارامنه به جلفای اصفهان و کردها به خراسان در دوره صفویان تلاشی بود جهت استحاله آنها در یک محیط فارس زبان.

با توجه به مستندات فوق، هر آنچه از رونق زبان ترکی در زمان صفویان و حکومت‌های قبل آن می‌بینیم نفوذ و گسترش طبیعی و ذاتی این زبان در بین متکلمین آن بوده که این قدرت در جوهره وجودی زبان ترکی نهفته است که در دیگر زبانها کمتر به چشم می‌خورد، و این حالت، روند عادی و جاری در کشور بوده است که ما تکلم به این زبان را در میان عموم مردم آذربایجان تاریخی^۲ و مردم ترک دیگر نقاط ایران بخصوص در بین رجال و مقامهای بالای کشوری و لشکری و درباریان و پادشاهان تا قبل از حاکمیت خاندان پهلوی در ایران می‌بینیم.

با اینکه در دوران صفویه هم مثل گذشته، زبان علم و دین، زبان عربی بوده و در مدارس و مکاتب آن دوران بیشتر به عربی تحصیل می‌کردند، و طبق سنتی که از زمان سامانیان باقی مانده بود شعرا هم بیشتر به زبان دری (فارسی) که زبان

^۱ - مجله تریبون، شماره ۶، ص ۲۹۲.

^۲ - آذربایجان تاریخی مناطقی است که محدوده آن در تاریخ بلعی و نزهت القلوب حمداله مستوفی و دیگر مورخین آمده است و سرزمینهایی که از اراک و همدان وسواه شروع و از ابهر و زنجان و تبریز و باکو گذشته تا در بند (در جمهوری داغستان امروزی در شمال جمهوری آذربایجان) ادامه می‌یابد، آذربایجان نامیده می‌شده است.

اصلی مردم تاجیکستان و افغانستان بود و به وسیله امپراتوران ترک در مناطق تحت حاکمیت آنها از جمله در شهرهای مرکزی ایران رواج پیدا کرده بود شعر می-سرودند، زبان ترکی هم زبان مقامات عالی رتبه کشور بود و این زبان به زبانی تبدیل شده بود که دانستن آن جزء مباحات و افتخارات فرد محسوب می شد. خصوصاً تکلم به این زبان برای کسانی که از منصب و مقام بالای کشوری برخوردار بودند امری واجب و لازم به حساب می آمد.

در زمان افشاریه هم موقعیت زبان ترکی با توجه به کتیبه عظیمی که بوسیله نادرشاه و به زبان ترکی در خراسان در کلات نادری نوشته شده و هم اکنون نیز موجود است کاملاً نمایان است. نادرشاه به ترکی سخن می گفت و از دیپلماتها و فرستادگان کشورهای خارجی چون پادشاه هند و جاثلیق ارمنستان به زبان ترکی استقبال می کرد.^۱ «آن روز که خلیفه ارمنه به حضور نادرشاه بار یافت نادر فرمودش: خوش گلیسن خلیفه، یاخچی سن، چاق سن، یولدا آزار چکیب سن، خوش آمدی خلیفه، چطوری، خوب هستی، سلامتی، در راه زحمت زمستان [!] را تحمل کردی...»^۲.

در دوران قاجاریه نیز زبان ترکی جایگاه ویژه خود را داشت، گرچه در این دوران پایتخت و دارالحکومه ممالک محروسه ایران شهر تهران قرار داده شد اما بعلت موقعیت ممتاز و خاص آذربایجان، تبریز شهر ولیعهدنشین و دارالسلطنه بود و از نقطه نظر سیاسی هم اهمیت تبریز کمتر از تهران نبود، بخصوص اینکه صدای

^۱ - تاریخچه نادرشاه، و- مینورسکی، ترجمه رشید یاسمی، ص ۹، انتشارات امیرکبیر (سال ۲۵۳۵

شاهنشاهی - ۱۳۵۵ شمسی) چاپ دوم.

^۲ - طوفان در آذربایجان، اصغر حیدری، ۱۳۸۱، ص ۷۳/ از پاریز تا پاریس، محمد ابراهیم باستان پاریزی،

نهضت‌های آزادیبخش و آوای تمدن اروپا از طریق آذربایجان و تبریز به تهران و دیگر شهرهای ایران می‌رسید.

کاسپاردروویل از فرماندهان سپاه عباس میرزا در مورد کاربرد زبانها در دوران قاجار در ایران می‌نویسد: «زبانهای متداول در ایران فارسی، عربی و ترکی است. تعداد زیادی از افراد با اینکه به زبان فارسی مسلط هستند ترجیح می‌دهند به ترکی که زبان متداول در قشون است صحبت نمایند.»^۱

درباره زبان پادشاهان قاجار از جمله نوع تکلم ناصرالدین شاه، در کتاب «المآثر و الآثار» نوشته اعتمادالسلطنه چنین آمده است:

«... اما تکلم خسروانی - ناطقه در کمال فصاحت است و منتهای بلاغت... غالب محاورات و مکالمات ملوکانه به زبان فارسی و ترکی آذربایجانی است که دو لغت عمومی مملکت ایران می‌باشد. و از السنه خارجی زبان فرانسه را در کمال خوبی می‌دانند و زیاده از سی هزار لغت در خاطر دارند. به این زبان سخن می‌گویند و هم می‌نویسند... انگلیسی را در اوان ولیعهدی تحصیل کرده می‌خوانند. و صحیحاً تلفظ می‌نمایند اما بدان تکلم نمی‌کنند. ترکی جغتایی را که اینک در ممالک عثمانی متعارف است کاملاً می‌دانند و مشکلات که در املاء و منشئات آن زبان است جمله در آن حضرت واضح و آسان باشد.»^۲

آنچه از صدای مظفرالدین شاه قاجار جانشین ناصرالدین شاه بصورت صفحه ضبط شده در دست است نشان می‌دهد که وی نیز در تهران اغلب به ترکی سخن میگفته و در موارد خاص به فارسی صحبت می‌کرده است و در هنگام

^۱ - طوفان در آذربایجان ص ۷۴ (زیر نویس) / سفر در ایران (کاسپاردروویل) ص ۲۰۹.

^۲ - چهل سال تاریخ ایران، به کوشش ایرج افشار، ۱۳۶۳، انتشارات اساطیر صص ۲۸-۲۵.

صحبت به فارسی نیز لهجه ترکی وی حاکم بر محاورات فارسی اش بوده است. نوشته‌هایی که از مظفرالدین شاه به صورت خاطرات و به فارسی باقی مانده است نیز نشان می‌دهد که وی اصطلاحات ترکی را به وفور در نوشتن فارسی به کار می‌برده و حتی نوشته‌هایش را به نوعی می‌توان ترجمه از ترکی به فارسی قلمداد کرد.

وی در یکی از خاطرات شکار خود می‌نویسد: به طرف دسته آهو «تفنگ انداختم». از آنجائیکه در زبان ترکی از جمله: «توفنگ آتدیم». در این نوع موارد استفاده می‌شود شاه‌قاجار دقیقاً این جمله ترکی را به فارسی ترجمه کرده و منظور خود را بیان داشته است!

اینک نوشته‌ای از مظفرالدین شاه که از خاطرات یک روز شکار می‌نویسد: «صبح به هوای شکار آرقالی رفتیم. ما حصل شکار این شد که ما دو دسته رم دادیم. یکی جلو میراخور رفت و دیگری جلوی منشی حضور. هر دو تفنگ انداختند هیچیک نخورد. چند دسته قوش کشیدیم. آنها بند کردند چیزی بدست نیامد. آخر الامر قوش دستی خودم را دادم میراخور برد و سیر کرد. با کمال خستگی که لازم و ملزوم شکاری گری است خاصه وقتی که شکار هم نشده باشد مراجعه کردیم...»^۱

کلمات و اصطلاحاتی که عیناً از ترکی به فارسی ترجمه شده:

۱- آرقالی یا آرغالی = بز کوهی

۲- تفنگ انداختن = تیر انداختن یا تیراندازی.

۳- قوش کشیدن = بازشکاری را به سوی هدف پرواز دادن

۴- شکار نشده باشد = شکار بدست نیامده باشد، (اوو (شکار) اولماسا).

^۱ - زبان فارسی در آذربایجان، گردآوری ایرج افشار، ص ۴۵۶ - ۴۵۵.

دغدغه ناسیونالیستهای افراطی

یکی دیگر از موضوعاتی که ناسیونالیستهای افراطی را به نگرانی عبث واداشته است نام تاریخی سرزمین آذربایجان است که قسمتی از آن در شمال رود ارس (آراز) که امروزه جمهوری مستقلی می‌باشد قرار دارد و قسمت دیگر در جنوب رود ارس و در محدوده سرحدات سیاسی جمهوری اسلامی ایران.

آذربایجان شمالی که نام «جمهوری آذربایجان» را با خود دارد در سال ۱۹۱۸ به مدت دو سال مستقل شد و پس از آن نیز با اشغال کمونیست‌ها به «جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی» تبدیل شد و پس از استقلال مجدد در سال ۱۹۹۱ میلادی دوباره نام قبلی خود را باز یافت.

تمام تلاش ناسیونالیست‌های افراطی فارس بر این است که بگویند اسم «آذربایجان» در طول تاریخ، هرگز نام سرزمینی که امروز جمهوری آذربایجان نام دارد نبوده و این نام بعداً و در سال ۱۹۱۸ بوسیله محمدامین رسولزاده بر روی این منطقه گذاشته شده است و نام تاریخی جمهوری آذربایجان فعلی همواره «اران» بوده است و زبان، فرهنگ و هویت مردم آذربایجان این سوی ارس با آن سوی ارس هم متفاوت و جدا از هم می‌باشد!

در حالی که همین افراطیون، خود را همزبان و برادر مردم افغانستان پشتون زبان می‌دانند و تحت نام «دو ملت واحد» از اینکه از وحشی‌گریهای اشرف و محمود افغان در تاریخ ایران یاد می‌شود افسوس می‌خورند و می‌نویسند: «چرا

وقتی اشرف افغان علیه امپراتوری صفوی شورش می‌کند و اصفهان را به تصرف در می‌آورد تحت عنوان حمله افغانها به ایران بدرستی، از این رویداد تاریخی شوم یاد می‌شود ولی زمانی که نادرشاه افشار از ایبورد در ترکمنستان امروزی قیام می‌کند و افغانها را شکست می‌دهد از او و دودمانش به عنوان ایرانی یاد می‌شود. اگر در اینجا وصف ایرانی بودن بخاطر جغرافیا باشد، زادگاه و سکونت هیچکدام از دو مرز ایران نیست، اگر زبان باشد اولی (اشرف افغان) پشتون و ایرانی زبان است!! هر چند که فارس نباشد و دومی (نادرشاه) ترک زبان... بنابراین چرا ما یکی را که اتفاقاً مؤلفه‌های بیشتری از فرهنگ ایرانی را با خود دارد غیر ایرانی می‌دانیم... و دیگری را در کنار سردارانی قرار می‌دهیم که برای نجات ایران از سلطه بیگانگان جنگیدند؟^۱

اینان همچنین مردم کشور تاجیکستان را که نه مرز مشترک جغرافیایی با ایران دارد و نه تاجیکها زبان خود را فارسی می‌دانند،^۲ ایرانی، برادر، همزبان و هم‌کیش خود می‌دانند و حتی ارمنیان را خویشاوند و همزاد خود می‌خوانند؟^۳ و در مقابل، علاوه بر اینکه حکومت‌های التصاقی زبان سومری، ایلامی، اورارتویی، ماننایی، بومی و غیرآریایی ایران قبل از میلاد مسیح را حکومت‌های ماقبل تاریخ می‌نامند، ترکانی را که بعد از حاکمیت اسلام و از قرن چهارم هجری به بعد و هزار سال مستمر بر این کشور حکومت راندند و اسلام را تا قلب اروپا پیش برده و به شمشیر اسلام معروف شدند و افتخارت ادبی فارسی (دری) ایران

^۱ - روزنامه «همشهری» دوشنبه ۱۳۸۱/۸/۶ شماره ۲۸۸۱ ستون یادداشت سیاسی، تحت عنوان «دو ملت واحد».

^۲ - تاجیکها زبان خود را نه فارسی، بلکه «تاجیکی» می‌نامند.

^۳ - روزنامه اطلاعات، یکشنبه ۱۳۷۷/۹/۲۹ تحت عنوان «ایران با ملت ارمنستان خویشاوندی و همزادی دارد»، سخنان صادق خرازی در همایش ایران و ارمنستان.

مدیون ادب دوستی و تلاش و کوشش حاکمان هزار ساله آنان است؛ را حکومت بیگانگان، مهاجمان و یورشگران می‌نامند!

اینان غافل هستند که اگر ترکان را از پهنه تاریخ ایران حذف کنند، دیگر چیزی برای مطالعه تاریخ ایران، بخصوص از هزار سال به این سو باقی نمی‌ماند! و اگر شعراء، ادبا و بزرگان فلسفه، ریاضیات، طب، نجوم، هنر و دیگر شخصیت‌های علمی شناخته شده ایران در طول این هزار سال را که به وسیله تشویق سلاطین ترک به اوج قدرت و شهرت رسیده‌اند از صحنه تاریخ بردارند، کشور ایران دیگر شخصیت شناخته شده علمی- ادبی که بتواند بر آن بالیده به جهان معرفی کند نخواهد داشت!

از طرف دیگر، اگر تاجیکان دری زبان که هیچگونه مرز مشترک جغرافیایی با ایران کنونی ندارند و حکومت سامانیان آنان در آسیای میانه پا گرفته و حتی بر مناطق اصلی ایران چون ری، طبرستان، کرمان، اصفهان، فارس، کردستان، عراق عجم (مناطق مرکزی ایران) و... هیچگونه حاکمیتی هم نداشته- اند ایرانی به حساب می‌آیند؛ چطور حاکمان دیگری از آسیای میانه چون ترکان سلجوقی که از نظر جغرافیایی محل خاستگاهشان هم به ایران امروزی نزدیکتر از تاجیکستان است و علاوه بر کل اراضی امروزی ایران حاکمیتشان تا آسیای صغیر (ترکیه) و دروازه اروپا هم امتداد داشته و پایتخت خود را هم شهر «ری» و دیگر شهرهای مرکزی ایران قرار دادند و همزبان نزدیک به نصف جمعیت ایران یعنی ترکان هم هستند، بیگانگان و مهاجمان به حساب می‌آیند؟!

اگر همزبان بودن فارس زبانان ایران با تاجیکان و با قسمتی از جمعیت افغانستان، دلیل بر ایرانی بودن مردم تاجیکستان و افغانستان است، همزبان بودن ترکان ایران هم که اکثریت نسبی جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند با غزنویان،

سلجوقیان، خورازمشاهیان و دیگر سلاطین هزار ساله اخیر ایران نیز دلیل بر ایرانی بودن سلاطین ترک حاکم بر ایران است؛ و یا اگر عده‌ای می‌پندارند که ایرانی بودن مساوی فارس بودن است، و هر کس فارس نباشد ایرانی نیست، این تفکر نژادپرستانه، باطل و بسیار هم خطرناک است؛ چرا که ایرانی بودن را مساوی فارس دانستن، کشور را به ورطه هولناک تجزیه و تفرقه کشیدن است که آرزوی هیچ ایرانی خواستار ایران یکپارچه و متحد، نیست!

ایران کشور کثیرالمله با زبانها و فرهنگهای متفاوت و رنگارنگ است که هر کدام از آنها حق تحصیل و تدریس به زبان خود در کنار آموزش زبان رسمی کشور را دارند. اما تفاوت زبان، فرهنگ و نژاد عامل جدایی و تفرقه نیست، چون همه ایرانیان، چه ترک و چه دیگر اقوام غیرفارس اگر دارای حقوق فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و ... مساوی و برابر با نسبت جمعیت خود در کشور بوده و قومی را برتری و حاکمیت بر اقوام دیگر نباشد زندگی در چارچوب ایران آزاد و دموکراتیک را به جدایی و تجزیه ترجیح خواهند داد و این، باستان‌گرایان، ناسیونالیستهای افراطی و پان ایرانیست‌ها هستند که کشور را به سوی بحران تجزیه، و تفرقه بین فارس و دیگر اقوام غیر فارس سوق می‌دهند!

بد نیست به اوضاع اسف‌انگیزی که در زمان حمله محمود افغان (که پان-فارسیست‌ها وی را ایرانی خطاب می‌کنند) به اصفهان، در این شهر رخ داده است از زبان «فریار الکساندر مالا باری» یکی از فرستادگان کشورهای اروپایی، که در حین محاصره اصفهان توسط افغانها در این شهر بوده، نظری بیفکنیم:

«همه خیابانها و باغها از اجساد پوشیده شده بود بطوری که انسان در حین راه رفتن مدام به دو یا سه جسد برخورد می‌کرد که دچار عفونت شده بود. در پایان سپتامبر (مهر) ... اسبان، الاغها، سگها، گربه‌ها، موشها و هر چیزی قابل

خوردن با قیمت‌های بسیار بالا به فروش می‌رفت. اما وقتی اینها نیز خورده شدند نوبت به اجساد انسانها رسید چون چیز دیگری برای خوردن وجود نداشت گوشت آدمی را بدون ذکر نام، در بازار می‌فروختند. شمشیر گرسنگی آنچنان آخته است که نه فقط چون کسی جان می‌دهد همان دم دو و یا سه نفر گوشت گرم جسد را بریده و بدون ادویه با لذتی تمام می‌بلعند اطفال خردسال (پسر و دختر) را نیز به قصد اطفای آتش گرسنگی ربوده به قتل می‌رسانند. این ضیافت اندوهبار تا ماه اکتبر (مهر-آبان) ادامه یافت و آنچنان وضع دهشتناکی پیش آمد که توصیف آن بدون فرو ریختن سرشک غم امکان ندارد... کفش کهنه، پوست درخت، برگ درخت، چوب و هیزم پوسیده و تا پاله حیوانات، طعم گوارای عسل را می‌داد. آه! که چه وحشتناک بود که به چشم خود دیدم مردم با خوردن مدفوع خشک شده انسانها سدّ جوع می‌کردند.^۱

تلاش ناسیونالیستهای افراطی بر این ادعا که نام سرزمین جمهوری آذربایجان فعلی هیچوقت «آذربایجان» نبوده و «اران» بوده از آنجا ناشی می‌شود که اینها تصور می‌کنند چون سرزمین قسمت شمالی رود ارس جمهوری مستقلی شده است (در زمان حکومت شوروی نیز جمهوری مستقل در ترکیب جمهوریه‌های متحد بود)، و از آنجائیکه دین، مذهب، زبان، فرهنگ، عادات و رسوم مردم آن سوی ارس با این سوی ارس یکی است و در گذشته نیز تاریخ مشترک داشته‌اند و حتی اقوام نزدیک آنها در دو سوی ارس زندگی می‌کنند، ممکن است این همنامی احساسی را در مردم آذربایجان جنوبی ایجاد کند که منجر به فکر تشکیل وطن و کشور مشترک آذربایجان شود، لذا تلاش می‌کنند به

^۱ - «مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب»، جان فوران، ترجمه احمد تدین، ۱۳۷۸، ص ۱۲۵.

هر شکلی شده این دو قسمت را با نامی جدا بنامند که منجر به تشکیل وطن و کشور مشترک آذربایجان نشود!

اما تاریخ ثابت کرده است که زبان و فرهنگ و حتی مشترکات دیگر همیشه احساس ایجاد وطن مشترک را بوجود نمی‌آورد. امروزه ملت‌های زیادی هستند با زبان و فرهنگ و تاریخ مشترک که دارای چندین کشور مجزا و حتی در بعضی موارد مخالف هم هستند، مثل کشورهای عربی که با داشتن زبان و فرهنگ عربی و مشترک، در قالب کشورهای متفاوت و متعدد و در بعضی مواقع هم مخالف هم اداره می‌شوند و در مقابل کشورهایی هستند که مردم آن با زبان و فرهنگهای متفاوت در چارچوب یک سرزمین و یک کشور به زندگی مسالمت-آمیز ادامه می‌دهند؛ مثل کشور سوئیس با سه زبان رسمی و متفاوت، کانادا با دو زبان رسمی، بلژیک با سه زبان و سنگاپور با چهار زبان رسمی و متفاوت و کشورهای دیگری که دارای چندین زبان رسمی هستند^۱!

مردمانی که با داشتن زبان‌ها و فرهنگ‌های متفاوت در یک کشور زندگی می‌کنند در صورتی که حقوق زبانی، فرهنگی و اقتصادی برابر داشته باشند و احساس برتر بودن در مردم یک زبان و فرهنگ، و احساس حقارت در مردم زبان و فرهنگ دیگری در بین نباشد اتحاد واقعی، قلبی در آنها بسیار بیشتر و عمیق‌تر است تا در کشورهایی که با سیاست حاکمیت یک زبان و یک فرهنگ و تحقیر زبانها و فرهنگهای دیگر می‌خواهند جامعه یکدست و متحد ایجاد کنند!

اصولاً در میان سیاستمداران کشورهای چند زبانه‌ای که سیاست حاکمیت یک زبان را دنبال می‌کنند نگرانیها و دلمشغولیهای ناشی از تفکر جدایی طلبانه

^۱ - حتی کشورهای جهان سومی چون افغانستان با سه زبان دری، پشتو و ترکی ازبکی و عراق با دو زبان رسمی عربی و کردی اداره می‌شوند و زبانهای کوچک دیگر هم در مناطق خود حق حاکمیت دارند.

زیاد است. سیاستمداران چنین کشورهایی باید به جای اجرای سیاست کهنه و مردود حاکمیت یک زبان در یک کشور چند زبانه، و طی کردن راه دشوار و پر خطر، احترام به زبانها و فرهنگهای موجود در کشور را در رأس برنامه‌های فرهنگی خود قرار دهند و حقوق همه زبانهای پویا در کشور را با توجه به نسبت جمعیتشان، در رسانه‌های گروهی چون رادیو-تلویزیون و مطبوعات رعایت کرده به تدریس آنها در مدارس و دانشگاهها اهتمام ورزند که بیشترین وحدت را می-تواند به ارمغان آورد.

نام آذربایجان نیز نباید شک و شبهه‌ای در بین سیاستمداران ایجاد کند؛ بنا به آمار غیر رسمی، هم اکنون از جمعیت نزدیک به ۷۰ میلیونی کشور بیش از ۳۰ میلیون نفر از مردمی که به ترکی صحبت می‌کنند در محدوده آذربایجان جنوبی شامل استانهای آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل، زنجان، همدان، قزوین و قسمتی از گیلان و در محدوده استانهای دیگر چون تهران، خراسان، گلستان، مرکزی، قم، اصفهان، کرمان، فارس و دیگر مناطق زندگی می‌کنند، اگر حقوق زبانی- فرهنگی و اقتصادی این اکثریت نسبی جمعیت ایران رعایت شود و این جمعیت ۳۰ میلیونی بتواند علاوه بر یادگیری زبان رسمی و دولتی، به زبان خود در مدارس و دانشگاهها نیز تحصیل کنند و در رادیو-تلویزیون سراسری و مطبوعات دولتی سهمی مناسب با جمعیتشان داشته باشند، و در برنامه‌های رادیو-تلویزیون بجای تبلیغ و توسعه یک زبان و یک فرهنگ و بی‌توجهی به زبانها و فرهنگهای دیگر، به همه زبانها و فرهنگهای رایج در کشور به دیده احترام نگریسته شود و از نظر اقتصادی سرمایه‌گذاری ملی در این مناطق صورت پذیرد، نه تنها داشتن نام آذربایجان در آن سوی ارس مشکلی ایجاد نمی‌کند بلکه جاذبه این سوی ارس که بیشترین جمعیت ترک آذربایجانی را در خود جای داده است هم بیشتر خواهد شد!

آذربایجان تاریخی و محدوده آن از نظر مورخین

از نظر تاریخی در مورد چگونگی نام آذربایجان در بین مورخین نظریات متفاوتی با توجه به معنا و مفهوم این نام وجود دارد، بعضی از مورخین این نام را بر گرفته از چهار کلمه ترکی «آذ، ار، بای، گان» که منتسب به قوم «آذ» یا «آس» است می‌دانند،^۱ بعضی‌ها آنرا بر گرفته از نام حاکم آذربایجان در زمان حمله اسکندر مقدونی، «آتروپات» می‌پندارند و بعضی‌ها هم این نام را در ارتباط با کلمه «آذر» (آتش در پارسی باستان) تصور می‌کنند؛ ولی آنچه که واقعیت دارد نام آذربایجان از قدیم الایام شامل نواحی شمالی و جنوبی رودخانه ارس می‌شده و این نام تنها پس از استقلال جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۱۸ بر روی سرزمین شمالی ارس گذشته نشده است. این نام همواره در طول تاریخ علاوه بر قسمت جنوبی رود ارس، قسمت شمالی آن را نیز شامل می‌شده است.

گرچه در تاریخ ناحیه بین دو رود گر و ارس «الران»، «اران» و «آران» نامیده شده و در نوشته بعضی از مورخین نیز به تنهایی و به عنوان ایالت مستقل، از آن یاد شده است ولی این ناحیه همواره بخشی از آذربایجان بوده و چون منطقه نسبتاً گرمسیری هم هست در فرهنگ مردم آذربایجان «آران» به منطقه گرمسیر و غیر کوهستانی نیز گفته می‌شود.

عنایت اله رضا از مخالفین نام آذربایجان در شمال رود ارس در پیش گفتار کتاب «آذربایجان و اران» می‌نویسد:

^۱ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس‌نیا، جلد اول ص ۱۰۰.

«ماه ژوئن سال ۱۹۱۸ سران حزب مساوات، دولتی در قفقاز پدید آوردند و نام بخشی از سرزمین مذکور را که بر آن فرمان می‌راندند «**جمهوری آذربایجان**» نامیدند. حزب مساوات که عنوان اصلی آن «حزب دموکراتیک اسلامی مساوات» بود، به سال ۱۹۱۱ میلادی در شهر باکو تأسیس یافت. هدف این حزب ایجاد کشور اسلامی بزرگ و واحد تحت رهبری ترکان آسیای صغیر بود. حزب مذکور که از سیاست «پان تورکیستها» پیروی می‌کرد و طرفدار «وحدت» همهٔ ترکی زبانان جهان در «ملتی واحد» بود، در ماه ژوئن سال ۱۹۱۷ به «حزب فدرالیستهای ترک» پیوست و با حزب مذکور کنگره‌ای متحد ترتیب داد. در نوامبر سال ۱۹۱۷ نخستین کنگره حزب مساواتیان قفقاز برگزار شد و از این پس «حزب دموکراتیک فدرالیستهای مساواتی ترک» نام گرفت. حزب مذکور، در ماه ژوئن ۱۹۱۸ استقلال بخشی از قفقاز را، زیر عنوان «**جمهوری مستقل آذربایجان**» اعلام کرد. حال آنکه نام این سرزمین هیچوقت آذربایجان نبود. حدود دو سال بعد، در تاریخ بیست و هشتم ماه آوریل سال ۱۹۲۰ دولت مساوات ساقط و منقرض شد و بلشویکها قفقاز را به تصرف درآوردند و دوباره سرزمین مذکور **ضمیمهٔ خاک روسیه** گردید. در این روزگار دولت روسیه شوروی بر سرزمین قفقاز فرمانروایی یافت. دولت جدید روسیه شوروی که هنوز در آن زمان نام «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» بر کشور خود نهاده بود، نام آذربایجان را همچنان بر بخشی از قفقاز باقی نگاه داشت. پس از چندی «جمهوری آذربایجان» به نام «جمهوری سوسیالیستی آذربایجان» نامیده شد. . .

با گذاردن نام «آذربایجان» بر بخشی از قفقاز، اندیشه‌ای تازه نیز عنوان شد مبنی بر اینکه گویا «آذربایجان سرزمینی است دو نیم گشته که بخشی در شمال و بخشی در جنوب رود ارس نهاده شده است.» نخست در قفقاز و پس از آنگاه در

ایران، تنی چند از شاعران، نویسندگان، از این جدایی ناله‌ها سر دادند و از روزگار، گله‌ها کردند...

برخی از مورخین و نویسندگان شوروی، در کتابها و نوشته‌های خویش، این عنوانهای مجعول و نادرست را چندان بکار گرفتند که نسل جوان ما از راه درست منحرف شده و از حقیقت ماجرا دور و بی‌خبر مانده است.^۱

احمد کسروی هم در کتاب شهریاران گمنام می‌نویسد:

«شگفت است که آران را اکنون آذربایجان می‌خوانند. با آنکه آذربایجان یا آذربایگان نام سرزمین دیگریست که در پهلوئی آران و بزرگتر و شناس‌تر از آن می‌باشد و از دیرین زمان که آگاهی در دست هست همواره این دو سرزمین از هم جدا بوده و هیچگاه نام آذربایجان بر آران گفته نشده است. ما تا کنون ندانسته- ایم که برادران آرانی ما که حکومت آزادی برای سرزمین خود بر پا کرده می-خواستند نامی نیز بر آنجا بگذرانند برای چه نام تاریخی و کهن خود را کنار نهاده دست یغما به سوی آذربایگان دراز کردند؟! و چه سودی را از این کار شگفت خود امیدوار بودند؟!»^۲

در کتاب «آذربایجان و نغمه‌های تازه استعمارگران» هم راجع به نام آذربایجان چنین آمده است:

«... باین ترتیب سرزمینهای واقع در شمال رود ارس که مرز فعلی ایران و شوروی نیز بشمار می‌رود از سال ۱۸۲۸ میلادی رسماً ضمیمه امپراطوری روسیه شد. ولی چه در این تاریخ و چه قبل از آن هرگز سرزمینی که امروز از آن بنام آذربایجان شوروی یاد می‌شود چنین نامی نداشته است... برای نخستین بار نام

^۱ - آذربایجان و آران (آلبانیای قفقاز)، عنایت‌اله رضا، انتشارات ایران زمین، ۱۳۶۰، صص ۸-۶.

^۲ - شهریاران گمنام، احمد کسروی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷، صص ۲۵۷-۲۵۵.

«آذربایجان» در سال ۱۹۱۸ و به دنبال انقلاب در روسیه بر بخشی از سرزمینهای جنوبی قفقاز اطلاق شد...»^۱.

دکتر تورج اتابکی نیز مثل کسروی، عنایت‌اله رضا و کسرویست‌های دیگر مرز شمالی آذربایجان را رود ارس دانسته در کتاب «آذربایجان در ایران معاصر» می‌نویسد:

«جغرافی نویسان مسلمان، آذربایجان را از جنوب به زنجان، از خاور به دیلمستان، طارم و گیلان، از باختر به فارسان یا وارادان محدود دانسته و رودخانه ارس را نیز مرز شمالی این منطقه شمرده‌اند. همچنانکه از این تعریف بر می‌آید منطقه‌ای که امروزه جمهوری آذربایجان (یعنی جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی سابق) خوانده می‌شود جزء مرزهای جغرافیایی آذربایجان قدیم نبوده است.»^۲.

اغلب پان‌آریائیست‌ها و ناسیونالیستهای افراطی فارس بر جدایی نام سرزمینی که در شمال رود ارس قرار دارد با سرزمینهایی که در جنوب این رود واقع است اصرار دارند، در حالیکه تاریخ واقعیتها را به گونه‌ای دیگر بیان می‌کند!

به نظر می‌رسد زمانیکه در تاریخ، از آذربایجان و اران به عنوان دو ایالت جدا از هم یاد می‌شود، «آذربایجان» علاوه بر اینکه نام مملکت بزرگی را که از اراک و همدان و زنجان گرفته تا دریند قفقاز را شامل می‌شده و دو ولایت اران و شیروان هم در محدوده این مملکت قرار می‌گرفته است به نام ولایتی هم اتلاق می‌شده که شهرهای این ولایت در جنوب رود ارس قرار داشته و در بیشتر موارد

^۱ - آذربایجان و نغمه‌های تازه استعمارگران، مهرداد آذری، انتشارات هفته، ۱۳۶۱. ص ۲۰.

^۲ - آذربایجان در ایران معاصر، دکتر تورج اتابکی، ترجمه محمد کریم اشراق، ۱۳۷۶ ص ۲۰.

شهرهای استانهای امروزی آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل، زنجان، همدان، قزوین، مرکزی و قسمتی از استان تهران جزء این ولایت به حساب می-آمده است؛ چنانچه در «برهان قاطع» در مورد رود ارس چنین آمده است: رودی است که بین آذربایجان و اران جاری است. ولی باز در همان کتاب در جلد اول صفحه ۹۶ آمده است: اران نام ولایتی است از آذربایجان که گنجه و بردعه از اعمال آن است.

از نوشته‌های فوق چنین استنباط می‌گردد **هنگامیکه از آذربایجان به عنوان ولایت یاد می‌شود، اران همسایه آذربایجان است، و هنگامیکه از آذربایجان به عنوان مملکت سخن به میان می‌آید «اران» ولایتی از ولایات مملکت آذربایجان به حساب می‌آید.**

آنچه مسلم است در تاریخ هر جا نامی از اران به میان آمده اغلب به مناطق و شهرهایی اطلاق شده است که در بین دو رود کر و ارس قرار داشته و مناطق و شهرهای خارج از بین این دو رود، از جمله ایالات شیروان و موغان که قسمت مهم جمهوری آذربایجان فعلی را تشکیل می‌دهند و پایتخت کنونی آن باکو هم از شهرهای ایالت شیروان قدیم است جزء نواحی اران به حساب نمی‌آمده است. ابن حوقل (قرن چهارم هجری) که کشورهای اسلامی را از شرق تا غرب پیموده، در نقشه‌ای «صوره ارمینیه و آذربایجان و الران» را یک جا کشیده، خاطر نشان ساخته است که «من اینها را یک اقلیم بر شمردم، تا آنجا که من دیده‌ام در تحت حکومت یک تن بوده است.»^۱

همو می‌نویسد: «آذربایجان محدود است از طرف مشرق به جبال و دیلم [گیلان و مازندران] و غرب دریای خزر، و از طرف مغرب به حدود ارمن و اللان

^۱ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران، جلد سوم، ۱۳۷۹، ص ۵۶۰/صوره الارض، ص ۸۱

و اندکی از حدود جزیره [بین النهرین]، و از طرف شمال به اللان^۱ و جبال قبق (قفقاز) و از طرف جنوب به حدود عراق [اراک] و اندکی از حدود جزیره^۲.

پیداست که در اینجا ابن حوقل حتی آذربایجان را نه به عنوان یک مملکت، بلکه به عنوان یک ولایت به حساب آورده است که محدوده آن تا کوههای قفقاز و دربند ادامه داشته و مناطق شیروان و موغان (قسمت مهمی از جمهوری آذربایجان فعلی) را هم در بر می گرفته است!

وی سه ولایت آذربایجان و الران و ارمنیه را یک مملکت و یا یک سرزمین دانسته که حکومت آن در دست یک فرد بوده و ابن حوقل به مجموعه این سه ولایت نامی ننهاد و تنها آنها را «یک اقلیم» به حساب آورده است.

مقدسی، که اثر خود را حدود یک قرن پس از اصطخری و در حدود ۷۰ سال پس از «صوره الارض» و «حدودالعالم» و در حدود سال ۴۳۸ هـ ق تألیف کرده، سه خطه مورد بحث را مانند مؤلف یاد شده با هم آورده، متذکر شده است که «من این سرزمین (رحاب) را به سه حوزه بخش کرده‌ام؛ نخستین آنها از بالای دریاچه، اران است؛ سپس ارمنیه و در پایان آذربایجان باشد.»

برای آن سه سرزمین نیز یک جا نام رحاب (فراخ) را برگزیده و درباره سبب گزینش خود در وصف آن منطقه چنین نوشته است: «چون سرزمین بزرگ و زیبا، پرمیوه و انگور بود شهرهایش مانند موقان، خللاط [شمال دریاچه وان] و تبریز همانند عراق دارای نرخ ارزان، درختان سردرهم کشیده، نه‌های روان، کوههای عسل، دشتهای آبادان، دمن‌های پر از گوسفند می‌بود و من برایش نامی نیافتم که همه خوره‌هایش را در بر گیرد؛ پس آنرا رحاب نامیدم. از سرزمینهای

^۱ - اللان جدا از الران (اران) است و به مناطقی در ماورای قفقاز اطلاق می‌شده است.

^۲ - طوفان در آذربایجان، اصغر حیدری، ص ۱۹ / ایران در صوره الارض، ص ۸۱.

کشور اسلام است و دژ مسلمانان در برابر روم به شمار می آید...»^۱.
 در حالی که سایر مورخین از آن جمله یاقوت حموی سرزمینی را که در
 محدوده دو ولایت آذربایجان و اران قرار دارد، «مملکت آذربایجان» نامیده
 است.^۲ همین مورخ بعد از نام بردن از مملکت آذربایجان، پایتخت (دارالحکومه)
 آنرا که تبریز باشد معین کرده است؛^۳ در حالی که وقتی صحبت از شیروان و اران
 به میان آورده آنها را ولایت اران و شیروان نامیده و از شهرهای مهم آنها یاد کرده
 نه پایتخت و دارالحکومه آنها.^۴

عنایت‌اله رضا نویسنده کتاب «آذربایجان و اران» که عضو حزب توده ایران
 و مخالف رژیم پهلوی بود در سال ۱۳۲۵ به شوروی گریخت و در دانشکده
 حزب کمونیست آن کشور به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۳۶ به کشور
 مائوئیستی چین رفته در آن کشور اقامت گزید، اما به زندگی در کشور مائو و
 ایدئولوژی مائوئیستی نیز رضایت نداد و بار دیگر به شوروی برگشت. در نهایت
 دشمن رژیم پهلوی در سال ۱۳۴۸ به ایران برگشت و به تدریس در دانشگاهها
 پرداخت!

وی در سال ۱۳۶۰ به نوشتن کتاب «آذربایجان و اران» اقدام نمود تا ثابت
 کند در طول تاریخ، اران منطقه‌ای بوده است جدا از آذربایجان و نام آذربایجان

^۱ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران، جلد سوم، ص ۵۶۱/ احسن التقاسیم ص ۵۳۳.

^۲ - آذربایجان در موج خیز تاریخ، با مقدمه کاوه بیات، نشر شیرازه، ۱۳۷۹ ص ۱۰۲/ مرات البلدان ناصری،
 جلد اول ص ۱۹.

^۳ - آذربایجان در موج خیز تاریخ، با مقدمه کاوه بیات، نشر شیرازه، ۱۳۷۹ ص ۱۰۲/ مرات البلدان
 ناصری، جلد اول ص ۱۹.

^۴ - آذربایجان تاریخی اوزره قاین‌اقلار، پروفیسور علی یار اوف، نشر دانشگاه آذربایجان، باکو ۱۹۸۹ صص
 ۱۶۵-۱۶۸ (ترجمه‌ای از معجم‌البلدان).

هیچوقت شامل شمال رود ارس نبوده است!^۱

وی در مورد نوشته یاقوت حموی در معجم البلدان چنین نظر می دهد:

«یاقوت حموی که به سده هفتم هجری می زیسته در کتاب «معجم البلدان» پیرامون اران چنین نوشته است «اران نامی است ایرانی، دارای سرزمینی فراخ و شهرهای بسیار که از آنها جنزه است و این همان است که مردم آن را گنجه گویند و بردعه و شمکور و بیلقان. میان آذربایجان و اران رودی است که آن را ارس گویند. آنچه در شمال و مغرب این رود نهاده است از آن اران و آنچه در سوی جنوب قرار گرفته است از آن آذربایجان است.» از این نوشته به صراحت می توان دریافت که آذربایجان در جنوب و اران در شمال رود ارس نهاده شده است و بدین روال معلوم می شود که سرزمین اران نام آذربایجان نداشته است.^۲

با توجه به این نوشته معلوم می گردد، عنایت‌اله رضا قسمتی را که به اهداف او نزدیک بوده از معجم البلدان یاقوت حموی انتخاب و با تحریف زیرکانه بر آن استناد کرده، و از قسمت دیگر معجم البلدان که مخالف اهداف وی است و «اران» در داخل خاک آذربایجان قید شده است حرفی به میان نیاورده و با بی-اعتنایی از کنار آن گذشته است؟!

یاقوت حموی در قسمت دیگر معجم البلدان و چند صفحه بعد از سطوری که به وسیله عنایت‌اله رضا و با تحریف، نقل شده، سرحد آذربایجان را چنین قید کرده است: «... وحد اذربيجان برذعه مشرقاً، الی ارزنجان مغرباً، و يتصل حدها من جهة الشمال ببلاد الديلم و الجیل و الطرم...»^۳

^۱ - آذربایجان و اران (آلبانیای قفقاز)، عنایت‌اله رضا، انتشارات ایران زمین، ۱۳۶۰، صص ۴۶-۴۳.

^۲ - آذربایجان و اران (آلبانیای قفقاز)، عنایت‌اله رضا، انتشارات ایران زمین، ۱۳۶۰، ص ۴۳.

^۳ - زبان فارسی در آذربایجان، موقوفات افشار، ۱۳۶۸، ص ۲۵۵ / آذربایجان چاپ لیدن (ا. ذ. ک) /

(... سرحد آذربایجان در مشرق از بردعه [پائین رود کر و شمال رود ارس] شروع و در مغرب تا ارزنجان [از شهرهای ترکیه امروزی] می‌رسد. از شمال به بلاد دیلم، گیلان و طارم متصل است...)^۱

یاقوت حموی شهر بردعه را که در شمال‌ترین منطقه اران و زیر رود گر و نزدیک کوههای قفقاز است «آخر آذربایجان» به حساب آورده است که دلیل بر نامیده شدن شهرهای شمال ارس تا نزدیکیهای کوه قفقاز از آن جمله مناطق اران (بین رود گر ارس)، و شهرهای جنوب رود ارس شامل استانهای آذربایجان شرقی، غربی، اردبیل و زنجان تا مرز دیلم و گیلان به نام «آذربایجان» است و متناقض با ادعای عنایت‌اله رضا!

عنایت‌اله رضا همچنین نوشته یاقوت حموی را در معجم‌البلدان که «شرق» رود ارس را متعلق به آذربایجان دانسته نه جنوب آنرا، تحریف کرده و نوشته است: «... آنچه در سوی جنوب قرار گرفته است از آن آذربایجان است.»! در حالی که نوشته یاقوت چنین است:

«و بین آذربایجان و اران نهریقال له الرس کما جاوره من ناحیه المغرب و الشمال نهر من اران و ماکان من جهه المشرق فهو من آذربایجان.»^۲ (بین آذربایجان و اران رودی است که الرس [ارس] نامیده می‌شود، کلیه مناطق غرب و شمال این رود متعلق به اران و قسمت شرق آن مال آذربایجان است).

آذربایجان در سیر تاریخ ایران ص ۷۶ / معجم‌البلدان، ص ۲۶۰.

^۱ - به نظر محمد جواد مشکور این جمله باید چنین باشد: «حد آذربایجان از شمال بردعه و از شرق بلاد دیلم و گیلان و از مغرب ارزنجان، از جنوب بلاد طارم است.» (روزنامه اطلاعات ۱۳۶۵/۵/۲۶ ص ۶).

^۲ - آذربایجان در ایران معاصر، دکتر تورج اتابکی، ترجمه محمد کریم اشراق، ص ۲۱/ به نقل از معجم‌البلدان یاقوت حموی.

هدف عنایت‌اله رضا از تحریف این قسمت نوشته یاقوت حموی از آنجا ناشی می‌شود که، چون شرق رود ارس و قسمت مهمی از منطقه مغان در حال حاضر جزء خاک جمهوری آذربایجان است، وی خواسته است بگوید هیچ قسمتی از مناطق آذربایجانی که در معجم البلدان بدان اشاره شده است. در داخل خاک جمهوری آذربایجان فعلی قرار ندارد!

عنایت‌اله رضا قسمت دیگر نوشته یاقوت حموی یعنی «اران نامی است ایرانی» را هم تحریف کرده است.

چه، یاقوت حموی نوشته است: «اران نام غیر عربی است»^۱ و نوشته است نام ایرانی است. در حالیکه بعضی از مورخین معاصر نظر داده‌اند که «اران» نام ترکی است، بعضی‌ها آنرا بر گرفته از زبانهای قدیمی و بومی منطقه قفقاز می‌دانند و بعضی‌ها هم آنرا از منشاء ایرانی دانسته‌اند.^۲

یاقوت حموی، در ادامه توضیح سرحد آذربایجان می‌نویسد: «... این [آذربایجان] مملکت بزرگی است. در میان شهرهای مشهور آذربایجان تبریز بزرگترین شهر و پایتخت فعلی آن است، در زمانهای قدیم پایتخت آذربایجان مراغه بوده است؛ خوی، سلماس، اورمو، اردبیل، مرند و... در ردیف شهرهای آذربایجان است. آذربایجان مملکت وسیع و دولت بزرگی است، اینجا سرزمین کوهستانی است. در این سرزمین قلعه‌های متعدد و باغهای بیشماری موجود است، من در هیچ جا به اندازه این سرزمین چشمه و رودخانه ندیدم. کسی که در این سرزمین سیاحت می‌کند نیازی به برداشتن ظرف آب نمی‌بیند چرا که در همه جا

^۱ - آذربایجان تاریخی اوزره قاین‌اقلار، پروفیسور علی یار اوف، ص ۱۶۵.

^۲ - همان مأخذ ص ۱۶۸ (زیرنویس).

آب در زیر پای او جاری است و این آب خنک، گوارا و سالم است.^۱

در همین کتاب وقتی صحبت از «ارآن» می‌شود چنین می‌نویسد:

«ارآن» نام ولایتی است وسیع، که شهرهای زیادی دارد از جمله این شهرها، جنزه است که مردم عادی آنرا «گنجه» می‌نامند. بردعه، شمکور و بیلقان از شهرهای آن است.^۲

یاقوت وقتی از شهر بردعه که در داخل ولایت اران و در انتها علیه شمال آن است سخن می‌گوید می‌نویسد:

«بردعه شهری است در انتهای خاک آذربایجان»^۳

از این نوشته یاقوت چنین دریافت می‌شود در عین حالیکه «بردعه» جزء شهرهای ولایت اران است و در شمالی‌ترین محدوده این ولایت قرار دارد، شهر سرحدی مملکت آذربایجان نیز هست. و این موضوع دلیل بر این حقیقت می‌باشد که **ولایت اران علاوه بر اینکه همسایه ولایت آذربایجان است خود جزئی از مملکت آذربایجان و یکی از ولایات آن به شمار می‌رود!**

اگر ولایت اران جزء مملکت آذربایجان به حساب نمی‌آمد و ولایتی جدا، همپراز و همسایه آذربایجان محسوب می‌شد دلیلی نداشت که یاقوت حموی شهر بردعه را که در شمال‌ترین قسمت ولایت اران است و از شهرهای این ولایت به حساب می‌آید آنرا «**انتهای خاک آذربایجان**» بشمارد! از طرف دیگر، اگر ولایت اران و شمالی‌ترین شهر آن «بردعه» جزء خاک آذربایجان محسوب

^۱ - آذربایجان تاریخی اوزره قایناتلار، پروفور علی یار اوف، ص ۱۶۵. به نقل از معجم البلدان یاقوت حموی.

^۲ - همان کتاب همان صفحه.

^۳ - همان کتاب ص ۱۶۷ / آذربایجان در موج خیز تاریخ، مقدمه کاوه بیات، ص ۱۰۳ / مرات البلدان ص

نمی‌شد باید شمال‌ترین سرحد آذربایجان رودخانه ارس می‌شد نه شهر بردعه! همانطوریکه وقتی آذربایجان به عنوان یک ولایت و همسایه اران به حساب می‌آید یا قوت حموی رودخانه "الرس" (ارس) را به عنوان رود مرزی بین این دو ولایت معرفی می‌کند ولی وقتی آذربایجان به عنوان مملکت در نظر گرفته می‌شود ولایت اران در داخل و در محدوده این مملکت قرار می‌گیرد!

بدین صورت مشخص می‌شود: نام «آذربایجان» علاوه بر اینکه نام مملکتی بوده که ولایت اران و شیروان در داخل آن قرار داشته، نام ولایتی هم به حساب می‌آمده که شهرهای جنوبی رود ارس تا انتهای زنجان و همدان و حتی اراک از بلاد آن محسوب می‌شده است. همانطوریکه امروزه اصفهان، هم نام استان اصفهان را شامل می‌شود و هم مفهوم شهر اصفهان را می‌رساند؛ وقتی از استان اصفهان سخن به میان می‌آید علاوه بر شهر اصفهان منطقه وسیعی از شهرستانهای نجف‌آباد، شهرضا، کاشان، آباده، نائین و ... هم جزء این محدوده است، ولی وقتی صحبت از شهر اصفهان می‌شود خود شهر اصفهان و حومه آن مورد نظر است که محدوده کوچکی دارد!

یا قوت حموی وقتی از شهر باکو و دربند (باب‌الباب - الباب) سخن به میان می‌آورد آنها را جزء شهرهای ولایت شیروان می‌شمارد نه جزء ولایت اران. «باکویه. شهری است از ولایت شیروان از دایره دربند. در این مکان چاه نفت موجود است اجاره بهاء آن به هزار دینار می‌رسد، در کنار این چاه، چاه دیگری است که شبانه روز از آن نفت غلیظ و سفیدی که شیهه جیوه است فوران می‌کند، اجاره بها این چاه نیز مثل چاه اولی است.»^۱

^۱ - آذربایجان تاریخی اوزره قاینقلار، پروفیسور علی یار اوف، ص ۱۶۶-۱۶۵ / ترجمه ترکی

مطمئناً اران و شیروان در این زمان در عین حالی که دو ولایت با شهرها و مناطق خاص خود بوده‌اند، هر دو این ولایت جزء مملکت آذربایجان به حساب می‌آمده‌اند که این مملکت، هم شهرهای شمالی و هم شهرهای قسمت جنوبی رود ارس را شامل می‌شده است. و پایتخت و دارالحکومه آنهم شهر تبریز بوده است.

آذربایجان در آستانه حمله اعراب سرزمینهای بین همدان، زنجان، و دربند (در جمهوری خودمختار داغستان امروزی در شمال جمهوری آذربایجان) را شامل می‌شده است، چنانکه در تاریخ بلعمی در مقدمه «خبر گشادن آذربایگان و دربند خزران» حدود آن چنین ترسیم شده است:

«... اول حد از همدان درگیرند تا به ابهر و زنگان بیرون شوند و آخرش به دربند خزران، و بدین میانه اندر هر چه شهرها است همه را آذربایجان خوانند.»^۱

ابن حوقل که شخصاً در آذربایجان سیاحت کرده، در نقشه‌ای که از دریای خزر به دست داده، اراضی گسترده شده از دربند تا گیلان را زیر نام آذربایجان آورده است، همین ادعا را کتیبه‌ای که مرزبان دولت ساسانی در دربند، در سال ۵۳۳ میلادی (اوایل سلطنت انوشیروان) بر دیوار قلعه آن منطقه حک کرده و در سال ۱۹۲۹ میلادی توسط روسها در دربند کشف گردیده و در آن، مردی به نام «بارزیوس»، خود را «مدیر کل مالیه آذربایجان، معرفی کرده می‌گوید:

«از طرف انوشیروان مأموریت یافتم که در قسمت شمال دربند، قلاعی برای

آذربایجانی معجم البلدان ص ۱۰۳.

^۱ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس‌نیا، جلد سوم ۱۳۷۹ ص ۳۶۵/ تاریخ نامه، جلد یک، ص

جلوگیری از هجوم قبایل شمالی به آذربایجان بوجود آورم.^۱ که معلوم می‌گردد قسمت جنوبی دریند، آذربایجان به حساب می‌آمده است.

ابن فقیه در اواخر قرن سوم هجری، حد آذربایجان را از مرز بردعه تا مرز زنجان دانسته است،^۲ وی می‌گوید: «بردعه شهر آران و آخر حدود آذربایجان است».^۳

محمدحسین خلف تبریزی اران را ولایتی از آذربایجان به شمار آورده که گنجه و بردعه از اعمال آن است.^۴

«در یکی از نسخ ترجمه اثر اصطخری، در فصل تحت عنوان «مسافات آذربایجان» از مسافات بین بردع [در جمهوری آذربایجان] تا اردبیل و بالاتر از آن، از بردع تا دربند [در جمهوری خود مختار داغستان] و نیز بردع تا تفلیس [در جمهور گرجستان] و بردع تا دیبل [جمهوری ارمنستان امروزی] سخن رفته است».^۵

«یعقوبی در البلدان خود حدود آذربایجان را از زنجان تا ورثان و آن سوی ارس [شمال ارس] و از آن جمله شهرهای بیلقان و بردعه [در جنوب رود گر] را آذربایجان علیا دانسته است».^۶

^۱ - نام شهرها و وضع راه‌های آذربایجان در قرون نخستین اسلامی، دکتر حسین الیاری، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، تابستان ۱۳۶۳، شماره مسلسل ۱۳۲ ص ۹۳.

^۲ - ترجمه مختصر البلدان، ص ۱۲۸.

^۳ - آذربایجان در موج خیز تاریخ، مقدمه کاوه بیات، ص ۱۰۳، نشر شیرازه، ۱۳۷۹/مرات البلدان ص ۱۹۴.

^۴ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران ص ۸۱/برهان قاطع جلد یک ص ۹۶.

^۵ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران، بخش اول، ص ۷۹/مسالک الممالک، اصطخری ص ۱۶۰.

^۶ - همان کتاب، ص ۷۹/البلدان ص ۴۶.

حمداله مستوفی مورخ نامی قرن هشتم هجری (۱۳۴۹-۱۲۸۰م) در کتاب

نزهه القلوب می نویسد:

«بلاد آذربایجان ۹ تومان است،^۱ بیست و هفت شهر دارد در بیشتر مناطق این مملکت هوا سرد و در بعضی مناطق ملایم است، حدودش با ایالات عراق عجم [شهر اراک فعلی و مناطق مرکزی ایران]، موغان، گرجستان، ارمن و کردستان پیوسته، طولش از باکو تا خلخال ۹۵ فرسخ، عرضش از بجروان تا سپیان ۵۵ فرسخ می باشد.»^۲

زین المجالس و آثارالاول نیز عیناً کلمات حمداله مستوفی را نقل کرده^۳ و سر حد آذربایجان را از جنوب، عراق عجم، از غرب و جنوب غربی کردستان، و از شمال غربی گرجستان و ارمنستان و از شمال، موغان که احتمالاً موغان شیروان نزدیک دربند باشد را تأیید کرده است.

بنا به نوشته حمداله مستوفی در نزهه القلوب، شهرهای آذربایجان عبارتند از: «تبریز، اوجان، ... گرگر، نخجوان، اجنان، اردویاد و ماکویه».^۴

حمداله مستوفی نیز مثل یاقوت حموی شهرهایی که در داخل ولایت اران و بین دو رود ارس و کر قرار دارد، از جمله نخجوان و اردویاد را جزء آذربایجان به حساب آورده است ضمن آنکه شهرهای ولایت شیروان را هم که «باکو» جزء آن

^۱ - به نظر پروفیسور علیار اوف، تومان معنا و مفهوم ولایت داشته که در متون کتاب دده قورقود هم آمده است (آذربایجان تاریخی اوزره قایناتقلار ص ۱۷۴).

^۲ - آذربایجان تاریخی اوزره قایناتقلار، پروفیسور. علی یار اوف - باکو ۱۹۸۹ - ص ۱۶۹ (ترجمه ترکی آذربایجانی نزهه القلوب) / آذربایجان در موج خیز تاریخ صص ۱۰۳-۱۰۲ به نقل از نزهه القلوب حمداله مستوفی / آذربایجان در سیر تاریخ ایران - ص ۷۷ / نزهه القلوب ص ۸۵

^۳ - آذربایجان در موج خیز تاریخ ص ۱۰۳ / آذربایجان در سیر تاریخ... ص ۷۷ / زین المجالس ص ۷۷.

^۴ - نزهه القلوب صص ۸۵ و ۱۰۲.

ولایت است از شهرهای آذربایجان شمرده است.

مسعودی که در نیمه نخست قرن چهارم هجری می زیسته در کتاب «مروج الذهب» نوشته:

«الران من بلاد آذربایجان»^۱ (اران از شهرهای آذربایجان است).

در کتاب «بستان السیاحه» زین العابدین شیروانی حدود آذربایجان چنین آمده است:

«... محدود است از طرف شمال به ولایت موغان و شیروان و جبال البرز^۲ و از سمت جنوب به عراق عجم و کردستان و از جانب مشرق به دیار خلخال و گیلان و طالش و دیلم و از جانب مغرب به بلاد ارمن و گرجستان...»^۳. در همین کتاب درباره اران آمده است: «... آن دیار، ما- بین ارس و کر واقع شده».^۴

«در دوره صفویه ایالت آذربایجان شامل چهار بیگلیگی به مرکز تبریز بود، این بیگلیگی‌ها عبارت بودند از: بیگلیگی تبریز، بیگلیگی قره‌باغ، چخور سعد و شیروان.

بیگلیگی تبریز عبارت بود از قسمت اعظم استانهای کنونی آذربایجان شرقی [شامل استان اردبیل کنونی] و غربی، بعلاوه آستارا، تالش، زنجان، سلطانیه و منطقه قاپان (زنگه زور) که در واقع در ارمنستان [کنونی] می باشد. بیگلیگی قره باغ شامل گنجه، بردع، برکشاط، لوری و جوانشیر. بیگلیگی چخور سعد شامل

^۱ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس‌نیا جلد سوم ص ۸۰/ مروج الذهب، مصر ۱۳۰۳ جلد یک، ص ۱۰۰/ مروج الذهب ترجمه فارسی جلد یک ص ۲۲۷.

^۲ - احتمالاً این نام، «جبال قفقاز» باشد.

^۳ - آذربایجان در موج خیز تاریخ صص ۱۰۶-۱۰۷ (زیرنویس)/ کتاب «بستان السیاحه، زین العابدین شیروانی، تهران، بی تا، انتشارات کتابخانه سنایی ص ۳۲».

^۴ - همان منبع همان صفحه.

ایروان، نخجوان، ماکو و با یزید. نهایتاً بیگلریگی شیروان شامل باکو، شکی، قبه و سالیان می‌شد.^۱

بعد از مرگ نادرشاه آذربایجان کلاً به چند خان‌نشین مستقل تقسیم شده بوده، این خان‌نشینها عبارت بودند از: «قره باغ، شکی، گنجه، باکو، دربند، قوبا، نخجوان، ایروان، تبریز، ارومیه، اردبیل، تالش، خوی، ماکو و مراغه.»^۲ که این خان‌نشینها، هم شامل قسمت شمالی رود ارس می‌شد و هم شامل قسمت جنوبی این رودخانه.

شمس‌الدین سامی در ماده نظامی [گنجوی] قاموس‌الاعلام خود که در سال ۱۳۱۶ هـ ق (۹-۱۸۹۸ م) منتشر کرده زادگاه نظامی گنجوی را «قصبه گنجه آذربایجان» نوشته و بدین ترتیب شهر گنجه را که در جنوب رودخانه کر قرار دارد از شهرهای آذربایجان شمرده است.^۳

میرزا کاظم بیگ آذربایجانی متولد شهر رشت که از استادان ادبیات ترکی، عربی و فارسی دانشگاه قازان و پترزبورگ بوده و در کتاب خود بنام «دستور زبان تطبیقی زبانهای ترکی» که در سال ۱۸۴۶ میلادی توسط دانشگاه قازان انتشار یافته زبان ترکی آذربایجانی را به دو لهجه آذربایجانی جنوبی و شمالی تقسیم کرده است.^۴

مورخ معاصر دکتر رحیم رئیس‌نیا با اشاره به اثر این اثر و اینکه وی قسمت شمالی رودخانه ارس را آذربایجان نامیده است می‌نویسد:

^۱ - کتاب «ماهیت تحولات در آسیای مرکزی و قفقاز» تهران، ۱۳۷۳ ص ۵۱ مؤلفین: اکرم حسین‌پور، میژه تراب‌زاده، فهیمه وزیر، فریبا شهیدی فر مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

^۲ - همان کتاب، صص ۵۱ و ۵۲.

^۳ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ص ۸۳/ قاموس‌الاعلام ج ۶، ص ۴۵۸۹.

^۴ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس‌نیا، جلد اول، ص ۸۴.

ابن اثیر هم حوادث سال ۴۲۱ هـ و در فصل «بیان غزوه فضلون کردی خزر را

و ماجرای او» اراک را جزوی از آذربایجان شمرده است:

«فضلون کردی بر بخشی از آذربایجان مستولی شده، آنرا تصرف کرده بود. و اتفاق چنین روی داد که در این سال به غزا به خزر تاخته، عده‌ای از مردم خزر را کشت و زنانشان را به اسارت گرفت و غنیمی بسیار به دست آورد؛ همین که به بلده خود باز گردید، در حرکت کندی روا داشت... و به امید این که در این امر برتری خویش آشکار ساخته باشد و گمان می‌کرد که خزریان را سرکوب و بیچاره کرده و به کاری که در حقشان کرده، سرگرم نموده است. مردم خزر هم با شتاب و وجدانه به تعقیب وی پرداخته و او را در تنگنا گذاشته، زیاده برده هزار نفر از یاران او و داوطلبانی که به همراه او بودند کشتند و غنایمی را که گرفته بودند، مسترد داشته و باز پس گرفتند و اموال سپاهیان اسلامی را غنیمت گرفته باز گشتند.»^۱

دکتر رئیس‌نیا با آوردن پاراگراف بالا اظهار داشته که:

«منظور از نقل چند سطر بالا از نوشته ابن اثیر پاسخ گویی به کسروی است که به نقل از جمله نخست پاراگراف فوق. «ابن فضلون کرد تکه‌ای از آذربایجان را داشت که بدانجا دست یافته و از آن خود کرده بود.»^۲ بر ابن اثیر ایراد گرفته که نمی‌دانسته است ابن فضلون فرمانروای سراسر اراک و بخش بزرگی از ارمنستان بوده و نه خداوند تکه‌ای از آذربایجان. نوشته ابن اثیر حاکی از این است که وی به درستی قلمرو دولت ابن فضلون را در جوار سرزمین خزران و در هر صورت در آن سوی ارس می‌دانسته و

^۱ - آذربایجان در سیر تاریخ... جلد اول، ص ۸۱/ الکامل، ترجمه علی هاشمی حائری ج ۱۶.

^۲ - شهریاران گمنام ص ۲۵۳.

بنا بر این اران را بخشی از آذربایجان به شمار آورده است.^۱

در لغتنامه علامه دهخدا نیز در مورد تعدادی از شهرهاییکه امروزه در داخل جغرافیای سیاسی جمهوری آذربایجان قرار دارد و همچنین در مورد نام ولایت «اران» با استناد به مورخین و جغرافی‌نویسان قرنهای گذشته چنین آمده است:

اران: اقلیمی است در آذربایجان... صاحب برهان قاطع گوید؛ ولایتی است از آذربایجان که گنجه و بردع از اعمال آن است. گویند معدن طلا و نقره در آنجاست.

گنجه: شهری است مشهور مابین تبریز و شیروان (اصبح شیروان است) و گرجستان و مولد شیخ نظامی علیه‌الرحمه از آنجاست (برهان) نام شهری است از ولایات اران در اواخر آذربایجان [و] منسوب بدانجا را گنجوی گویند (انجمن آرا)... این شهر در قرون ۶ و ۵ میلادی بنا شده است. از قرن ۴ هجری (۱۳ میلادی) یکی از شهرهای مهم آذربایجان و مرکز تجارت و صنعت بود.

بردعه: بردعه، بردع از بلاد اران است (شرفنامه) شهری است در اقصای آذربایجان معرب برده دان زیرا که پادشاهی اسیران را آنجا گذاشته بود و گاهی بذال منقوطة (بردعه) نیز خوانند. (آندراج)، (قاموس)، (ناظم‌الاطباء) رجوع به بردع شود.

نخچوان [نخجوان]: شهرکی است خرد [از حدود آذربایجان] خرم و با نعمت و مرم و خواسته و بازرگانان بسیار و از وی زیلوهای قالی و غیره و شلوار بند و چوب بسیار خیزد (حدودالعالم) شهری است از اقلیم پنجم - آذر آبادگان از بناهای نرسی بن بهرام ساسانی که نخچوان لقب داشته.

^۱ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران، جلد اول ص ۸۱

اردوباد: شهری بر ساحل ارس بر مشرق جلفا، موضعی است در آذربایجان و باغستان زیاد دارد و غله و انگور و میوه آن نیکو و آب وی از کوههای قبان خیزد فاضل آن آب در ارس ریزد (نزهت القلوب)، (مرات البلدان) و مسقط الررس بعضی شعرا و علما بوده است (قاموس اعلام ترکی).

شیروان: نام شهری در آذربایگان. در روایات بانی آنرا انوشیروان دانسته- اند. پس از ویرانی شماخی اصل و قاعده شیروانات بوده، سالها سلاطین شیروان شاهیه در آنجا پادشاهی داشته‌اند و در اواخر صفویه انقراض یافتند خاقانی شیروانی « [کذا] » مداح منوچهر و مردمان بزرگ در هر فن از آنجا به ظهور آمده- اند. فخرالسالکین حاج زین العابدین سیاح صاحب بستان‌السیاحه (ت) و حدیقه- السیاحه از آنجاست.

اسناد بسیاری که نشان می‌دهد از زمانهای بسیار دیرین تا سال ۱۹۱۸ میلادی که اراضی شمالی رود ارس به صورت کشور مستقل با نام «جمهوری آذربایجان» درآمد، نام آذربایجان همواره دو بخش شمالی و جنوبی رود ارس از دربند (دمیر قاپو) در داغستان قفقاز در شمال، تا زنجان و همدان و اراک در جنوب را شامل می‌شده است و این نام تاریخی را نمی‌توان از روی قسمت شمالی آذربایجان که در سال ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ میلادی از قسمت جنوبی آن جدا گردیده ضمیمه خاک روسیه شد، برداشت.

گرچه به تصور بعضی از ناسیونالیستهای افراطی، بهترین راه جهت غیر همنام کردن قسمت شمالی و جنوبی رود ارس این است که نام آذربایجان از قسمت جنوبی ارس برداشته شود همانطوریکه منطقه زنجان در سالهای حاکمیت پهلوی از نام آذربایجان محروم گردید و در سال ۱۳۷۲ هم نام آذربایجان از روی قسمت

مهم آن یعنی مناطقی که امروز در اسناد دولتی استان اردبیل نامیده می‌شود برداشته شد و شاید روزی تبریز و ارومیه هم از داشتن نام آذربایجان محروم شود! ولی هیچکدام از اینها چاره اصلی درد نیست و اتحاد واقعی، همدلی و زندگی برادرانه در ایران در کنار هم را برای هموطنان ترک و فارس و دیگر اقوام به ارمغان نمی‌آورد، تنها راه حل واقعی مسئله، شناخت حقوق فرهنگی - اقتصادی مساوی و برابر با هموطنان فارس زبان، برای حدود ۳۰ میلیون نفر از جمعیت ترک زبان کشور و تدریس زبان ترکی به عنوان دومین زبان رسمی کشور در کنار زبان فارسی در مدارس ابتدایی، راهنمایی، دبیرستان و دانشگاهها و قبول این واقعیت که **«ایرانی بودن مساوی فارس بودن نیست و تمام ملل و اقوام کشور که در ایران زندگی می‌کنند ایرانی به حساب می‌آیند و هیچ قومی را ارجحیت و برتری بر دیگر اقوام ایرانی نیست»** این در حالی است که استانها و مناطق غیر فارس کشور از رونق اقتصادی ضعیفی برخوردار است و کمترین سرمایه ملی در این مناطق به کار گرفته می‌شود و استانهای آذربایجان مهاجر فرست‌ترین استانهای کشور شده است^۱ و فرزندان آن از تحصیل کردهای دانشگاهی گرفته تا افرادی عادی برای پیدا کردن کار راهی استانهای تهران، اصفهان، فارس، کرمان، یزد و دیگر استانهایی می‌شوند که بیشترین سرمایه‌گذاری دولتی در آنها صورت می‌گیرد و روزبروز بر رونق اقتصادی آنها افزوده می‌شود!

^۱ - روزنامه «ایران» مورخ ۶/۴/۸۲ شماره ۲۵۶۲.

جمهوری آذربایجان و بحث بر سر این نام

در سال ۱۹۱۸ و زمانیکه مناطق شمالی رود ارس به عنوان جمهوری آذربایجان اعلام استقلال نمود، در ایران موافقین و مخالفین با این نام به بحث و مجادله پرداختند که نظریات آنان بیشتر در روزنامه «ایران» آن زمان که مدیریت رسمی این روزنامه را «میرزا محمدخان ملک‌زاده» و مدیریت غیررسمی‌اش را برادرش «ملک الشعراى بهار» به عهده داشت منتشر می‌شد.^۱

به دنبال این مباحثات، محمد امین رسولزاده رهبر جمهوری تازه استقلال یافته آذربایجان علاوه بر اینکه هیأتی را به ایران اعزام می‌دارد، خود نیز درباره دلیل انتخاب نام آذربایجان و ارتباط تاریخی منطقه شمال رود ارس با این نام، مقالاتی در روزنامه‌های باکو می‌نویسد که ترجمه فارسی آن نیز در روزنامه «ایران» آن زمان چاپ می‌گردد.

ما در اینجا جهت اجتناب از طولانی شدن مطالب، به آوردن خلاصه‌ای از دو مقاله محمد امین رسولزاده، که در روزنامه «ایران» آن زمان در کشور چاپ شده است اکتفا کرده مطلب را به پایان می‌بریم:

^۱ - آذربایجان در موج خیز تاریخ ص ۱۱.

ایران و ما^۱

محمد امین رسولزاده

«از طرف حکومت ما این روزها یک هیأت نماینده به تهران پایتخت ایران فرستاده شده است. مقصود هیأت نمایندگی مزبور آن است که جمهوریت جدیدالتشکیل آذربایجان را به دولت ایران معرفی کرده، در بین این دو دولت مسلمان روابط و دادیه و حسن مناسبات را تأسیس و تأمین نماید.

میانه ما و ایرانیان علاوه بر مناسبات دینی و مدنی و تاریخی، یک نوع مقدرات سیاسیة شدید الارتباطی نیز موجود است. برای ما سلامت ایران و برای ایران سلامت ما به اعلیٰ درجه مهم است. آری یکی از اخص آمال ایرانیان آن بوده که در جای روسیه جهانگیر که همیشه ضربات خود را به ایران وارد آورده و محقق بود که دایماً در هوس توسعه و انبساط است، مابین این حکومت و دولت ایران یک حکومت قفقاز مستقل تشکیل یابد. چنان چه در بین قفقاز مستقل وجود یک حکومت مسلمان مستقل و با نفوذ نیز بالخصوص مطلوب و محبوب وطن-پرستان ایران بود.

ما مطمئن هستیم در نظر متفکران ایران که در مسائل سیاسی تعمق و دقت

^۱ - آذربایجان در موج خیز تاریخ صص ۷۷-۷۱/ روزنامه «ایران» ش ۱۵،۴۲۰ رجب ۱۳۲۷ [ه. ق.]/ حمل ۱۲۹۸، [ه. ش] ترجمه مقاله رسولزاده را با شرح زیر منتشر ساخت: «آقای محمد امین رسولزاده سر محرر روزنامه حکومت زاقفقاز و لیدر حزب مساوات (ترک لامرکزیت فرقه‌سی) در شماره ۱۵۲ روزنامه خود موسوم به آذربایجان به تاریخ ۷ رجب ۱۳۳۷ [ه. ق.] راجع به ارسال نمایندگان حکومت مزبوره اسمعیل بیگ زیاد خان اوف و رفقای او و نیز در موضوع تسمیه آذربایجان شرحی نوشته که ترجمه خلاصه آن را برای اطلاع عموم هموطنان از احساسات و نظریات اهالی زاقفقاز شرقی خالی از فایده نمی-دانیم. مشارالیه در تحت عنوان «ایران و ما» چنین می‌نویسد:»

دارند این تقاضا بیهوده و بی اساس نیست چنانکه در این جا هم نمایندگان سیاسی ایران در هر موقع و به مناسبت حسیات برادرانه و دوستانه خود را ابراز کرده و به ما از این جهت اطمینان و امنیت می دهند... مطبوعات باد کوبه^۱ که صحنه جدید ادبیات آذربایجان را تشکیل می دهند هیچگاه نسبت به ایران بدبین نبوده اند، مطبوعات محلی که در اینجا نشر می شوند هر وقت در غصه ایران غمناک و در شادی ایران شادمان بوده اند و بدین جهت طرف توجه ایرانیان گردیده. مخصوصاً شهر تبریز دومین مرکز عمده توزیع جراید باد کوبه بوده است.

موفقیت مجموعه ملانصرالدین تنها در شهرهای ترک زبان ایران نبوده بلکه تمام مراکز مهمه را نیز شامل می گردید. به قدری که «نباتی» در بین ما معروف است در ایران «سیدعظیم» معروف است. زیاده از آنچه که ما «لعلی» را می شناسیم، ایران «صابر» مرحوم را می شناسد. حتی اطفال کوچک ایرانی ادبیات «هوپ هوپ» را که به عنوان «من دین اولدی سن دین» یعنی «گفته من گفته تو است» از حفظ می خوانند...

مملکت شیر و خورشید صاحب یک تاریخ محتشم و مدنیت مشعشع، در سایه استبدادی که بدو مستولی شده بود یک دوره انحاط و تنزل را گذرانید. برای خاتمه دادن به این دوره و به قصد نجات از آن ملت ایران بیرق مشروطیت را بر افراشته شروع به جهاد نمود.

خدمات مطبوعات باد کوبه در آن ایام قابل انکار نیست. ترکان آزادی خواه قفقاز به اولین لحظه به ایران شتافته و کمک کردن به هم کیشان خود را یک وظیفه وجدانی می دانستند و در مبارزه بزرگی که برای تأمین سعادت خود ملت

^۱ - این نام به احتمال قوی بر داشت روزنامه ایران از نام «باکی»، (باکو) است.

ایران اجراء کرد ما می توانیم به کمک‌ها و مساعدت‌هایی که به آن ملت نمودیم افتخار کنیم.

خاطرات خوب از این سنوات مجاهدت که به اتفاق وطن‌پروران ایران کوشش می کردیم، در ذهن ما باقی است. این خاطرات به من حق می دهد که قطع نمایم هیأت نمایندگانی که از طرف جمهوری ما اعزام شده اند، همانطور که امیدواریم مظهر حسن قبول خواهند شد.

برادران متفکر ما این هیأت را نماینده یک ملت دوست و خویشاوند شناخته و با آن‌ها به همین سمت رفتار و معامله خواهند کرد. این که می گویم برادران متفکر ما، بدان جهت است که در ایران هم بالطبع مثل همه ممالک اشخاص سیاسی کم نیستند که فی الجمله عمداً سوء تفاهمات و سوء تأویلات را میدان داده و به افکار دشمنانه کمک کرده آنها را نشر می نمایند، هر زمان این قبیل اشخاص عرض اندام کرده وارد گردند. در نتیجه بجای گرمی و صمیمیت، برودت و رسمیت خشک و خالی ظاهر شود.

برای اکتفا نکردن به این رسمیت تنها مختصری از تنقیدات متفکرین را که به اسم جمهوری ما وارد کرده و شکایت می کنند می خواهیم نقل کنیم.

بعضی نویسندگان ایران وجود جمهوری آذربایجان را از نقطه نظر مالکیت ایران یک نوع تهدید علنی می بینند و کلمه آذربایجان را که نام یک ایالت ایران است و ما علم جمهوری خود کرده ایم مورد اعتراض می سازند. ما یک وقتی در این خصوص به مناسبتی توضیح داده گفتیم مقصود ما از این آذربایجان شمالی تا آذربایجان قفقاز است که شامل اران قدیم و شیروان و مغان است. اسم آذربایجان زیاده از یک اصطلاح جغرافیایی یک معنای ملی را نیز افاده می کند. ما خودمان را یک قوم مخصوص می شماریم که به زبان آذربایجان متکلم است (که یک

قسمتی از زبان ترکی است). اسم این قوم نه آران است نه شیروان و نه مغان. تنها آذربایجان است. این معنی یا این تعبیر نه آن است که بعد از انقلاب روسیه و بعد از ظهور هوس استقلال پیدا شده بلکه قبلاً نیز موجود بوده است.

۳۵ سال قبل در دارالفنون‌های پطروگراد طلاب مسلمان که از بادکوبه و گنجه و ایروان رفته بودند و بر روی اساس ملیت جمعیتی تشکیل دادند آن را «جمعیت آذربایجان» نامیدند و هر ساله یک جشن و مسامره در پایتخت روس تشکیل داده (مسامره گاردن پارتی) و آن را به نام لیله آذربایجان موسوم نمودند. همچنین جناب غنی زاده از مطلعین قدیم، کتاب لغتی را که ترتیب داده و ترکی قفقازی را به روسی ترجمه کرده آن کتاب و لغات آن را «اصطلاح آذربایجان» نام نهاده است.

مطلب را با مناقشه لغتی و مباحثه راجع به کلمه نباید دانست. چون که مطالب تنها راجع به یک اسم نیست. بلکه خوف ما از آن است که از اسم تجاوز کرده به مسمی آن نیز حسن توجهی معطوف نگردد. ما می‌خواهیم که یک جمهوریت مخصوص در روی اساس یک ملیتی که دارای اساس و خصوصیت مخصوص است تأسیس نمایم. نه اینکه فقط در شمال ایران یک اجتماع و توده- ای از خلق محسوب شده زیرا در آن صورت این توده در نظر متفکرین پنج پول قیمت نداشته، در آن زمان مستلزم خواهد بود که قومیات و ملیت این جمهوری را انکار کرده و حق تعیین مقدرات خود را به این جماعت ندهند. در صورتی که روس‌ها و انگلیسیان و فرانسویان و سایر ملل مسیحی این حال را قبول کنند، قطعاً تصور نمی‌کنیم که یک دولت هم کیش قبول ننماید. به هر حال ما تصور می‌کنیم برادران ایران ما از تصمیم قلب آرزو دارند که در جوار حکومت‌های ارمنستان و گرجستان یک جمهوری آذربایجان هم کیش و هم‌نژاد تشکیل یافته و کسب قوت

نماید.

ممکن است که خیال کنند تأسیس جمهوریت روی اساس ملیت و قومیتی که دارای اساس و خصوصیات مخصوص هستند اگر چه به اسم دیگری غیر از «آذربایجان» هم موسوم گردد برای یک توده [که] در شمال ایران هستند و دارای همان مزایا و خصوصیات می‌باشند مطلوب نیست. این قبیله متفکرین با این قبیله افکار و تصورات حقیقتاً پنج شاهی ارزش ندارند زیرا در آن صورت لازم خواهد شد ملیت ساکنین این جمهوری را انکار کرده و به آنها حق تعیین مقدراتشان را ندهند. البته در حالی که انگلیسیان و روسیان و فرانسویان و سایر ملل مسیحی چنین وضعیتی در مقابل ما اتخاذ نمی‌کنند قطعاً تصور نمی‌شود یک دولت همدین ما راضی به اتخاذ آن گردیده، ملت ما را انکار و از اعتراف به حق تعیین مقدرات ما امتناع نماید. بنابراین شک نیست که برادران ایرانی ما متحسس به این قبیله حسیات نبوده و در پهلوی جمهوری گرجستان و ارمنستان تشکیل جمهوری اسلامی مستقل را که کسب قوت نماید صمیمانه آرزو خواهند داشت.

بزرگترین موفقیت هیأت نمایندگان ما آن است که از وجود یک چنین آرزویی در بین افکار عمومی ایران مطلع گشته و به اولین لحظه‌ها ما را از آن بشارت دهند.^۱

م. ا. رسولزاده

^۱ - آذربایجان در موج خیز تاریخ، صص ۷۶-۷۱ / ایران، ش ۴۲۰، ۱۵ رجب ۱۳۳۷، حمل ۱۲۹۸.

آذربایجان و ایران

محمدامین رسولزاده

جراید تهران ورود هیأت نمایندگان ما را که به نام جمهوری ما به تهران رسیده‌اند تبریک گفته و با آن تبریک موضوع مقاله ما را که در تحت عنوان «ما و ایران» بحث کردیم تجدید نموده و در خصوص آذربایجان نه، بلکه در روی اسم آن شروع به بحث‌های طولانی و مفصل نموده‌اند.

جراید تهران که در مقدم و پیشاپیش آنها روزنامهٔ محترم «ایران» است، دلگیری خود را از اسم «حکومت جدیدالتولد اسلامی» قید کرده و برای آنکه سردی و برودت دو ملت برادر رخ ندهد تغییر اسم آذربایجان را تکلیف می‌کند. جراید ایران می‌گویند، حق نداریم به مملکت خود که عبارت از قسمتی از قفقاز است نام آذربایجان بدهیم. این اسم حق یک ایالتی از ایران است که از قدیم الایام آذربایجان نامیده می‌شده.

ما در اینجا از نقطه نظر تاریخی، نژادی، جغرافیایی حق داشتن یا نداشتن تسمیه آذربایجان را اثبات و به این مناسبت قبل از بیان ملاحظات خود، به ادله و استدلالات رفیق محترم خودمان، (یعنی روزنامه ایران) می‌خواهیم قبلاً یک مطالعه در میان نهیم. ما می‌خواهیم مطبوعات ایران در این خصوص دقت کنند که آذربایجان قفقاز از کلمه آذربایجان بیش از یک معنای جغرافیایی یک معنای ملی را اراده کرده و زیادتر کلمه را برای این معنی و مقصود استعمال می‌کند.

در دنیا تنها یک قطعه آذربایجان نیست، بلکه یک جماعت آذربایجان نیز وجود دارد این جماعت یک ملتی از نژادهای ترک است که به یک لهجهٔ مخصوص به خود تکلم کرده و همین ملت است که رفیق ما «ایران» به آن اسم

اتراک مسلمان قفقاز می‌دهد. کلمه آذربایجان که به تعبیر دیگر اتراک مسلمان قفقازی گفته می‌شود، اگر ممکن باشد از نقطه نظر جغرافیایی آن را جرح و تعدیل کرد، از نقطه نظر ملیت و نژادی انکار کردن آن ممکن نیست. زیرا من نمی‌توانم فرقی و امتیازی احساس کنم که اتراک گنجه و ایروان و ایالت بادکوبه را از اتراک محال قراچه داغ، تبریز، خلخال، مراغه، اردبیل جدا نماید.

عین لسان، عین عادت، عین مذهب و همچنین سایر مشخصات چه در اینجا و چه در آنجا به یک نحو حکم فرماست. تنها در مدت چند سال گذشته که یک حیات سیاسی علیحده زندگی کرده یک قسمت در تحت سیاست ایران و قسمتی دیگر در تحت سیاست روس بود، تأثیرات این حیات سیاسی مختلف هنوز در بین موجود است.

اتراک مسلمان قفقاز را مثل اتراک مسلمان ایران یک اسم معروفی است که به آن نامیده می‌شوند: یعنی ترک آذربایجان. شیروان قدیم، آران، بردعه، مغان، آلبانیا، بسفرجان^۱ و بالاخره گنجه و بادکوبه و ایروان و کلیتاً ولایاتی که امروزه جمهوری آذربایجان را تشکیل می‌دهند اگر از نقطه نظر جغرافیای، انکار داشتن حق این اسم نسبت بدانها شود، نسبت به یک ملتی که به ترکی آذربایجانی متکلمند و اکثریت آن نقاط را تشکیل می‌دهند جرح و انکار ممکن نیست. حکومت نوزادی که در نتیجه محاربه بزرگ و انقلاب بی‌نظیر به وجود آمده، برای تکیه‌گاه خود مبانی خیلی قوی و صحیح در دست دارد. مبنای قومیت، ملاحظات استراتژی، تاریخی، جغرافیایی، ملاحظاتی هستند که در درجه دوم و سوم می‌آیند. برای تأسیس یک حکومت جدید قبل از هر چیز وجود یک ملیت متحد لازم است. می‌گویند «اسم خود را تغییر دهید تا ما شما را چون برادر بزرگ

^۱ - بلاسجان.

در آغوش گیریم، و گرنه ما از شما مکدر و ظنین خواهیم بود.» از ما چرا ظنین هستید؟

باید تصور کنیم که چنین گمان کرده‌اند که از گفتن نام آذربایجان که اسم یک ولایت ایران است به مسمای آن نیز چشم داریم. جمهوری ما قبل از جمهوریت مکرر به دفعات قطعاً این معنی را اعلام کرد که دعوی مختاریت آذربایجان به هیچوجه به جنوب ارس راجع نیست. باز بالفعل هم این را اثبات می‌کنیم. در مقابل این شبهه‌ها چند بیان می‌کنند از قبیل اینکه یک وقتی هم ارامنه می‌گفتند مقصد ما فقط ارمنستان عثمانی است، ولی سپس دعوی خود را تعمیم داده شامل تمام ارمنستان نمودند. (ایران نمره ۴۱۴) این مثال، یعنی قیاس کردن جمهوری آذربایجان را با ارامنه ما را وادار می‌کند که بیش از اسم به طرف مسمی متوجه شویم (۱۲)!

عجبا، چه تصور می‌کنند، برادران ایرانی ما چه فکر می‌کنند، آیا اگر این حکومت جمهوری مسلمان اسم خود را تغییر دهد یا به قول آنها حکومت ترک قفقاز بگذارد، برای آنها خطر و ضرر نخواهد بود؟ اگر حکومت ایران به طوری که از مطبوعات اروپا مستفاد می‌شود به فکر توسعه اراضی خود به حساب زاقفقاز نباشد بالطبع از برای خود هیچ امر خطرناکی دیگری تصور نخواهد کرد؟ چون که حکومت جدیدالتشکیل، خود را حکومت غیر متجاوز اعلام کرده، و نسبت به او تنها مساعدت لازم است، اعتماد لازم است.

اگر اعتماد در بین نباشد چه این اسم یا اسم دیگر در سوء ظن فرقی نداشته و برای اسامی اهمیتی نخواهد ماند. مثلاً اگر جمهوری ارمنستان که چشم طمع به اراضی عثمانی دوخته، اسم خود را ارمنستان نگذاشته، حکومت آارات نهند از تعدیات خود صرف نظر خواهد کرد؟ یا بر عکس. مثلاً یک حکومت ارمنی در

اراضی عثمانی تشکیل شده نام خود را حکومت وان بنهد، مادامی که در فکر توسعه خود تا قره‌باغ است اگر نام خود را ارمنستان هم نگذارد از این فکر فارغ نشده و منصرف نخواهد گردید. نمی‌دانم تنها از اسم ما است که با اسم یکی از ولایات ایران مشتبه می‌شود یا این که باید بگوییم این تکدر از مسامی ما که با حالات و روحیات آذربایجان ایران تماس دارد پیش آمده است.

مسئله اگر تنها به اسم راجع بود آنقدرها اهمیت نداشت. در تاریخ عالم بین-الملل تا کنون دیده نشده است در سر اسم اختلاف ظاهر شود، در تاریخ اسلام هم انشاءالله دیده نخواهد شد. به نظر چنین می‌آید که پایدار بودن یک حکومت اسلامی مستقل که آذربایجانیان شمالی نهر ارس آن را تشکیل داده باشند، برای ایران دارای منافع است.

اگر نشریاتی که شایع شده که هیأت نمایندگان ایران در پاریس از زاقفقاز اراضی می‌خواهند، صحیح باشند، آن وقت ما حق خواهیم داشت تصور کنیم حکومت ایران طریقه دیگر غیر از آن چه ما می‌پیماییم در نظر دارد...

می‌گویند اسم قفقاز علیحده و اسم آذربایجان علیحده است. هر کدام برای مملکتی علیحده وضع شده‌اند در این مسئله هیچ شبهه نیست. لیکن تقسیمات اداری که دولت روس در دیروز کرده باکو و گنجه و ایروان را قفقاز یا زاقفقاز نامیده، موجب نمی‌شود که قسمتی از باکو و گنجه و ایروان آذربایجان نباشد. مثلاً شمس‌الدین سامی بیک در کلمه شمکور که نزدیک گنجه است صحبت کرده می‌گوید: در تاریخ دوست و چهل از طرف (بفا) والی آذربایجان و آزاد کرده معتصم آباد شده به متوکلیه موسوم گردید.

بعضی ایالت گنجه و به تعبیر قدیمتر آران و بردعه و حوالی آنها داخل در ولایت قفقاز بوده‌اند. همانطور که قفقاز اسم عام و شامل ولایت و نواحی مختلفه

است، اسم آذربایجان هم عام بوده و شامل اسامی اداری و تاریخی و جغرافیایی زیاد از قبیل قره داغ، خلخال، مغان، آران، بردعه، ایروان، نخجوان، باکو است. می گویند جزء را نمی توان به نام کل نامید و برای اثبات این ملاحظه استدلال به کلام بزمارک و مناقشه بین او و اطیش هنگری نموده اند. لیکن این هم صحیح نیست. زیرا ما در موقع تشکیل حکومت آذربایجان به دولت ایران نگفتیم از اسم آذربایجان صرف نظر کنید. چون ما آذربایجانی ها در موقع تشکیل حکومت خود اگر به ایران می گفتیم از اسم آذربایجان دست بردارید، آن زمان نا ناحق گفته بودیم...»^۱

پایان

مهرماه ۱۳۸۴

^۱ - آذربایجان در موج خیز تاریخ، صص ۷۸-۸۴ / ایران، ش ۴۴۰، ۱۷ شعبان ۱۳۳۷ / ۷۷ نور ۱۲۹۸.

منابع مورد استفاده

کتابها

- ۱- آذربایجان ادبی دیلی تاریخی، پروفیسور نظامی خودیف (ترکی آذربایجانی)، کوچورن، حسین شرقی، تهران-۱۳۷۷.
- ۲- آذربایجان تاریخی اوزره قاینقلار، پروفیسور علیار اوف (ترکی آذربایجانی با حروف کریل)، جمهوری آذربایجان، باکو-۱۹۸۹ میلادی.
- ۳- آذربایجان ادبیات تاریخینه بیر باخیش، دکتر جواد هیث، (ترکی آذربایجانی)، ۱۳۶۹.
- ۴- آذربایجان در ایران معاصر، دکتر تورج اتابکی، ترجمه محمد کریم اشراق، ۱۳۷۶.
- ۵- آذربایجان در موج خیز تاریخ ایران، (مجموعه مقالات) با مقدمه کاوه بیات، تهران-۱۳۷۹.
- ۶- آذربایجان و اران، عنایت‌اله رضا، تهران-۱۳۶۰.
- ۷- آذربایجان و نغمه‌های تازه استعمارگران، مهرداد آذری، تهران-۱۳۶۱.
- ۸- آذربایجان در سیرتاریخ ایران، رحیم رئیس نیا (سه جلد) تبریز-۱۳۶۸ و ۱۳۷۶.
- ۹- آذری یا زبان باستان آذربایجان، احمد کسروی، تهران-۱۳۵۵.
- ۱۰- از سمرقند به کاشان، نامه‌های غیاث‌الدین جمشید کاشانی به پدرش. (قرن نهم. ه ق) به کوشش محمد باقری، تهران-۱۳۷۵.
- ۱۱- الکامل ابن اثیر، ترجمه علی هاشمی حائری، تهران-۱۳۵۱.

۱۲- المسالك و الممالک، اثر ابن خرداد به، ترجمه دکتر حسین قره‌چانلو،

۱۳۷۰.

۱۳- امپراطوری صحرائوردان، رنه گروسه، ترجمه عبدالحسین میکده، چاپ

سوم - تهران ۱۳۶۸.

۱۴- اوغوزها (ترکمنها) پروفیسور فاروق سومر، ترجمه آنا دردی عنصری،

گنبد قابوس - ۱۳۸۰.

۱۵- ایران تورکلری نین اسکی تاریخی، پروفیسور محمد تقی زهتابی (ترکی

آذربایجانی) دو جلد، تبریز ۱۳۷۷ و ۱۳۷۹.

۱۶- ایران عصر صفوی، راجر. م - سیوری، ترجمه کامبیز عزیززی، تهران -

۱۳۷۲.

ب و ت

۱- باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران، رضا بیگلرلو، ۱۳۸۰ - تهران.

۲- بوستان سعدی، تصحیح حسین استاد ولی.

۳- پنج وقفنامه - مجموعه انتشارات موقوفات افشار - تهران - ۱۳۶۲.

۴- تاریخ تمدن - ویل دورانت، ترجمه مترجمین، چاپ ششم (۱۱ جلد

نسخه CD شده).

۵- تاریخ بیقهی، (قرن پنجم هجری به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر،

نوبت چاپ چهاردهم ۱۳۸۲).

۶- تاریخ تبریز از دوران باستان تا برآمدن مغولان، مجید رضازاده، تبریز -

۱۳۸۰.

- ۷- تاریخ ترکهای آسیای میانه، و بارتولد، ترجمه دکتر غفار حسینی، تهران- ۱۳۷۶.
- ۸- تاریخ غزنویان، کلیفورد ادموند باسورث، ترجمه حسن انوشه، جلد دوم- تهران ۱۳۶۴.
- ۹- تاریخ مسعودی، مسعود ظل السطان (پسر ناصرالدین شاه)- تهران ۱۳۶۳.
- ۱۰- تاریخچه نادرشاه، و. مینورسکی، ترجمه رشید یاسمی، تهران- چاپ دوم- ۱۳۵۵
- ۱۱- تبریز از دید سیاحان خارجی در قرن هفدهم، اکرم بهرامی (دماوندی)، تهران ۱۳۵۶.
- ۱۲- تمدن باستانی و فرهنگ سامانیان، وزارت فرهنگ تاجیکستان. (چاپ دوشنبه مرکز تاجیکستان- ۱۹۹۹ میلادی).
- ۱۳- تورکلرین تاریخ و فرهنگینه بیر باخیش، دکتر جواد هیئت، ۱۳۶۵ (ترکی آذربایجانی).
- ۱۴- تورک تاریخینین سوسیولوژیسی، پروفیسور دکتر اورهان تورک دوغان، (ترکی استانبولی)، ۲۰۰۳ میلادی، استانبول.
- ۱۵- تورکون قیزیل کیتابی (جلد ۱)، رفیق اؤزدک (ترکی) کوچورن، طحاشیزری، تهران- ۱۳۷۲.
- ۱۶- تورکون قیزیل کیتابی، جلد ۲، رفیق اؤزدک، (ترکی) کوچورنلر: حسن پورگل محمد، واله علیزاده، اختر نشریاتی، تبریز، ۱۳۸۰

ج-چ

۱- جامع التواریخ، رشیدالدین فضل‌اله، به کوشش دکتر بهمن کریمی، تهران ۱۳۷۴.

۲- جغرافیای عمومی (چاپ شده در دوران رضاشاه).

۳- چهل سال تاریخ ایران (المآثر و الآثار) انتشارات اساطیر، به کوشش ایرج افشار، تهران- ۱۳۶۳.

د

۱- دارالفنون تبریز، صمد سرداری‌نیا، تبریز، ۱۳۸۲.

۲- دده قورقود کیتابی، به کوشش حسین. م. گونئیلی (ترکی قدیم آذربایجان)، تهران- ۱۳۷۸.

۳- دربارهٔ زبان آذربایجان، ناصح ناطق، تهران- ۱۳۵۸.

۴- دربارهٔ زبان فارسی، دکتر رحمت مصطفوی، تهران- ۱۳۵۵.

۵- دوازده قرن سکوت- ناصر پورپیرار- تهران- ۱۳۷۹. (تأملی در بنیان تاریخ ایران)

۶- دو قرن سکوت، عبدالحسین زرین کوب- تهران- ۱۳۳۲.

۷- دیوان حافظ نسخه علامه قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ سوم، ۱۳۸۱

۸- دیوان لغات‌الترک، محمود کاشغری، ترجمهٔ محمد دبیر سیاقی (فرهنگ

ترکی- عربی قرن پنجم هـ. ق) تهران- ۱۳۷۷.

۹- دیوان نظامی (تورکجه یننی تاپیلان)، به کوشش، صدیار وظیفه (اثر

اوغلو) تهران- ۱۳۸۱.

۱۰- دین و دولت در عصر صفوی، دکتر مریم میراحمدی.

۱۱- در باب صفویان، راجر. م. سیوری، ترجمه رمضان علی روح‌الهی -
تهران ۱۳۸۰.

ر- ز

۱- راحه‌الصدور و روایه‌السرور، محمدالراوندی، (قرن ۶ هـ. ق) تصحیح
محمد اقبال، تهران، چاپ دوم- ۱۳۶۳

۲- روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی، علی مرشدی زاده، تهران
۱۳۸۰.

۳- زبان پهلوی - ادبیات و دستور، ژاله آموزگار - احمد تفضلی، تهران -
۱۳۸۰.

۴- زبان شناسی و زبان فارسی، دکتر پرویز ناتل خانلری تهران - ۱۳۶۱.

۵- زبان فارسی در آذربایجان، موقوفات افشار (مجموعه مقالات) تهران -
۱۳۶۸.

س - ش

۱- سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، دکتر جواد هیئت، تهران -
۱۳۶۵.

۲- شاهدبازی در ادبیات فارسی، سیروس شمیسا، تهران - ۱۳۷۹.

۳- شهریاران گمنام، احمد کسروی.

۴- شهر یورین اون ایکیسی، آذربایجان دئموکرات فرقه‌سی نین بیرینجی ایل
دؤنومو موناسیبتیله - تبریز ۱۳۲۵، (ترکی آذربایجانی).

ص، ط، ف، ق، ک، گ، م، ن، ی

۱- «صباح‌العجم» هندو شاه نخبجوانی، باهتمام پروفیسور غلامحسین بیگدلی،

(فرهنگ فارسی - ترکی قرن ۷ هـ ق) تهران - ۱۳۶۱.

- ۲- طوفان در آذربایجان، اصغر حیدری، تبریز - ۱۳۸۱.
- ۳- فرهنگ دهخدا (فرهنگ کامل علامه دهخدا نسخه CD شده).
- ۴- فرهنگستان ایران، واژه‌های نو، چاپ در دوره رضاشاه (احتمالاً ۱۳۱۴ هجری شمسی).
- ۵- قارا مجموعه، دکتر حسین محمدزاده صدیق، ۱۳۸۰- تهران.
- ۶- قارشیلادیرما «باییر- بوجاق» تورک خالق اینانجلاری، دکتر یاشار کالافات، آنکارا، ۱۹۹۶ (ترکی استانبولی).
- ۷- قره‌داغ خاستگاه تمدن اولیه انسان، محمد حافظ زاده، تبریز - ۱۳۷۷.
- ۸- کتاب دده قورقود به کوشش م.ع. فرزانه (ترکی قدیم آذربایجانی)، تهران - ۱۳۵۸.
- ۹- کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان - دکتر ضیاء صدر - تهران - ۱۳۷۷.
- ۱۰- گزیده تاریخ بلعمی، به انتخاب و شرح دکتر رضا انزابی، تهران - ۱۳۶۳.
- ۱۱- گیلگمیش، ن- ک ساندرز، ترجمه دکتر اسماعیل فلزی.
- ۱۲- ماهیت تحولات در آسیای مرکزی و قفقاز، اکرم حسین پور - منیژه تراب زاده - فهیمه وزیر - فریبا شهیدی، تهران ۱۳۷۳.
- ۱۳- محیط زندگی و اشعار رودکی، سعید نفیسی، تهران - ۱۳۲۶.
- ۱۴- مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهایی از انقلاب، جان فوران، ترجمه احمد تدین، تهران - چاپ دوم - ۱۳۷۸.
- ۱۵- مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری، م. کریمی، زنجان، ۱۳۷۸.

- ۱۶- منم تیمور جهانگشا، امیر تیمور، گردآورنده مارسل بریون فرانسوی، ترجمه ذبیح‌اله منصوری، تهران- چاپ دهم- ۱۳۶۹.
- ۱۷- نسخه فرمان حضرت علی (ع) (استنساخ شده در تبریز در سال ۴۵۰ هـ ق، این اثر در موزه چهلستون اصفهان نگهداری می‌شود. متن اصلی به عربی و ترجمه آن به ترکی آذربایجانی در زیر هر سطر میباشد).
- ۱۸- نطق‌لر و مقاله‌لر (ترکی آذربایجانی) مجموعه سخنرانیها و مقالات سید جعفر پیشه‌وری، به کوشش م.ع. فرزانه تهران- ۱۳۵۹.
- ۱۹- یادمانهای ترکی باستان، دکتر حسین محمدزاده صدیق، تهران، ۱۳۷۸.

منابع مورد استفاده

مجلات، روزنامه‌ها و سایت اینترنتی

- ۱- روزنامه «ایران» تهران- (فارسی) ۱۳۸۲، ...
- ۲- روزنامه «نوید آذربایجان»، اورمیہ- (ترکی- فارسی) ۱۳۸۱، ...
- ۳- مجله «تربون» سوئد (ترکی- فارسی) ۱۹۹۹ میلادی.
- ۴- نشریه «امید زنجان» زنجان (ترکی- فارسی) ۱۳۷۸.
- ۵- نشریه «مبین»، تهران (ترکی- فارسی) ۱۳۷۸.
- ۶- نشریه «اختر» تهران (ترکی- فارسی) ۱۳۸۱.
- ۷- فصلنامه «مطالعات ملی» تهران (فارسی)- ۱۳۸۱.
- ۸- فصلنامه «مطالعات راهبردی» تهران (فارسی)- ۱۳۸۱.
- ۹- روزنامه «همشهری» تهران (فارسی)، ۱۳۷۸، ...
- ۱۰- روزنامه «اطلاعات» تهران (فارسی)، ۱۳۸۱، ...
- ۱۱- مجله «پیک آذر» تهران- زنجان (ترکی- فارسی) ۱۳۸۰.
- ۱۲- مجله «وارلیق» تهران- (ترکی فارسی)، ۱۳۶۴،

- ۱۳- مجله «نگاه نو» تهران (فارسی)، ۱۳۷۰.
- ۱۴- مجله «فرهنگ» کتاب سیزدهم (فارسی)، تهران ۱۳۷۱.
- ۱۵- مجله «ایرانمهر» تهران (فارسی) ۱۳۸۲.
- ۱۶- نشریه «شمس تبریز» (ترکی - فارسی)، تبریز، ۱۳۸۰، ...
- ۱۷- نشریه ادبیات دانشگاه تبریز - ۱۳۶۳ (فارسی).
- ۱۸- سایت اینترنتی «تربون» (ترکی - فارسی). WWW.Tribun.com.
- ۱۹- روزنامه «شرق» تهران (فارسی) ۱۳۸۴.
- ۲۰- مجله دانشجویی «اثل سسی تبریز، دانشگاه سهند» (ترکی - فارسی)،
۱۳۸۲.
- ۲۱- مجله دانشجویی «جامعه» دانشگاه آزاد اسلامی تبریز (ترکی -
فارسی) مهر / ۱۳۸۳.

Türklər

Və

*İranda onların tarix, dil və
varlığı haqda tədqiqat*

Həsən Rəşidi

2007

Filename: Ketabe torkan ve ...
Directory:
Template: C:\Users\B-
Rash\AppData\Roaming\Microsoft\Templates\Normal.dotm
Title:
Subject:
Author: mohammad
Keywords:
Comments:
Creation Date: 5/12/2006 11:53:00 AM
Change Number: 47
Last Saved On: 1/20/2015 9:41:00 PM
Last Saved By: B-Rash
Total Editing Time: 146 Minutes
Last Printed On: 8/20/2015 12:50:00 PM
As of Last Complete Printing
Number of Pages: 318
Number of Words: 52,353 (approx.)
Number of Characters: 298,416 (approx.)